

ویژگی‌های کلیدی منهج سلفی

نویسنده:

دکتر علاء بکر

برگردان:

ابو خالد عبدالله محمدی

عنوان کتاب:	ویژگی های کلیدی منهج سلفی
عنوان اصلی:	ملاحح رئیسیة للمنهج السلفي
نویسنده:	دکتر علاء بکر
برگردان:	ابوخالد عبدالله محمدی
موضوع:	پاسخ به شبهات و نقد کتابها
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۵ شمسی، شوال ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

فهرست مطالب ج

پیشگفتار ۱

ویژگی‌های کلیدی روش سلفی

نخست: ویژگی‌های نظری سلفیت ۶

سلفیت در لغت، شرع و تاریخ ۶

لفظ سلف در قرآن کریم ۷

سلفیت در اصطلاح ۸

مضمون سلفیت ۹

پیدایش اصطلاح سلفیت از نظر تاریخی ۱۱

نخست: نسل صحابه رضی الله عنهم ۱۲

دوم: اهل حدیث ۱۴

سوم: اهل سنت و جماعت ۱۶

چهارم: آزمایش و مصیبتی که بر سر امام احمد رضی الله عنه آمد ۱۷

پنجم: پیدایش اصطلاح سلفیت ۱۹

تناقضات مذهب اشعری با مذهب سلف ۲۱

ابوالحسن اشعری: ۲۲

حدیث پراکندگی امت، به دلیل ترک اعتقادات صحابه رضی الله عنهم ۲۳

نقش ابن تیمیه رحمته الله در پیشبرد و ترویج روش سلفی ۳۰

منهج و خطمشی ابن تیمیه رحمته الله ۳۳

صحنه‌هایی از جهاد و پیکار ابن تیمیه رحمته الله علیه مغول‌ها ۳۶

نقش شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله در نوسازی دعوت سلفیت ۳۷

از اصول وقواعد استدلال در روش سلفی ۳۹

- ۳۹ نخست: استدلال به قرآن و سنت
- ۴۶ خروج از رهنمود کتاب و سنت ممنوع است:
- ۴۸ سلف در استدلال، به کتاب الله و سنت اکتفا می‌کردند:
- ۴۹ نمونه‌هایی از مناظرات سلف صالح که مبتنی بر قرآن و سنت بوده است:
- ۵۰ دوم: مقدم کردن نقل (قرآن و سنت) بر عقل
- ۵۴ اقوال علما در نکوهش و تحصیل علم کلام*:
- ۵۷ اقوال علمای کلام، در نکوهش علم کلام و مشغول شدن به آن:
- ۶۱ نظریه‌ی تعارض عقل با نقل، مردود است:
- ۶۴ علمای سلف اهل نظر و استدلال بوده‌اند:
- ۶۵ نمونه‌هایی از استدلال‌های عقلی سلف صالح:
- ۶۸ دیدگاه عقلی از منظر سلف:
- ۶۹ دلایل نظریه‌ی عقلی در قرآن کریم:
- ۷۲ مثال‌هایی از دلایل عقلی در قرآن کریم:
- ۷۲ اثبات وجود آفریدگار ﷻ:
- ۷۴ فقط الله ﷻ سزاوار پرستش و عبادت است:
- ۷۶ الله ﷻ یکتا است و شریک و همتایی ندارد:
- ۷۷ اثبات نبوت و ارسال پیامبر ﷺ:
- ۷۹ اثبات زنده شدن بعد از مرگ و برانگیخته شدن از قبرها:
- ۸۱ اثبات صفات و افعال برای الله ﷻ:
- ۸۳ ضرب المثل‌های عقلی در قرآن کریم:
- ۸۵ قیاس در قرآن کریم:
- ۸۶ بحث و مناظره در قرآن کریم:
- ۸۹ آیاتی که دال بر مناظرات پیامبران الهی است:
- ۸۹ حکم جدال و خود نمایی، هر چند به حق باشد:
- ۹۲ نمونه مثال‌هایی از ادله‌ی عقلی در حدیث نبوی:
- ۹۵ احادیث آحاد در عقیده و احکام حجت محسوب می‌شود:
- ۱۰۶ سوم: روبروتافتن و دفع تأویلات کلامی:
- ۱۰۸ ترک عمل به ظاهر نصوص در بحث عقیده، فساد آور است:
- ۱۱۵ الف - رویگردانی از تأویل (تفسیر نادرست):
- ۱۲۰ ب - رویگردانی از تحریف نصوص:

- ج- ترک تعطیل صفات: ۱۲۱
- د- ترک تشبیه و همانندی میان خالق و مخلوق: ۱۲۲
- ه- رویگردانی از بیان کیفیت در صفات: ۱۲۳
- چهارم: تمسک به فهم و عملی که صحابه رضی الله عنهم از کتاب الله و سنت داشتند: ۱۲۷
- دلایل فضل و برتری صحابه رضی الله عنهم: ۱۳۶
- آیات وارده در فضیلت صحابه رضی الله عنهم: ۱۳۷
- فضیلت صحابه رضی الله عنهم در احادیث نبوی: ۱۴۲
- اقوال سلف در تمجید صحابه رضی الله عنهم: ۱۴۷
- دیدگاه متکلمین نسبت به صحابه رضی الله عنهم: ۱۴۹
- علم کلام: ۱۵۳
- مهم‌ترین موضوعات علم کلام: ۱۵۳
- متکلمین با این ادله از روش خویش دفاع می‌کنند: ۱۵۴
- میان اهل حدیث و متکلمین: ۱۶۲
- علل مخالفت سلف با متکلمین: ۱۶۹
- روش و خطمشی سلف صالح، سالم‌تر، محتاطانه‌تر، پربارتر و محکم‌تر است: ... ۱۷۰
- میان بیدینی و سلفیت: ۱۷۳
- تقابل عقلگرایی غربی با دین ۱۷۵
- دیدگاه سلفیت در مورد عقلانیت: ۱۷۷
- دوم: ویژگی‌های عملی سلفیت در عصر حاضر ۱۸۹**
- توجه به جریان‌ات توحید و یکتاپرستی: ۱۸۹
- کلمه‌ی توحید قبل از وحدت کلمه ۱۹۵
- توحید و عقیده از دیدگاه سلفی‌ها ۱۹۸
- واگذاری و رهاکردن معانی اسماء و صفاتِ الهی، از توحید سلف نیست ۱۹۹
- پرستش غیرِ الله به اسم توسل و تبرک و شفاعت حرام است ۲۰۱
- حرام است قبرها مسجد قرار داده شده و در محبت به صالحین غلو شود ۲۰۳
- اشتیاق به اجرایی شدنِ وحدتِ ثمربخش اسلامی: ۲۰۷
- آیا گروه‌های دعوتگر در لیست فرقه‌های جهنمی هستند؟! ۲۱۱
- عمومیت و فراگیر بودن این دعوت ۲۱۵

- ۲۱۸ مواردی که در اسلام با فراگیر بودن و جهان شمولی منافات دارد:
- ۲۲۷ قیاس فاسد
- ۲۳۴ چشم پوشی از بدعت‌های منتشر در کشورها با شمولیت اسلامی منافات دارد.
- ۲۳۶ تعریف و بیان بدعت
- ۲۴۲ سلف صالح بدعت را نکوهش می‌کنند
- ۲۴۳ انواع بدعت:
- ۲۴۴ بدعت‌های اعتقادی و عملی:
- ۲۴۴ بدعت‌های زمانی و مکانی:
- ۲۴۵ بدعت‌های کلی و جرجی:
- ۲۴۵ بدعت‌های حقیقی و اضافی:
- ۲۴۸ مفهوم پیشرفت فرهنگی از نگاه سلفی
- ۲۵۳ آسانسازی فهم اسلام
- ۲۵۷ روش و عقیده‌اش سلفی است و در تعامل هم سلفی است (معاصر اصولگرا)
- ۲۵۸ ضوابط اصالت و بهروز بودن

پیشگفتار

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ؛ نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

جمله‌ی ستایش‌ها از آن‌الله ﷻ است. او را ستوده و از او کمک می‌طلبیم و خواهان آمرزشیم. از پلشتی‌های روح و کردار زشتان به او پناه می‌جوییم. آن‌که را الله ﷻ راهنمایی کند، گمراه‌کننده‌ای ندارد و هر که را او (الله) گمراه نمود هدایت‌گری نخواهد داشت. گواهم که معبود بر حقی جز الله بی‌همتا وجود ندارد؛ و گواهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن‌چنان که باید از الله ترسید، از الله بترسید. و نمیرید مگر آن‌که مسلمان باشید).

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱] (ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از معبودی بپرهیزید که هم‌دیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این‌که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید، زیرا که بی‌گمان الله مراقب شما است).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُؤُلُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱] (ای مؤمنان! از الله بترسید و سخن حق و درست بگویید. در نتیجه الله اعمالتان را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر که از الله و پیامبرش فرمان‌برداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد).

أما بعد:

فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلَّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ، وَمَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ وَأَهْلَى، وَإِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ.

قطعاً راست‌ترین سخن کلام الهی است؛ و بهترین روش، روش محمد ﷺ. بدترین کارها نوآوری دینی است؛ و هر نوآوری دینی بدعت و هر بدعت گمراهی، و هر گمراهی در آتش. کم ولی کافی بهتر از زیاد بیهوده است. یقیناً آن‌چه وعده داده می‌شوید آمدنی است و شما جلودار آن نیستید.

آیا ما ملّتی با گذشته‌ی نا معتبر هستیم؟ آیا ملّت ما برنامه‌ای ندارد که بتوان بر اساس آن حرکت کرد؟ آیا به امید برون رفت از وضع کنونی نیازمندیم که گاهاً روش غرب را برگزینیم؟ ملّت ما در طول تاریخ بلند مدت خود در معرض ناتوانی و درماندگی قرار گرفت و بارها شکست خورد و از میدان به در شد. لیکن بلافاصله بعد از زمین خوردن، با بازگشت به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ از جا بر خاست. پس ما را چه شده است که بعد از رهایی از استعمار و با آزادی اراده، به دین خود چنگ نمی‌زنیم و ترجیح می‌دهیم خطمشی غرب و شرق که فاقد هدایت آسمانی اند را، تجربه کنیم.

به عنوان مثال، کشور مصر قبل از اسلام قرن‌های متمادی، تابع و شکست خورده، تحت فرمان روم زندگی کرد. ولی از آن دوران که عمرو بن عاص و همراهانش ﷺ آن را فتح کردند، از بندگی و عبودیت روم خارج شده و وارد عزت آزادی و اسلام شدند. از تابع بودن و شکست برون آمدند و پیشوا و یاری شده گشتند. بعد از آن مصری‌ها سهم بسزایی در فتوحات اسلامی در آفریقا و دیگر جاها داشتند. تاتارهای سرکش را مغلوب کرده و جنگجویان صلیبی را شکست دادند. علمای سرشناس و افراد موفق بسیار زیادی در میانشان بود. ما جزئی از تمدن بزرگ اسلامی بودیم که پهنایش تا دور دست‌ها بود و افتخارات، شکوه و جلاش به اوج آسمان رسید. و چون زمان زیادی بر ما گذشت و دل‌هامان سنگ شد و از کتاب الله و سنت و اقتدا به سلف امت دور ماندیم، به خواری و ذلت کنونی گرفتار آمدیم.

الله ﷻ می فرماید: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾﴾ [الحديد: ۱۶] (آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد الله ﷻ، و در برابر حق و حقیقتی که الله ﷻ فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش کند؟ و آنان همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دل‌هایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق گشته‌اند).

و می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ۵۵] (الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که آنان را قطعاً جای‌گزین در زمین خواهد کرد. همان‌گونه که پیشینیان را جای‌گزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خودشان کرده است. هم چنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد (که) مرا می‌پرستند و چیزی را شریک نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً فاسقانند).

جوانان بیداری اسلامی، در تمام جوامع اسلامی، حتی جوامع اروپایی فهمیده‌اند که این امت جز با قرآن و سنت بر مبنای فهم سلف صالح، که اول امت اسلامی با آن اصلاح شد، اصلاح نمی‌شود. و بحمد الله اکنون در همه جا این دعوت سلفیت است که تأیید شده و منتسب به این ویژگی است. سلفیت، دعوتی توحیدی و موافق با فطرت است. این دعوت یعنی علم سودمند، عمل صالح و پایبندی به تمام اسلام.

اما دشمنان اسلام از جمله لائیک‌ها و غرب‌شناسان، خواهان جدایی از جریان بیداری هستند. بیشتر آنان گاهاً با زبان اظهار دشمنی می‌کنند - البته آن چه در دلشان است بسی بزرگ‌تر است - و گاهی این کار را با طعنه زدن به اسلام نشان می‌دهند. اما هیئات! این قافله در حرکت است و الله به دعوت‌گران توفیق روز افزونی نصیب نموده است. بحمد الله مردم هم اسلام را پذیرفته‌اند و باطل فرو می‌پاشد. الحمد لله و المنة.

روش سلفیت روشی است که اسلام را پاک و خالص چنان‌که نازل شد، دنباله روی می‌کند و به نحو احسن به تصویر می‌کشد. آن هم با قرار دادن قرآن و سنت به عنوان برنامه و روی‌کردی که منطبق با فهم سلف صالح است. سلف صالحی که شامل صحابه رضی الله عنهم و تابعین و تبع تابعین رحمهم الله می‌شد و در خیر القرون می‌زیستند. همانان که تمدن بزرگ اسلامی به وسیله‌ی آنان بر پا شد. ایشان بنا بر فضلی که الله عز و جل نصیبشان کرده بود، با قدرت و شوکت مداماً این امت را در طول قرن‌ها بر فراز دیگران و پیشوای بشریت قرار دادند.

امروزه مردم بیش از هر زمانی در عقیده، عبادات، اخلاق، عادات و روش زندگی نیازمند تمسک به خط‌مشی سلفیت و پایبند بودن به رهنمود سلف صالح هستند. و در برخورد با قضایای روزمره‌ای که زندگی مردم بر اساس آن برپاست، به علم سودمند و عمل صالح و آگاهی از موضع سلفیت نیاز دارند.

بدین منظور به امید سهیم شدن در روشن نمودن روش سلفیت و بیان بارزترین ویژگی‌های آن برای کسی که به دنبال آن است، تلاش ناچیزم را تقدیم برادران دینی و دوستداران ایشان می‌کنم.

شایسته است از تمام کسانی که در جمع و تقدیم این اثر مرا یاری نمودند، تشکر و قدر دانی نمایم. به خصوص استاد ارجمند فاضل، یاسر برهامی که وقت و علمش را برای نصیحت و راهنمایی از ما دریغ ننمود. الله عز و جل از جانب من جزای خیرش دهد!

اللهم تقبل... واغفر وارحم... واعفُ عما تعلم... والحمد لله رب العالمین.

بار الها بپذیر... بیامرز و رحم نما... واز خطاهایی که میدانی چشم پوش... و تمام ستایش‌ها مخصوص آفریدگار جهانیان است.

دکتر علاء بکر

اسکندریه جمادی الأولى ۱۴۲۱ هجری

ویژگی‌های کلیدی روش سلفی

نخست: ویژگی‌های نظری سلفیت

سلفیت در لغت، شرع و تاریخ

سَلَفَ یعنی پیش افتاد. و السَّالِفُ به معنای پیشین، قبلی و سابق می‌باشد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾ [الزخرف: ۵۶] (ما آنان را پیش‌گامان و پیشینیانی، و مثالی عبرت‌انگیز برای دیگران ساخته‌ایم).
فراء می‌گوید: این آیه بدین معنا است: ما آنان را پیشینیانی قرار دادیم تا دیگران از آن‌ها پند گیرند.

جوهری گوید: سَلَفٌ يَسْلُفُ سَلْفًا، مانند: طَلَبٌ يَطْلُبُ طَلَبًا می‌باشد. به معنای گذشت.

و سَلَفُ الرَّجُلِ، به معنای «پدران پیشین» می‌باشد.
همچنین سَلَفٌ به معنای پدران و خویشاوندان پیشینِ شخص که از وی مُسن‌تر و محترم‌تر هستند، می‌باشد. این بیت طفیل غنوی هم که در رثای قومش سروده است، به همین معناست:

مضوا سلفا قصد السبيل عليهم و صرف المنايا بالرجال تقلب
آنان قبل از ما رفتند و راهشان ادامه دارد. مانند آنان می‌میریم و برای آیندگان خود، همچون گذشتگان، سَلَفٌ می‌شویم.

و گفته شده: سَلَفٌ شخص، پدران و خویشاوندانی است که قبل از وی مرده‌اند. به همین منظور پیشگامانِ تابعین را سلف صالح می‌نامند.^۱
و مذاهب سَلَفٌ یعنی روش‌های گذشتگانِ مسلمان. از نظر شرعی هم هر کس که به روش و آثار وی اقتدا شود، سَلَفٌ نام دارد.^۲

۱- لسان العرب نوشته‌ی ابن منظور ج ۳ ص ۲۰۶۸- ۲۰۷۰ دار المعارف.

۲- محیط المحيط اثر پترس بستانی ج ۳/۹۸۳. مصدر صناعی است که در آخرش یا و تا آمده است. کلمه‌ی السَلَفُ در سنت نبوی به معنای السَّلْم نیز آمده است. سلم یا سلف بیعی است که فروشنده پول را زودتر می‌گیرد و تحویل جنس به مشتری به آینده موکول می‌شود و بر گردن فروشنده است. علما این معامله را جایز می‌دانند. البته به جز روایتی که از ابن مسیب رضی الله عنه آمده

لفظ سلف در قرآن کریم

لفظ (سلف) در چندین جای قرآن به معنای «پیشی یافت یا گذشت»، ذکر شده است:

۱- ﴿فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ﴾ [البقرة: ۲۷۵] (پس هر کس که اندرز پروردگارش به او رسید و دست کشید، آن چه پیشتر بوده از آن اوست).

۲- ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۲۲] (و زنانی ازدواج نکنید که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند).

۳- ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [النساء: ۲۳] (و این که دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آن چه گذشته است).

۴- ﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾ [المائدة: ۹۵] (الله از آن چه در گذشته رخ داده است، گذشت می‌نماید. ولی هر کس دوباره برگردد، الله از او انتقام می‌گیرد و الله توانا و انتقام‌گیرنده است).

۵- ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ﴾ [الأنفال: ۳۸] (به کافران بگو: اگر دست بردارند، گذشته‌ی اعمالشان بخشوده می‌شود).

۶- ﴿هَذَا لِكِ تَبْلُؤِ كُلِّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ﴾ [یونس: ۳۰] (در آن جا هر کسی کارهایی را که قبلاً کرده است، می‌آزماید).

۷- ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾ [الحاقة: ۲۴] (در برابر کارهایی که در گذشته انجام می‌دادید، بخورید و بنوشید، گوارا بادا!).

است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف آوردند و اهل مدینه میوه جات را یک ساله و دوساله بیع سلف می‌نمودند. پس فرمودند: کسی که خرما را بیع سلف می‌کند در کیل معلوم، وزن معلوم و تا مدت زمان معلوم، معامله نماید. بخاری و مسلم.

لفظ سلف در احادیث هم به همان معنای به کار برده شده در قرآن کریم آمده است. مانند بحث مسیح دجال. (زاد المعاد فی هدی خیر العباد اثر ابن قیم جوزی) و نیز در سخنرانی رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد نماز کسوف. نیز مانند: خبری که به فاطمه رضی الله عنها در مورد وفات وی دادند. که گفته بودند: ای فاطمه تو اولین نفری هستی که بعد من (پیامبر) وفات خواهی نمود. و فرمودند: من بهترین «سلف» برای تو هستم.

۸- ﴿فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ﴾ [الزخرف: ۵۶] (آنان را پیشگامان و پیشیان و مثالی عبرت‌انگیز برای دیگران ساخته‌ایم).

اما از نظر تاریخی سلف به صحابه رضی الله عنهم، تابعین و پیروان تابعین (تابع تابعین) رحمهم الله که اعتقادشان موافق با قرآن و سنت باشد، اطلاق می‌شود. پس کسی که نظرش بر خلاف قرآن و سنت باشد، سلفی نیست. هر چند هم در میان صحابه رضی الله عنهم، تابعین و تابع تابعین زیسته باشد.

سلفیت در اصطلاح

به مجموعه اعتقادات و برنامه‌ای که صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله که تا روز قیامت از ایشان به نیکی پیروی کردند، و نیز پیروان تابعین و ائمه‌ی دین، که امامت و قدر و منزلت دینی‌اش تایید شده و خلف و سلف سخنان ایشان را پذیرفته‌اند، مذهب سلف گویند. مانند امامان چهارگانه‌ی اهل سنت، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابن مبارک، نخعی، بخاری، مسلم، نسائی، ترمذی، ابو داود و ابن ماجه رحمهم الله. نه افرادی که مرتکب بدعت گشتند و یا آنانی که همانند خوارج، رافضی‌ها، مرجئه، جبریه، جهمیه و معتزله با القاب ناپسند به شهرت رسیدند^۱. لذا هر کس به عقاید و فقه ائمه‌ی مذکور پای‌بند باشد، گر چه بین این شخص و ائمه فاصله‌ی زمانی و مکانی هم باشد، «اصطلاح سلفی» به ایشان هم نسبت داده می‌شود. و هر فردی که با آنان مخالف باشد، از ایشان نیست؛ گر چه در میان آنان زندگی کرده باشد و گر چه در یک زمان و مکان هم بوده باشند^۲.

پس از نظر اصطلاحی (سلفیت) اسمی بارز برای آنانی شده است که، در برنامه و منهج به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا نموده اند؛ و ایشان عبارتند از:

- ۱- صحابه رضی الله عنهم و تابعین که در قرون اولیه می‌زیستند.
- ۲- و هر کس که از صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله تبعیت کند. از جمله امامان چهار گانه اهل سنت، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، لیث بن سعد، عبدالله ابن مبارک، بخاری، مسلم، نسائی، ترمذی، ابو داود و ابن ماجه رحمهم الله.

۱- العقائد السلفية بأدلتها العقلية و النقلية نوشته‌ی ابن حجر قطری.

۲- معالم الإنطلاق الكبرى تالیف محمد عبد الهادی مصری.

- ۳- شیوخ مسلمان، از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه^۱ و محمد بن عبدالوهاب^۲ رحمهما الله که با وجود دوری از عصر صحابه و تابعین و با وجود پیدایش مشکلات فراوان و مبارزه طلبی‌های جدید، بر روش ایشان استوار بودند.
- ۴- گرایش‌های سلفی معاصر در جزیره العرب، قاره‌ی هند، مصر، شمال آفریقا و سوریه^۳.

مضمون سلفیت

سلفیت در مضمون، یعنی همان روی‌کرد اسلامی در اوج تمدن* پر آوازه‌ی خویش. یعنی راهنمایی به الگو و نمونه‌ای عملی که در عصر اولیه‌ی اسلام اجرا شده بود. تمدن اسلامی عناصر و عوامل تشکیل دهنده‌ی خویش را از همین برنامه و از تطبیق عملی عصرهای اولیه‌ی اسلام، استخراج نمود. مدار و اساس این تمدن بر یکتاپرستی و درک نقش انسان در زندگی و اجرای احکام شریعت در تمام ابعاد حیات، می‌باشد. چنان‌که در آیات قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مهم پرداخته شده است.

پس سلفیت منحصر به مدرسه‌ای است، که بعد از پیدایش فرقه‌های مختلف، عقیده و برنامه‌ی اسلامی را بر مبنای فهم سلف صالحی که آن را نسلی پس از نسلی دیگر آموخته بودند، حفظ کرد^۴.

- ۱- اگر شخص تاریخ عصر ابن تیمیه رحمته الله را ورق بزند یقین خواهد نمود که مسلمانان در این برهه از زمان دچار جمود فکری شدند و دنبال نظریات متکلمین و فلاسفه افتاده و باصوفیان پرسه می‌زدند. گویا فراموش کرده بودند که قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را همراه دارند. این جا بود که ابن تیمیه رحمته الله دوباره فهم اسلام بر مبنای روش سلف را، نوسازی نمود.
- ۲- امام محمد بن عبدالوهاب: با دعوت خویش برای نابودی مظاهر شرک و بت پرستی که جزیره العرب را پُر کرده بود و آن را دوباره به پلیدی جاهلیت برگردانده بود، به پا خاست.
- ۳- السلفیه بین العقیده الاسلامیه و الفلسفة الغربیه نوشته‌ی دکتر مصطفی حلمی ص ۳-۴ چاپ دار الدعوة اسکندریه که از کتاب، الإسلام و الثقافة العربیه فی مواجهة تحدیات الإستعمار و شبهات التغریب، ص ۴۹ چاپ الرسالة، نوشته‌ی انور جندی، نقل قول می‌کند.
- * تمدن اسلامی در سه قرن طلایی اول، به اوج آوازه و شکوه خود رسید. و آن افراد کسانی‌اند که ما اصطلاحاً به آنان (سلف صالح) می‌گوییم.
- ۴- (قواعد المنهج السلفی) تالیف دکتر مصطفی حلمی ص ۲۳-۲۴، چاپ دارالدعوة اسکندریه.

سلفیت در برهه‌ای از زمان به (اهل حدیث) شناخته می‌شد. چون اهل حدیث در روایت و درایت (درک و فهم)، طبق روش صحابه رضی الله عنهم حرکت می‌کردند و در علم و عمل پایبند برنامه‌ی ایشان بودند.^۱

در یکی از دوران‌ها هم به دلیل پای‌بندی به جماعت مسلمانان که به عقاید امت،^۲ مقید بودند، و نیز جهت تفکیک ایشان از اهل بدعت همانند خوارج، مرجئه، معتزله، و روافض که از عقاید امت خارج شده و از جماعت مسلمین جدا گشتند، به اسم (اهل سنت و جماعت) شناخته شدند.

قبل از تمام این موارد سلفیت - در معنای خاص - برابر با اقتدا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. پیامبری که سیرت عالی وی قلّه و بلندایی بود که سلف صالح‌مان بدان چشم دوخته دوخته و در ذات و سرشت خود آن را به یک سیرت زنده و پویا مبدل نمودند. لذا سلفیت ساخته‌ی دست بشر نیست. سلفیت یعنی خودِ اسلام، با فهم صحیح به صورت علمی و عملی. سلفیت یعنی تمسک به اعتقاداتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش رضی الله عنهم بر آن بودند.^۳

از این روی منتسب بودن به سلفیت کاری پسندیده است. و هر آن کسی که به سلفیت نسبت داده می‌شود، واجب است از سوی دیگران مورد پذیرش و تأیید قرار گیرد.

ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: بر کسی که مذهب سلف را آشکار کرده و خود را به آن نسبت می‌دهد، عیبی وارد نیست. بلکه به اتفاق علما واجب است این عمل وی پذیرفته شود. چرا که روش سلف کاملاً حق است. اگر چنین شخصی در ظاهر و باطن بر این اندیشه بود، به معنای واقعی کلمه، مومن است. اما اگر در ظاهر موافق و مطابق با سلفیت بود و در باطن بر عکس، به منزله‌ی منافقی است که ظاهرش را قبول

۱- قواعد المنهج السلفی، ص ۲۳-۲۴.

۲- قبلی.

۳- با توجه به تلاش‌های پراکنده‌ی علما در نقاط مختلف جهان در کشورهای اسلامی، خصوصیات متعددی از گرایش سلفی در عصر کنونی نمودار گشته است.

می‌کنیم و درونش را به الله ﷻ می‌سپاریم. چرا که دستور نداریم سینه و قلب مردم را بشکافیم تا از حقیقت امر اطلاع یابیم.^۱

لذا هر کس تمسک و پایبندی به سلف را ابراز نمود، از او می‌پذیریم. واگر در علم و عمل با سلف تفاوت داشت، یعنی آگاهی نداشت، او را به کار درست و صحیح، رهنمون می‌کنیم.

در امور دین بازگشت به سلف، از مواردی است که تمسک بدان واجب است. چرا که آخر این امت فقط با همان چیزی اصلاح می‌شود که ابتدای امت اصلاح شد. دکتر مصطفی حلمی می‌گوید: اگر امروز مسلمانان راهی برای بلند شدن می‌جویند، بر آنان است که جماعتی واحد شوند. و وحدت جماعت جز با اسلام صحیح امکان پذیر نیست. مصدر و منبع اسلام صحیح، قرآن و سنت است. و خلاصه‌ی گرایش سلفی، بازگشت به چشمه‌ی زلال قرآن و سنت رسول ﷺ می‌باشد.^۲

پیدایش اصطلاح سلفیت از نظر تاریخی

پیدایش اصطلاح سلفیت در پی تحولات متعددی بود که پس از رحلت رسول الله ﷺ بر مسلمانان پدیدار گشت. این تغییرات باعث شد که اصطلاح سلفیت ظهور کند. تحولات مذکور را می‌توان چنین خلاصه نمود:

پیامبر ﷺ زمانی به دیار باقی شتافت که رسالت خویش را به پایان رساند و امانت را کاملاً ادا نموده و الله ﷻ به وسیله‌ی ایشان دین را کامل نمود. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] (امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیینی پسندیده برای شما برگزیدم).

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَلَيْسَ شَيْءٌ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ»؛ (چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک گرداند و از جهنم دور کند،

۱- نقض المنطق، نوشته‌ی ابن تیمیة ﷺ، ص ۱۲۳. این مسئله از بدیهیات است. زیرا اقرار به فضل سلف، ما را ملزم می‌دارد که پیروان سلف و اقتدا کنندگان به ایشان را بستاییم.

۲- برگرفته از مقدمه‌ی چاپ اول کتاب قواعد المنهج السلفی. اثر دکتر مصطفی حلمی.

مگر این که شما را بدان امر نموده‌ام؛ و چیزی نیست که شما را به آتش نزدیک می‌کند و از بهشت دور می‌گرداند، مگر اینکه شما را از آن باز داشته‌ام).^۱

در نتیجه اسلام قبل از وفات رسول الله ﷺ کامل گشت. و مسلمانان دیگر جز حفظ این دین کامل، همان‌گونه که از پیامبر ﷺ فرا گرفتند و در دوران رسول ﷺ عملی نمودند، به چیز دیگری نیاز ندارند.

پیامبر ﷺ با تأکید زیاد امتش را نسبت به نوآوری دینی هشدار داشته است. و به چنگ زدن به سنت خویش و سنت خلفای راشدین و پایبندی جدی به آن دستور داده است و قرآن کریم هم از اختلاف و پراکندگی به شدت نهی نموده است.

در آن دوران دین کامل، پاک، آشکار و واضح بود. تازه و ناب چنان‌که نازل شده بود. دل‌ها مطیع و رام این دین شد. جسم‌ها تابع و فرمان‌بردارش می‌گشت. تمام امت یک دل بودند. هیچ کس قدرت نداشت طبق میل خود به دین عمل نماید، یا به گمراهی فرا خواند. در این صورت تمام امت او را از خود رانده و با او دشمنی می‌کردند. الله ﷻ هم منافقان را رسوا کرده و دستشان را رو کرده بود؛ و امت مسلمان هم نسبت به آنان گوش به زنگ بودند. گمراهی مسیلمه کذاب و هم‌سنگران‌ش هم برای هر صاحب بصیرتی واضح و نمایان بود. خلاصه! دین بسیار روشن و مشخص بود و هیچ غباری بر آن ننشسته بود.

پس بعد از آن چه بر سر امت آمد؟

نخست: نسل صحابه

حریص‌ترین افراد امت که دوست داشتند دین همان‌گونه که نازل شده محفوظ بماند، صحابه بودند. همه یک‌دل بودند. هرگز در عقائد دینی با هم اختلاف نداشتند و بزرگان صحابه در مکه و مدینه می‌زیستند.

مهم‌ترین حوادث خطیری که صحابه با آن روبرو بودند جنگ رده و نبرد با مانعین زکات بود. اما با نابودی مرتدین و باز گرداندن دوباره مانعین زکات به حق، وضعیت به حالت اول باز گشت. از این جا بود که امت مداماً یک‌پارچه بوده و جماعت خویش را پاسداری می‌کرد.

واقعاً که بزرگان و سران صحابه رضی الله عنهم جهت برپایی دین و محکم نمودن پایه‌ها و انتشار آن در اقصی نقاط جهان به یکدیگر کمک و یاری می‌کردند. و انصافاً همراه با حفظ وحدت و یکپارچگی در این راه بسیار کوشیدند. لذا هرگز نظریات اعتقادی، که با جماعت مسلمانان در تضاد باشد، پدیدار نشد و دعوت‌های بیگانه و ناشناخته هم جرأت قد علم کردن در مقابل امت اسلام را نداشت. بلکه خود را لابلای فتنه‌ها پنهان می‌نمود^۱.

اختلافات و کشمکش‌هایی که میان صحابه رضی الله عنهم رخ داد، در نظریات عقیده‌ای نبود. حتی رخدادهایی هم که بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه به وقوع پیوست، به خاطر اختلافات عقیده‌ای نبود. چرا که عقیده همگی یکسان بود.

لذا بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امتیاز ویژه مسلمانان در دوران صحابه رضی الله عنهم این بود که ایشان پیوسته پاسدار عهد دینی خویش بودند و از زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دستگیره‌ی جماعت دست آویخته بودند. در سایه‌ی خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صدای نگران‌کننده‌ی معارضی نمی‌شنیدیم. لذا وحدت کلمه و اجتماع، برپا و کامل و یکنواخت بود. سپس در سال‌های آخر خلافت عثمان رضی الله عنه جمعشان اندکی از هم گسیخت و گرچه با خلافت علی رضی الله عنه اوضاع به حالت سابق برنگشت، لیکن بیعت با وی بر اساس شوری بود. درست به همان روشی که خلفای قبل بر مسند خلافت نشستند. و هرگز علی رضی الله عنه برای خلیفه شدن به وصیت یا نصی استناد نکرد و به هیچ سخنی اشاره نمود. اختلاف سلیقه فقط به خلافت منحصر می‌شد و وارد دلایل و اسانید دور از عقیده یا بدعت‌های نوپیدا نمی‌شد^۲.

۱- به کتاب، نظام الخلافة في الفكر الاسلامی، نوشته‌ی دکتر مصطفی حلمی، ص ۲۷۸-۲۸۸ مراجعه شود. به همین منظور دعوت عبدالله بن سبا یهودی که به ابن السوءاء مشهور بود ظاهر نگشت. دعوتی که عامل پیدایش فتنه بود و نهایتاً به قتل عثمان رضی الله عنه منجر شد و در پی آن باعث نبرد میان علی و معاویه رضی الله عنهما گشت. ابن سبا اولین فردی بود که علی رضی الله عنه را (الله) می‌دانست و به آن دعوت می‌داد. این دعوت، پنهان و مخفی بود و مسلمانان در دوران عثمان و علیب متوجه آن نشدند. والله اعلم.

۲- قبلی، ص ۲۸۹-۲۹۰.

از مظاهر حرص صحابه رضی الله عنهم بر یک‌پارچگی، وحدت و تقویت جماعت مسلمانان و پرهیز از اختلاف و پراکندگی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- آنان بر سر این که چه کسی به خلافت حق‌دارتر است، به اختلاف نظرها پایان دادند. در نتیجه انصار رضی الله عنهم به نفع ابوبکر صدیق رضی الله عنه از نامزدی کنار کشیده و جملگی بر خلافت ایشان اتفاق نظر نمودند. همگی در جنگ علیه مرتدین و مانعین زکات شرکت کردند؛ تا اینکه حق بر کرسی نشست و اوضاع به حالت عادی برگشت.

۲- زمانی که شورشیان، عثمان رضی الله عنه را در خانه‌اش محاصره نمودند، وی جهت حفظ خون مسلمانان و دفع فتنه و تلاش برای خاموش کردن آتش، به صحابه رضی الله عنهم اجازه نداد از وی دفاع کنند و خودش مظلومانه شهید شد.

۳- حسن رضی الله عنه وقتی دید اهل شام دور امیر معاویه رضی الله عنه جمع شده و از او دفاع می‌کنند، جهت حفظ خون مسلمانان، وحدت کلمه و جلوگیری از درگیری و پراکندگی، با رضایت کامل و از روی اختیار به نفع معاویه رضی الله عنه از خلافت کنار کشید. حتی این سال به (عام الجماعة) نام گذاری شد. رسول الله صلی الله علیه و آله در تمجید حسن رضی الله عنه می‌فرماید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَسَيُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (این فرزند من آقا و سرور است و به زودی الله تعالی به وسیله‌ی او میان مسلمانان صلح و آشتی برقرار خواهد نمود).^۱

دوم: اهل حدیث

آنان کسانی‌اند که علم صحابه رضی الله عنهم را فرا گرفته و باورهای دینی ایشان را نقل کرده‌اند. همچنین به اسم (اهل اثر) هم شناخته شده‌اند. این اسم برگرفته از (الأثر) یا حدیث، پیروان حدیث و پژوهندگان آن می‌باشد. پیدایش ایشان از عصر صحابه رضی الله عنهم شروع و تا دوران بنی امیه و مدتی از خلافت عباسیان به درازا کشید. در خلال این دوران تمام توجه اهل حدیث بر قرآن کریم، احادیث نبوی، اقوال صحابه، تفسیرها و اجتهادات ایشان متمرکز شده بود. علاوه بر این، به حفظ موارد مذکور، نگاشتن و عمل به این آموخته‌ها مبادرت ورزیدند. بر پابندی و آموختن دین همان‌سان که از

صحابه[ؓ] به ایشان رسیده بود حریص بودند. لذا آنان اهل روایت و درایت بوده و شایستگی داشتند که پیشوا باشند و به ایشان اقتدا شود.

تابعین و تبع تابعین رحمهم الله هم که اهل حدیث بودند، همگام با کاروان بزرگ اسلامی حرکت کردند و با قرآن و سنت هدایت شده و آثار سلف صالح را پیروی نمودند. به اهل بدعت و هواپرستان که از این کاروان کنار کشیدند و از مسیرش خارج گشتند، توجه نکردند. و چون اکثریت با آنان بود و بنا بر این اغلبیت مطمئن و آسوده بال بودند، ابتدای امر به عقاید و نظریات مخالف با حق، بی توجه بودند. ولی آن گاه که خطر بزرگ شد برای دفاع از حق در قبال باطل، وارد میدان شدند.^۱

به طور جدی اولین پراکندگی اعتقادی یا ایدئولوژیک در امت به دست خوارج به وقوع پیوست. آن هم نه به سبب جدایی ایشان از علی و معاویه[ؓ]، بلکه بنا بر شعار (لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ، حُکْمَ فَقَطْ اِزْ اَنْ اِلَّهِ اَسْتِ)، و نیز سبب انکار این که خلافت تنها از آن قریش باشد، از امت جدا شدند. می گفتند: انتخاب خلیفه باید به صورت مطلق باشد و هیچ قید و بندی پذیرفته نیست^۲؛ هر چند هم که خلیفه یک برده و غلام باشد. یعنی آنان بودند که اولین حرکت را که بر مبنای فکر نظری و قالبی خاص بود، اعلان کردند. و با این اندیشه و نظریه از اکثریت جامعه جدا و متمایز گشتند. و اگر علی[ؓ] خطر معنی دار جنبش خوارج را درک نکرده بود، هرگز نبرد با معاویه[ؓ] را که مسئله اصلی بود، رها نمی کرد. لذا فرقه‌های خوارج هم که اولین گروه جدا شده از جماعت مسلمانان بودند، آماده‌گیری کرده و به پا خواستند؛ و از نظریات و ایده‌ی بر گرفته از ایمان خویش، با شمشیر دفاع کردند. و چنان زیاده روی کردند که مسلمانان به آن‌ها با دیده‌ی نفرت نگریسته و ایشان را از اهل بدعت می‌شمرد^۳.

بعد از خوارج شیعیان به بهانه‌ی دفاع از اهل بیت ظهور کردند.

اما جدایی خوارج و در پی آن شیعیان، هر گز بر جمعیت غالب و ریشه‌ی تنومند مسلمین که همان اهل سنت و جماعت بودند، تأثیری نگذاشت. اهل سنتی که در این دوران نیاز نداشت خود را با اسمی خاص از دیگران متمایز کند. چرا که آنان از سویی جمعیت بیشتر و از سویی دیگر به دلیل پابندی محض به قرآن و سنت، دارای عقیده-

۱- نظام الخلافة في الفكر الإسلامي، دکتر مصطفی حلمی. ص ۲۸۸-۲۸۹.

۲- یعنی تمام امت می‌توانند در نامزدی خلافت سهیم باشند. مترجم.

۳- نظام الخلافة، ص ۲۸۸.

ی اسلامی پاک و خالص بودند. و نیز گرایش‌های جدا شده، دارای چنان جمعیت و خطری جدی نبودند که نیاز باشد در سطح وسیع با آنان مواجه شد. لذا جمعیت غالب مسلمان و پای‌بند به قرآن و سنت و منهج سلف، همان اصل مهمی است که دیگران از آن جدا شدند. و اصل، نیازی به نشانه و ویژگی خاص ندارد که آن را از دیگران متمایز سازد. حال آن کس که برای خود اسمی معین بر می‌گزیند تا از دیگران فرق و متمایز باشد، اوست که از این اصل جدا شده است^۱. از این روست که وقتی شخصی از امام مالک رحمته سوال می‌کند اهل سنت کیست؟، می‌گوید: آنان که همانند جهیمیه، رافضی-ها و قدریه دارای لقب نیستند که با آن شناخته شوند^۲.

سوم: اهل سنت و جماعت

مسلمانان صدر اول اسلام به دلیل دانشی که از صحابه رضی الله عنهم آموخته بودند و نیز اطمینانی که به جمعیت فراوان خویش داشتند، به نظریات فکری که با اندیشه‌ی آنان منافات داشت، توجهی نکردند. اما آن‌گاه که خطر بزرگ و جدی شد، و فراگیری علوم فلسفی و کلامی ظهور کرد، و اهل بدعت که تنها با عقل و هواپرستی خویش در عقائد مسلمانان رخنه کردند، و نفوذ معتزله خصوصاً از قرن دوم به بعد در عهد مامون^۳ زیاد گشت، اهل سنت با روی‌کرد خویش که از اهل بدعت، معتزله و دیگران متمایز بود، وارد میدان شد. خط‌مشی و روی‌کرد آنان مبتنی بر مقدم نمودن نقل ثابت (قرآن و

۱- قبلی. ص ۲۸۸-۲۸۹.

شیعه برای مواجهه با بنی امیه به یاری علی و فرزندان او پرداخت. سپس نسبت به ائمه‌ی اهل بیت علوی و خرده‌گیری بر ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه رضی الله عنهم دچار غلو و زیاده‌روی شدند.

۲- ابوزهره - الامام مالک - ص ۱۸۰.

ابو عبدالله مالک بن انس رضی الله عنه در زمان خویش مشهور به امام دارالهجرتین بود. او علم و دانش مهاجرین و انصار را در مشهورترین کتاب خود به نام مؤطا، گرد آورد و در سال ۱۷۹ هجری در آن فانی را وداع گفت.

۳- مامون خلیفه‌ی عباسی بیشترین مسئولیت ترجمه‌ی کتب فلسفی یونان به زبان عربی را بر دوش کشید. و از آن به بعد با انتشار این کتب در میان مسلمانان باعث اختلاف و تفرقه گردید. که این امر کمک نمود تا اهل بدعت اصول مذهب خویش را بنا کرده و قواعد کلامی که آغشته به مصطلحات فلسفی یونانی بود را برایش وضع نمایند.

سنت) بر عقل بود. و آراء متضاد با ادله و مقدم نمودن عقل و خیالات که برنامه‌ی کلامی‌ها است، را نکوهش می‌کردند.

ما نمی‌توانیم به طور قطع تاریخی مشخص^۱ یا رخدادی معین که مستقیماً سبب ظهور اسم و اصطلاح (اهل سنت و جماعت) شده بود را بیان داریم. البته در این برهه از زمان در مقابل لقب معتزلی، لقب سنی کاربرد داشت.

چهارم: آزمایش و مصیبتی که بر سر امام احمد رحمته آمد

مسلمانان در زمان احمد بن حنبل رحمته به بدعت خَلْقِ قرآن (مخلوق بودن قرآن)، مورد آزمایش قرار گرفتند. فتنه‌ی خلق قرآن، مقوله‌ی گمراه‌کننده‌ای^۲ بود که به ملحد خیره‌سر زندق گمراه، جهم بن صفوان بر می‌گردد. او این اعتقاد کفر را از جعد بن دِرْهَم آموخت. اما این عقیده در زمان جعد، به اندازه‌ی دوران جهم، شهرت نیافت. چرا که وقتی جعد این اندیشه را اظهار کرد، بنی امیه او را تعقیب کردند و او نیز گریخت. در کوفه سکنی گزید و جهم با او ملاقات کرده و این اندیشه را از او تقلید

۱- ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این فرموده‌ی الله تبارک و تعالی ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾ که در تفسیر ابن کثیر آمده است می‌گوید: چهره‌های اهل سنت و جماعت، سفید و روشن و چهره‌های اهل بدعت و تفرقه، سیاه می‌گردد. عمرو بن قیس ملائی متوفای ۱۴۳ هجری می‌گوید: زمانی که دیدی جوانی در عنفوان جوانی با اهل سنت و جماعت رشد می‌یابد، به وی امیدوار باش. الشرح و الإبانة اثر ابن بطال ص ۱۳۳.

۲- اهل سنت معتقد است قرآن کلام الله است و مخلوق نیست.

* جهم بن صفوان ابو محرز سمرقندی گمراه مبتدع، رئیس جهمیه بود. هیچ حدیثی را روایت نکرده است. در قبال، شر و فساد زیادی را کاشته است. در سال ۱۲۸ هجری به دلیل شورش علیه حکمرانان خراسان به قتل رسید.

* مأمون از فرزندان هارون الرشید و از خلفای عباسی است. از تمام آنان در علم کلام آگاه‌تر بود. علمای معتزله را در آغوش پروراند و در دوران او کتاب‌های یونانی ترجمه شد و علم کلام معتزلی‌ها را با مصطلحات فلسفی در هم آمیخت. در سال ۱۹۷ هجری به خلافت رسید و در سال ۲۱۸ هجری وفات کرد.

(در متن عربی نوشته شده بود، مأمون در سال ۹۷ به خلافت رسید. که بعد از مراجعه به البداية والنهاية آن را ۱۹۸ یافتیم. تَوَلَّى الْمَأْمُونُ الْخِلَافَةَ فِي الْمَحْرَمِ لِحَمْسِ بَقِيْنَ مِنْهُ بَعْدَ مَقْتَلِ أَخِيهِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَةٍ، وَاسْتَمَرَ فِي الْخِلَافَةِ عَشْرِينَ سَنَةً وَخَمْسَةَ أَشْهُرٍ. البداية والنهاية ج ۳۰/۱/۱۰، چاپ احیاء التراث. (مترجم).

نمود. و جز جهم پیرو دیگری نداشت. و چون امیر خالد بن عبدالله در سال ۱۲۴ هجری بر او دست یافت، روز عید قربان در کوفه او را به قتل رساند.

جهم بن صفوان* در اصفهان و برخی گویند: در مرو به دست سالم بن احوز که نایب وی بود، به قتل رسید. سپس این مقوله‌ی رسوا و شکست‌خورده را غیاث بن ابی کریمه مریسی کلامی، که شیخ معتزله و یکی از گمراه‌کنندگان مأمون* عباسی، که معتقد به مخلوق بودن قرآن بود و این مقوله را دوباره تازه نمود، تقلید کرد. بعداً احمد بن ابی داود از بشر قاضی، تقلید کرد و جهمیه این اندیشه را آشکار نمودند. نیز مامون را وادار کرد که وی را در مورد مخلوق بودن قرآن کریم بیازماید. به همین سبب بود که اهل سنت را آن همه ضرب و شتم و قتل و زندان نمودند.^۱

به دلیل اجبار وارده از سوی خلیفه و ترس از مجازات منتظره بسیاری اجازه دادند که می‌توان گفت قرآن مخلوق است. لیکن امام احمد رحمته الله علیه اعتقاد اهل سنت را علناً در این زمینه بیان داشت. و به روی کرد اهل سنت در استلال جستن به کتاب الله و سنت و گفتار صحابه رضی الله عنهم که در برگیرنده‌ی خط‌مشی اهل سنت در مقابله با دشمن خویش معتزله بود، چنگ زد. باز دوباره امت اسلامی برای حفظ عقیده و منهج خویش پیرامون وی گرد آمدند. بدین جهت امام احمد رحمته الله علیه به امام اهل سنت و جماعت نامگذاری شد.

امام احمد در دوران مأمون، سپس معتصم عباسی و نیز در عهد واثق عباسی، زندانی شد و شلاق خورد. و چون متوکل بر کرسی خلافت تکیه زد، این بلا را از سر مردم دور نموده و امام احمد رحمته الله علیه را از زندان آزاد کرد.

دفاع منحصر به فرد امام احمد رحمته الله علیه در این فتنه و امتحان، خود دلیلی واضح و روشن و مستقل به حساب می‌آید. البته نه تنها به این علت که وی موقف سلفی آشکار و پایبندی به سنت و آثار، و روش کاربردی را الگو و روی کرد خویش قرار داده بود، بلکه علاوه بر این، وی جهت‌دهی عموم اهل سنت و جماعت را در پاسداری فرهنگی و اعتقادی و برنامه‌ی دقیق یادگیری آموزه‌های دینی و آشکار نمودن آن را اثبات نمود. ایشان می‌گوید: من فقط طبق کتاب الله و سنت و اعتقاد صحابه رضی الله عنهم یا تابعین

رحمهم‌الله سخن می‌گویم. و حرف زدن در غیر این موارد را ناپسند می‌دانم.^۱ وی در میدان نبرد اعتقادی، پیش تاخت. اسلحه‌ی او عقیده‌ی راسخی بود که بیشترین تأثیر در شکست دشمن و برافراشتن مقام و منزلت سنت را داشت. اسم احمد بن حنبل* به عنوان اسمی مشهور و نماد پایبندی به برنامه‌ی سلف، همانند رقیبی سرسخت و مقاوم، در کنار بدعت (جهت مبارزه با آن) قرار گرفت.^۲ تا جایی که در مورد ایشان گفته شده است:^۳ با مرگ احمد بن حنبل بدعت آشکار گشت.^۴

پنجم: پیدایش اصطلاح سلفیت

میان اهل سنت که پیروان نقل (قرآن و سنت) بودند و میان معتزله که علم کلام و جدل می‌خواندند و متکی به عقل بوده و از قرآن و سنت دوری می‌جستند، اختلاف افتاد. آنان حدیث را رها کرده و محدثین را دروغگو می‌خواندند. آیات متشابه قرآن کریم را به گونه‌ای تأویل و تفسیر می‌کردند که اهل سنت آن را نمی‌پذیرفت.^۵ بعد از امام احمد، اهل حدیث پیوسته بر منهج خاص خویش بودند. تا این که ابوالحسن اشعری روی کرد کلامی خویش را برای دفاع از عقاید و باورهای اهل سنت و جماعت، در مواجهه با معتزله به کار گرفت.

۱- ترجمة الإمام احمد، اثر حافظ ذهبی ص ۲۳.

*امام احمد، امام اهل سنت و جماعت، استاد حدیث، سنت و پایداری در امتحان سخت برای اثبات بی‌گناهی است. او ابو عبدالله شیبانی می‌باشد که در حدیث و فقه شناخته شده و در تقوا، پرهیزگاری، صلاح، زهد و عبادت مشهور است. در سال ۲۴۱ هجری برابر با ۸۵۵ میلادی در بغداد وفات نمود. ابن تیمیه رحمته‌الله می‌گوید: گر چه احمد بن حنبل در امامت و صبر و تحمل شکنجه مشهورتر است، ولی این بدین معنا نیست که او سخن جدیدی در دین ابداع کرده باشد. بلکه حرفش سنتی بود که قبلاً موجود و معروف بوده است. او این سنت را فهمید و به آن دعوت داد و بر شکنجه و آزاری که دیگران بر او روا داشتند تا از این سخن دست بردارد، صبر و شکیبایی و نمود. نقل شده از کتاب، السلفية و قضایا العصر، ص ۲۱.

۲- یعنی هر گاه اسم بدعت به گوش می‌رسید، ناخود آگاه اسم احمد بن حنبل: هم به عنوان سرسخت‌ترین دشمن بدعت، در ذهن تداعی می‌شد. مترجم.

۳- حلیة الأولیا، نوشته‌ی ابو نعیم ج ۶ ص ۱۶۸.

۴- نظام الخلافة، ص ۲۴۵.

۵- المعتزلة. نوشته‌ی زهدی جارالله، ص ۲۵۳.

۶- نظام الخلافة، ص ۳۸۳.

اشعری در این میدان به ادعای یاری کردن عقاید اهل سنت، بر اساس منهج معتزله یعنی با به کارگیری علم کلام، از شیوخ^۱ دیگری تبعیت نمود. آنان می‌گفتند: اگر علم کلام با قرآن و سنت موافق بود، از علوم شرعی محسوب می‌شود. اما اگر مانند کلام معتزله و دیگران، با قرآن و سنت توافق نداشت، از علوم شرعی نیست.

طاش کبری زاده می‌گوید: در کل در علم کلام شرط بر این است که شرع به وسیله‌ی عقل تأیید شود و عقیده، بر گرفته از قرآن و سنت باشد. اگر یکی از این دو شرط از بین رفت، دیگر این علم به عنوان یک اصل، قابل پذیرش نیست.^۲ لذا اشاعره گمان کرده‌اند اگر بتوان با علم کلام عقاید سلف را یاری نمود، این علم ستودنی است و با این روش می‌توان مخالفین را رد نمود.

اما اگر علم کلام به روش معتزله و متکلمین و پیروان فلاسفه در مخالفت با قرآن و حدیث به کار برده شود، نکوهیده است. اشعری‌ها معتقدند اهل سنت بسان حلقه‌هایی هستند که به هم متصل‌اند و هر کدام در دیگری داخل است. دایره اول شامل صحابه^۳ و تابعین رحمهم الله یا همان سلف می‌باشد. حلقه‌ی دوم در برگیر اهل سنت و جماعتی است که سلف را به عنوان پیشوا و الگو قرار داده‌اند. دایره‌ی سوم دایره‌ی شیوخ اشاعره است.^۴ هم‌چنین آنان بر این باورند که روش سلف، که منحصر به قرآن و سنت می‌باشد، سالم‌تر و به احتیاط نزدیک‌تر است؛ لیکن روش و برنامه‌ی اشاعره، بر اساس علم کلام در رد مخالفین اهل سنت، علمی‌تر و محکم‌تر می‌باشد.^۵ و آنان این-گونه ادامه‌ی سلف بوده و لقب خَلَف^۵ را بر خود اطلاق نموده‌اند. و آنان‌اند که عقل و نقل (قرآن و سنت) را با هم جمع کرده‌اند.

۱- همانند ابوبکر باقلانی، عبدالقاهر بغدادی، ابومعالی جوینی، ابو حامد غزالی، محمد بن تومرت، فخر الدین رازی و ریجی و دیگران که اشعری بودند.

۲- مفتاح السعادة، اجمد بن مصطفی معروف به طاش کبری زاده (۹۶۲ هجری - ۱۵۵۴م) ص ۲۰.

۳- نظام الخلافة، ص ۳۸۳-۳۸۴.

۴- مطالب بیشتری در رد این مسئله و لغزش گوینده‌اش ارائه خواهد شد.

۵- دکتر عبدالرحمن بن زید زیندی می‌گوید: این که تصور کنیم پیدایش سلفیت پدیده‌ای است که در سایه‌ی دولت عباسی بوجود آمد و آنان به نصوص شرعی واضح ساده پای‌بند بودند و بر اثر ناتوانی عموم در هماهنگ شدن با اندیشه‌ی عقلانی فلاسفه و متکلمین در عصر عباسی ظهور کردند، آن‌هم با بهره‌گیری از دیدگاه‌ها و موقف صحابه^۶ برای رویاروی با جریان‌های عقلانی فکری جدید، تصور درستی از پیدایش سلفیت نیست. چرا که سلفیت با این ویژگی که خود برنامه‌ای

اما نظریات کلامی اشاعره نزد معتقدین و متمسکین به منهج و برنامه‌ی سلف صالح که پیروان امام احمد و اهل حدیث بودند، مورد قبول واقع نشد. هم‌چنین نزد آنان که در برهه‌ای از زمان، نام (حنابله) بر آنان اطلاق شد و پای‌بند به عقیده‌ی اهل سنت و جماعت که امام احمد رحمته‌الله به آن معتقد بود هم، قابل قبول نبود.

نظر حنبلی‌های پیرو سلف در آن روزگار بر این بود که روی‌کرد جدید اشاعره یعنی ناخواسته با موج کلامی نوپیدا حرکت کردن؛ ولی اشاعره دراصل، اهل حدیث هستند که از برنامه و روی‌کرد سلف کج نشده و معتقد به منهجی میانه، غیر از سلفیت و کلام نیستند.

با پیدایش منهج یا روی‌کرد (خلف)، (سلفیت) لقبی شد که در قبال خَلَف به کار گرفته شد.^۱

پیروان مذهب اشعری گرچه به دلیل کمک به اهل سنت در بخشی از مسایل، از نزدیک‌ترین مذاهب به روش سلفیت شمرده می‌شوند، ولی در نزد سلفی‌ها، سلفی خالص نیستند. چرا که مذهب سلفی به معنای دقیق، علم کلام را خواه به روش معتزله باشد یا اشاعره، رد نموده و دور می‌اندازد.^۲

تناقضات مذهب اشعری با مذهب سلف

اختلافات اشاعره با روش سلف در امور اعتقادی بوده است. به عنوان مثال:

۱- اشاعره میان صفات ذاتی و فعلی الله فرق قایل شدند. و تمام صفات را فقط منحصر به هفت صفت نموده‌اند. صفات فعلی مانند: استواء (قرار گرفتن بر

برای فهم اسلام و پای‌بندی به آن محسوب می‌شد، به صورت پاک و پالوده در نسل صحابه رضی‌الله‌عنهم جلوه‌گر شد. از این روی دعوت به سلفیت یعنی دعوت به چنین منهجی. چرا که دعوت به سلفیت، یعنی دعوت به برنامه و خط‌مشی صحابه رضی‌الله‌عنهم توسط شخص رسول صو علمای صحابه و تابعین ایشان قبل از عصر عباسی.

۱- به مبحث پیدایش اصطلاح اهل سنت و جماعت در کتاب، نظام الخلافة في الفكر الاسلامی، ص ۲۸۴-۲۹۳ و به مبحث پیدایش اصطلاح سلفیت در کتاب، قواعد المنهج السلفی، ص ۲۳-۳۹ رجوع شود. هر دو کتاب نوشته‌ی دکتر مصطفی حلمی حفظه الله است.

۲- قبلی.

عرش)، شادی، غضب و رحمت را انکار کرده‌اند.^۱ در نفی و تأویل بعضی از صفات، با معتزله هم‌عقیده‌اند. و نیز در انکار برخی از صفات ذاتی مانند: دست‌ها، چشم‌ها، صورت و پا، اعتقاد معتزله را دارند.

۲- اشاعره در تفسیر افعال انسان معتقد به (نظریه‌ی کسب) هستند. و این اعتقاد، تلفیقی از اعتقاد معتزله و جبریه است. مشیّت و اراده را برای الله ﷻ ثابت می‌دانند و بندگان را هم صاحب قدرت دانسته، لیکن قدرت آنان را در انجام اعمال بی‌تأثیر می‌دانند. می‌گویند: حرکات اختیاری بندگان ماحصل قدرت خودشان بوده و به اختیار الله ﷻ بستگی دارد و انجام این کارها را (کسب) می‌نامند. پس آفرینش این افعال به صورت ابداعی از جانب الله ﷻ است و با کسب و انجام بنده‌ها و با قدرت خودشان صورت می‌گیرد.^۲ این عقیده اختلاف چندانی با عقیده‌ی جبریه ندارد.^۳

۳- اشاعره مذهب افراط گرایان جهمیه در مسئله‌ی ارجاء را یاری می‌کند. ارجاء یعنی ایمان فقط شامل شناخت قلبی است و خواندن شهادتین لازم نیست و انجام اعمال، در اصل ایمان تأثیری ندارد.

۴- می‌گویند کلام الله (قرآن) نفسی است. یعنی معانی قرآن از جانب الله ﷻ است و الفاظ آن مخلوق هستند و این الفاظ تعبیر کلام الهی است.

ابوالحسن اشعری:

مذهب اشعری به او منسوب است. در سال ۲۶۰ هجری در بصره متولد شد، و نسب وی به ابو موسی اشعری می‌رسد.

۱- منهج علماء الحديث و السنة، دکتر مصطفی حلمی، ص ۱۷۲-۱۷۶.

۲- قبلی، ص ۱۷۶-۱۷۹.

۳- قبلی، ص ۱۷۹. (کسب) در نزد اشاعره عبارت است از، همراهی اراده‌ی بی‌تأثیر انسان در انجام کارها. (یعنی انسان اراده‌ی انجام کار را دارد ولی اراده‌اش تأثیری در پدید آمدن آن چیز ندارد!! مترجم). حال آن‌که اراده بشر در کارهایش تأثیر دارد. چنان‌که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسَبَتْ﴾ (هر کار (نیکی) انجام دهد به نفع خود کرده و هر کار (بدی) کند، به زیان خویش کرده است).

او ابوالحسن علی بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی موسی رضی الله عنه اشعری است.

پدرش اهل سنت و مُحدِّث بود. هنگام مرگ به زکریا بن یحیی ساجی که خود یکی از ائمه فقه و حدیث بود، وصیت نمود. ابوالحسن اشعری هم برخی از احادیث را از زکریا بن یحیی روایت کرده است.

فقه را بر اساس مذهب شافعی آموخت. در علم کلام، شاگرد یکی از ائمه‌ی معروف معتزله به نام ابو علی جبایی بود و کلام را بر مبنای اعتزال آموخت.

متوجه بطلان مذهب معتزله شده و در پی رد آن برآمد. لذا مذهب جدیدی که تلفیقی از روش استدلال معتزله، و اعتقاد اهل سنت بود را، پدید آورد. از روش و خط-مشی اهل سنت خارج گشته و در برخی از باورها و اعتقادات با اهل سنت مخالفت ورزید. اما وی در رد بر معتزله و افشاگری بطلان مذهب آنان نقش مهمی داشته است. در اواخر عمر درست بودن منهج و اعتقاد مذهب سلف را دریافت، و به آن گردن نهاد. آخرین کتاب وی به نام (الآبانه) شاهد این مدعا است.

مشهورترین تألیفات او عبارت‌اند از:

- ۱- الإبانة عن أصول الديانة.
 - ۲- اللمع في الرد على أهل الزيغ و البدع.
 - ۳- استحسان الخوض في علم الكلام.
 - ۴- مقالات اسلاميين و اختلاف المصلين.
- وی در سال ۳۲۴ هجری دار فانی را وداع گفت.

حدیث پراکندگی امت، به دلیل ترک اعتقادات صحابه رضی الله عنهم

از معاویه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «ألا إن من قبلكم من أهل الكتاب افرقوا على ثنتين وسبعين ملة، وان هذه الملة ستفرق على ثلاث وسبعين، ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة»؛ (هشدار باد! اهل کتاب قبل از شما به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و به زودی این ملت (اسلام) به هفتاد و سه گروه تبدیل خواهد شد. هفتاد و دو فرقه در آتش‌اند و یکی در بهشت. و آن جماعت (اهل سنت) می‌باشد).

هم‌چنین از رسول الله ﷺ روایت شده است که: «افترقت اليهود علی إحدی وسبعون فرقة. وتفرقت النصارى علی اثنتین وسبعون فرقة، وتفرقت أمتی علی ثلاث وسبعین فرقة. قالوا: من هی یا رسول الله؟ قال: من کان علی مثل ما أنا علیه وأصحابی» (یهودیان به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند و نصاری به هفتاد و دو فرقه. و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌گردد. (صحابه ﷺ) گفتند: آن یک کدام گروه است؟ فرمود: کسی بر اعتقاداتی مثل اعتقاد من و یارانم باشد!)^۱.

این حدیث دلالتی آشکار و واضح بر بیان فرقه‌ی نجات یافته و تذکر بر پای‌بندی به سنت رسول ﷺ و یاران ایشان در فهم دین و عمل به آن دارد. لذا جماعت برحق آن است که در اعتقاد، باور، برنامه، علم و عمل، هم‌اعتقاد پیامبر ﷺ و یارانش باشد. این روایات را ائمه‌ی حدیث از جمله، ابوداود، ترمذی، احمد، حاکم با تایید ذهبی، دارمی، آجری و لاکانی تخریح نموده‌اند. ابن تیمیه رحمته می‌گوید: این حدیث، صحیح و مشهور است. شیخ آلبنی رحمته هم در سلسله احادیث صحیح شماره ۲۰۳، ۲۰۴ آن را صحیح دانسته است.

خبر از وقوع اختلاف بین امت‌های گذشته که در این حدیث آمده است، در آیات متعددی از قرآن کریم بدان اشاره شده است. اما خبری که این احادیث از اختلاف و پراکندگی امت اسلام می‌دهد، یا از طریق قیاس بر امت‌های گذشته است، یا از سنت کونی که الله عز و جل بر بندگانش مقدر نموده، گرفته شده است. یا از طریق وحی خبر داده شده است.^۲ قرآن به روش‌های گوناگون به این موضوع اشاره دارد. گاه از تقسیم و تجزیه‌ی امت‌ها خبر می‌دهد. و گاه اختلاف را در آفرینش، یک سنت می‌داند و فیصله‌ی میان بندگان، در روز قیامت خواهد بود. و بعضی وقت‌ها با نپی کردن و تهدید، اختلافات و پراکندگی را متذکر می‌شود. تمام این موارد واضح و روشن است.

الله عز و جل می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹] (ولی همواره اختلاف دارند. مگر کسی که الله به او رحم کرده باشد و برای این، آنان را آفریده است).

۱- ترمذی.

۲- بدون شک از طریق وحی بوده است. چنان‌که در آیات قرآن بدان اشاره شده و نیز از طریق حدیث که خود (وحی غیر متلو) نام دارد، ثابت است. مترجم.

﴿إِنَّمَا يَبُلوْكُمْ اللهُ بِهِءٍ وَلِيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ ﴿۳۴﴾ وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾ [النحل: ۹۲-۹۳] (براستی الله شما را به آن می‌آزماید، و به یقین روز قیامت آن‌چه را که در آن اختلاف می‌ورزیدید برای شما روشن می‌نماید. اگر الله می‌خواست، شما را ملت واحدی می‌کرد. لیکن هر که را بخواهد گمراه می‌نماید و هر که را بخواهد هدایت می‌گرداند).

﴿فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ ﴿۳۵﴾ [المؤمنون: ۵۳] (کارو بار خود را به پراکندگی کشیدند و هر دسته و جمعیتی بدان‌چه دارند و برآند خوش‌حال و شادان‌اند).

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِشَبِيحٍ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [النحل: ۶۴] (ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن‌نمایی که در آن اختلاف دارند و هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد).

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ ﴿۳۶﴾ [السجدة: ۲۵] (قطعاً پروردگار تو روز قیامت میان آنان در باره‌ی چیزهای مورد اختلاف ایشان داوری می‌کند).

﴿وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُنزِلُوا إِلَيْكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۹] (و اهل کتاب به اختلاف برنخاستند مگر بعد از آگاهی، به سبب ستم‌گری و سرکشی میان خودشان بود).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ﴾ [فصلت: ۴۵] (ما کتاب را به موسی دادیم و سپس درباره‌ی آن اختلاف شد).

﴿فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ﴾ ﴿۳۷﴾ [الزخرف: ۶۵] (گروه‌ها و دسته‌ها در میان خود به اختلاف پرداختند و ای بر کسانی که ستم کردند! چه عذاب دردناکی در روز قیامت گریبان‌گیرشان می‌گردد).

﴿فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا﴾ [الجنائیه: ۱۷] (ولی آنان اختلافی نداشتند مگر بعد از آن که علم و آگاهی پیدا کردند).

از این دست آیات در قرآن بسیار وجود دارد. اما آیاتی که امت را از پراکندگی و تقسیم نهی کرده و مرتکب را تهدید می‌کند، عبارت‌اند از:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] (از راه‌های باطل پیروی نکنید که شما را از راه الله پراکنده می‌سازد).

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹] (بی‌گمان کسانی که آیین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی).

از دیدگاه سلف، امتِ مورد نظر که در حدیث آمده، همان گروهی است که منهج رسول ﷺ و اصحاب ایشان را برگزیده است. و فرقه‌هایی هم که خبر هلاکت آنان در حدیث ذکر شده، بر همین معیار سنجیده می‌شوند. و آنان فقط گروه‌هایی هستند که به اسلام منسوب‌اند. تمام فرقه‌های هلاک شده یک ویژگی مشترک دارند و آن مخالفت با فرقه‌ی نجات یافته (اهل سنت و جماعت) می‌باشد. پس وقتی پایبندی به روش رسول ﷺ و منهج اصحاب وی ویژگی است که باعث نجات فرقه‌ی ناجیه می‌شود، سبب هلاکت گروه‌های دیگر، انحراف از سنت رسول الله ﷺ و روش صحابه است. حال که این روش و منهج با یک ویژگی و اندازه‌ی مشخص و معین برای آیندگان تجسم می‌یابد، میدان انحرافی که فرقه‌های منتسب به اهل سنت در آن گرفتارند، چیزی جز مخالفت با این روش و منهج نیست.

اختلاف با فرقه‌ی نجات یافته متعدد و گوناگون است و می‌تواند به شکل‌های جدید نیز، تولید گردد. یعنی این امر نسبی است. اختلاف‌های نسبی باعث می‌شوند که گروه‌ها به تناسب نزدیک یا دور بودن با معیار ثابت که ویژگی فرقه‌ی نجات یافته است، متفاوت گردند. حال ممکن است دوری از ویژگی یادشده رفته رفته بیشتر شود تا جایی که نمی‌شود حتی این گروه‌ها را به اسلام نسبت داد! بعد به جایی می‌رسد که صراحتاً منجر به کفر و الحاد می‌گردد. اینجاست که گروه یادشده از دیگر فرقه‌ها که به حدّ کفر و الحاد نرسیده‌اند و هنوز در دایره‌ی حدیث هستند، بیرون می‌شود.

انحراف در عقیده و مباحث ایمان، پیشاپیش اسباب خروج از دایره‌ی فرقه‌ی نجات‌یافته قرار دارد. بدین سبب فرقه‌های قدریه، روافض و مرجئه از اولین گروه‌هایی

هستند که وارد دایره‌ی هلاکت شده‌اند. و هر چه این فرقه‌ها از عقیده‌ی سلف بیشتر منحرف باشند، سریعتر و بیشتر به وادی هلاکت می‌رسند.^۱

اما این که رسول الله ﷺ فرقه‌ی نجات‌یافته که پایبند اعتقادات صحابه رضی الله عنهم است را از ۷۲ فرقه جدا می‌داند و بقیه را در آتش می‌داند، مفهوم این حدیث نزد سلفی‌ها چنین است که فرقه‌ی یاد شده به دلیل انحراف از روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسباب ورود آنان به آتش را فراهم می‌کند. با این همه باید توجه داشته باشیم که سلفی‌ها با دورانیشی و هماهنگی کامل با قواعد عقیدتی خود این حدیث را، بر فرقه‌های منحرف تطبیق می‌دهند.^۲

اولاً: آنان سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید: (كلها في النار) را این‌گونه تفسیر می‌کنند که این در آتش بودن، جاودانه و برای همیشه نیست. دائمی بودن در آتش، خاص مشرکین و آنانی است که از مسلمانان خارج بوده و در گروه کفاراند. اما مسلمانان منحرف مادامی که به شرک و کفر مبتلا نشوند، گر چه وارد آتش شوند، لیک جاودانه در آن نمی‌مانند. هم‌چنین (كلها في النار) یعنی آنان به سبب انحراف مستحق جهنم‌اند. اما این که هم‌اکنون وارد آتش شده باشند، یا این که تا چه مدت در جهنم می‌مانند، بسته به حالات متفاوتی است:

۱- السلفية و قضايا العصر، دکتر عبدالرحمن بن زید زندی. چاپ مرکز اشبیلیة للدراسات و الإعلام الرياض. چاپ اول ص ۶۶ - ۷۶.

۲- ابن تیمیة رحمته الله علیه در کتاب (الایمان) می‌گوید: هم‌چنین بقیه‌ی ۷۲ فرقه اگر کسی از آن‌ها منافق باشند، در باطن کافر است، و هر کس که منافق نباشد بلکه در باطن به الله جل جلاله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم ایمان داشته باشد، ولی با تأویل و تفسیرهای نادرست دچار خطاها و اشتباهاتی هم باشد، باطناً کافر نیست، حال هر گونه‌ی خطایی هم که می‌خواهد باشد. و ممکن است در برخی افراد شاخه-ای از شاخه‌های نفاق وجود داشته باشد، اما این نفاق، نفاقی نیست که صاحبش در آتش جهنم باشد. و هر کس بگوید: هر کدام از ۷۲ فرقه کفری مرتکب می‌شود که او را از اسلام خارجش می‌کند، با کتاب الله و سنت و اجماع صحابه ش، بلکه با اجماع ائمه‌ی چهارگانه و غیر ائمه هم مخالفت نموده است. چرا که هیچ کدام از این افراد تمام ۷۲ فرقه را کافر نمی‌دانند. بلکه خود این فرقه‌ها برخی دیگر را در مقالات و نوشته‌ها تکفیر می‌کنند. ص ۱۹۰. چاپ المكتبة القيمة بالقاهرة.

- گاه یک نفر به دلیل توبه و ترک نظریات منحرف یا به سبب انجام نیکی‌هایی از قبیل عبادت، جهاد، که گناهان را محو و نابود می‌کند، هرگز وارد آتش نمی‌شود. و نیز گاهی مصیبت‌ها و مشکلات کفاره‌ی گناهان وی می‌گردد.
- برخی اوقات رحمت الهی او را از آتش خارج نموده و شامل این فرموده‌ی الله ﷻ می‌شود: ﴿وَيَعْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸] (کمتر از آن (شرک) را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد).
- و ممکن است وارد آتش شود، لیکن با پادرمیانی شفاعت‌کنندگان و یا رحمت ارحم الراحمین قبل از تکمیل عذاب، از آتش نجات یابد.
- و شاید هم وارد جهنم شده و بعد از مجازات کامل با رحمت الله ﷻ وارد بهشت شود.

این حالات و مراتب مربوط به سرکشان و اهل بدعتی است که در امت محمد ﷺ قرار دارند و اهل قبله هستند.

دوماً: سلفی‌ها شخص معینی را مادامی که از اهل قبله باشد، هر چند هم که دچار بدعت و انحراف شود، جهنمی نمی‌دانند. گر چه عمل کرد یا گفتارش از اسبابی باشند که شخص مستحق آتش گرداند.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: ما هرگز شخص معینی را جهنمی قلمداد نمی‌کنیم. چرا که نمی‌دانیم آیا وعید به آن شخص خاص تعلق می‌گیرد یا خیر. زیرا وعید به جهنم برای فردی معین، وابسته به شرایطی خاص و عدم وجود موانع می‌باشد. و نمی‌دانیم آیا شروط مربوطه و عدم وجود موانع در او ثابت شده است یا خیر. لیکن فایده‌ی وعید به جهنم، اعلان و بیانی است که گناه، سبب ورود به جهنم می‌شود. و گاهاً بازتاب سبب بسته به وجود شرط و عدم وجود موانع می‌باشد. لذا آنچه بیان شد دیدگاه سلف در مورد حدیث پراکندگی و تقسیم امت می‌باشد.^۱

پیامبر ﷺ سفارش می‌کند در هنگام بروز اختلافات، به روش وی و اصحاب رضی الله عنهم چنگ زده شود

عرباض بن ساریه رضی الله عنه گوید: «وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْعِظَةً وَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعَيْونُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودِعٌ، فَأَوْصِنَا، قَالَ: أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ ﻋَﻠَیْكُمْ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَیْكُمْ عَبْدٌ، فَإِنَّهُ مِنْ يَعْشُ مِنْكُمْ فَسَیْرِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَیْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّينَ مِنْ بَعْدِي، عَضُوا عَلَیْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (رسول الله ما را چنان موعظه‌ی رسا و شیوایی نمود که دل‌ها از آن ترسید و چشم‌ها به اشک آمد. گفتیم: ای رسول الله! گویا که موعظه‌ی شخصی است که الوداع می‌گوید، پس ما را وصیت فرما! فرمود: شما را به ترس از الله و حرف شنوی و فرمانبرداری سفارش می‌کنم اگر چه برده‌ای بر شما امیر شود؛ زیرا کسی که از شما زندگی سپری کند، اختلاف بسیاری خواهد دید. بر شماست که از سنت من و خلفای هدایت شده‌ی بعد از من پیروی کنید، بر این روش سخت پای بند باشید، و شما را از نوآوری دینی برحذر می‌دارم، چرا که هر بدعتی گمراهی است).^۱

ابن رجب حنبلی گوید: این فرموده‌ی رسول الله ﷺ: «(فإنه من يعش منكم) بعدی (فسیری اختلافا کثیرا، فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی) عضوا علیها بالنواجذ»، از اختلافات فراوانی که در اصول و فروع دین، اعمال، گفتار و اعتقادات واقع خواهد شد، خبر می‌دهد. این خبر با روایتی که از ایشان در مورد پراکندگی و تقسیم امتش بعد از ایشان به ۷۲ فرقه، آمده است برابر و موافق است. فرقه‌هایی که همه جز یکی در آتش‌اند. آن هم گروهی که در اعتقادات و باورها، اعمال و اقوال بر روش خلفای رضی الله عنهم راشدین که سنت کامل محسوب می‌شود، باشد. از این روست که سلف در قدیم روش و منهجی که دارای این ویژگی‌ها بوده را، سنت می‌نامیدند.^۲

وی هم‌چنین می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ به حرف شنوی و پیروی از متولیان امور دستور می‌دهد و در پی آن به پیروی از سنت خویش و سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم امر

۱- ابوداود، احمد، ابن ماجه، ترمذی، و گفته است این حدیث «حسن صحیح» است. حافظ ابو نعیم در مورد این روایت می‌گوید: این حدیث، جید از احادیث صحیح اهل شام است."

۲- جامع العلوم و الحكم، ابن رجب حنبلی. چاپ حلبی. نوبت پنجم، ص ۲۵۸.

می‌فرماید، دلیل بر این است که سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم بر خلاف دیگر والیان امور، باید همانند سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت شود^۱.

گویم: ضمیر (ها) که در (عضوا علیها بالنواجذ) آمده است مفرد می‌باشد. و وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم و سنت خودش، را با ضمیر مفرد ذکر می‌نماید، می‌خواهد بگوید: که هر دو سنت در پیروی شدن یکی است. به همین خاطر نگفت: (عضوا علیها بالنواجذ) که ضمیر دلالت بر تشبیه (دو) بکند. این عمل دلالت دارد که سنت خلفای راشدین، همان فهم صحیح و به کارگیری درست، از سنت رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد. لذا صد در صد فهم و عمل به سنت، باید مقید به روش سلف رضی الله عنهم و امامان آن‌ها یعنی خلفای راشدین باشد.

نقش ابن تیمیه رحمته الله در پیش‌برد و ترویج روش سلفی

ابن تیمیه رحمته الله در سال ۶۶۱ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۷۲۸ هجری در دمشق از جهان دیده فرو بست.

ابن تیمیه رحمته الله در محیط علمی دینی رشد و نمو یافت^۲ و در زمینه‌ی برنامه و روش قرون اولیه‌ی اسلام عمیقاً به مطالعه و بررسی پرداخت. کتاب و سنت را موشکافانه و از روی فهم و تدبر کاملاً بررسی کرد. بی‌باک و با جدیت به تحقیق و تفحص کتاب‌های فلاسفه و متکلمین پرداخت و خوب از عهدی این کار برآمد. در علوم فراوانی تبحر یافت و میانه‌روی را در پیش گرفت. راه هدایت و درست را، در روش سلف یافت. بدعت و گمراهی را در برنامه و خط‌مشی فیلسوفان و متکلمین دید. هم‌چنین با مقلدین و فقهای خشک و متعصب مذاهب رویارو شد و علی‌رغم ادعای پیروی و تمسک به اعتقاداتی که داشتند، دوری آنان از قرآن و سنت و روش ائمه را، تبیین کرد.

ابن تیمیه رحمته الله در دورانی که پراکندگی و ناسازگاری پدیدار شد، ظهور کرد. اکثریت مردم گرایش سلفی را نمی‌شناختند. اندیشه‌ی فلسفی، تأویلات کلامی، سرگردانی و

۱- قبلی، ص ۲۵۸، ۲۵۹.

۲- پدر و پدر بزرگش، دو محدث مشهور بودند.

توهمات صوفیانه چنان در جامعه انباشته و متراکم شد، که عموم مسلمانان گمان کردند این تفکرات یعنی اسلام.

گمان غالب بر این است که در آن زمان ابن تیمیه رحمته الله علیه بر حقیقت تلخ عالم اسلامی چشم گشود^۱. و با دید تیزبینش دانست که علت این امر، در جهل مسلمانان به میراث خویش و پناه آوردن به کتاب خالی از روح اسلامی به نام (السیاسة المدنیة) نوشته‌ی فارابی و دل دادن به رسایل الإخوان الصفا و (قانون الیاسا)ی مغول‌ها، نهفته است. پس دانست که والی و ملت هر دو تباه گشته‌اند. لذا کمر بست تا عظمت و بزرگی اسلام را بعد از این‌که علوم اسلامی در سایه‌ی کتاب‌ها گم شده بود و نزدیک بود روزگار و زمانه آن را پاک کند و به بوته‌ی فراموشی سپرده شود، دوباره به ذهن‌ها بازگرداند. و در حافظه‌ی مسلمانان فقط افکار وارداتی موجود بود که هیچ ارتباط و سنخیتی با میراث آنان نداشت. وای! چقدر اباطیل و اراجیف و دروغ در حقیقت تاریخ وجود داشت! تا جایی که نزدیک بود این چیزها از چنان امور قطعی و مسلمی گردد که جای هیچ مناقشه و اعتراضی باقی نماند! و خیلی ساده بود که با برداشتن نشانه‌ها و رهنمودهای وقایع اصلی و کاشتن رهنمودهایی دیگر که با هوا و هوس، کشش‌ها و گرایش‌ها هم‌خوانی دارد، دروغ‌ها به حقایق تبدیل گردد^۲!

ابن تیمیه رحمته الله علیه خود را در وسط طوفانی یافت که می‌خواست هر چه بر سر راهش قرار می‌گیرد را از ریشه برگند. اما او راسخ و استوار ایستاد. اسلحه‌اس بس برنده و کارساز بود. تمام علوم اسلامی را اندوخته، بلکه بر علوم غیر اسلامی هم تسلط داشت. لذا توانست با چنین سلاحی در آن واحد در چندین میدان نبرد کند. بسیاری دشمنان وی، دلیل گویایی بر تسلط و قدرت علمی این شیخ بزرگوار دارد. جای بسی تعجب است که وی تنها به دلایل و براهین عقلی فلسفی اکتفا نکرد؛ بلکه رخدادهای گوناگون

۱- حیات ابن تیمیه رحمته الله علیه گواه بر حمله‌ی مغول به سرزمین‌های اسلامی است. این جنگ در سال ۶۱۶ هجری آغاز گردید و در سال ۶۵۶ هجری بغداد به دست آنان سقوط کرد. ابن تیمیه رحمته الله علیه شخصاً در جنگ با مغول‌ها وقتی به «حماة» رسیدند شرکت داشت. او هم عصر دولت الممالیک

بود.

۲- نظام الخلافة، مصطفی حلمی، ص ۴۸۰ - ۴۸۱. با تصرف.

تاریخ را بیان می‌داشت، تا حقیقت را روشن کرده و نشانه‌ها و علایمی که به تاریخ آویخته شده بود و نزدیک بود حقایق را زیر پا کند، پاک نماید.^۱

ابن تیمیه رحمته الله علیه به تألیفات خویش نشانه و اثری خاص بخشیده بود که به جدل و مناظرات داغ، متمایز و شناخته می‌شد. عصر عصر بازگشت به مذهب سنی یا به تعبیر دقیق‌تر روش سلفی، در مقابل طغیان علم کلام و تصوف و فرقه‌های شیعه و فلاسفه بود. حتی فقه‌های خشک و متعصب هم از قلم تیزش جان سالم به در نبردند. امام ما ابن تیمیه رحمته الله علیه از غلبه‌ی انحراف و بدعت بر عقیده‌ی اسلامی می‌ترسید. برای زنده کردن فکر سلفی وارد معرکه‌های متعددی شد. او برنامه و منهجی را که در عقاید و عبادات سالم بود، پیدا کرد. این کار، افراد بسیاری را از او خشمگین نمود و شکایت‌های فراوانی علیه او طرح شد. علیه حریف‌های قدرت‌مندی وارد معرکه‌های زیان‌باری شد؛ تا جایی که او را به زندان افکندند.^۲ زندانی که نشان‌گر و ویژگی این میدان‌های نبرد بوده و بر عجز و ناتوانی رقیبانش دلالت داشت. بعد از این همه، پس جای تعجب نیست که ایشان در نوشته‌های خویش در مواجهه با منحرفین، با شاخصه‌ی شدت از گرایش سلفی دفاع می‌کند.^۳

شیخ الاسلام رحمته الله علیه می‌ترسید مبادا مسلمانان خود را در میراث دینی خویش به تهازل بزنند و از کتاب الله و سنت دور شوند و عجلولانه وارد گرایش‌های دیگر شوند؛ و ناخواسته کمک‌گار دشمنان اسلام شوند. لذا چاره‌ای جز تمسک به منهج و برنامه سلف ندید؛ یعنی توقف و ایستادن در کنار نصوص قرآن و سنت. وی در منهج سلف برای اصلاح آنچه فرقه‌های افراطی خراب کرده بودند، راه درست و استوار را پیدا نمود. از این روست که می‌بینیم قرآن و سنت بر اندیشه‌ی ابن تیمیه رحمته الله علیه سیطره‌ی همیشگی یافته است. او در دایره‌ی قرآن و سنت می‌گردد و مذهب و فقه و نظریاتش را با آن‌ها رنگ می‌بخشد.^۴

۱- قبلی.

۲- در قاهره و اسکندریه زندانی شد. دو بار هم در دمشق به زندان رفت و در آنجا در سال ۷۲۸ هجری وفات نمود.

۳- نظام الخلافة، ص ۴۷۸ - ۴۷۹.

۴- سلفية و قضايا العصر ص ۴۸.

منهج و خط مشی ابن تیمیة رحمته

تلاش و کوشش ابن تیمیة رحمته با وجود تنوع و گوناگونی، تعبیری از منهج وی شمرده می‌شود.^۱ دین را از تمام جوانب مورد بررسی قرار داده و در آثارش به کنکاش در این زمینه پرداخت. در این پژوهش علمی با به کارگیری منهج خویش که هرگز از آن سر بر نمی‌تافت، رأی و نظریه‌ی اهل سنت را آشکار نمود. وی ابتدا دلایل مخالفین را از زمان پیدایش تا دوران خویش، تمام و کمال می‌آورد و سپس دیدگاه اهل سنت و ردّ ایشان بر مخالفین را مفصلاً شرح و بسط می‌داد.

ابن تیمیة رحمته به نصوص قرآن و سنت بازگشت. اما این دو منبع را بعد از گردآوری کامل نظریات فقها و متکلمین، که با برداشت از افکار فقهی و کلامی جلوه‌گری می‌کرد، در لباسی نو نمایان کرده و با دلایل و براهین محکم و قوی، برآنان فایق آمد.^۲ ابن تیمیة رحمته گم‌شده‌اش را در دلایل شنیداری یافت. چرا که نقل (قرآن و حدیث) شکاف اختلافات را تنگ می‌کند و هر کس از قرآن و سنت منحرف گردد، در نهایت اشتباهش نمودار خواهد گشت. «نقل» میراث نبوت است. لذا ابن تیمیة رحمته نصوص قرآن و حدیث را سنگ بنای منهج و روی کرد خویش قرار داد. چنان که نظریات سیاسی خود را نیز در همین محدوده ارایه می‌داد.^۳

شیخ الاسلام رحمته اندیشه‌ها و نظریات را با ترازوی قرآن و حدیث می‌سنجید. چرا که او بر قرآن و سنت احاطه‌ی کامل داشت. تا جایی که گفته شده است: هر حدیثی که ابن تیمیة رحمته از آن بی‌اطلاع باشد، حدیث نیست. همچنین به یاد داشتن آیات قرآن هنگام ارائه‌ی دلایل توسط وی، تعجب و شگفت همه را بر می‌انگیخت. هیچ سخنی را تضعیف نمی‌کرد و هیچ نظری را علیه دیدگاهی دیگر یاری و کمک نمی‌کرد، مگر

۱- خلاصه‌ای از مهمترین نشانه‌های منهج ابن تیمیة رحمته که از کتاب‌هایش گرفته شده است:

أ- اثبات همسویی و اتفاق ادله‌ی عقلی با نقلی.

ب- امتناع و عدم پذیرش تأویلات و اصطلاحات فلسفی و کلامی که در پی نابودی و ترک معانی بودند که قرآن و سنت آورده بود. و نیز اندیشه‌ی کلامی را که در پی رها کردن تعابیر عقاید اسلامی با الفاظ شرعی بود، امتناع نمود.

ج- شکستن، در هم کوبیدن و رها کردن علم منطق.

۲- نظام الخلافة، ص ۵۲۹، و قواعد المنهج السلفی، ص ۲۲.

۳- قبلی، ص ۴۸۱ - ۴۸۲.

زمانی که با دلالت قرآن و سنت موافق باشد. یعنی پای‌بندی ابن تیمیة رحمته الله علیه به نصوص، همان چیزی بود که راه را برایش مشخص کرده و برنامه‌اش را ترسیم می‌کرد.^۱

او مسلح به قرآن کریم و حدیث بود. حق همان است که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را آورد. و این همان چیزی است که عقلانیت صریح و نقل صحیح بر آن اتفاق دارند. این منهج و برنامه، همان معیار قطعی جداکننده حقیقت از بدعت است. این منهج در کسانی که با گمان و هوای نفس حکم می‌رانند و سپس سعی دارند با رأی و قیاس از یک اصل دینی برای عمل کرد خویش سند بسازند و آن را عقلانیت می‌خوانند، یا از روی هوی و سلیقه چنین می‌کنند و آن را ذوق می‌نامند، یا بسان خوارج با تأویل حکم می‌کنند و مدعی پیروی قرآن‌اند، و یا همانند شیعه ادله‌ی خویش را در روایات موضوع جستجو می‌کنند، حمله کرده و خورده‌گیری می‌کند.

دیدگاهی که ابن تیمیة رحمته الله علیه آن را برگزیده است در دقت و سلامت، همانند منهج و روی کرد علمی حدیث است. او در ذهن خود نظریاتی ندارد که بخواهد آن را با نصوص توجیه کرده و حقانیت خود را اثبات نماید؛ بلکه ابتدا نصوص را مورد نقد و بررسی قرار داده و به دید یک عالم خبره آن را می‌کاود. سالم و صحیح را برگزیده و نادرست و ضعیف را دور می‌ریزد.^۲

ابن تیمیة رحمته الله علیه عقل را کنار ننهاده. بلکه آن را در راستای خدمت به شریعت به کار گرفت. همانند معتزله عقل را بر نقل مقدم نکرد. عقل همیشه باید در خدمت قرآن و سنت باشد. در منهج ابن تیمیة رحمته الله علیه رتبه‌ی اول به نصوص (قرآن و حدیث) اختصاص داشت. با وجود این دو منبع دیگر نیازی به غیر نبود. به این دلیل که رسول الله صلی الله علیه و آله تمام اصول دین را بیان داشته و از دنبال نمودن بدعت‌ها نهی فرموده‌اند. در این میان عقل به عنوان راهی که ما را به ایمان می‌رساند، از نقش اصلی خود تجاوز نمی‌کند. ابن تیمیة در خط‌مشی خود از استاد خویش، امام احمد ابن حنبل رحمته الله علیه پیروی می‌کند.^۳

اما در منهج معتزله عقل صدر نشین است و بالاترین مقام را به عقل داده و آن را وسیله و مبنای استنباط قرار داده‌اند. لیکن ابن تیمیة رحمته الله علیه این برنامه و منهج را اشتباه

۱- نظام الخلافة، ص ۴۸۷.

۲- همان.

۳- نظام الخلافة، ص ۴۸۰-۴۸۲. با کمی تصرف.

دانسته است؛ که دلالت بر ناتوانی استفاده از دلیل عقلی دارد. چرا که آنان به سند و نقل هر چند هم که صحیح و ثابت باشد، توجهی ندارند. هیچ اطلاعی از علم حدیث و سندهای آن ندارند. و گاه‌اگر حدیثی را موافق با رای خویش یافتند بدون درک متن و سند حدیث، آن را نقل می‌کنند.^۱

لذا مقدم نمودن دیدگاه عقلی بر دلیل شرعی خطا و اشتباه است و هر آن‌چه با نقل صحیح در تضاد باشد، با عقلانیت صریح هم مخالف است.

یقیناً در کتاب الله و سنت عموم اصول دین و مسایل توحید، صفات، قضا و قدر، نبوت و معاد موجود است و تمام آیات سمعی و عقلی همه با هم موافق و برابرند.

از دیدگاه ابن تیمیه رحمته الله علیه اختلاف میان متکلمین، جای طعنه و خرده‌گیری دارد. چرا که وی از این رو اختلاف مذکور را ناپسند و بی‌سند می‌داند که حقیقت را بیان نمی‌دارد. و از آن‌چه پیامبران آورده‌اند و با عقل صریح و سرشت الهی که مردمان را بر آن آفریده و موافق است، دور می‌دارند. از نظر ابن تیمیه رحمته الله علیه ندامت و پشیمانی اشاعره‌ی کلامی در پایان عمر بر ناکارآمدی و ضعف علم کلام دلالت دارد.^۲

ابن تیمیه رحمته الله علیه بارها و بارها در کتاب‌ها و مناظراتش تلاش نمود که اثبات نماید، سلف رحمهم الله در کنار استنباط و نظر، اهل روایت و نقل حدیث هم بودند. آن‌ها ترجیح می‌دادند تلاش‌ها و اوقات خویش را صرف کارهای بی‌نتیجه و ناکارآمد نکنند. چرا که می‌دیدند کتاب الله عز وجل و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برایشان کافی است. بنای فکر اسلامی را کاملاً بر اساس و بنیاد عقیده، شریعت، عبادات، نظم و اخلاق بر پا نمودند. اگر امت اسلامی ارده دارد دوباره بدون دخالت دیگران زمام امور را به دست گیرد، باید روش سلف را دنبال کند. این مطلب همان مفهوم سخن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که می‌گوید: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُسْتَتًّا فَلَيْسَتْ بَمَنْ قَدِمَاتْ، فَإِنَّ الْحَيَّ لَا تَوْمُنُ عَلَيْهِ الْفِتْنَةُ، أَوْلَئِكَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، كَانُوا أَبْرَهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ قُلُوبًا، وَأَعَمَّقَهَا عِلْمًا، وَأَقْلَبَهَا تَكَلُّفًا، قَوْمٌ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لَصُحْبَةِ نَبِيِّهِ، وَإِقَامَةِ دِينِهِ، فَاعْرِفُوا لَهُمْ حَقَّهُمْ، وَتَمَسَّكُوا بِدِينِهِمْ فَإِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ: (هر کدامتان می‌خواهد روشی برگزیند، روش

۱- همان، ص ۴۸۳. با تصرف.

۲- قبلی، ص ۴۸۵. با تصرف.

گذشتگان که از دنیا رفته‌اند را برگزیند^۱. چرا که نمی‌توان از به فتنه افتادن فرد زنده در امان بود. آنان که رفتند، اصحاب رسول الله ﷺ بودند. ایشان نیکو دل‌ترین، عالم‌ترین و کم‌تکلف‌ترین مردان این امت بودند. گروهی بودند که الله ﷻ آنان را برای هم‌صحبتی پیامبرخویش و برپا دارندگان دینش برگزید. شما نیز قدر و منزلت آنان را بدانید و به دین آن‌ها چنگ آویزید. زیرا ایشان رهروان راه راست بودند^۲.

صحنه‌هایی از جهاد و پیکار ابن تیمیه علیه مغول‌ها

جهاد و کارزار ابن تیمیه علیه در حوزه‌ی قلم و زبان منحصر نشد؛ بلکه با شمشیر و سرنیزه به میدان جهاد فی سبیل الله هم کشیده شد. او دارای کارنامه‌ای بسیار درخشان در جنگ علیه مغول‌های مهاجم به سرزمین اسلامی است. او تمام نیروی علمی و روحی بلکه جسمی خویش را که در توان داشت علیه آنان به کار گرفت. آن‌گاه که بیشتر علما و دولت مردان از شهر گریختند، در دمشق در کنار نایب السطان افرم، ایستاد و مسلمانان را بر مقاومت و پایداری علیه تاتار تشویق می‌نمود. همان‌گونه که با به خطر انداختن جاننش به خاطر برخورد بدِ غازان، رئیس مغول‌ها با مسلمین، با او به درشتی سخن گفت. و چون خطر تاتار را شدید یافت، از سوریه به سوی مصر رخت سفر بر بست و با سخنانی تند و کوبنده سلطان ناصر و دولت مردانش را به جنگ علیه مغول‌ها برانگیخت. سپس خود در معرکه‌ی «مرج الصفر» حضور یافت. در میان سربازان گشت می‌زد و تشویقشان می‌نمود و مدام به آنان گوشزد می‌کرد که اگر خالصانه از الله اطاعت کنند، شایستگی پیروزی را دارند. سپس دوشا دوش آنان با جدیت تمام علیه مغولان جنگید^۳.

۱- منظور اصحاب رسول الله ﷺ است.

۲- منهج علماء الحديث و السنة، ص ۱۷۱.

۳- مقارنة بين الغزالي و ابن تیمية، نوشته‌ی محمد رشاد سالم، ص ۲۵ - ۲۶. البداية والنهاية، ج

۱۴. فوات الوفيات، ابن شاکر ۱/ ۷۲ - ۷۳. العقود الدرية، ص ۱۱۸ به بعد.

نقش شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در نوسازی دعوت سلفیت

محمد بن عبدالوهاب رحمته در روستای عیینه در سال ۱۱۱۵ هجری متولد شد. در محیطی علمی دینی رشد یافت و برای تحصیل علم، کوله‌بار سفر بر بست. او از کُتُب شیخ الاسلام ابن تیمیة^۱ رحمته و شاگرد وی ابن قیم جوزی^۲ رحمته بسیار تأثیر پذیرفت.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته ناظرِ بدتر شدن اوضاعِ نجد و ماحولِ آن و انتشار بدعت‌ها و خرافات بین مردم بود. تا آن‌جا که عبادات را برای غیر الله تعالی انجام می‌دادند و وارد شرک می‌شدند. به درختان و سنگ‌ها و اولیاء و قبورِ صالحین می‌آویختند و برای گشایش و رفع مشکلات و سختی‌ها و برآورده شدن نیازها به آنان توسل و تبرک می‌جستند.

شیخ کمر خویش را بسته و شروع به اصلاح عقاید مردم و نبرد با مظاهر شرک و بدعت‌ها نمود. در این راه چه سختی‌هایی را که به جان خرید! وی دعوت اصلاح طلبانه‌ی خویش را به روشِ دینی سیاسی طراحی کرد. بدین منظور کتاب‌ها و نوشتارهایی در موضوع دعوت به توحید و عقاید سلف صالح به رشته‌ی تحریر درآورد. فرماندار (الدرعیة) به نام محمد بن سعود دعوت شیخ را یاری کرد؛ تا آن‌جا منتشر شد و میدان امر به معروف و نهی از منکر را برایش مهیا نمود. سپس بعد از اتمام حجت بر دشمنان یک‌دنده و خیره‌سر، با آنان وارد کارزار شد^۳. از مشهورترین مسایلی که شیخ مخالفینش را به آن فرا می‌خواند، این بود^۴:

۱- فراخواندن به توحید الوهیت یا یکتا دانستن الله تعالی در عبادات. این مورد از مهم‌ترین بحث‌های دعوت شیخ بود.

۲- باز داشتن از توسل نامشروع و اثبات توسل مشروع.

۱- از همین روست که در نوشته‌های خود به گفتار و فتوای وی استناد می‌کند.

۲- دلیل این حرف مختصر نمودن کتاب گران قدرش (زاد المعاد) توسط محمد بن عبدالوهاب می‌باشد.

۳- شیخ رحمته در انتشار دعوت خویش روش‌های متعددی از قبیل: پند و ارشاد، سخنرانی، تدریس، نوشتن کتاب‌ها، جزوه‌ها و مناظره را به کار گرفت. سپس برای حمایت و پشتیبانی از دعوت گران و ایجاد بستر مناسب برای انتشار دعوت، مجبور به جنگ شد.

۴- در این مورد به مشهورترین کتاب وی به نام، کتاب التوحید الذی هو حق الله علی العباد، ارجاع داده می‌شود که در آن آیات و احادیث زیادی را در توضیح مسایل توحید گرد آوری کرده است.

- ۳- جلوگیری از ساخت و ساز، نصب ضریح، گنبد و بارگاه بر قبرها و عبادت در کنار آن‌ها. تا که منجر به شرک نشود.
- ۴- الله ﷻ را در نام‌ها و صفات یکتا دانستن.
- ۵- جنگ و نبرد با بدعت‌های جدید.
- ۶- دعوت به جهاد و مبارزه با تقلید ناپسند.
- هنوز که هنوز است آثار این دعوت در تمام دنیا خصوصاً در جزیره العرب (عربستان سعودی) منتشر است.
- بسیاری از علما و اصلاح‌گران از این دعوت تأثیر پذیرفته‌اند. این دعوت مشعل بیداری اسلامی معاصر بود. آثار آن شرق و غرب زمین، از جمله: مصر، شام، عراق، هند، پاکستان، آفریقا و دیگر جاها را در نور دیده است.
- از افرادی که از این دعوت تأثیر پذیرفتند و صاحب این دعوت را یاری نمودند، می‌توان به:
- شیخ جمال الدین قاسمی در شام، محمد بن اسماعیل صنعانی (۱۰۹۹هـ - ۱۱۸۲هـ)، محمد بن علی شوکانی (۱۱۷۲ هجری - ۱۲۵۰ هجری) دو عالم مشهور یمن، استاد محمد رشید رضا (۱۲۸۲ هـ - ۱۳۵۴هـ) و استاد محمد حامد فقی از مصر و افراد زیاد دیگری، اشاره نمود^۱.
- و از عواملی که بر استمرار دعوت سلفی شیخ محمد بن عبدالوهاب و انتشار آن کمک نمود، موارد زیر است:
- ۱- قدرت سیاسی دعوت، که به مدیریت آل سعود در پشت دعوت شیخ قرار گرفته‌اند.
- ۲- نقش علمای دعوت در نشر آن. آن هم با نگاشتن کتاب‌ها، نوشتارها، فرستادن دعوت‌گران به بسیاری از مناطق اسلامی.

۱- به کتاب الصفات الإلهية في الكتاب و السنة في ضوء الإثبات و التنزيه، دکتر محمد امان بن علی جامی، چاپ دار الإیمان، اسکندریه، ص ۱۲۱-۱۳۸ و به کتاب دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب تاریخیها مبادئها أثرها، محمد بن عبدالله بن سلیمان السلمان، دارالایمان، اسکندریه، مراجعه شود.

۳- موسم حج. که در خلال آن حُجَّاج با حقیقتِ دعوتِ سلفیِ شیخ محمد بن عبدالوهاب آگاهی پیدا می‌کنند و به آن گردن نهاده و دعوت به سوی آن را بنا می‌نهند.^۱

از اصول وقواعد استدلال در روش سلفی

اصطلاح سلفی یا سلفیت بعد از درگیری و نزاع پیرامون مسایل اصول دین بین فرقه‌های کلامی، ظهور کرد و مشهور شد. هر کدام از این گروه‌ها ادعا می‌کردند که بر حق هستند. یا مدعی بودند که از مسیر سلف صالح خارج نشده‌اند. پس باید حتماً اساس وقواعدی که منهج سلف بر آن بنا شده بود و دارای نشانه‌ها و رهنمودهای واضح و روشن بود، پیاده شود تا هر کس که بخواهد به سلف اقتدا کرده و بر منوال آنان حرکت کند، دچار سردرگمی نشود. این منهج و برنامه در استدلال و بیان مسایل اصولی به تحقیق و بررسی طبق روش سلف مشهور و شناخته شده بود. لذا منهج سلفی را بر مبنای این اصول و قواعد اساسی^۲ یافتند:

- ۱- استدلال به قرآن و سنت.
- ۲- مقدم نمودن نقل (قرآن و حدیث) بر عقل.
- ۳- روبرتافتن از تأویلات کلامی.
- ۴- پای بندی به فهم و برداشت صحابه رضی الله عنهم.

نخست: استدلال به قرآن و سنت

سلف هنگام ارائه‌ی دلیل در مسایل دینی به استدلال از کتاب الله و سنت اکتفا می‌نمودند. زیرا این دو منبع برای کسی که دنبال دلیل می‌گردد، کافی است. چنان که شریعت استنباط از کتاب و سنت را بر ما واجب و از پیروی غیر این دو باز داشته است.^۳ عنایت و توجه ویژه‌ای که سلف رحمهم الله در تلاوت، حفظ و تفسیر قرآن کریم داشتند، آنان را یاری نمود تا به حقایق آشکار آن نایل آیند و قواعد محکم و استوار را از آن استنباط کنند. و توانستند به پاره‌ای از سوالات طرح شده‌ی مردم از

۱- قبلی.

۲- قواعد المنهج السلفی، مصطفی حلمی.

۳- در این فراوانی وجود دارد که ما برخی از آن‌ها را آورده‌ایم.

حقایق عالم غیب، به راحتی پاسخ‌گو باشند. و نیک دریافتند که بدون نیاز به مناهج و روش متکلمین، قرآن کریم برای ردّ بر دشمنان دین کفایت می‌کند.

هم‌چنین سلف صالح در روایت و درایت (استباط و پژوهش) به سنت نبوی توجه نمودند. آنان اهل حدیث و راویان آن و آگاهان به صحیح و ضعیف و مسایل ریز حدیث بودند. سلف صالح در استدلال، میان کتاب و سنت فرقی نمی‌گزارند.

سنت قرآن را تبیین و تفسیر می‌کند. بلکه بعد از تفسیر قرآن به قرآن، حدیث، بهترین تفسیر برای کتاب الله می‌باشد. غالباً فهم آیات مجمل قرآن با حدیث تفصیل داده می‌شود. و به تحقیق برخی احکام را که در قرآن ذکر نشده‌اند، حدیث آن را بیان می‌دارد. لذا با این جریان استدلال از قرآن و سنت با هم و در کنار هم واجب می‌گردد و نباید میان آن‌ها جدایی انداخته شود. از نظر معنا هر دو از جانب الله عز و جل هستند. و در حدیث آمده است: «ألا إني أوتيُّ القرآنَ و مثله معه»: (آگاه باشید که قرآن و همانند آن (حدیث) به من داده شده است).^۱

سنت خود به تنهایی، اصلی مستقل برای استنباط می‌باشد و قبول آن واجب است. در آیات بسیار زیادی از قرآن کریم آمده است که به صورت قطعی پیروی از سنت را لازم و ضروری دانسته و آن را به عنوان مصدر قانونگذاری و استنباط احکام، معتبر می‌داند. این آیات به اسلوب مختلف و الفاظ متنوع آمده است. به اطاعت و فرمان برداری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر می‌کند و پیروی ایشان را پیروی از الله عز و جل می‌داند. و صراحتاً می‌گوید: کسی که در اختلاف با دیگران رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان حاکم قرار ندهد، ایمان ندارد. و می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکمی صادر نمود کسی (در قبول یا ردّ آن) دارای اختیار نیست. هم‌چنین به مخالفین دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سرانجام ناگوار و عذاب دردآور هشدار می‌دهد.^{۲، ۳}

۱- ابو داود.

۲- الوجیز فی اصول الفقه، دکتر عبدالکریم زیدان، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۳- اجماع همانند حجت است، نه خود دلیل. لیکن دلیل و مدرکی است بر وجود دلیل از کتاب الله و سنت و یا قیاس صحیح. هر کس آن را دانست، که دانست. و هر کس هم که ندانست، ندانسته است. قیاس، دلیلی است که خودش (فرع) محسوب می‌شود و در قرآن و سنت وارد نشده است. اما چون «علت» موجود در آن، با اصلی که در قرآن و سنت آمده است مشترک می‌باشد، به آن اصل ملحق می‌شود. لذا اجماع و قیاس هر دو از کتاب الله و سنت گرفته شده‌اند.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] (آن‌چه را که پیامبر برایتان آورده است اجرا کنید و از هر چیز که شما را از آن باز داشته است دست بکشید).

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶] (و برای هیچ مرد و زن مؤمنی شایسته نیست که چون الله و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس از الله و پیامبرش نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است).

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶] (پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ [النور: ۵۴] (و اگر او (پیامبر ﷺ) را اطاعت کنید، هدایت می‌یابید).

پیروی از سنت در اصول و فروع، عقیده و عمل، ظاهر و باطن به دلیل عموم ادله و اجماع امت، واجب است. امام شافعی رحمته الله می‌گوید: علما اجماع نموده‌اند که اگر سنت برای کسی واضح و روشن شد، شایسته نیست به خاطر حرف کسی دیگر آن را رها کند.^۱

سنت وحیی است از جانب الله ﷻ، می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۳] (و الله ﷻ کتاب و سنت را بر تو نازل نمود؛ و آن‌چه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و فضل الله ﷻ بر تو (همواره) بزرگ بوده است). لذا به گمان اکتفا به قرآن، بی‌نیاز از حدیث نیستیم.

اما قواعد فقهی که علما به آن معتقدند - البته با توجه به اختلاف نظرهایی که دارند - قواعدی است که از ادله‌ی قرآن و سنت گرفته شده است و بر احکامی که در زیر مجموعه‌ی آن‌ها قرار می‌گیرد، تعمیم داده شده است. لذا همه آن‌ها به قرآن و سنت بر می‌گردد. به صورت کلی توجه سلف در برداشت احکام دین چه در اصول و فروع یا در عقیده و فقه به کتاب الله و سنت بوده است و به هیچ وجه از آن خارج نشده‌اند.

۱- منة الرحمن في نصيحة الإخوان، اثر شیخ یاسر برهامی، چاپ مکتبة الإيمان، اسکندریه، ص ۵۴ با تصرّف.

بلکه هر که قرآن را بداند، سنت را هم در آن می‌یابد. ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] (آن چه را که پیامبر برایتان آورده است اجرا کنید و از هر چیز که شما را از آن باز داشته است دست بکشید). و نیز سنت، بیان و توضیح قرآن است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴] (و قرآن را به سویت فرو فرستادیم، تا آن چه به سوی مردم نازل شده است را برایشان روشن سازی). محال است قرآن با حدیث صحیح در تعارض باشد. چنان که محال است حدیث با حدیث، بدون امکان جمع میان آن‌ها یا خاص نمودن یا مقید کردن و یا ناسخ و منسوخ نمودن و ... ، با هم در تعارض باشند. گرچه قرآن به دلیل این که کلام الله ﷻ است، از نگاه تشریحی و فضیلت بر سنت مقدم می‌باشد، لیکن از منظر تشریح و قانون گذاری قرآن و سنت یکی هستند^۱.

مقدم نمودن حدیث بر رأی، قیاس، عُرف، مصالح مرسله، گفتار علما، ائمه‌ی مذاهب و عمل برخی از ائمه واجب است. اهل سنت این مسئله را به عنوان یک اصل قبول دارند و در آن اختلافی نیست. اما از نظر تطبیق و اجرا با هم اختلاف دارند. یعنی بر سر ضعیف و صحیح دانستن یا مطلق و مقید و عموم و خصوص بودن حدیث با هم اختلاف نظر دارند. اما هرگز ایشان سخن اُحدی را بر قول رسول الله ﷺ مقدم نمی‌کنند. همگی گویند: (إِذَا صَحَّ الْحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي): (حدیث که ثابت شد، مذهب من هم همان است)^۲.

به اتفاق تمام اهل سنت منابع و مصادری که دلایل احکام از آن گرفته می‌شود، قرآن، سنت، اجماع و قیاس است. اما در بقیه‌ی اصطلاحات اصول فقه همانند: سخن صحابی، مصالح مرسله، استصحاب و ... به اجتهاد افراد بر می‌گردد^۳.

خلاصه، از دوران رسول الله ﷺ تا امروز تمام مسلمانان بر واجب بودن قبول احکامی که توسط حدیث ثابت شده است، اتفاق نظر دارند. و نیز مراجعه‌ی به حدیث

۱- منة الرحمن في نصيحة الإخوان، اثر شیخ یاسر برهامی، چاپ مکتبه الإیمان، اسکندریه، ص ۵۵،

۵۶. این آیه نیز دلالت بر وحی بودن حدیث دارد: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ

يُوحَىٰ ۗ﴾ (او از هوس سخن نمی‌گوید؛ آن (سخن) صد در صد وحیی است که وحی می‌شود).

۲- قبلی، ص ۵۵.

۳- همان، ص ۵۶.

برای شناخت احکام و عمل به مقتضای آن را ضروری می‌دانند. هرگز چنین نبوده است که صحابه رضی الله عنهم و کسانی که بعد از ایشان آمدند، میان حکم اثبات شده از قرآن و حکم وارد شده در سنت فرق بگذارند. پیروی از قرآن و سنت نزد آنان واجب بود؛ چراکه هر دو وحی بوده و یک مصدر و منبع محسوب می‌شدند. رخدادهایی که دلالت بر اجماع آنان دارد، غیر قابل شمارش است.^۱

ادله‌ی بسیار زیادی وجود دارد که به پای‌بندی به کتاب الله و سنت و عمل به آن - ها و ترک هر آن چه با آن دو مخالف است، دستور می‌دهد و متضمن روی‌گردانی از غیر آن دو است.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۳] (از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، پیروی کنید؛ و از اولیاء (معبودان) غیر از او پیروی نکنید؛ چه اندک پند می‌گیرید!) و منظور از آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده است، قرآن، و سنت که مفسر قرآن است، می‌باشد؛ نه نظریات افراد.

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾ [النساء: ۶۱] (و چون به ایشان گفته شود: به سوی آن چه الله تعالی نازل کرده و پیامبر او بیاید، منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی بر می‌تابند). عموم آیه بیان‌گر این است که اگر کسی به سوی عمل به قرآن و سنت فرا خوانده شد و روی بر تافت، وی منافق است. چون طبق قاعده‌ی فقهی (العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب): عموم لفظ قرآنی اعتبار دارد نه سبب و علت خاصی که آیه به خاطر آن نازل شده است.

﴿فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹] (هر گاه در چیزی نزاع داشتید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، آن را به الله و رسول الله ارجاع دهید). منظور از ارجاع و عرضه نمودن به الله تعالی، جستجوی جواب در قرآن کریم و ارجاع به رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از وفات ایشان، مراجعه به سنت وی می‌باشد. ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي

۱- الوجيز في اصول الفقه، عبدالكريم زيدان، ص ۱۶۳.

أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٦﴾ [النساء: ۶۵] (چنین نیست (که آنان فکر می‌کنند) به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که در مشاجرات میان خویش تو را داور قرار دهند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای دل‌تنگ نشوند و کاملاً تسلیم شوند).

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾﴾ [آل عمران: ۳۲]
 (بگو از الله و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند یقیناً اللهم! کافران را دوست ندارد).

﴿يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا اطِيعُوْا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْا الرَّسُوْلَ وَاُوْلِيَ الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنٰزَعْتُمْ فِيْ شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ اِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّ اَحْسَنُ تَاْوِيْلًا ﴿٥٩﴾﴾ [النساء: ۵۹] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، الله را اطاعت نمایید و رسول و اولیای امر خود را اطاعت کنید پس هر گاه در چیزی نزاع داشتید، اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید، آن را به الله و رسول الله ارجاع دهید؛ این بهتر و نیک فرجام‌تر است).

﴿وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَاَحْذَرُوْا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاَعْلَمُوْا اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ﴿٢٢﴾﴾ [المائدة: ۹۲] (اطاعت الله و اطاعت پیامبر کنید؛ و از مخالفت الله و رسول) بر حذر باشید؛ و اگر روی برگردانید، بدانید بر پیامبر ما، جز ابلاغ آشکار، چیز دیگری نیست).

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُوْلَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيَّ مَا حُمِّلْتُ وَمَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوْهُ تَهْتَدُوْا وَمَا عَلٰى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ﴿٥٦﴾﴾ [النور: ۵۴] (الله را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود! اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!).

﴿اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذَا دُعُوْا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُوْلُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿٥٦﴾﴾ [النور: ۵۱] (گفتار مؤمنان وقتی به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند، تنها این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» اینان اند که رستگارند).

﴿قُلْ فَاْتُوْا بِكِتٰبٍ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ اَهْدٰى مِنْهُمَّا اَتَّبَعُوْهُ اِن كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿١٦﴾﴾ [الفصص: ۴۹] (بگو: اگر راست می‌گویید کتابی از نزد الله بیاورید که هدایت‌کننده‌تر از این دو باشد تا آن را پیروی کنیم).

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَهْتَدِيَ وَلَا يَهْتَدِي الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۵۰] (پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند؛ و کیست گمراه‌تر از آن که بی‌راهنمایی‌الله از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید الله مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند).

﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸] (گفتیم: همگی از آن فرود آید؛ چنان‌چه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت‌م پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند).

هدایتی که از جانب الله ﷻ آمده است، کتاب وی و احکامی است که به زبان پیامبرانش، بیان شده است. کتاب و احکامی که مشتمل بر هدایت و ایمن بودن از ترس و غم و اندوه می‌باشد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ هُدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۲۰] (بگو هدایت الهی، هدایت واقعی) است. و اگر بعد از علمی که به تو داده شد، از هوی و هوس آنان دنباله‌روی کنی، از جانب الله هیچ دوست و مددگاری برایت نخواهد بود). لذا هدایت واقعی در کتاب الله ﷻ و سنت رسول الله ﷺ است.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳] (پس اگر از سوی من هدایتی به شما رسید، هر کس از هدایت‌م پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه به مشقت می‌افتد).

و این آیه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [آل عمران: ۲۳] (آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟).

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾ [النساء: ۶۱] (چون به آنان گویند: به سوی آن چه الله نازل کرده، و به سوی پیامبر آید، منافقان را می‌بینی که از تو به شدت روی می‌گردانند).

و آیه‌ی: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَوَزَّيَّهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۱۶] (یقیناً الله بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکشان می‌کند، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند).

هم‌چنین در قرآن آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۰] (ای مردم، پیامبر، حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است. پس ایمن بیاورید که برای شما بهتر است).

و نیز این آیه: ﴿قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ﴾ [یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السّلم و یخرجهم من الظلمت الی النور یأذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم] [المائدة: ۱۵-۱۶] (بدون شک از جانب الله برایتان نور و کتابی روشنگر آمده است. الله به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند، و آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌آورد، و به راه راست هدایت می‌کند).

و آخرین آیه در این مورد: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴] (و ذکر [قرآن] را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم آن چه به سویشان نازل شده را بیان کنی؛ و باشد که بیندیشند).

خروج از رهنمود کتاب و سنت ممنوع است:

امام مسلم در صحیحش روایت می‌کند، «أن النبي ﷺ خرج على أصحابه وهم يختصمون في القدر، فكأنما يفتأ في وجهه حب الرمان من الغضب. فقال: (بهذا أمرتم أو لهذا خلقتهم! تضربون القرآن بعضه ببعض بهذا هلك الأمم قبلكم. وفي رواية: (إنما أهلك من كان قبلكم باختلافهم في الكتاب)»؛ (رسول الله ﷺ در حالی نزد اصحابش

آمد که آنان در مورد قضا و قدر بحث و جدل می‌کردند؛ از فرط غضب گویا در چهره‌ی مبارک ایشان دانه‌های انار فشرده شده باشد! سپس فرمود: آیا برای این (جدل‌ها) آفریده شده‌اید. با برخی آیات قرآن، برخی دیگر را رد می‌کنید. امت‌های قبل از شما به همین خاطر هلاک شدند. و در روایتی آمده‌است: کسانی که قبل از شما بودند، اختلاف نظرشان در کتاب (کلام الهی) آنان را هلاک کرد^۱.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «أخوف ما أخاف عليكم جدال منافق عليم اللسان» (از بیشترین چیزی که بر شما می‌ترسم جدال منافق سخنور است)^۲.

و می‌فرماید: «إذا رأيتم الذين يتبعون ما تشابه منه فأولئك الذين سى الله فاحذروهم». وفي رواية: «فلا تجالسوهم» (هرگاه، کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می‌روند، بدانید که آن‌ها همان کسانی هستند که الله از آنان نام برده است؛ پس از آنها دوری کنید) و در روایتی آمده است، با آنان هم‌نشینی نکنید^۳.

در حدیث مرفوع آمده است: «والمراء في القرآن كفر» (جدال در قرآن کفر است)^۴.

و نیز در روایت مرفوع می‌خوانیم: «ذروني ما تركتكم فإنما هلك الذين من قبلكم بسؤالهم واختلافهم على أنبيائهم»: (تا زمانی که رهایتان می‌کنم (دستوری نمی‌دهم) رهایم کنید. زیرا آنان که قبل از شما بودند به سبب سؤال‌های فراوان و مخالفت با پیامبران‌شان هلاک گشتند)^۵.

عمرؓ می‌گوید: اهل کتاب که قبل از شما بودند، با کتاب‌های دیگری نیز نگاشتند. کتاب الله را رها کرده و همیشه آن کتاب‌ها را می‌خواندند^۶.

۱- مسلم، ح ۲۶۶۶، طبرانی و بزار. المجمع ۱/ ۱۵۶.

۲- صحیح ابن حبان ۱/ ۲۳۸، طبرانی در الکبیر آورده است و افراد سندش، راویان احادیث صحیح هستند. به المجمع ۱/ ۱۸۷ نگاه کن.

۳- بخاری و مسلم.

۴- ابوداود ح ۴۶۰۳، احمد ۲/ ۲۵۸ و ابن حبان در صحیحش ۱/ ۲۳۲.

۵- مسلم و نسائی.

۶- سنن سعید بن منصور.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: آنان که قبل از شما بودند به سبب ترک کتاب الله و تبعیت از دیگر کُتب نابود شدند.

اوزاعی رضی الله عنه می‌گوید: پای‌بند اثر (حدیث) باشید و هرگز در مورد ذات الله سخن مرانید. وی از اهل هوا و هوس متنفر بود و از همنشینی با آنان به شدت باز می‌داشت. عمر رضی الله عنه گوید: اصحاب رأی^۱ دشمنان حدیث‌اند. حفظ حدیث آنان را ناتوان و خسته کرد و از حفظش محروم شدند. و هنگامی که از آنان سؤالی می‌شد، خجالت می‌کشیدند که بگویند نمی‌دانیم. در نتیجه با رأی و نظر به مخالفت با حدیث برخاستند؛ لذا از آن‌ها بر حذر باشید.

سلف در استدلال، به کتاب الله و سنت اکتفا می‌کردند:

مثال‌های زیر بیان‌گر اکتفای سلف در استدلال به قرآن و سنت است:

۱- بحث و مناظرات صحابه رضی الله عنهم در سقیفه‌ی بنی ساعده در انتخاب جانشین و امام امت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. چرا که همه تسلیم این حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدند: «الأئمة من قریش»: (امام‌ها باید از میان قریشیان باشند). از این رو ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به امامت برگزیدند.

۲- ابتدا صحابه رضی الله عنهم برای جنگ با مانعین زکات با ابوبکر صدیق هم‌نظر نبودند؛ اما بعد از این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه توضیح داد که میان ترک نماز و نپرداختن زکات از منظر شرعی فرقی نیست، با وی موافقت نمودند.

۳- مناظره‌ی ابن عباس رضی الله عنهما با خوارج که علی و صحابه رضی الله عنهم را کافر می‌دانستند. او با کتاب الله و سنت شک و شبه‌های آنان را رد نمود. در نتیجه برخی از ایشان توبه کرده و به حق باز گشتند.

۴- گفتگو و ردّ امام احمد بر قاضی ابن ابو دؤاد، کسی که او را به شکنجه محکوم کرده بود؛ که در این گفتمان، همانند سلف صالح بر کتاب الله و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اکتفا کرده است.^۲

۱- آنان که عقل را معیار اصلی قرار داده و آن را بر قرآن و حدیث مقدم می‌دارند. مترجم.

۲- منهج علماء الحدیث و السنة، ص ۱۰۹ - ۱۲۲.

۵- گفتگوی عبدالعزیز مکی با بشر مریسی که آن را در کتاب خویش به نام «حیده» در مورد بحث «مخلوق بودن قرآن و اسماء و صفات الهی» نگاشته است.^۱

۶- نوشتار امام احمد در رد بر جهمیة و معطله.

۷- امام بخاری در جزوه‌ی (خلق أفعال العباد).

۸- دارمی در ردّ بر بشر مریسی.

نمونه‌هایی از مناظرات سلف صالح که مبتنی بر قرآن و سنت بوده است:

غیلان نزد عمر بن عبدالعزیز آمد و در مورد قضا و قدر سخن می‌راند؛ عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به وی گفت: وای بر تو ای غیلان! این چه خبری است که از تو به من رسیده است؟ گفت: ای امیر المؤمنین، گوش کن ببین چه می‌گویم. گفت: بگو. غیلان برای تأیید نظریه خود آیات ابتدای سوره‌ی انسان را، خواند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۳] (ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!). عمر بن عبدالعزیز گفت: وای بر تو! جریان را از اینجا می‌گیری و ابتدای آفرینش آدم علیه السلام را رها می‌کنی؟ سپس این آیه را: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰] («یاد آور» آن زمانی

۱- قبلی، ص ۱۲۳ - ۱۴۰. او در این کتاب بر برخی از موارد مثلاً این که گفته شود سَمِعَ اللهُ، بَصَرَ اللهُ، ایراد گرفته به دلیل مستند نبودن به قرآن و حدیث آن‌ها را رد می‌کند. اما این قول وی از دو منظر خطا است:

اول: در این زمینه نص وجود دارد. مثلاً این فرموده‌ی رسول صلی الله علیه و آله و سلم: (فِيَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي وَيُنْفِذُهُمُ الْبَصَرُ): صدای دعوت کننده به همه‌آنان می‌رسد و چشم همه‌ی آن‌ها را می‌بیند. مسلم و دیگران. افراد زیادی این قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به بینایی الله جل جلاله تفسیر نموده‌اند. و نیز سخن عایشه رضی الله عنها که می‌خواند: (سبحان الذي وسع سمعه الأصوات): (پاک و منزّه است ذاتی که شنوایی‌اش تمام صداها را در برگرفته است). بخاری و مسلم.

دوم: ذکر اسم‌های الله جل جلاله در نصوص شرعی برای اثبات صفات کفایت می‌کند. چرا که اسم، صفت را هم در بر دارد. مثلاً اسم «حی» بر صفت حیات و زنده بودن دلالت دارد. و اسم «قدیر» متضمن صفت قدرت است. باور اهل سنت و جماعت در این مسئله همین بوده و درست هم همین است. (نوشته‌ی یاسر برهامی).

را که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین در زمین جانشینی قرار می‌دهم). تا آیه‌ی: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ [البقرة: ۳۳] (آیا به شما نگفتم که من یقیناً نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و به آن چه شما آشکار می‌کنید و به آن چه پنهان می‌دارید، دانایم؟).

عمر می‌خواست اصل و مبدأ را به او یاد آورد. و این که الله ﷻ انسان را آفریده است و اعمالش را پدید می‌آورد؛ و این کار با مسئولیت‌پذیری انسان منافاتی ندارد. عیلان گفت: ای امیر مؤمنان به الله قسم گمراه نزد تو آمدم و هدایت‌م کردی؛ کور بودم و بینایم نمودی؛ نمی‌دانستم و مرا آموزاندی. به الله سوگند که دیگر در مورد قضا و قدر سخن نخواهم گفت.

اما بعد از وفات عمر بن عبدالعزیز عیلان عهد خود را شکست. او را نزد هشام آوردند و این آیه را برایش تلاوت نمود: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] (فقط تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم). هشام از او پرسید: بر چه کاری از الله یاری جستی؟ بر کاری که در دست الله ﷻ است و تو جز آن چاره‌ای نداری، یا در کاری در اختیار خود توست؟ سپس دستور داد و گردنش را زدند.^۱

دوم: مقدم کردن نقل (قرآن و سنت) بر عقل

سلف صالح در اثبات عقاید و حقایق دینی، دلایل شرعی یعنی قرآن و سنت را بر همه چیز مقدم می‌داشتند. و با قاطعیت تمام روش علمای کلام در استدلال به ادله‌ی عقلی که از علم کلام و فلسفه برگرفته می‌شد را، رد کرده و نپذیرفتند. آنان در ابتدا برنامه و روش خویش را با قرآن و سنت آغاز می‌کردند و بعد برای فهم آن عقل را به کار می‌گرفتند. از آنجا بود که روایت را بر نظر عقلی محض که شاخصه و روش متکلمین بود، مقدم می‌داشتند.

سلف بر این باور بودند که عقل با شرع در تعارض نیست. شریعت دستوراتی را صادر می‌کند که برای عقل قابل‌پذیرش است نه این که جزو محالات باشد. در نتیجه

۱- منهج علماء الحديث و السنة في اصول الدين، اثر مصطفی حلمی، دار الدعوة الإسكندرية ص ۴۵ - ۴۶، که از کتاب التنبیه و الرد علی أهل الأهواء و البدع، نوشته‌ی ملطی ص ۱۶۸ و از کتاب السنة امام احمد رحمته دار السلفية بمكة المكرمة سال ۱۳۴۹هـ، ج ۲ / ص ۱۲۷، نقل نموده است.

میان نقل صحیح و دیدگاه سالم عقلی تعارضی نیست. نقل صحیح و ثابت، دلیل و حجت محسوب می‌شود و دیدگاه نظری عقلی هم، تابع دلیل شنیداری است. لیکن متکلمین دلایل عقلی خویش را بر ادله‌ی سمعی مقدم می‌دارند. بحث را در ابتدا طوری می‌آغازند که هم‌گون و هم‌خوان با عقل و اندیشه‌ی آنان بوده و با نظریات متکلمین هم‌سو باشد. سپس برای تأیید اندیشه‌ی خود به نصوص شریعت دست می‌آویزند. ایشان معتقدند ادله‌ی عقلی قطعی بوده و دلایل نقلی ظنی است. لذا در پی آنند که نصوص شرعی را طوری تأویل نمایند تا با نظریات عقلی آنان برابر آید. اقوال زیادی از سلف صالح مبنی بر رها کردن و ترک علم کلام آمده است. از گفتار آنان چنین اثبات می‌شود که مقدم داشتن عقل بر شرع جهت استنباط، باطل است. این هم چند نمونه از این اقوال:

ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: از این روست که در سخن هیچ یک از سلف دیده نمی‌شود که با عقل و نظر، قیاس و سلیقه، و وجد و مکاشفه^۱ با قرآن مخالفت کرده باشند. و هرگز نگفتند: این آیه یا حدیث با عقل در تعارض است. چه رسد به این که بگویند: عقل بر نقل مقدم است. نقل عبارت است از، قرآن، حدیث، گفتار صحابه و تابعین رضی الله عنهم. سلف بر این باور بودند که باید آیه را با آیه‌ای دیگر که آن را تفسیر یا منسوخ کند، روشن و تفسیر کرد. یا باید با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را تفسیر نمود. زیرا سنت بیان کننده‌ی قرآن است و بر آن دلالت دارد.^۲

شارح طحاویه می‌گوید: چگونه کسی که اصول دین را از کتاب الله و سنت نگرفته است، بلکه در عوض از قول فلان و فلان شخص بیان می‌کند، در مورد اصول دین سخن می‌گوید. البته اگر گمان کند که از کتاب الله گرفته است، تفسیر آن را از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگرفته است و اصلاً به سنت توجهی ندارد. حتی به کلام صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله که به نیکی از صحابه رضی الله عنهم پیروی کرده‌اند و سخنان آنان توسط راویان ثقة به ما رسیده است، استناد نمی‌کنند.

۱- (وجد و مکاشفه) از اصطلاحات و خزعات صوفیان است. که وجد در حالت رقص و جذب شدن دروغین آنان رخ می‌دهد و مکاشفه ادعای دروغین آگاهی از غیب است. مترجم.

۲- الفتاوی کبری ج ۱۳ / ص ۲۸ - ۲۹ که از کتاب معالم الانطلاق الکبری، نوشته‌ی محمد بن عبد الیهادی مصری، چاپ دار طیبه، ص ۶۷ نقل نموده است.

شاطبی در کتاب الإعتصام^۱ می‌گوید: شریعت گفته است که حکم الله ﷻ بر بندگان، امور دینی است که فقط از زبان انبیاء و پیامبرانش مشروع شده باشد. لذا الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵] (و ما بدون اینکه پیامبری را بفرستیم، عذاب کننده نبودیم). و این آیه: ﴿فَإِن تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹] (اگر در موردی تنازع و اختلاف داشتید آن را به الله ﷻ و رسول الله ﷺ ارجاع دهید). و ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷] (حکم و فرمان به دست الله است). و دیگر آیات و احادیث شبیه به این موارد. اما گروهی از این اصل خارج گشته و گمان کرده‌اند، عقل هم در تشریح و قانون‌گذاری دخل و تصرف دارد. و عقل-ها در این زمینه به دو دسته‌ی پسندیده و نکوهیده تقسیم می‌شوند. در نتیجه بدعتی در دین پدید آوردند که قبلاً بی‌سابقه بود.^۲

ابن ابی العز(حنفی) در شرح العقيدة الطحاوية^۳ می‌گوید: هر کس با وجود نص از روی رأی، سلیقه و تدبیر خویش حرفی بزند، یا به عقل خود با نص مخالفت ورزد، کار ابلیس را تکرار کرده است؛ چرا که او تسلیم دستور آفریدگارش نشد. آنجا که گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [الأعراف: ۱۲] (من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل پدید آوردی). الله ﷻ می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰] (هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، الله را فرمان برده؛ و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم). و ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱] (اگر الله را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید (آن‌گاه) الله هم شما را دوست می‌دارد، و گناهانتان را می‌آمرزد؛ و الله بسیار آمرزنده و مهربان است). و این آیه: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحِبُّوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] (ولی چنین نیست،

۱- ج ۱ / ۴۵.

۲- نقل شده از منهج الماتريدي في العقيدة، از مجموعه رسایل و دراسات في منهج اهل السنة، شماره‌ی ۳۷، دکتر محمد بن عبدالرحمن الخميس. دارالوطن للنشر الرياض. چاپ اول ص ۱۸.

۳- ص ۱۹۰-۱۹۱.

به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند). الله ﷻ به ذات خویش سوگند می‌خورد که آنان تا رسول الله ﷺ را قاضی خود قرار ندهند و به حکمش راضی نشوند و کاملاً تسلیم او نگردند، اهل ایمان نیستند.^۱

ابومظفر سمعانی می‌گوید^۲: بدان که مرز میان ما و اهل بدعت مسأله‌ی عقل است. آنان دینشان را بر عقل بنا نهادند، و اتباع از دین و حدیث را تابع عقل نمودند. اما اهل سنت می‌گویند: در دین ما اتباع، اصل است و عقل تابع آن است. اگر اساس دین بر عقل می‌بود، بندگان از وحی و از پیامبران صلوات الله علیهم بی‌نیاز بودند. امر و نهی مفهومی نداشت. هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت. و اگر دین بر عقل محض بنا می‌شد بر مؤمنان واجب بود قبول چیزی را که درک نکردند و نفهمیدند، ناجایز باشد.^۳

ابن تیمیه رحمته چنین می‌گوید^۴: بسیاری از آنچه که (سمع) شنیدن بر آن دلالت دارد با عقل هم قابل درک است. قرآن، هر آنچه را عقل به عنوان دلیل مطرح کرده و به سویش رهنمون می‌دارد و بر آن تذکر می‌دهد را، بیان می‌دارد. چنان که الله ﷻ آن را در چندین جا ذکر کرده است. الله ﷻ آیات متعددی را که دال بر یکتا بودن و قدرت و علم و... وی دارد و بندگان را به این امر راهنمایی می‌کند، را بیان داشته است. همچنین آیاتی که اثبات‌کننده‌ی نبوت پیامبرانش علیهم می‌باشد و آیاتی که بر معاد و ممکن بودن آن دلالت دارد را، ذکر کرده است. این مطالب از دو منظر شرعی می‌باشد: اول: این که صاحب شریعت از آن‌ها خبر داده است. دوم: الله ﷻ دلایل عقلی را مطرح می‌کند و در این امر به آن‌ها استدلال می‌جوید. ضرب المثل‌های قرآنی تماماً

۱- نقل شده از منهج الماتریدیه فی العقیده، از مجموعه رسایل و دراسات فی منهج اهل السنة، شماره‌ی ۳۷، دکتور محمد بن عبدالرحمن الخمیس. دارالوطن للنشر الیاض. چاپ اول ص ۱۸.

۲- صون المنطق، ص ۱۸۲.

۳- به نقل از، منهج الماتریدیه فی العقیده، از مجموعه رسایل و دراسات فی منهج اهل السنة، شماره‌ی ۳۷، دکتر محمد بن عبدالرحمن الخمیس. چاپ دارالوطن للنشر الیاض. چاپ اول ص

۱۸.

۴- مجموع الفتوی ج ۳.

قیاس‌های عقلی هستند و در چندین جا شرح و بسط داده شده است. و از آن جا که با عقل قابل درک هستند، ادله‌ی عقلی هم محسوب می‌شوند.^۱

اقوال علما در نکوهش و تحصیل علم کلام*:

امام شافعی رحمته الله می‌گوید: اگر انسان به غیر از شرک، به تمام منهیات الهی مبتلا شود، بهتر از آن است که به علم کلام نظر اندازد. و گفته است: حکم من در مورد علمای کلام این است که با چوب درخت خرما زده شوند و در میان قبایل و عشایر چرخانده شوند. و گفته شود: این است مجازات کسی که قرآن و سنت را ترک کند و علم کلام بیاموزد.

و نیز می‌گوید:

كل العلوم سوى القرآن مشغلة
إلا الحديث والفقاه في الدين
همه‌ی علم‌ها غیر از قرآن، اتلاف وقت و سرگرمی است؛ به‌جز علم حدیث و دانش دین.

العلم ما كان فيه قال حدثنا
وما سوى ذلك وسواس الشياطين
علم آن است که حاوی «قال حدثنا: به ما حدیث گفت» باشد. ما ورای این علوم و سوسه‌های شیاطین است.

امام احمد رحمته الله می‌گوید: صاحب علم کلام هرگز رستگار نمی‌شود و علمای علم کلام زندق و کافرانند.

ابو یوسف شاگرد ابوحنیفه رحمهما الله به بشر مریسی گفت: دانستن علم کلام، جهل است. و ندانستن علم کلام، علم است. هر گاه شخص در علم کلام مشهور و

۱- پاورقی شماره‌ی ۱ ص ۲۰.

* به‌آیه‌ی: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴]، تفسیر أضواء البیان، اثر شنیطی مراجعه کن. و به مقدمه‌ی عقیده‌ی طحاویه، احمد شاکر، و نیز به الروض الباسم فی الذب عن سنة أبي القاسم، ابن وزیر الیمانی ج ۲ / ص ۱۶۸، چاپ، المطبعة السلفية القاهرة سال ۱۳۸۵ هـ، و برای تفصیل بیشتر به «منهاج السنة النبویة» و «بیان موافقة صریح المعقول لصحیح المنقول» و «کتاب النبوات» و الفتوی الحمویة» که همه نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله است، مراجعه نمایید. و همچنین به «الصوق المرسله علی الجهمیة و المعطلة» و «اجتماع الجیوش الاسلامیة علی غزو المعطلة و الجهمیة» تألیف ابن قیم جوزی رجوع شود.

سرشناس شود، به او گویند: زندیق؛ یا متهم به زندقه می‌شود. و این که می‌گوید: ندانستن علم کلام، علم است، یعنی، اعتقاد به نادرست بودن علم کلام. چرا که فهم این مسئله، خود علمی سودمند است. یا منظور ابو یوسف روی گردانی از علم کلام می‌باشد. یا ممکن است هدفش این باشد که به علم کلام اعتبار ندهیم. چرا که این کار دانش و عقل شخص را مصون و محفوظ می‌دارد. و آن‌گاه که دانش و عقل انسان محافظت شود، از این منظر خود، علم محسوب می‌شود. والله اعلم.

وقتی از امام ابو حنیفه رحمته در مورد علم کلام سؤال می‌شود چنین می‌گوید: علم کلام مقالات و گفتار فلاسفه است. تو باید پای‌بند به روش سلف و پیرو حدیث باشی. از کارهای نوپیدا در دین بپرهیز. که هر بدعت گمراهی است.

از امام احمد بن حنبل، از ابی عمر حفص بن عمر رحمهما الله روایت است که وی گفت: علم کلام سراپا جهل است. و تو هر چه به جهل، بیشتر آگاهی داشته باشی، به علم ناآگاه‌تری.

امام مالک رحمته چنین گفته است: از بدعت بپرهیزید. شخصی پرسید: ای ابو عبدالله بدعت چیست؟ گفت: اهل بدعت آنان‌اند که در اسم‌ها، صفات، کلام، علم و قدرتِ الله عز و جل سخن می‌رانند. و آن‌گونه که صحابه رضی الله عنهم و پیروان نیک آن‌ها سکوت مانند^۱، ساکت نمی‌مانند.

هم‌چنین گفته است: هر کس دین را به وسیله‌ی علم کلام بیاموزد، زندیق می‌شود. این مقوله از ابو یوسف هم روایت شده است.

عبدالله بن مبارک رحمته گوید: اجماع فقهاء و اهل حدیث در تمام دنیا بر این است که اهل کلام، اهل بدعت و گمراهی‌اند. و هرگز در زمره‌ی علما محسوب نمی‌شوند. علما آنان‌اند که اهل حدیث و فهم دینی باشند. و ملاک برتری آنان نسبت به یک‌دیگر، تشخیص، فهم و تخصص می‌باشد.

۱- منظور از سکوت در این مسایل، دست‌نگه داشتن از تفصیل، کیفیت و تأویل به روش متکلمین است. و گر نه کتاب الله و سنت و آثار صحابه رضی الله عنهم با واضح‌ترین دلایل عقلی و نقلی، مملو از توضیح در باب عقیده‌ی صحیح در باب اسم‌ها، صفات و قضا و قدر هستند. (یاسر برهامی).

امام شافعی رحمته گفته است: مردم به جهالت و اختلاف گرفتار نیامدند مگر بعد از این که زبان عرب را رها نموده و به زبان ارسطو گرویدند^۱.

حسن بصری رحمته گوید: متکلمین آنان را نابود کردند. طبق هوا و هوس خویش تحریف نمودند.

امام جعفر صادق رحمته گفته است: هر گاه بحث و سخن در مورد ذات الله جل جلاله شد، دست نگه دارید. گروهی نسبت به ذات الله سخن گفتند و گمراه گشتند.

از سفیان ثوری رحمته نقل شده است که: به سنت چنگ آویزید و از بحث در مورد ذات الله جل جلاله پرهیزید.

اوزاعی رحمته گفته است: خویش را به پایبندی سنت ملزم بدار. و مانند صحابه عمل کن؛ هر چه آنان گفتند تو هم بگو و از آن چه دست کشیده‌اند باز آی. و می‌گوید: پیرو آثار سلف باش و از اندیشه‌ی دیگر مردمان برحذر باش؛ گر چه آراسته و با آب و تاب سخن گویند.

امام ذهبی رحمته چنین گوید: گم‌اند افرادی که در علم کلام توجه کنند مگر این که، تلاش و اجتهادشان آنان را به مخالفت با سنت می‌کشاند. از این رو علمای سلف اندیشیدن به علم کلام را نکوهیده‌اند. چرا که علم کلام زاییده‌ی علم حکما و کمونیست‌ها است.

هشام بن عبدالملک رحمته فرزندش را این‌گونه نصیحت می‌کند: از اهل کلام برحذر باش؛ زیرا کار آنان منجر به هدایت نمی‌شود.

از عبدالله بن طاهر رحمته پرسیده شد: ای ابو یعقوب این چه احادیثی است که در مورد نزول (فرود آمدن الله جل جلاله) روایت می‌کنید؟ گفت: ای امیر، این احادیث را همان افرادی روایت کرده‌اند که احادیث طهارت، غسل، نماز و احکام را روایت نموده‌اند. علما هم آن‌ها را نقل کرده‌اند. این روایات همان‌گونه‌اند که آمده‌اند؛ بدون بیان کیفیت. و جایز نیست مردود شمرده شوند. راویان این احادیث، یعنی صحابه، در این زمینه عادل

۱- ارسطو فرزند نیکو ماخوس از اهالی استاگیرا، واقع در شمال یونان و اولین وضع کننده‌ی علم منطق بود. الملل و النهل، شهرستانی. ابن صلاح و نووی در الطبقات، کندی و ابن زولاق در تاریخ مصر و صون المنطق نوشته‌ی سیوطی و

بوده‌اند و گر نه احکام و شریعت باطل می‌گشت. سؤال کننده گفت: الله شفایت دهاد که شفایم دادی. این مقوله از ابو حاتم و ابوزرعه رازی هم روایت شده است.

جنید بن محمد رحمته گفته است: کمترین ضرر علم کلام این است که هیبتِ الله تعالی از دل انسان می‌افتد. و آن‌گاه که دل از هیبت و جبروت الله تعالی تهی گشت، خالی از ایمان می‌گردد.^۱

ابن قتیبه رحمته چنین گوید: ما را با علم کلام سرکاری نیست؛ به نظر من بیشتر آنان که هلاک شدند به سبب علم کلام بوده است.^۲

اقوال علمای کلام، در نکوهش علم کلام و مشغول شدن به آن:

از بزرگان علم کلام به خصوص اشاعره‌ی کلامی اقوالی نقل شده است که دلالت بر نکوهش علم کلام توسط خود ایشان دارد. تا این‌که بعد از مشاهده‌ی فساد و تباهی این علم، در پایان از آن دست کشیدند. از جمله:

رازی در آخر عمر می‌گوید:

روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی را بررسی کردم. ندیدم تشنه‌ای را سیر آب کند و بیماری را درمان. نزدیک‌ترین راه در اثبات را، راه قرآن یافتیم. می‌خوانم: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] (الله رحمن بر عرش قرار گرفت) و ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰] (سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد). و در نفی چنین می‌خوانم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز مثل او نیست)، ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ﴾ [طه: ۱۱۰] (و بر او احاطه‌ی علمی ندارند)، ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵] (آیا برای او هم‌نامی می‌یابی؟).

سپس گفت: هر کس تجربه‌ی مرا تکرار کند، به نتیجه‌ای که رسیدم می‌رسد.

او در وصیت خویش چنین می‌گوید:

روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی را بررسی نمودم، در آن هیچ فایده‌ای که هم‌پای فواید قرآنی باشد نیافتیم. زیرا قرآن می‌خواهد عظمت و جلال را کاملاً به الله تعالی

۱- صون المنطق، و الکلام عن فن المنطق و الکلام، حافظ سیوطی.

۲- منهج علماء الحديث و السنة، ص ۱۰۳ به نقل از کتاب الإختلاف في اللفظ، ابن قتیبه ص ۲۲۵.

اختصاص دهد. از غوطه ور شدن در ایرادِ تعارض و ضد و نقیض گویی، ممانعت می‌کند. چرا که خوب می‌داند عقل و خرد انسان در این تنگ‌ناهای عمیق و برنامه‌های حق، خرد و متلاشی می‌گردد^۱.

ابو الوفا بن عقیل به برخی از یاران خویش گفته است: به طور قطع می‌گویم که صحابه[ؓ] در حالی از دنیا رفتند که نمی‌دانستند «جوهر و عَرَض»^۲ یعنی چه؛ اگر دوست داری مثل آنان باشی، پس باش. و اگر فکر می‌کنی روش متکلمین برتر و شایسته‌تر از روش ابوبکر و عمر[ؓ] است، بد فکری کرده‌ای.

آن‌گاه که ولید بن ابان گرایسی در سكرات مرگ بود به فرزندانش چنین وصیت نمود: آیا فکر می‌کنید در علم کلام کسی از من آگاه‌تر بود؟ گفتند: خیر. گفت: مرا دروغ گو می‌پندارید؟ گفتند: خیر. گفت: روش اهل حدیث را برگزینید که حق با آن‌هاست.

ابوالمعالی جوینی می‌گوید: مسلمانان و علوم آنان را سیاحت کردم و بر دریای بزرگ (علم کلام) سوار شدم، در آن‌چه از آن نهی کردند، غوطه‌ور شدم، آن‌هم برای طلب حق و فرار از تقلید؛ هم‌اکنون از تمام آن عقاید به سوی حق بازگشتم. دین پیرزنان را برگزینید. اگر الله^ﷻ مرا به لطف و کرم خویش نناورد، بر دین پیرزنان می‌میرم و پایان عمرم با کلمه‌ی اخلاص خواهد بود. وای بر ابن جوینی! هم‌چنین او به یاران خود می‌گفت: دوستان به علم کلام روی نیاورید. اگر می‌دانستم کلام مرا به این روز می‌اندازد، هرگز آن را فرا نمی‌گرفتم. از قول حفید بن رشد که آگاه‌ترین فرد در فلسفه بود می‌گوید: چه کسی می‌تواند در الهیات حرفی قابل اعتبار بزند؟!

از قول شهرستانی نقل شده است که وی نزد فلاسفه و متکلمین چیزی جز سردرگمی و دَهْشَت نیافته است. و در این زمینه گوید:

لُعْمَرَى لَقَدْ طَفْتُ الْمَعَاهِدَ كُلَّهَا وَسَيَّرْتُ طَرْفِي بَيْنَ تَلْكَ الْمَعَالِمِ

۱- رازی از بزرگان تأویل در زمانه‌ی خویش بوده است. و در کتاب اقسام اللذات اعتراف کرده است،

در بحث اسم‌ها و صفاتِ الله^ﷻ راه درست، پیروی از قرآن است.

۲- جوهر آن است که خود موجود است (ذات)، و عَرَض آن است که به کمک جوهر پدیدار می‌-

گردد (صفت یا ویژگی). مانند: زید سیاه. (زید، خود شخص و ذات می‌باشد. اما سیاهی که صفت است بر روی زید، نمودار می‌شود) مترجم. عَرَض‌ها عبارت‌اند از: کم، متی، وضع، ملک، أن یفعل، أن ینفعل و اضافه.

فلم أر إلا واضعاً كف حائر علی ذقن أو قارعاً سن نادم
 باور کن تمام مراکز علمی و حلقه‌های متکلمین را چرخیدم و به تمام این مراکز
 نظر انداختم،

جز آدمی که دست حیرت بر چانه گذاشته و دندان پشیمانی و ندامت به هم
 می‌ساید، ندیدم.
 فخر رازی گوید:

نَهايَةُ إِفْدامِ الْعُقُولِ عَقالٌ وَغَايَةُ سَعْيِ الْعَالِمِينَ ضِلالٌ
 وأرواحنا في وحشةٍ من جُسومنا و حاصلُ ديانا أذی و وبالٌ
 ولم نستفد من بحثنا طولَ عُمرنا سَوَى أَنْ جَمَعنا فِيهِ قِیلَ و قالوا^۱

سرانجام تلاش اندیشه‌ها به بن بست خوردن و بیشتر تلاش جهانیان، گمراه شدن
 است، روح‌هایمان در جسم‌ها دچار وحشت شده‌اند و دست آورد دنیامان آزار و وبال
 است. از بحث‌های خود در طول عمر، جز قیل و قال سودی نبردیم.

ابو المعالی جوینی گوید: اگر آن چه بر من گذشت دوباره تکرار شود، هرگز به علم
 کلام روی نمی‌آوردم.

ابوحامد غزالی می‌گوید: از تندروترین اسراف‌کاران و غلوکنندگان گروهی از
 متکلمین‌اند که عوام‌الناس را کافر می‌دانند و می‌پندارند، هر کس بسان آنان علم کلام
 را نداند و با ادله‌ای که آنان ارائه داده‌اند، عقاید شرعی را نداند، کافر است. آنان اولاً
 رحمتِ الله ﷻ را تنگ و محدود نموده‌اند و بهشت را در گروه اندک متکلمین منحصر
 نموده‌اند.

هم‌چنین گوید: مسایل اختلافی که اخیراً رخ داده است، و در این زمینه نوشته‌ها،
 تصنیفات و مناظره‌های نوپیدایی بوجود آورده‌اند، در سلف صالح نمونه‌ای برای آن
 نمی‌یابیم. پس مواظب باش ماحول آن نچرخی. همان‌طور که از سَم کشنده دوری
 می‌کنی از آن بپرهیز؛ چرا که درد بی‌درمان است که انسان را از پای در می‌آورد. از

۱ - این ابیات از ابن خطیب معروف به فخر رازی است. شاطبی آن را در (الإفادات و الإنشادات، ص
 ۸۴ - ۸۵) با سند خویش آورده است. و نیز در (نفخ الطیب) اثر مقرئ (۲۳۲/۵) و (الإحاطة
 فی أخبار غرناطة) نوشته‌ی لسان الدین بن خطیب (۲/۲۲۲) با سندی دیگر آمده است.

انسان‌های شیطان صفت نیز بگریز؛ چون آنان در گمراه کردن و اغوا گری، به شیاطین جن استراحت داده و خود، کارشان را بر عهده گرفتند.^۱

پژوهنده‌ی علم کلام در خواهد یافت که این اندیشه از چند منظر با شریعت در تضاد و مخالفت است. از جمله:

- ۱- مباحث علم کلام نوپیدا و بدعت است.
- ۲- مشغول شدن به این علم، انسان را از فراگیری قرآن و حدیث باز می‌دارد.
- ۳- خط‌مشی کلامی در عرضه‌ی مسایل اعتقادی و ایدئولوژیک و در زمینه‌ی کاربردی، با برنامه و روش قرآنی مغایر است.
- ۴- اصول و مبادی آن با کتاب و سنت منافات دارد.
- ۵- پرداختن به علوک کلامی باعث از هم پاشیدگی امت یک‌دست اسلامی می‌شود و افراد زیادی را به شک و حیرت انداخته و باعث فتنه و آشوب شده، بلکه به بی‌دینی منجر می‌گردد.^۲
- ۶- متکلمین نتوانستند بر یهود و نصاری پیروز شوند و تلاششان نافرجام ماند. با این وجود آنان به دلیل عدم ایمان اهل کتاب به قرآن و سنت، به گمان ردّ بر مخالفین با ادله‌ی عقلی، نه شرعی، منهجشان را پایه‌گذاری کردند.^۳

۱- تفسیر أضواء البیان، شنقیطی، در شرح آیه‌ی ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ﴾ و صون المنطق والكلام، سیوطی.

۲- رساله‌ی دکترا (موقف الإمام ابن القيم من آراء المتكلمين) اثر، محمد سعید صبری صالح.

۳- بحمدلله علمای سلفی توانستند با ادله‌ی قرآن و سنت اهل کتاب و گمراهی آنان را خاموش کنند. چنان‌که در کتاب، الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح نوشته‌ی ابن تیمیه رحمته و هدایة الحیاری فی الرد علی أسئلة اليهود و النصاری، به قلم ابن قیم الجوزی رحمته آمده است. بسیاری از نویسندگان علم کلام نتوانستند بر اهل کتاب ردّی بنویسند؛ مگر ردّی که خود، با کمی تعقل و تفکر فهمیده می‌شود. مثلاً مانند: اعتقاد به سه خدایی مسیحیان، تکذیب محمد صلی الله علیه و آله و جز این موارد هرگز در اصول دین با آنان مناظره و مباحثه نکرده‌اند. این بیان‌گر کوتاهی و مخالفت آنان با روش قرآن است. حال آن‌که در ردّ بر نصاری که با تمام پیامبران صلی الله علیه و آله مخالفت نموده و با عقل صریح که بیان‌گر کفر آنان است هم، ادله‌ی زیادی ذکر شده است.

نظریه‌ی تعارض عقل با نقل، مردود است:

نمی‌توان گفت سلف صالح در استدلال، فقط بر کتاب و سنت اکتفا کرده و نقش عقل را در این زمینه کلاً مردود دانسته‌اند؛ بلکه، آنان معتقد بودند تنها با عقل نمی‌توان به حقیقت‌ها و معارف دست یافت. یا باید گفت: ایشان نظر و اندیشه‌ی محض را در نشانه‌ها و آیات آفرینش به کار نمی‌گرفتند. یعنی هرگز در مسایل عقیده‌ای و غیبی، همانند متکلمین از عقل و نظر محض بهره نمی‌بردند؛ و آن را بر کلام الله ﷻ که آفریدگار عقل و خرد است مقدم نمی‌کردند. هم‌چنین عقل را بر سنت رسول الله ﷺ که از طریق وحی، بیان‌گر و مبلّغ دین بوده و از خطا در امان بود، مقدم نمی‌داشتند. پس سلف هرگز ادعا نکردند میان شریعت و عقل، تضاد و منافاتی وجود دارد. بلکه تعارض ساختگی که مفکران علم کلام با تأثیرپذیری از فلاسفه‌ی یونان ادعا کرده‌اند را، نفی می‌کنند.

لیکن میان نقش عقل از دیدگاه سلف، و وظیفه‌ی آن از منظر اندیشمندان علم کلام، فرق زیادی وجود دارد.^۱

از نظر علمای سلف، عقل آفریده‌ی الله متعال بوده که در انسان به ودیعه گذارده شده است و یک جریان معنوی است که به عنوان ویژگی یا صفت، انسان عاقل را پا بر جا می‌دارد. عقل در خلال توانایی‌ها و محیط اطراف خویش و آنچه را که درک کند، وظیفه‌ی خود را ادا می‌کند. توانمندی‌های عقل به عنوان یک مخلوق، محدود است. و درک و برداشت عقل از محیط بسیار وسیع پیرامون خویش، بسته به درک حواس انسان است. لیکن حواس انسان نیز محدود می‌باشد. لذا قدرت مطلق و غلبه و احاطه‌ی بی‌نقص، از صفات خالق است؛ نه از ویژگی‌های عقل که خود مخلوق و محدود است.

عقل انسان دچار خطا می‌گردد. از مفکران علم کلام جهالت و گمراهی‌های فراوان سر زده است. از این رو می‌بینیم گرفتار حیرت، اضطراب و اختلافات فرقه‌ای شده‌اند؛

۱- الصفات الإلهية في الكتاب و السنة، دکتر محمد امان جامی، از انتشارات دار الإیمان، ص ۵۸ - ۶۱. السلفية بين العقيدة الإسلامية و الفلسفة الغربية، چاپ، دار الدعوة ص ۵۸ - ۸۹ و منهج علماء الحديث و السنة في أصول الدين، انتشارات دار الدعوة، ص ۱۴۲ - ۱۵۱، نوشته‌ی دکتر مصطفی حلمی. هم‌چنین، کتاب تمام المنة في الرد على أعداء السنة؛ و نیز، تیسیر علم الحديث، شیخ محمد اسماعیل، چاپ الجماعة الإسلامية بالإسكندرية.

لذا چگونه می‌توان با گفتارِ کسانی که در معرض لغزش و گمراهی هستند، با کلامِ الله ﷻ و گفتار رسول ﷺ مخالفت نمود؟

شریعت چیزی را که مخالف عقل باشد ارائه نمی‌دهد. پس نقل صحیح با عقل صحیح در تعارض نیست. گاهاً شرع، مطالبی را می‌آورد که عقل حیران می‌ماند، لیکن هرگز چیزی که قبول آن برای عقل محال باشد را، نمی‌آورد.

خَرَد و اندیشه، تصدیقِ شریعت را در تمام موارد، بر ما واجب می‌گرداند. زیرا عقل به رسالت رسول ﷺ که از جانب الله ﷻ به عنوان مبلِّغ انتخاب شده، ایمان آورده است. لذا پیروی آن چه از طریق وحی آورده است، واجب می‌باشد.

تصدیق و تأیید پیامبر ﷺ پیروی و حرف شنوی از وی را واجب می‌گرداند نه مخالفت و تعارض با او را. و اگر ما به استنادِ حدیث که پیامبر ﷺ آن را آورده عقل را رد کنیم، با این کار در حقیقت دلالت عقل را باطل نموده‌ایم. دلالتی که قبول تمام اقوال رسول ﷺ را بر ما واجب می‌گرداند.

بازگشت به شرع ائتلاف و اتفاق را پدید می‌آورد. بازگشت به شرع یعنی کرنش و سر خم کردن بر یک امر و دستور؛ که به صدق و راستی توصیف شده است. و هیچ چیز مانع اجتماع مردم بر پیروی از ادله‌ی شرعی نیست.

اما بازگشت و رجوع به اندیشه و عقل افراد مسبب اختلاف آراء و نظریات می‌گردد. و قبول رأی که بر گرفته از نظریات و ایده‌ی افراد باشد به معنای تصدیق یقینی آن نیست. لذا راهی برای اثبات و شناخت آن وجود ندارد. هم‌چنین عقل به تنهایی وسیله‌ی تجمع، اتحاد و همسو کردن مردم نیست.

گر چه شرعاً ملاک و معیارِ تکلیف، عقل است، اما شریعت حلال و حرام و بیان واجبات دینی و منهیات شرعی را بر عهده‌ی عقل نگذاشته است.

قرآن کریم در هنگام نزاع و اختلاف مردم را به کتاب الله و سنت رهنمون می‌کند. این یعنی وجوبِ تقدیمِ نقل بر عقل. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹] (پس هر گاه در امری اختلاف نظر کردید، اگر به الله و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به الله و پیامبر عرضه دارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است).

و ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۳] (آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید؛ و جز او از معبودان (دیگر) پیروی نکنید. چه اندک پند می‌گیرید!).

اما اندیشمندان کلام و پیروان فلاسفه، عقل را بی‌نهایت مقدس می‌دارند. حتی برخی از فلاسفه عقل را ذاتی مستقل و قائم بنفسه می‌دانند. و معتقدند دلالت عقل قطعی و یقینی است.

آنان در اصطلاحات کلامی و براهین برگرفته از منطق و فلسفه، استدلال را منحصر و مخصوص عقل می‌دانند. و کاملاً عقل را محیط و مسلط بر تمام جهان می‌پندارند. در مورد افعال، صفات و اسم‌های الله ﷻ آن‌چه را خرد و اندیشه‌ی آنان نپذیرد، از الله ﷻ نفی می‌کنند.

از این رو به سبب ادله‌ی عقلی، با تأویل، نصوص قرآن و سنت را زیر پا می‌کنند. در نزد ایشان ادله‌ی عقلی اصل، و شریعت تابع و فرمان‌بردار عقل است.* پس لزوماً چنین معتقدند که:

- ظاهر کتاب الله و سنت با عقل در تعارض است.
 - دلایل عقلی، قطعی هستند.
 - دلایل نصوص، ظنی و غیر قطعی هستند.
 - اگر ظاهر نص با عقل در تعارض بود، واجب است نص را از ظاهرش خارج کنیم تا با عقل برابر آید.
 - صحابه رضی الله عنهم دلایل عقلی را ندانستند و در نتیجه در اصول دین به حق نرسیدند؛ یا آنان به دلیل بار سنگین دعوت و جهاد فی سبیل الله از آن غافل ماندند.
 - پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش رضی الله عنهم نگفت: که ظاهر قرآن و سنت مد نظر نیست.
 - متکلمین از صحابه رضی الله عنهم عالم‌تر و فهیم‌تر بوده‌اند!!!
 - فهم کامل عقاید اسلامی فقط در عهد متکلمین شناخته شده است!!!
- لیکن ادعای تمام این موارد باطل است.

پس حجت و دلیل قطعی و بلاشک، همان است که در کتاب الله ﷻ و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است. هیچ کس حق ندارد به خاطر سخن یک شخص هر کس که می‌خواهد باشد، با قرآن و حدیث مخالفت نماید. چرا که الله صلی الله علیه و آله قبل از رحلت

رسولش ﷺ دین را کامل کرده است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] (امروز دین شما را برای تان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم). رسول الله ﷺ هم آن را به بهترین بیان، بیان نموده است. رسالت را کامل و امانت را بدون کم و کاست ادا نمود. و ما را در چنان حالتی از روشنگری ترک کرد که شب آن همانند روزش، روشن است و جز انسان هلاک شده، از آن روی بر نمی‌تابد. صحابهؓ هم آگاه‌ترین مردم به این دین بودند. چرا که آن را از پیامبر ﷺ آموختند و دقیق حفظ نمودند و کامل و با دقت روایت کرده و به آن عمل کردند. در قبال، الله ﷻ هم سرزمین‌ها را به وسیله‌ی آنان فتح نمود و ایشان را در زمین قدرت داد. دل بندگان را قبل از گردنشان، مطیع و فرمان‌بردار آنان نمود. مردم هم دسته دسته با طیبِ خاطر مشرف به اسلام شدند.

علمای سلف اهل نظر و استدلال بوده‌اند:

ابن تیمیه رحمته می‌گوید: جای تعجب است که اهل کلام گمان می‌کنند اهل حدیث و سنت، مقلد هستند! و اهل نظر و استدلال نیستند و حجت بودن عقل را انکار می‌کنند. گاه‌ها دیده شده که می‌گویند: برخی از ائمه‌ی سنت عقل و اندیشه را منکراند! حرفشان پذیرفته نیست و به ایشان باید گفت: این حرف درست نیست. چرا که اهل سنت و حدیث آن چه را در قرآن آمده است، انکار نمی‌کنند؛ و این یک اصل پذیرفته شده است. الله ﷻ در آیات متعدد ما را به تدبر و تعقل و اندیشه فرا می‌خواند. هرگز ثابت نشده است که یکی از سلف امت، یا ائمه‌ی اهل سنت، تدبر و تعقل را منکر باشد. بلکه همگی در قبول آن اتفاق نظر دارند. اما باید این را هم مد نظر قرار داد که دو کلمه‌ی نظر و استدلال، از الفاظ مشترک بین متکلمین و اهل سنت می‌باشد. سلف، استدلال، نظر و کلام نوپیدا و بدعت متکلمین را منکر هستند. از این جاست که برخی فکر کردند چنین انکاری، یعنی انکار کلی و ریشه‌ای استدلال و نظر^۱.

نمونه‌هایی از استدلال‌های عقلی سلف صالح:

گروهی از کمونیست‌ها (یا همان دهریه) نزد امام ابوحنیفه رحمته آمدند. امام به آنان گفت: سوالی دارم؟ گفتند: بفرما؟ امام گفت: اگر شخصی به شما بگوید: یک کشتی دیدم پر از اسباب و وسایل سنگین که در وسط دریای موج و متلاطم، بادهای سهمگین آن را در بر گرفته‌اند و آن کشتی بدون ناخدا و ملوان به آرامی و بدون هیچ مشکلی حرکت می‌کند، آیا عقلاً قابل پذیرش است؟ گفتند: هرگز عقل چنین چیزی را نمی‌پذیرد. امام گفت: سبحان الله، چطور ممکن است عقل حرکت کشتی بدون ملوان و سکان‌دار را نپذیرد و این دنیا با وجود تمام حالات و اعمال مختلف و وسعت و پهنای زیادش بدون آفریدگار و نگهبان باشد؟ گفتند: راست می‌گویید.

از امام شافعی رحمته پرسیده شد: چه دلیلی بر وجود آفریدگار وجود دارد؟ گفت: آیا برگ درخت توت از نظر طعم، رنگ، بو و طبیعتش نزد شماها یکسان نیست؟ گفتند: آری. امام گفت: کرم ابریشم آن را می‌خورد و ابریشم از او خارج می‌گردد؛ زنبور می‌خورد و از او عسل گرفته می‌شود؛ گوسفند آن را می‌خورد، از او سرگین یا مدفوع خارج می‌شود؛ آهو آن را می‌خورد و در نافش جمع گشته و تبدیل به مُشک و عنبر می‌گردد؛ کیست که این برگِ دارای یک خاصیت را به اشیاء مختلف تبدیل می‌کند؟ در نتیجه مخالفین به دست او وارد اسلام شدند.

امام احمد رحمته از دژ نفوذ ناپذیر صاف و همواری سخن می‌گوید که هیچ شکافی در آن نیست. بُرونش هم‌چون نقره‌ی گداخته شده است و درونش بسان طلای ناب؛ سپس دیوار شکافته شده و از آن حیوانی بی‌نا برون می‌آید؛ حتماً باید کسی این کار را انجام داده باشد. منظور وی از قلعه، تخم، و از حیوان، جوجه‌ای است که از تخم خارج می‌گردد.

هارون الرشید از امام مالک رحمته در مورد استدلال عقلی سؤال نمود؛ ایشان به تفاوت صداها و گوناگونی نغمه‌ها و تفاوت لغات استدلال جست.

علما به سخن عرب بادیه‌نشین دلیل جستند و آن را نیک شمردند؛ آن‌گاه که از آن عرب دلیل خواسته شد، گفت: پشِکِل (سرگین) دلالت بر شتر دارد و پس افکنده‌ی الاغ دلالت بر الاغ؛ رد پاها دلیل بر وجود رونده‌ای است و آسمان دارای برج‌ها؛ زمین شکاف‌ها دارد و دریا موج‌ها؛ آیا همه‌ی این‌ها دلیل بر وجود آفریدگاری شکیب، بردبار، دانا و توانمند نیست؟

حسن بصری رضی الله عنه گوید: صحابه رضی الله عنهم می‌گفتند: سپاس سزاوار آن معبودی است که اگر این مخلوقات را ثابت و لایتغیر قرار می‌داد، شکاکان در ذات الله سبحانه و تعالی می‌گفتند: اگر این مخلوق آفریدگاری می‌داشت آن را نوسازی می‌کرد و دوباره تازه می‌نمود. حال آن که الله سبحانه و تعالی با نشانه‌هایی که می‌بینید مخلوق را پدیدار می‌کند: در میان آسمان و زمین نور فروزانی را پدید آورد و آن را وسیله‌ی معاش و چراغی تابان قرار داد، و چون بخواهد آن را از بین برده و تاریکی می‌آورد که میان آسمان و زمین را در بر می‌گیرد و در آن آرامش، ستارگان و ماه و روشنایی قرار داد. و هر گاه بخواهد بنایی را بر پا می‌کند و در آن باران و رعد و برق می‌نهد و هر گاه بخواهد آن را برطرف می‌کند. نیز هر زمان بخواهد سرمایی آورده و با آن انسان‌ها را حیران و سرگردان می‌کند و چون تصمیم بگیرد آن را ببرد، به جایش گرمایی طاقت‌فرسا می‌آورد و نفس انسان را می‌گیرد تا که مردم بدانند برای این مخلوق آفریدگاری است که این نشانه‌ها را می‌آفریند. هم‌چنین وقتی تصمیم بگیرد دنیا را بردارد، برداشته و آخرت را می‌آورد.

میان یک راهب و خالد بن یزید بن معاویه در مورد وضعیت بهشتیان جدال و مناقشه‌ای رخ داد؛ راهب از وی پرسید: آیا شما نمی‌گویید که در بهشت می‌خورید و می‌آشامید و از شما پلیدی خارج نمی‌شود؟ آیا برای این مورد در دنیا نمونه و مثالی دارید؟ خالد گفت: آری. نوزاد در شکم مادر می‌خورد و می‌آشامد و ادار و مدفوع نمی‌کند. راهب گفت: مگر نمی‌گویید در بهشت از میوه‌ها می‌خورید و از آن‌ها کاسته نمی‌شود؟ آیا در دنیا چنین نمونه‌ای دارید؟ خالد گفت: بله. مانند کتاب که از روی آن نکته برداری و کپی می‌شود ولی چیزی از آن نمی‌کاهد.

شاطبی در کتاب الاعتصام برخی اسناد را ارائه می‌دهد که صحابه رضی الله عنهم مسایل توحید را با استدلال عقلی آموخته‌اند. از جمله:^۱

۱- آنان در توصیفِ پُل صراط در روز قیامت چنین برداشت کردند که «صراط» به تیزی شمشیر است. چرا که گاهاً کارها به صورت عادی و ملموس صورت نمی‌گیرد و اتفاق خارق‌العاده‌ای رخ می‌دهد. تا این که بتوان بر این صراط یا پُل قرار گرفت و راه رفت.

۱- رجوع شود به، منهج علماء الحدیث و السنة فی دصول الدین، ص ۴۳ - ۴۴.

- ۲- برای حساب و کتاب روز قیامت، ترازو را آن‌طور که شایسته آخرت است، ثابت دانستند. چرا که اعمال همانند اجسام دنیا وزن نمی‌شوند.
- ۳- عقلاً عذاب قبر و بازگشت روح به جسم را قبول کرده و ثابت دانستند. چنان‌که شخص در حال سكرات مرگ، سختی‌های موت را تجربه می‌کند و به نوعی آن دردها را بیان می‌دارد ولی آثارش بر جسم نمودار نیست. و نیز آنان که به بیماری‌های دردناک مبتلایند، ولی آثار درد بر او دیده نمی‌شود هم از این قبیل مثال‌ها هستند.
- ۴- سؤال فرشتگان قبر و نشانیدن میت در قبر را هم قبول کرده و ثابت دانسته‌اند. و این موارد را از موارد خارق العاده‌ای می‌دانند که از حکم عادی ما در زندگی دنیا خارج است و خاص قبر و عالم برزخ است. هم‌چنین صحبت کردن اعضاء در روز قیامت، تا علیه صحاب خویش گواهی دهند. و نیز جریان انسان بی-سواد که نامه‌ی اعمال خویش را در روز قیامت خواهد خواند و ...
- ۵- مشاهده و دیدن الله ﷻ در روز قیامت. چرا که تنها دلیل عقلی که دلالت بر دیدار باشد، همان کیفیت شناخته شده‌ای است که امروز در دنیا با آن می-بینیم.
- ۶- سخن گفتنِ الله ﷻ. عقل سخن گفتنِ الله ﷻ را انکار نمی‌کند. البته نه بسان انسان. بلکه به گونه‌ای که شایسته و لایقِ الله ﷻ است.
- از ابن عباس رضی الله عنه احادیثی روایت شده است که دیدنِ الله ﷻ توسط مؤمنین را اثبات می‌کند. شخصی با او مخالفت کرده و می‌گوید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳] (چشم‌ها او را در نمی‌یابند). ابن عباس رضی الله عنه گفت: آیا آسمان را می‌بینی؟ گفت: آری؟ گفت: تمام آسمان را؟ جواب داد: نه.
- برخی از مردم در مورد (معیه) همراه بودنِ الله ﷻ با بندگان و احاطه‌ی او بر آنان و قرار داشتنش بر عرش اظهار نظر و اختلاف کردند. با وجود این که مثال و صفتِ برتر از آنِ الله ﷻ است، امام احمد رضی الله عنه در این مورد دو مثال عقلی ذکر کرد:
- اول: او گفت: اگر در دست شخصی ظروف شیشه‌ای با آب صاف موجود باشد، چشم آن شخص بر آب ظرف‌ها احاطه‌ی کامل دارد، با وجودی که از آن‌ها جدا است.

صفت برتر از آنِ الله ﷻ است؛ و او با چشم خود بر بندگان احاطه‌ی کامل دارد؛ حال آن‌که بر عرش قرار دارد و از انسان‌ها جدا است.

دوم: اگر شخصی خانه‌ای بسازد با وجود این‌که از منزل خارج می‌شود اما از درون آن خانه آگاه است و اطلاع کامل دارد. لذا الله ﷻ که جهان را آفریده است با وجودی که بر بالای آسمان‌ها است بر آن آگاهی کامل دارد. چنان‌که می‌فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [المک: ۱۴] (آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟ با اینکه او خود ریزین و آگاه است).

دیدگاه عقلی از منظر سلف:

سلف به نیکی دریافتند که میان عقل و خرد و نقل صحیح تعارضی وجود ندارد. آنان شأن و منزلت عقل را در تأیید آن‌چه شرع آورده است، دانسته‌اند. در نشانه‌های آفرینش هم بسیار اندیشیده‌اند. در مثال‌های عقلی که گواه بر صدق و راستی کتاب و سنت و دال بر صحت عقاید اسلامی باشد، به فراوانی نظر داده‌اند. دیدگاه عقلی را با ادله‌ی شرعی آمیختند و همچنان‌که در مطالعه‌ی قرآن کریم کوشیدند به تحقیق و پژوهش در کائنات هم توجه خاص نمودند. رجحان عقل، سلامت درون، پرهیز از سردرگمی‌های فلسفی و پریشانی متکلمین به آنان این قدرت را بخشید که توانستند میان عقل و آن‌چه را که شریعت آورده است، ارتباط متناسب ایجاد کنند. ثابت کردند که میان آن دو تعارضی وجود ندارد. و در این میان برای آنان که خواهان اندیشیدن در کلام سلف و آموختن علوم و حفظ آن‌چه گفته‌اند و نگاشته‌اند هستند، ادله‌ی رسا و محکمی ارائه نمودند.

دیدگاه عقلی و اندیشه‌ی نظری در نشانه‌های گونی که تصدیق‌کننده‌ی عقاید اسلامی هستند، خود، منهج و برنامه‌ی شرعی محسوب می‌شوند. قرآن کریم و سنت رسول ﷺ و عمل کرد صحابه رضی الله عنهم، تابعین رحمهم الله و علمای اهل سنت و جماعت که بر روش ایشان گام نهادند، گواه بر این مدعا است.

سلف صالح این روش را به نیکی درک کرده و آن را در هنگام نیاز به اثبات آن‌چه در کتاب الله و سنت آمده است، به کار گرفتند. مناظرات و کُتُب سلف، تطبیق عملی این روش و برنامه را ثبت نموده است. برای بیان این مطلب به این ادله خواهیم پرداخت:

دلایل نظریه‌ی عقلی در قرآن کریم:

شگفتی‌های قرآن کریم پایان ناپذیر است. لازم است شخص تفکر و اندیشه‌ی خود را در آن به کار گیرد و با خلوص نیت و در پی طلب حق در آن بیندیشد؛ در نتیجه به حقایق آشکار، قواعد محکم و مثال‌های به‌جا و درستش نایل خواهد آمد. با بهره‌وری از چنین هدایتی دیگر نیاز نیست در اندیشه‌ی متکلمین و فلاسفه غوطه‌ور شود.

سلف صالح تمام این موارد را از ریشه آموخته و فهمیدند. در مناظرات و بحث‌های خود عملاً به آن ممارست داشتند. برخی از پیشگامان علم کلام و فلسفه این حقیقت را در یافته و اذعان داشتند، که یادگیری روش قرآن و پای‌بندی به آن، بهترین روش برای اصلاح باورها، عقاید و اندیشه‌ها است.^۱

فخر رازی در پایان عمر می‌گوید:

روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی را بررسی کردم. ندیدم بیماری را درمان و تشنه‌ای را سیر آب کند. نزدیک‌ترین راه در اثبات راه قرآن یافتیم. می‌خوانم:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اُسْتَوَىٰ﴾ [طه: ۵] (اللّٰهُ رَحْمَنٌ بَرَّ عَرْشِ قَرَارٍ غَرَفَتْ) و ﴿اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰] (سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد). و در نفی چنین می‌خوانم: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز مثل او نیست)، ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهٖٓ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰] (و بر او احاطه‌ی علمی ندارند)، ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵] (آیا برای او هم‌نامی می‌یابی؟).

سپس گفت: هر کسی تجربه‌ی مرا تکرار کند، به نتیجه‌ای که رسیدم می‌رسد.^۲

در وصیت خویش می‌گوید:

روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی را بررسی نمودم، در آن هیچ فایده‌ای که هم‌پای فواید قرآنی باشد، نیافتیم. زیرا قرآن می‌خواهد عظمت و جلال را کاملاً به الله ﷻ اختصاص دهد. از پرداختن به تعارضات و ضد و نقیض گویی، ممانعت می‌کند.

۱- قواعد المنهج السلفی، ص ۲۲۳ - ۲۵۹.

۲- قواعد المنهج السلفی، ص ۲۲۳ به نقل از رازی.

چرا که خوب می‌داند عقل و خرد انسان در این تنگ‌ناهای ژرف و عمیق و برنامه‌های حق، خرد و متلاشی می‌گردد.^۱

در قرآن کریم جدال و مناظراتی با گروه‌های گمراه صورت گرفته است و قرآن با ادله‌ی سمعی یا شنیداری، عقاید و باورهای حق را بیان داشته است. بر اندیشه و ایده‌های باطل خط بطلان می‌کشد و شک و شبهه‌های مخالفین را بیان و با اقامه‌ی دلیل به صورت خطاب، آن‌ها را رد می‌کند.^۲

سیوطی گوید: قرآن انواع ادله و براهین را در بر دارد. هیچ دلیل و برهان، و تقسیم و تحذیری نیست که بر معلومات کلی عقلی و سمعی بنا شده باشد، مگر این که قرآن کریم در مورد آن سخن گفته است. لیکن این بیان بر اساس رسم عرب بیان شده است، نه به صورت ریز؛ همانند روش متکلمین؛ آن‌هم به دو دلیل:

اول: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴] (و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند).

دوم: کسی که دنبال دلایل ریز می‌افتد از آوردن دلایل روشن به زبانی ساده و راحت عاجز و ناتوان است. زیرا کسی که می‌تواند به صورت واضح و روشن که برای همگان قابل درک است، دیگران را بفهماند، هرگز به دلایل گنگ و مبهمی که جز برخی آن را نمی‌فهمند، روی نمی‌آورد و معماً طرح نمی‌کند. الله ﷻ در خطاب به بندگان به روشن‌ترین روش عمل کرده است. عموم مردم آن را درک کرده و قانع می‌شوند و دلیل الهی را می‌پذیرند. و انسان‌های خاص و متخصص هم در اثنای کلام الهی آن‌چه خُطبا و سخنوران درک می‌کنند را، درک می‌نمایند.^۳

پس قرآن دلایل عقلی را ساده‌ترین روش برای تفهیم، به قوی‌ترین صورت و بهترین وجه دلالت، برای اثبات و صحت امور اعتقادی برپا می‌دارد؛ طوری که عالم و غیر عالم، بادیه نشین و نجیبانِ عاقل آن را کاملاً درک می‌کنند. بالاتر از همه، این دلایل چنان واضح و روشن هستند که راهی برای رد کردن یا شک کردن در آن نمی‌ماند.

۱- قبلی.

۲- مقدمه‌ی الفوز الکبیر فی أصول التفسیر، نوشته‌ی شاه ولی لله بن عبدالرحمن.

۳- الاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۲ / ۱۷۲.

هنگامی که ادله‌ی سمعی قرآن جمع‌آوری شود و دلایل عقلی تأکید شده‌ی قرآن هم به آن ضمیمه شود، دلیل رسا و بی‌چون و چرایی به دست می‌آید. و لله الحمد و المنة.

دلایل عقلی در قرآن کریم ما را به ادله‌ی عقلی که متکلمین مورد نظر دراند، می‌رساند؛ اما نه به وسیله و روش آنان. چرا که ادله‌ی قرآنی فاقد اصطلاحات اهل کلام و علوم فیلسوفان است. هم‌چنین خالی از حیرت و نگرانی و اختلاف آنان است. اما در هدف هر دو همسو و هم‌گام‌اند. لیک ادله‌ی قرآن چیزی را محقق نمود که علم کلام نکرده و در وسیله و روش هم با هم تفاوت دارند.

منظور از دلیل عقلی، برهان و احتجاجی است که متکلم با آن بتواند به روش عقلی، مخالف خود را قانع کند و جای هیچ اعتراضی باقی نگذارد.^۱ البته شاخصه‌ی مهم این دلیل آن است که هر انسان عاقلی به صورت واضح و روشن درکش کند. علما سلف ثابت کرده‌اند که ادله‌ی قرآنی نقلی محض نیستند بلکه عقلی هم هستند. چرا که قرآن کریم دلایل عقلی را به بهترین و محکم‌ترین روش بیان ذکر کرده است و از آن میان روش‌های واضحی که هر انسان را در هر جا که باشد و یافت شود و مورد خطاب قرار دهد را، استخراج نموده‌اند. و بر تمام این ادعاها، قرآنی دلالت دارد که الله ﷻ آن را به این ویژگی توصیف کرده است^۲ «بی‌تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می‌کند».

۱- قبلی، به نقل از ابن ابی‌الأصبع.

۲- منهج علماء الحديث و السنة، ص ۱۴۷ ابن تیمیة رحمته در الفتاوی ج ۸/۱۲ می‌گوید: قرآن بر دلایل عقلی که با آن آفریدگار، توحید و راستی رسولش شناخته می‌شود دلالت دارد. هم‌چنین با آن امکان وقوع معاد فهمیده می‌شود. در قرآن، اصول دین طوری بیان شده است که با عقل، صریح هم قابل درک است و چنین بیانی در کلام هیچ یک از بشر یافته نشده است. بلکه عموم ادله‌ی عقلی که انسان‌های ماهر و زیرک آورده‌اند، قرآن به صورت خلاصه، حق را خیلی بهتر و با نیکوترین تفسیر می‌آورد. الله ﷻ می‌فرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» [الفرقان: ۳۳] (و هیچ مثلی بر ضد تو نمی‌آورند، مگر آنکه ما حق را و نیکوترین تفسیر را برای تو می‌آوریم).

مثال‌هایی از دلایل عقلی در قرآن کریم:

اثبات وجود آفریدگار ﷻ:

در قرآن کریم دلایل عقلی روشنی موجود است که وجود آفریدگار ﷻ را اثبات می‌کند. از جمله:

۱- آیه: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۳۱﴾ [البقرة: ۱۶۴] (بی تردید در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روانند و بارانی که الله از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده و گرداندنِ بادها و ابرِ مسخّر و رام میان آسمان و زمین، نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند).

۲- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ وَيَنْبِيعُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرْثُهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطْلَمًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۱﴾ [الزمر: ۲۱] (مگر ندیده‌ای که الله از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه‌هایی که در [طبقات زیرین] زمین است راه داد، آن‌گاه به وسیله آن کشت‌زاری را که رنگ‌های آن گوناگون است بیرون می‌آورد، سپس خشک می‌گردد، آن‌گاه آن را زرد می‌بینی، سپس خاشاکش می‌گرداند. قطعاً در این [دگرگونی‌ها] برای صاحبان خرد عبرتی است).

این‌گونه جلب توجه می‌کند که ادله‌ی قرآنی همانند روش متکلمین خشک و بی‌روح نیستند. زیرا علاوه بر اثبات وجود خالق ﷻ، اقرار به نعمت‌های الهی، احساس کرنش و فروتنی در مقابل او را در درون بر می‌انگیزد. قدرت و توان الهی را در آفرینش و نوآوری بیان می‌دارد. می‌گوید: او بر هر چیزی توان‌مند و قادر است. این آیات نیامده که تنها وجود خالق را برای ما اثبات کند و هیچ اطلاعات دیگری از او ارائه نکند. چرا که مخلوقاتش در مسئله‌ی اثبات وجود با هم مشترک‌اند و ادله‌ی متکلمین جز اثبات، حاوی پیامی دیگر نیست. همین برای تو کافی است که می‌بینی این آیات چقدر دل-

نشین‌اند و باعث ازدیاد یقین، هدایت قلب و افزایش ایمان بنده به الله ﷻ به عنوان خالق و مولایش، می‌گردند.

۳- ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [غافر: ۶۴-۶۵] (الله [همان] ذاتی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت و آسمان را بنایی، و شما را صورت‌گری کرد و صورت‌های شما را نیکو نمود و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. این است معبود به حق پروردگار شما! بلندمرتبه و بزرگ است الله، پروردگار جهانیان).

۴- ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَمَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧١﴾ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفُؤَادِ لِمُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٨١﴾﴾ [غافر: ۷۹-۸۱] (الله [همان] ذاتی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید. برای شما در آنها سودهایی است، تا با [سوار شدن بر آنها و حمل بار و بُنه خود] به مقصدی که در دل‌های شماست برسید، و بر آن‌ها و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید. و همواره نشانه‌های خود را به شما نشان می‌دهد، پس کدام یک از نشانه‌های الله را انکار می‌کنید؟!).

۵- ﴿قُلْ أَبَتُّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَنْدَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿٩٢﴾ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَاللَّأَرْضِ أَتَيْنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿٩٣﴾ فَفَضَّلْنَهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٤﴾﴾ [فصلت: ۹-۱۲] (آیا این شماست که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید، کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید؟ این است پروردگار جهانیان. و در [زمین]، بر فراز آن کوه‌ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد، و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه‌گیری کرد [که] برای خواندگان،

بلکه آنان قومی منحرف‌اند. یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن، کوه‌ها را [مانند لنگر] قرار داد، و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با الله هست؟ [نه]، بلکه بیشترشان نمی‌دانند. یا [کیست] آن که درمانده را - چون وی را بخواند- اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ چه کم پند می‌پذیرید. یا آن کس که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید و آن کس که بادهای باران زا[را پیشاپیش رحمتش بشارت‌گر می‌فرستد؟ آیا معبودی با الله هست؟ معبود برحق برتر [و بزرگتر] است از آن چه [با او] شریک می‌گردانند. یا آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد، و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ بگو: «اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید».

آیات فوق دلالت واضحی بر ردّ مشرکین دارد؛ آنان که در کنار الله ﷻ دیگری را هم عبادت می‌کنند و او را در عبادت یگانه نمی‌دانند. بسیار روشن و واضح است که پرستش شایسته و سزاوار الله ﷻ است. چرا که تنها آفریدگار و روزی رسان اوست. اوست که ضرر را از مردم دور نموده و خیرشان را می‌خواهد. غیر الله ﷻ هر کس که می‌خواهد باشد، اختیار هیچ کاری را ندارد. حال اگر این جریان برای همگان روشن شده است، جواب این سوال، ﴿أَءَلَّهُ مَعَ اللَّهِ﴾ (آیا با الله معبودی [دیگر] هست؟)، برای هر انسانی معلوم و مشخص است و آن: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بگو دلیل خویش را ارائه دهید اگر راست‌گویانید).

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَاتٍ مِّنْهُ بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا﴾ [فاطر: ۴۰] (بگو: به من خبر دهید از شریکان خودتان که به جای الله می‌خوانید؛ به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا آنان در [کار] آسمان‌ها هم‌کاری داشته‌اند؟ یا به ایشان کتابی داده‌ایم که دلیلی بر [حَقَانِیت] خود از آن دارند؟ [نه]، بلکه ستم‌کاران جز فریب به یکدیگر وعده نمی‌دهند).
از روش‌های قرآن که دلالت بر این جریان دارد، استناد به اقرار مشرکین نسبت به توحید ربوبیت می‌باشد و اعتراف آنان به آفرینش بندگان توسط الله ﷻ، دلالت بر توحید الوهیت دارد؛ و الوهیت یعنی وجوب یکتا دانستن الله ﷻ در عبادت.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾ [الزمر: ۳۸]

(و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده؟» قطعاً خواهند گفت: «الله.» بگو: «[هان] چه تصور می‌کنید، اگر الله بخواهد صدمه‌ای به من برساند؛ آیا آن چه را به جای الله می‌خوانید، می‌تواند صدمه‌ی او را برطرف کند؛ یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟» بگو: «معبود بر حق مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند).

یکی دیگر از روش‌های قرآن در ارائه‌ی دلیل، دادن ضرب‌المثل‌های عقلی است که دلالت دارد، میان شریک قرار دادن کسی دیگر با الله ﷻ و میان خالص کردن عبادت برای او فرق وجود دارد. می‌خواهد به طور حسی آن‌گونه که عقل‌ها درک آن را دارند، روشن کند که میان مؤمن و موحد با کافر و مشرک، فرق بسیار است.

معبود برحق چنین گوید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۹﴾ [الزمر: ۲۹] (الله مثلی زده است: مردی است که چند خواجه‌ی ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند و مردی است که تنها فرمان‌بر یک مرد است. آیا این دو در مثل یکسان‌اند؟ سپاس الله را. [نه، بلکه بیشترشان نمی‌دانند).

هم‌چنین فرق میان آفریدگار و آفریده شده را بیان می‌دارد. و در پی آن می‌گوید فقط اولی است که تنها استحقاق عبادت را دارد. و بر دومی واجب است که الله ﷻ را پرستش نماید.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۷﴾ [النحل: ۱۷] (آیا ذاتی که می‌آفریند همانند کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا پند نمی‌گیرید).

الله ﷻ یکتا است و شریک و هم‌تایی ندارد:

سبک و روش قرآن در این زمینه متعدد و گوناگون است. یکی این‌که عقلاً ممکن نیست برای جهان هستی بیش از یک معبود یافت شود. چرا که وجود چند شریک در گردش آفرینش و رسیدگی به کارها و نیازهای آن، منجر به ویرانی و تباهی جهان هستی می‌شود. این شریک‌پذیری با کمال الوهیت و ربوبیت منافات دارد:

قرآن کریم می‌گوید: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۱] (الله فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر معبودی آنچه را آفریده باخود می‌برد، و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌جستند. منزّه است الله از آنچه وصف می‌کنند).

آیه‌ای دیگر گوید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُوَ إِلَهًا كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَأَبْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾ [سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا] [الإسراء: ۴۲-۴۳] (بگو: «اگر با او الهی بود، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به سوی صاحب عرش، برمی‌آمدند. او منزّه است و از آنچه می‌گویند بسی والاتر است).

و نیز در قرآن می‌خوانیم: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَٰهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲] (اگر در آن دو [زمین و آسمان] جز الله، معبودانی وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباہ می‌شد).

از دیگر ادله‌ی قرآنی این است که مخلوقات، غیر از الله یگانه، آفریدگاری دیگر ندارند. پس حال که این‌گونه است چگونه می‌شود در پرستش، کسی دیگر را با او همسان و شریک کرد؟!

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهْرُومُ﴾ [الرعد: ۱۶] (یا برای الله شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: الله آفریننده هر چیزی است، و اوست یگانه و قهار).

اثبات نبوت و ارسال پیامبر ﷺ:

آیات بسیار متعددی در قرآن کریم آمده است که به دلالت عقل، بر صدق نبوت دیگر پیامبران به صورت عام و بر نبوت رسول الله ﷺ به صورت خاص دلالت دارد. این ادله بسیار قوی و آشکار و واضح‌اند. چند آیه که تصدیق نبوت رسول الله ﷺ را در بر دارد و اثبات‌کننده‌ی بعثت وی از جانب الله ﷻ است را، ذکر می‌کنیم:

۱- ﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرِيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [آل عمران: ۴۴] (این [جمله] از

اخبار غیب است که به تو وحی می‌کنیم، و [گرنه] وقتی که آنان قلم‌های خود را [برای قرعه‌کشی] می‌افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد، نزد آنان نبود؛ و [نیز] وقتی با یک‌دیگر کشمکش می‌کردند نزدشان نبودی).

پیامبر ﷺ داستان پیامبران گذشته و اخبار امت‌های پیشین را به صورت مفصل و راست بیان داشته است؛ حال آن‌که این خبرها و سرگذشت‌ها را از قوم خویش نیاموخته بود. از اهل کتاب هم نبود که نزد آنان آموخته باشد. حتی خبرهایی آورده است که با این تفصیل، نزد خود اهل کتاب یافت نمی‌شود.

۲- ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَرْتَابِ الْمُبْتَلُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۸] (و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی، و گر نه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند).

این دلیل بسیار واضح و روشن است؛ چرا که رسول الله ﷺ قدرت خواندن و نوشتن نداشته است و معجزه‌ای به نام قرآن آورده است.

۳- ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۶] (قطعاً پیش از آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا فکر نمی‌کنید؟).

﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۹] (یا این‌که پیامبران را نشناختند، از این رو او را انکار می‌کنند؟!).

این آیات هم دلیل واضح و روشنی است. زیرا رسول الله ﷺ روزگاری در میان آنان زیسته بود و او را خوب می‌شناختند. به راست گویی، امانت‌داری و صالح بودنش باور داشتند. تا جایی که به او لقب «امین» دادند. چگونه می‌توانستند او را در خبر دادن از رسالتش تکذیب کنند؛ او که به مردم دروغ نمی‌گوید، آیا بر الله ﷻ دروغ می‌بندد؟!.

۴- ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۷] (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها(ی دروغ) بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم، پس هیچ یک از شما مانع [از عذاب] او نمی‌شد).

این آیه هم دلیلی واضح و روشن است. چرا که اگر کسی بخواهد به ادعای نبوت بر بندگان الله ﷻ دروغ ببندد، الله ﷻ رسوایش می‌کند تا مردم دچار شک و تردید نگشته

و به اشتباه نیفتند. چگونه می‌شود یک نبی، دروغ‌گو باشد و الله ﷻ او را در میان مردم یاری کرده و قدرت بخشد. ما دیده‌ایم که الله متعال آنان که به دروغ ادعای نبوت کرده‌اند را، چگونه خوار و ذلیلشان کرده و کوس رسوایی آنان را دمید و دروغشان را برای هر صاحب خردی آشکار نمود.

اثبات زنده شدن بعد از مرگ و برانگیخته شدن از قبرها:

ایمان به روز آخرت، عقیده‌ای غیبی است. پیامبران الهی ﷺ به این مهم خبر داده‌اند. مردمان زیادی هم این مسئله را دروغ پنداشته‌اند. در اثبات این مورد، آیات فراوان به روش‌های عقلی گوناگون در قرآن کریم موجود است. یک نمونه از آن، زنده شدن زمین بعد از ریزش باران توسط الله ﷻ می‌باشد:

در کلام الهی می‌خوانیم: ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَثِيرٌ سَحَابًا فُسْقَنْتُهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾﴾ [فاطر: ۹] (و الله همان ذاتی است که بادهای را روانه می‌کند؛ پس [بادهای] ابری را برمی‌انگیزند، و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم، و آن زمین را بدان [وسيله]، پس از مرگش زندگی بخشیدیم؛ رستاخیز [نیز] چنین است).

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾﴾ [الأعراف: ۵۷] (و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد، تا آن‌گاه که ابرهای گران‌بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن، باران فرود آوریم؛ و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] برآوریم. بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم، باشد که شما متذکر شوید).

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٥﴾﴾ [الأنعام: ۳۵] (و از آیه‌های او این است که تو زمین را خشک و فسرده می‌بینی و چون باران بر آن فروریزیم به جنبش درآید و برآمد. آری، همان ذاتی که آن را زندگی بخشید، قطعاً زنده‌کننده مردگان است. در حقیقت، او بر هر

چیزی تواناست. کسانی که در [فهم و ارائه] آیات ما، کز می‌روند بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟ هر چه می‌خواهید بکنید که او به آن چه انجام می‌دهید بیناست).

دیگر آیه‌ای که دال بر این مسئله است، آفرینش ابتدایی بندگان توسط الله ﷻ است. بلکه بزرگ‌تر از آن؛ یعنی پدید آوردن آسمان‌ها و زمین. او سبحانه و تعالی بر انجام هر چیزی توانمند و قادر است.

معبود ﷻ می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾﴾ [یس: ۷۸-۸۳] (و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوشیده است، زندگی می‌بخشد؟ بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست. هم‌او که برایتان در درخت سبز فام اخگر نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می‌افروزید. آیا کسی که آسمان-ها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آن‌ها بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا. چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش»؛ پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود. پس [شکوه‌مند و] پاک است آن ذاتی که ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شود).

به دانه‌ی افتاده که شبیه جامدی بی‌تحرك است بنگر که هفته‌ها، ماه‌ها یا سال‌ها رها شده است. آن‌گاه که در شکم زمین جای گرفت و بدو آب نوشانیده شد، روح زندگی و حرکت در او دمیده می‌شود. یا زمین خشک بی‌آب و علف سال‌های متمادی رها شده افتاده است؛ دیری نمی‌پاید که آب باران او را به تکان و داشته و از او علف می‌رویاند.

به درخت سبز فام که با آب، تازه مانده و نبض حیاتش می‌تپد، گوشه‌ی چشمی بینداز که چون خشک گردد، آتش او را می‌بلعد. این آتش سوزان است که با آب و

طراوتِ درخت، از در مخالفت برمی‌آید. پس شکوه‌مند و منزه است بسیار آفریننده‌ی دانایی که بر هر چیز غالب و توان‌مند است.

حال آیا برانگیختن جسم‌ها بعد از مرگ او را ناتوان و درمانده می‌کند؟!!

الله ﷻ چنین گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الروم: ۲۷] (و اوست آن ذاتی که آفرینش را می‌آغازد و باز آن را تجدید می‌نماید؛ و این [کار] بر او آسان‌تر است).

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ [یس: ۸۱] (آیا ذاتی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آن‌ها بیافریند؟ آری، اوست بسیار آفریننده دانا).

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهَا بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ الْهَبَّ عَلَىٰ كَيْفِ يَشَاءُ﴾ [الاحقاف: ۳۳] (مگر ندانسته‌اند که آن معبود برحق که آسمان‌ها و زمین را آفریده و در آفریدن آن‌ها درمانده نگردید؛ می‌تواند مردگان را [نیز] زنده کند؟ آری، اوست که بر همه چیز تواناست).

آیات در این باب بس فراوان و اسلوب بیان، بسیار گوناگون است. هدف ما به شمار آوردن آیات نیست^۱ لذا در آن‌چه بیان شد، کفایت است.

اثبات صفات و افعال برای الله ﷻ:

از اسلوب قرآن در بیان صفات و افعال الهی، این است که فقط الله ﷻ را سزاوار و شایسته‌ی صفات و افعال کامل و تامل تمام دانسته و از هر عیب و نقص و ویژگی‌های مخلوقین پاک و مبرا می‌داند.

در قرآن آمده است: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ﴾ [النحل: ۶۲] (و چیزی را که خوش نمی‌دارند، برای الله قرار می‌دهند، و زبانشان دروغ‌پردازی می‌کند که [سرانجام] نیکو از آن ایشان است. حقا که آتش برای آنان است و به سوی آن پیش فرستاده می‌شوند).

۱- تفسیر مفاتیح الغیب رازی، ج ۱ ص ۵۲۱ - ۵۲۶، در آن دیگر روش‌های قرآنی در اثبات حرکت به سوی سرای محشر، معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ، بیان شده است.

این آیه به صورت کلی اعتقاد فاسد مشرکین را رد کرده و الله ﷻ را از اعتقادات باطلی که با صفات تعریف شده در قرآن و سنت مخالف بوده و مشرکین به وی نسبت می‌دادند، پاک و مبرا می‌داند.

مضمون و فحوی آیه این است که الله ﷻ را از آن چه در شأن او نیست منزّه دارد و وی را به تمام ویژگی‌های کمال توصیف نماید.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ۗ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۵۸﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۵۹﴾﴾ [النحل: ۵۷-۶۰] (و برای الله دخترانی می‌پندارند. منزّه است او. و برای خودشان آن چه را میل دارند [قرار می‌دهند]. و هر گاه به یکی از آنان مزدهی دختر داده شود، چهره‌اش سیاه می‌گردد، در حالی که خشم [و اندوه] خود را فرو می‌خورد. از بدی آن چه بدو بشارت داده شده، از قبيله [خود] روی می‌پوشاند. آیا او را با خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ و چه بد داوری می‌کنند. وصف زشت برای کسانی است که به آخرت ایمان ندارند، و بهترین وصف از آن الله است، و اوست ارجمند حکیم).

نمونه‌ی دیگر از این آیات بطلان عبادت غیرالله ﷻ را بیان می‌دارد. چرا که آنان موصوف به عجز و نقص و ناتوانی‌اند. و این ویژگی‌ها با الوهیت و سزاواری عبادت شدن منافات دارد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ ۚ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿۴۱﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿۴۲﴾ يَتَأْتِيَ إِيَّانِي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿۴۳﴾﴾ [مریم: ۴۱-۴۳] (و در این کتاب از ابراهیم یاد کن، زیرا او پیامبری بسیار راست‌گوی بود. چون به پدرش گفت: «پدر جان، چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌کند می‌پرستی؟ ای پدر، به راستی مرا از دانش [وحی، حقایقی به دست] آمده که تو را نیامده است. پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم).

ضرب المثل‌های عقلی در قرآن کریم:

قرآن برای ردّ مخالفین و منکرین به ضرب المثل‌های عقلی استناد کرده و آن‌ها را عرضه می‌دارد. این نوع بیان از ادله‌ی بسیار قوی برای ارائه‌ی مدرک و برهان است. قرآن در جاهای فراوانی به این مسئله پرداخته است:

مثلاً در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [الزمر: ۲۷] (و در این قرآن از هر گونه مثلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند).

پس در قرآن برای کسانی که بخواهند در آن تدبر کرده و بیندیشند، مثال‌های فراوانی زده شده است. با این وجود دیگر مردم از رجوع به روش‌های کلامی بی‌نیاز و خودکفایند. قرآن نهایت، آن‌چه را متکلمین ذکر کرده‌اند، خلاصه‌تر، بهتر و کامل‌تر آورده است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷] (الله همان ذاتی است که کتاب و میزان را به حق فرود آورد). قرآن مصدر و سرچشمه‌ی حق است؛ و میزان، همان عدل و دادی است که قرآن آن را آورده است. کسی نپندارد که حق در غیر قرآن یافت می‌شود و عدل نیز هم‌چنین. هر کس که به دنبال حق و عدل می‌گردد بر اوست که به قرآن بازگردد و در آن بیندیشد و تدبّر نماید.

و می‌فرماید: ﴿فَلَا تُطِيعُوا الْكٰفِرِينَ وَجَنَّهُمْ بِهٖءَ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۲] (پس، از کافران اطاعت مکن، و با قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز).

این آیه نص روشن و واضحی در به کارگیری قرآن در دعوت به سوی الله ﷻ، محقق نمودن حق و خط بطلانی بر ابهام انسان‌های مشکوک، انحراف گمراهان و انکار منکرین است. در این کتاب، عقاید همراه با ادله و ردّ ابهام از آن بیان شده است.^۱

در قرآن آمده است: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الکهف: ۵۴] (و به راستی در این قرآن، برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، و انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد).

۱- منهج علماء الحديث و السنة، مصطفی حلمی، ص ۱۴۹ - ۱۵۰، به نقل از تفسیر امام الجزائری السلفی عبدالحمید بن بادیس رحمته، ص ۴۲۱ و ۴۲۹.

و نیز: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۳] (و هیچ مثلی بر ضد تو نمی‌آورند، مگر آن که ما حق را و نیکوترین تفسیر را برای تو می‌آوریم).

منظور این آیه چنین است: ای محمد ﷺ مشرکین و هم‌کیشانان هزگتر سخنی که آن را آراسته و زینت داده‌اند و باطلی را با آن در هم آمیخته‌اند و یا اعتراض نابجایی که نموده‌اند را، برایت نمی‌آورند مگر این که ما سخنی حق و درست می‌آوریم که باطل آنان را می‌راند و ابهامشان را نابود کرده و اعتراضشان را می‌شکند. و در بیان بسی بهتر و مفصل‌تر می‌باشد^۱.

به عنوان مثال، برای فرق میان مؤمن موحد و مشرک کافر مثالی حسی می‌آورد که عقل آن را درک می‌کند:

الله ﷻ چنین می‌گوید: ﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ [الروم: ۲۸] (الله) برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگان‌تان دارید که در آن [مال با هم] مساوی باشید و همان‌طور که شما از یک‌دیگر بیم دارید از آن‌ها بیم داشته باشید؟ این‌گونه، آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند، به تفصیل بیان می‌کنیم).

و: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۲۹] (الله مثلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در او شرکت دارند و مردی است که تنها فرمان‌بر یک مرد است. آیا این دو در مثل یکسان‌اند؟ سپاس الله را. [نه،] بلکه بیشترشان نمی‌دانند).

و آیه‌ی: ﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [النحل: ۷۱] (الله بعضی از شما را در رزق و روزی بر بعضی دیگر برتری داده است. و کسانی که فرونی یافته‌اند، روزی خود را به زیردستان خود نمی‌دهند تا در آن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت الله را انکار می‌کنند؟).

آیهی دیگر: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾﴾ [النحل: ۷۵-۷۶] (الله مثلی می‌زند: بنده‌ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی‌آید. آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده‌ایم، و او از آن [روزی] در نهان و آشکار انفاق می‌کند یکسان است؟ سپاس شایسته الله است. [نه]، بلکه بیشترشان نمی‌دانند. و الله مثلی [دیگر] می‌زند: دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی‌آید و او سربار آقای خویش می‌باشد. هر جا که او را می‌فرستد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است، یکسان است؟).

قیاس در قرآن کریم:

از دیگر روش‌های قرآن بر ردّ مخالفین، آوردن دلایل عقلی با به کارگیری روش‌های قیاسی است.

از آن جمله می‌توان، مساوات میان دو هم‌مثل و فرق میان دو چیز مختلف را نام برد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾﴾ [القلم: ۳۵-۳۶] (پس آیا فرمان‌برداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟).

هم‌چنین می‌گوید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾﴾ [ص: ۲۸] (یا [مگر] کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، چون مفسدان در زمین می‌گردانیم، یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم؟).

و آیهی: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [الأنعام: ۵۰] (بگو: آیا کور و بینا یکسان است؟ آیا نمی‌اندیشید؟).

بحث و مناظره در قرآن کریم:

جدل در لغت به معنای مناظره قوی و توان‌مندی بر آن می‌باشد؛ هم‌چنین در مقابل دلیل، دلیل آوردن را، جدال گویند. مجادله هم به معنای مناظره می‌باشد.

و در حدیث آمده است: «ما أوتي الجدل قوم إلا ضلوا»؛ (به هیچ قومی جدل داده نشد، مگر این که گمراه شدند). منظور از جدل در این حدیث، مناظره‌ی باطل به قصد غلبه‌ی بر شخص مقابل می‌باشد. اما اگر به نیت اظهار حق باشد، ستودنی و بجا است. به دلیل فرموده الله ﷻ: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] (و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای).

با نگاهی به لفظ (جدل) و مشتقات آن در قرآن مجید، چنین به دست می‌آید که برخی از جدل‌ها نکوهیده و برخی دیگر جایز، شرعی و ستوده شده می‌باشند.

جدل مشروع و مباح آن است که در مسیر دعوت به سوی الله ﷻ و دفاع از حق صورت گیرد. الله ﷻ رسولش را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] (با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای). این نوع جدل شرعی و ستودنی است و شرایطش عبارتند از:

۱- برای دفاع از حقی باشد که شریعت آن را آورده است؛ و باید به آن دعوت داد.

۲- باید مطابق با کتاب الله و سنت و ادله‌ی آن دو باشد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ﴾ یعنی با بیان حق. به هر کس که با ادله‌ی قرآن و سنت خواهان شناخت آن است. ﴿وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ برای کسی که آگاهانه نافرمانی الله را می‌کند، باید او را به الله و روز قیامت تذکر داد. ﴿وَجَدِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ این بخش از آیه در حق سرکشان لجوجی است که کافر و مشرک‌اند. در مقابل این جدل و مناظره، مناظره‌ی مخالف با حق، مخالف با دلایل کتاب الله و سنت قرار دارد که نکوهیده و مردود است. هرگز به خاطر الله صورت نمی‌گیرد و دلایل این مناظره از قرآن و حدیث نیست. مناظره‌گر برای دفاع از باطل خویش، جز تعارض و رویارویی با حق که توسط شرع آمده است هدف دیگری ندارد.

آیاتی که جدل را به دلیل مخالفت با حق مذمت کرده و نکوهش می‌کند عبارتند از:

﴿وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾ [غافر: ۵] (و به باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتیم؛ چگونه بود کیفر من؟).

﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا﴾ [الکھف: ۵۶] (و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند، و نشانه‌های من و آنچه را بیم داده شده‌اند به ریش‌خند گرفتند).

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ [الحج: ۸] و لقمان: ۲۰] (و از مردم کسی است که در باره الله بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشن‌گری به مجادله می‌پردازد).

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾ [الحج: ۳] (و برخی از مردم در باره الله بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند).

﴿مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [غافر: ۴] (جز آن‌هایی که کفر ورزیدند [کسی] در آیات الله ستیزه نمی‌کند).

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ﴾ [غافر: ۳۵] (کسانی که در باره آیات الله، بدون دلیلی که برای آنان آمده باشد مجادله می‌کنند).

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُصْرَفُونَ﴾ [غافر: ۶۹] (آیا کسانی را که در آیات الله مجادله می‌کنند ندیده‌ای تا کجا منحرف شده‌اند؟).

﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾ [الأنفال: ۶] (با تو در باره حق - بعد از آن که روشن گردید - مجادله می‌کنند. گویی که آنان را به سوی مرگ می‌رانند و ایشان [بدان] می‌نگرند).

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنعام: ۲۵] (تا آن‌جا که وقتی نزد تو می‌آیند و با تو جدال می‌کنند، کسانی که کفر ورزیدند، می‌گویند: «این [کتاب] چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست»).

آیاتی که جدل را به دلیل این که برای وجه الله نیست نکوهش می‌کند، عبارت‌اند:

﴿وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾ [غافر: ۵] (و به [وسيله] باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتیم؛ آیا [دیدی] چگونه بود کیفر من؟).

﴿وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ﴾ [النساء: ۱۰۷] (و از کسانی که به خویشان خیانت می‌کنند دفاع مکن).

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ [الحج: ۳] (و برخی از مردم در باره الله بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند).

﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلِيَ آيَاتِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] (و در حقیقت، شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند).

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ﴾ [غافر: ۵۶] (در حقیقت، آنان که در باره نشانه‌های الله - بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد - به مجادله برمی‌خیزند در دل‌هاشان جز بزرگ‌نمایی نیست آنان به آن [بزرگی که آرزویش را دارند] نمی‌رسند).

مناظراتی که پیامبران پیشین الهی با اقوام خویش داشتند، در زمره‌ی مجادلات حقی است، که شریعت آن‌ها را تأیید نموده است. هم‌چنین مناظرات و جدال‌هایی که رسول الله ﷺ با کفار و مشرکین داشته است از این دسته می‌باشد.

بعضی از متکلمین گمان کرده‌اند حال آن‌که به مجادله و مناظره امر شده است، این امر دلیل بر جواز آموزش و یادگیری علم کلام است؛ این حرف درست نیست. باطل بودن آن از روش و برنامه‌ی انبیاء پیشین فهمیده می‌شود. آنان هرگز علم کلام را نیاموختند و هرگز به دنبال آن هم نرفتند. و پیامبر ما محمد عربی ﷺ اصلاً و ابداً در گفتمان‌ها و نامه‌نگاری‌های خویش با کفار و مشرکین، هرگز اصطلاحات و روش متکلمین را به کار نبرده است. لذا از عملکرد تمام انبیاء علیهم الصلاة والسلام چنین برداشت می‌شود که جدل و مناظرات مورد نظر شرع با جدال و مناظرات متکلمین فرق دارد و مخالف آن است و از اصطلاحات آنان هم بسیار دور است.

آیاتی که دال بر مناظرات پیامبران الهی است:

﴿قَالُوا يَبْنَوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَلَنَا﴾ [هود: ۳۲] (گفتند: «ای نوح، واقعاً با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی).

﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجْدِلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾ [هود: ۷۴] (پس وقتی ترس ابراهیم برطرف شد و مژده [فرزنددار شدن] به او رسید، در باره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت] چون و چرا می‌کرد).

﴿أَتَجْدِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَبَاؤُكُمْ﴾ [الأعراف: ۷۱] (آیا در مورد اسم-های که خود و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌ید، با من جدال می‌کنید).

اما در مورد جدال در عهد رسول الله ﷺ آیاتی به این مضمون آمده است:

﴿هَاتِنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [النساء: ۱۰۹] (هان، شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانب‌داری کردید).

﴿وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الحج: ۶۸] (و اگر با تو مجادله کردند، بگو: «الله به آنچه می‌کنید داناتر است»).

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا﴾ [المجادلة: ۱] (الله گفتار [زنی] را که در باره شوهرش با تو گفتگو و به الله شکایت می‌کرد را شنید؛ و الله گفتگوی شما را می‌شنود).

﴿وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجْدِلُونَ فِي اللَّهِ﴾ [الرعد: ۱۳] (و صاعقه‌ها را فرو می‌فرستد و با آن‌ها هر که را بخواهد، مورد اصابت قرار می‌دهد، در حالی که آنان در باره الله مجادله می‌کنند).

حکم جدال و خود نمایی، هر چند به حق باشد:

الله ﷻ کتابش را نازل نمود آن را اتمام حجتی بر بندگان قرار داد. مطالب آن برای جوینده‌ی حق کافی است. هر کس به دنبال حق باشد، حتماً در این کتاب آن را می‌یابد.

معبود یکتا می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [الکهف: ۵۴] (و به راستی در این قرآن، برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، و انسان بیش از هر چیز سرِ جدال دارد).

هر کس حق را با دلیل از قرآن یا سنت آموخت، نیاز نیست کلام بیشتری بر آن بیفزاید و گزافه‌گویی کند. این‌گونه جدال دروازه‌ی شر و فساد، و خود‌نمایی در دین است.

و در حدیث می‌خوانیم: «ما ضلَّ قومٌ بعد هدی كانوا علیه إلا أوتوا الجدل»: (هیچ قومی بعد از این‌که هدایت نصیبشان شد، گمراه نشدند مگر این دچار جدل و ستیزه‌جویی شدند)^۱، و این آیه را تلاوت نمود: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾ [الزخرف: ۵۸] (آن [مثال] را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه و پرخاش‌گراند).

جدل به قصد شکست حریف و ناتوان کردن وی، یا با عیب گرفتن از کلامش او را خوار کردن و کم شمردن و به نادانی نسبت دادن، جدل ممنوعی است که جز با سکوت نمی‌توان از گناهش نجات یافت. چرا که عامل این کار، خود برترینی است که با به رخ کشیدن علم و فضل و هجوم بر دیگران نمودار می‌شود. علاوه بر آن لجاجت‌بازی و جدال باعث برانگیخته شدن خشم شخص مقابل می‌شود و او را وادار می‌کند آن‌چه در توان دارد برای به کرسی نشاندن گفتارش، به حق یا باطل چنگ آویزد^۲.

بلال بن سعید گوید: هر گاه دیدی که شخص لجوج، خود برترین و فریفته‌ی نظر خویش است، شکستش حتمی است. و ابن ابی لیلی می‌گوید: با طرف مقابل لجاجت‌بازی نمی‌کنم، که [مجبور می‌شوم حتماً] یا او را دروغ‌گو نمایم و یا به خشمش می‌آورم. لجاجت‌بازی و خود‌نمایی عبارت است از اعتراض بر کلام شخص مقابل؛ با اظهار نمودن خلل در الفاظ یا معنا و یا هدف‌گوینده. لذا راه‌گریز از خود‌نمایی و لجاجت‌بازی ترک اعتراض و انکار است و بس. اگر سخن طرف حق است آن را تصدیق کند و اگر چنین نیست، با دلیل شرعی آن را جواب دهد و همین کافی است.

خصومت یا نزاع عبارت است از لجاجت در کلام برای به دست آوردن مال یا حق غصب شده. مجادله و خصومت مادامی که به ناحق یا از روی عدم آگاهی نباشد، نکوهیده نیست. مانند این‌که شخصی در هر زمینه‌ای قبل از دانستن حق، به دفاع بپردازد. یا در شکایت و اعتراض خویش برای آشکار نمودن حق، کلمات تنش‌آمیز و

۱- احمد، ترمذی، ابن ماجه با سند صحیح.

۲- تهذیب موعظة المؤمنین من إحياء علوم الدین، ص ۲۳ - ۲۴، نوشته‌ی قاسمی.

ناراحت کننده‌ای به کار برد که نیاز به آن نباشد. یا این که عناد و لجاجت محض، برای شکست دادن و مغلوب کردن حریف او را به خصومت وا دارد. این است مفهوم لجاجت و خصومت و یک‌دندگی؛ که بسیار مذموم و نکوهیده است.^۱

اما آن که مورد ظلم قرار گرفته و از راه شرعی بدون زیاده روی، لجاجت و بدون عناد و دشمنی و اذیت و آزار، حقش را می‌طلبد، کارش حرام نیست. اما سزاوارتر این است که اگر راهی وجود دارد، این کار را نکند. چرا که اگر شخص به هنگام جدال و حق خواهی، در حد اعتدال زبانش را نگه دارد، عذرش پذیرفته است.^۲

در حدیث می‌خوانیم: «إِنَّ إِبْغَضَ الرَّجَالِ إِلَى اللَّهِ الْأَلْدُ الْحَصِمُ»: (مبغوض‌ترین اشخاص نزد الله ﷻ، شخص لجوج ستیزه‌جو است).^۳

خصومت، سینه را پر کینه می‌کند و خشم را برمی‌افروزد. ستیزکنندگان علت دشمنی را فراموش کرده و حقد و کینه در هر دو می‌ماند. تا آن جا که هر کدام از دو طرف از غم یک‌دیگر شادمان و از شادی هم‌دیگر غمگین گشته و زبان به بدگویی هم می‌کشایند. هر کس به خصومت مبتلا گردد، وارد این ممنوعات می‌شود.

حداقل پیامد خصومت، اضطراب و پریشانی است. پس شایسته است جز برای ضرورت این دروازه گشوده نشود و زبان و قلب از پیامدهای آن حفظ گردد، اما این کار بسی دشوار است.^۴

از دیدگاه شریعت، بهتر، شایسته‌تر و مطلوب‌تر این است که در مناظره و تعبیر حقایق ایمان، روش قرآن به کار برده شود. بسیار واضح و روشن است که این، بهترین روش است. راه‌کار پیامبران عليهم السلام هم که به سوی امت‌ها فرستاده شدند، همین بوده است.^۵ در این زمینه از نوح عليه السلام تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثال‌های فراوانی در این زمینه موجود است.

۱- قبلی.

۲- قبلی.

۳- بخاری.

۴- تهذیب موعظة المؤمنین من إحياء علوم الدين، ص ۲۳ - ۲۴، نوشته‌ی قاسمی.

۵- النبوات، اثر ابن تیمیة رحمته الله، ص ۱۶۱.

الله متعال در مورد مناظره و مجادله‌ی نوح علیه السلام با قومش، چنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَبْنُوهُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا﴾ [هود: ۳۲] (گفتند: «ای نوح، واقعاً با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی).

مجادله‌ی ابراهیم با قومش را چنین ذکر می‌نماید: ﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ﴾ [الأنعام: ۸۰] (قومش با او جدال کردند). تا این فرموده‌ی الهی که گفت: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتْنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ﴾ [الأنعام: ۸۳] (و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم). قرآن کریم مناظره ابراهیم علیه السلام با نمرود را به طور مفصل آورده است.

کسی که در قرآن کنکاش کند و در آیاتش تدبر نماید، به مناظرات متعددی بر می‌خورد که با کفار صورت گرفته و ادله‌ی کافی و جامع علیه آنان به کار گرفته شده است.^۱

الله تبارک و تعالی به بحث و جدل به نیکوترین روش امر فرموده است. ﴿وَلَا تُجَدِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ [العنکبوت: ۴۶] (و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله نکنید. مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده‌اند). و نیز می‌فرماید: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] (و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای).

نمونه مثال‌هایی از ادله‌ی عقلی در حدیث نبوی:

امام احمد رحمته الله در مسند خویش از بشیر بن جحاش روایت می‌کند که: «إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بَصَقَ يَوْمًا فِي كَفِّهِ فَوَضَعَ عَلَيْهَا أُصْبُعَهُ، ثُمَّ قَالَ: " قَالَ اللَّهُ: بَنِي آدَمَ، أَلَيْ تَعْجِزُنِي وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ، حَتَّى إِذَا سَوَيْتُكَ وَعَدَلْتُكَ، مَشَيْتَ بَيْنَ بُرْدَيْنِ، وَلِلْأَرْضِ مِنْكَ وَثِيْدٌ، فَجَمَعْتَ وَمَنَعْتَ، حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ التَّرَاقِي قُلْتَ: أَتَصَدَّقُ، وَأَلَيْ أَوَانُ الصَّدَقَةِ:» (روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کف دست خویش آب دهان انداخت و بر آن انگشت نهاد و فرمود: الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ای آدمی‌زادگی می‌توانی مرا عاجز و درمانده کنی حال آن‌که تو را از مثل این آفریدم؟! تا این‌که تو را تناسب اندام دادم؛ در میان دو لباس خویش گام زدی (و متکبرانه بر زمین پای کوبی کردی) و زمین از تو شکایت دارد. سپس مال

اندوختی و صدقه ندادی؛ تا این که نفس به ترقوه و گلوگاه رسید، گفתי: صدقه می-دهم؛ حال چه وقت صدقه است؟!^۱

ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که: «أَنَّ الْعَاصَ بْنَ وَائِلٍ أَخَذَ عَظْمًا مِنَ الْبَطْحَاءِ فَفْتَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَيُّيَ اللَّهِ هَذَا بَعْدَمَا أَرَى فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ يُمِيتُكَ اللَّهُ ثُمَّ يُحْيِيكَ ثُمَّ يُدْخِلُكَ نَارَ جَهَنَّمَ فَزَلَّتِ الْآيَاتُ فِي آخِرِ يَسٍ». (عاص بن وائل استخوانی از صحرا برداشت و با دستش آن را پودر کرد. سپس به رسول الله ﷺ گفت: آیا الله ﷻ این را بعد از این حالت زنده می کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: آری. الله ﷻ تو را می میراند و دوباره زنده می کند و سپس وارد جهنم می کند. راوی گوید: و آیات آخر سوره یس نازل شد)^۲.

رسول الله ﷺ می فرماید: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيَخْلُو بِهِ رَبَّهُ كَمَا يَخْلُوا أَحَدَكُمْ بِالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»، فسئل: كيف يا رسول الله ونحن كثير؟ فقال: سأُنَبِّئُكَ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي آلاءِ اللَّهِ، هذا القمر من آياتِ اللَّهِ كُلُّكُمْ يَرَاهُ مُخْلِياً بِهِ وَاللَّهُ اعْلَم. (صد در صد الله ﷻ با هر کدامتان به زودی خلوت خواهد کرد^۳؛ همان گونه که یکی از شما با ماه شب چهارده خلوت می کند. شخص پرسید: چگونه (ممکن است) ای رسول الله در حالی که ما افراد زیادی هستیم. فرمود: به مانند این (مسئله) در آفریده های الله برای مثال می آورم. ماه از آفریده های الله ﷻ است و همه ی شماها به تنهایی آن را می بینید. والله اعلم).

۱- احمد و ابن ماجه. در صحیحین هم از ابوهریره اشهدی برایش موجود است. و ان شاء الله این روایت حسن است.

۲- حاکم گوید: با شرط بخاری و مسلم صحیح است ولی آن را در کتاب های خود نیآورده اند. ذهبی با حاکم هم نظر است..

۳- در کتاب مشکل الحدیث و بیان، خلوت را چنین تفسیر می کند: این خلوت به عرف زبان عربی حمل می شود. مثلاً گویند: فلانی با خود خلوت کرد؛ یعنی با خودش تنهاست. گاهی شخص در یک جمع با فردی خصوصی صحبت می کند و دیگران از کلام این دو آگاه نمی شوند. پس در حقیقت این دو شخص با هم خلوت کرده اند. حال الله ﷻ هم با بنده اش خلوت می کند یعنی هر کس الله را به تنهایی و راحت می بیند. ما این نوع ترجمه را برای این خلوت کردن برگزیدیم چرا که محال است قُرب الهی را به قُرب مسافت توصیف نمود. مترجم.

در این تشبیه، دیدین به دیدن تشبیه شده است نه الله ﷻ به ماه. چرا که هیچ چیز مانند الله ﷻ نیست.

گفت گوی رسول الله ﷺ با گروهی از مسیحیان نجران که نزد وی آمدند: قصه‌ی مباحله^۱ مشهور میان پیامبر ﷺ و گروه اعزامی مسیحیان نجران، در کتاب‌های سیره و تفسیر آمده است. طبری بخشی از این گفتمان را در تفسیر خود آورده است که آن را نقل می‌کنیم:

پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: مگر نمی‌دانید هر فرزندی به ناچار شبیه پدر خویش است؟ گفتند: آری.

فرمود: مگر نمی‌دانید آفریدگار ما زنده‌ی جاودان است و نمی‌میرد و عیسی ﷺ نابود شدنی است؟ گفتند: بله.

فرمود: مگر نمی‌دانید الله ﷻ بر هر چیز نگهبان است و آن را محافظت کرده و روزی‌اش می‌دهد؟ گفتند: درست است.

فرمود: آیا عیس - ﷺ - چنین توانایی دارد؟ گفتند: خیر.

فرمود: مگر نمی‌دانید هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین بر الله ﷻ پوشیده نمی‌ماند؟ گفتند: آری.

فرمود: آیا عیسی ﷺ جز آن‌چه به او آموخته شده است، چیزی از این‌ها را می‌داند؟ گفتند: خیر.

فرمود: پروردگار ما هر گونه که خواست عیسی ﷺ را صورت داد.

و فرمود: آیا نمی‌دانید آفریدگار ما غذا نمی‌خورد و چیزی نمی‌نوشد و قضای حاجت نمی‌کند؟ گفتند: بله.

و نیز فرمود: آیا نمی‌دانید مادر عیسی ﷺ همانند دیگر زنان به او حامله شد؟ سپس وضع حمل کرده همانسان که دیگر زنان چنین می‌کنند؟ سپس همانند نوزاد تغذیه نمود، غذا خورد و نوشید و باز مانده‌ی غذا را از خود دفع نمود؟ گفتند: درست است. و فرمود: چگونه ممکن است آن‌چه (در مورد عیسی ﷺ) می‌پندارید رخ دهد؟

۱- مباحله یعنی نفرین کردن و آرزوی مرگ برای دروغ‌گو. هر گاه دو گروه یا دو شخص جهت اثبات برحق بودن خویش گرد هم آیند و از الله ﷻ بخواهند که شخص یا گروه برحق را یاری و دروغ‌گو را بمیراند. مترجم.

فرمود: دانستند و انکار کردند. الله عز وجل چنین نازل نمود: ﴿الْمَلَأَ اللَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آل عمران: ۱-۲]: (الف. لام. میم. او) الله است. جز او معبود برحق نیست. زنده و پاینده است.^۱

احادیث آحاد در عقیده و احکام حجت محسوب می‌شود:

از اسلوب متکلمین این است که در عقاید، حدیث آحاد را حجت نمی‌دانند و با آن خود را توجیح و تزکیه می‌کنند و این‌گونه قرآن و سنت را پشت‌گوش می‌اندازند. در برنامه‌ی خود برای اثبات مسایل عقیده و توحید، سنّت را ساقط می‌نمایند. چرا که اکثر احادیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم آحاد است و احادیث متواتر، به نسبت آحاد، کم و اندک هستند.

دلیلشان این بود که احادیث متواتر قطعی و یقینی هستند و می‌توان به آن‌ها دلیل جست؛ اما احادیث آحاد با وجود کثرتشان ظنی هستند و دلیل قطعی محسوب نمی‌شوند. لذا در احکام کاربرد دارند نه در عقاید. شریعت هم از تبعیت ظن و گمان و عمل به آن نهی فرموده است.

حدیث آحاد، آن است که به حد تواتر نرسد هر چند هم که «مستفیض» باشد؛ حتی اگر صحیح باشد و بخاری و مسلم هم آن را آورده و امت مسلمان آن را از بخاری و مسلم پذیرفته باشند.

خلاصه: آنان بیشتر سنت نبوی را پشت سر انداخته و در اغلب مسایل عقیده‌ای و توحید تنها بر قرآن اکتفا نموده‌اند. البته هنگامی که قرآن با عقل انانی که معنای ظاهر آیات را رها و به مذهب متکلمین گرویده‌اند، تعارض پیدا کند، آراء و نظریات متکلمین را بر آیات مقدم می‌دارند.

اما درست این است که احادیث آحاد صحیح، در بحث عقاید و احکام در ذات خود دلیل و مدرک محسوب می‌شود. میان احادیث آحاد و متواتر هیچ تفاوتی نیست. علمای امت هم نسل در نسل^۱ بر همین باور بوده‌اند.

۱- منهج علماء الحديث و السنة في اصول الدين، مصطفى حلمی، دار الدعوة الاسكندرية، ص ۳۶ - ۳۷، به نقل از واحدی در کتاب، اسباب النزول ص ۶۱ - ۶۲. چاپ حلبی ۱۳۸۸ هجری ۱۹۶۸ میلادی.

تفاوت میان احادیث آحاد با متواتر، از چندین نگاه مردود و باطل است:

۱- این سخن، سخن یک مبتدع نوآور است و در شریعت اصلی ندارد؛ سلف صالح رضوان الله علیهم هم، چنین چیزی را سراغ نداشتند و از آن‌ها نقل نشده و حتی به ذهن هیچ کدامشان هم خطور نکرده است*.^۱ در حدیث آمده است: «مَنْ أَحَدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»: (هر کس در این دستور (دین) ما چیزی جدید بیاورد که جزو دین نباشد، آن مردود است)^۲. و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ: «وَأَيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»: (از نوآوری‌های دینی بپرهیزید که هر نوآوری بدعت است و هر بدعت گمراهی و هر گمراهی در آتش است)^۳.

این حرف را گروهی از علمای علم کلام زدند و اصولیان متأخر هم از آنان تأثیر گرفته و حرفشان را تکرار کردند و برخی از معاصرین هم تحت تأثیر متاخرین قرار گرفته و بدون هیچ بحث و پژوهش و دلیلی از آنان آموختند.

خصوصاً جریان عقیدتی هم از این قاعده خارج نیست و آنان برای اثبات مسایل عقیده، وجود ادله‌ی قطعی را شرط دانسته‌اند.

عجیب و غریب‌تر از آن، ادعای اتفاق اصولیان بر سر این مسئله است. چنین ادعایی کاملاً بی‌اساس و جرأتی بس بزرگ است. چگونه ممکن است بر این امر اتفاق شده باشد در حالی که از امام مالک، شافعی، شاگردان امام ابوحنیفه، داود بن علی، ابن

۱- الحدیث حجة بنفسه في العقائد و الأحكام و وجوب الأخذ بأحاديث الآحاد في العقيدة و الرد على شبه المخالفين، هر دو نوشته‌ی شیخ آلبنانی رحمته الله. الفتاوی، ابن تیمیة رحمته الله ج ۱۸ / ۱۶، ج ۲۰ / ۲۵۷. الصواعق المرسله على الجهمية و المعطلة، ابن قیم جوزی ج ۲ / ۳۵۷ - ۳۷۹، ج ۱۲ / ۴۲۰ - ۴۳۴. إحکام الأحکام، ابن حزم، ج ۱ / ۱۱۹ - ۱۳۳. الرسالة، امام شافعی ص ۴۰۱ - ۴۳۱.

*قبول نکردن حدیث آحاد در عقاید، مذهب معتزله است و اشاعره و ماتریدی هم از آنان در این مورد پیروی کرده‌اند.

۲- بخاری و مسلم.

۳- احمد، کتاب‌های سنن و بیهقی. جمله‌ی آخر با سند صحیح در نسائی و بیهقی آمده است.

حزم^۱، حسین بن علی کرابیسی و حارث بن اسد محاسبی و دیگران رحمهم الله^۲، نص صریح وجود دارد که خبر آحاد مورد قبول است و باید به آن عمل شود!

ابن خویزمنداد در کتاب اصول الفقه می‌گوید: امام مالک رحمته الله خبر واحدی که فقط یک یا دو نفر آن را روایت کرده‌اند را ذکر می‌کند و می‌گوید: این روایات حامل علم یقینی و ضروری هستند. امام احمد رحمته الله در حدیث رؤیت (دیدن الله تعالی) می‌گوید: «خوب می‌دانیم که این (رؤیت) حق است و آن را به عنوان علم قطعی قبول داریم». قاضی ابویعلی در اول «المخبر» می‌گوید: خبر واحد اگر سندش صحیح باشد و متنش به صورت‌های مختلف روایت نشده باشد و امت آن را پذیرفته باشند، و جوباً اثبات کننده‌ی علم است. یاران ما همگی همین باور را دارند و قبول علم حاصل از خبر آحاد را واجب می‌دانند؛ گر چه امت هم آن را قبول نکرده باشند. و می‌گوید: فتوای مذهب هم بر همین است که بنده گفتم؛ نه چیزی دیگر.

ابو اسحاق شیرازی هم در کتاب‌های اصول خود از قبیل، التبصرة و شرح اللمع و دیگر کُتب همین را گفته است. در کتاب شرح چنین می‌گوید: «اگر امت خبر واحد را قبول کنند، علم و عمل به آن واجب می‌گردد؛ فرقی نمی‌کند که همگی به آن عمل کنند یا بخشی از امت»، در این مورد از یاران شافعی رحمته الله هیچ نزاع و کشمکش حکایت نشده است.

قاضی عبدالوهاب مالکی هم همین مطلب را از گروهی از فقهاء نقل می‌کند. ابوبکر رازی هم در کتاب اصول الفقه خود این سخن را ذکر کرده است.^۳

۲- شریعت دال بر یادگیری علم از افراد و گروه‌هایی است که روایت کننده‌ی شریعت هستند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲] (و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر جمیعتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در

۱- إحكام الأحكام، ابن حزم ظاهری ج ۱ / ۱۱۹ - ۱۳۸ که در آن ادله زیاد و قوی مبنی بر پذیرفتن خبر آحاد آورده است.

۲- وجوب الأخذ بحديث الآحاد في العقيدة، شيخ آلبناني رحمته الله. چاپ دار العلم بنها، ص ۲۳.

۳- قبلی، ص ۲۳ - ۲۵.

دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که بپرهیزند). کلمه‌ی "طائفة" بر یک نفر و بیشتر از آن دلالت دارد. و انذار و هشدار، اعلان به یادگیری چیزی است که سودمند است و تبلیغ شرعی بدون هیچ تفاوتی، عقیده و احکام را شامل می‌شود.

و نیز می‌فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، خوب تحقیق و بررسی کنید). و در قرائتی دیگر آمده است: ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ (مطمئن شوید). این آیه، قبول نمودن خبر و سخن یک نفر مورد اطمینان را اثبات می‌نماید.

در احادیث تشویق زیادی بر تبلیغ گفتار رسول ﷺ آمده است. بر اساس این تشویق، مادامی که حدیث صحیح باشد، لازم است آن را قبول نمود؛ گر چه راوی آن یک نفر باشد.^۱

اگر اعتراض شود که احادیث آحاد ظنی هستند و شریعت از پیروی ظن و گمان بازداشته است^۲، در جواب باید گفت: این نهی در مورد ظن و گمانی است که از آن علمی به دست نمی‌آید. لذا چنین ظنی بر مبنای هوی و هوس و مخالف شرع است. لیکن احادیث آحاد که چنین نیستند، بلکه جزو شرع می‌باشند.

حال اگر احادیث آحاد را جزو ظن و گمانی بدانیم که شریعت ما را از آن نهی نموده است، پس نباید در احکام و عقاید به آن عمل نمود! و چنین باوری واقعاً بی‌مورد و باطل است.

بر این اساس می‌گوییم:

۱- آیات و احادیثی که عمل به دستورات قرآن و سنت را بر ما واجب می‌کند، عموم بوده و شامل تمام روایات متواتر و آحاد می‌گردد؛ و میان آحاد و متواتر فرقی نمی‌گذارد. هم‌چنین در عقاید و احکام هم فرقی قایل نیست. همین دلیل روشن بر اثبات این سخن کافی است. و جز هوا و هوس و یاری نمودن متکلمین، راهی بر رد آن نمی‌ماند. در این زمینه به کتاب (الرسالة) امام شافعی نگاه کن.

۲- الله ﷻ در نکوهش مشرکین می‌گوید: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸] (و آنان به این کار هیچ آگاهی و معرفتی ندارند. فقط از گمان پیروی می‌کنند، و بی‌تردید گمان برای دریافت حق، هیچ سودی نمی‌دهد).

دلیل این که باید احادیث آحاد را در باب احکام و عقیده ترک کرد، چیست؟ آیا چنین ادعایی در آیه‌ای از قرآن یا در حدیثی صحیح ثابت شده است؟
آیا عمل به چنین باوری از یکی از صحابه رضی الله عنه ثابت شده است یا به آن تصریح شده است؟

آیا ثابت شده است یکی از صحابه رضی الله عنه حدیثی را که یک صحابی دیگر رضی الله عنه در باب عقیده بیان داشته، رد کرده باشد؟ آیا یکی از ائمه‌ی تابعین و یا افراد بعد از ایشان رحمهم الله چنین کاری کرده‌اند؟

ما به طور یقین می‌گوییم محال است یکی از صحابه رضی الله عنه یا ائمه‌ی تابعین و دیگر امامان هدایت یافته رحمهم الله، خبر واحدی که متضمن مسایل عقیده‌ای باشد را، رد نماید. بلکه مادامی که خبر واحد صحیح بوده، همه آن را پذیرفته‌اند. مثل احادیث رؤیت و سخن گفتن الله عز وجل و احادیث ندا دادن و فرود آمدن صلوات الله علیه در یک سوم آخر هر شب و ...

۳- پیامبر صلوات الله علیه می‌فرماید: «بَلِّغُوا عَنِّي»؛ (از طرف من تبلیغ کنید)^۱. هر کس از طرف پیامبر صلوات الله علیه ابلاغ کند، بر ابلاغ شونده اتمام حجت کرده است و از این طریق ابلاغ شونده علم آموخته است. و اگر ادعا شود که با خبر دادن یک مبلغ، علم و اتمام حجتی حاصل نمی‌شود، این دستور رسول الله صلوات الله علیه بی‌معنا می‌ماند. زیاد پیش می‌آمد که پیامبر صلوات الله علیه یکی از یاران خویش را می‌فرستاد تا به جای او تبلیغ نماید. و با این کار بر ابلاغ شونده اتمام حجت می‌شد^۲.

رسول امین صلوات الله علیه در زمان‌های مختلف، علی، معاذ، ابوموسی رضی الله عنه را به یمن فرستاد تا به جای وی تبلیغ کنند و مردم را بیاموزانند. حال آن که مهمترین مسئله‌ی دینی، تعلیم عقیده است.

ارسال صحابه توسط رسول الله صلوات الله علیه دلیلی قاطع بر اثبات عقیده به وسیله‌ی خبر یا حدیث واحد، می‌باشد. و با این نوع حدیث بر مردم اتمام حجت می‌شود و گر نه پیامبر صلوات الله علیه به فرستادن یک نفر به تنهایی اکتفا نمی‌نمود و با او افرادی دیگری هم می‌فرستاد که به حد تواتر برسند.

۱- متفق علیه (بخاری و مسلم).

۲- در مورد فرستادگان پیامبر صلوات الله علیه، الرسالة اثر امام شافعی رحمته الله را نگاه کن.

۴- سخن مذکور مستلزم اختلاف در واجبات عقیده بر مسلمانان می‌شد. و آن‌گاه حدیث فقط در حق صحابه رضی الله عنهم حجت و دلیل به حساب می‌آمد و برای آیندگان هیچ اعتباری نداشت. زیرا صحابی به آن‌چه از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود، یقین کامل پیدا کرده بود. و کسی که بعد از صحابی می‌آمد، چون حدیث صحابی را آحاد می‌دانست؛ در نتیجه آن را قبول نکرده، به آن یقین پیدا نمی‌کرد و ردّش می‌نمود. و آن‌چه در عهد تابعین به صورت متواتر به اثبات رسیده بود و برای نسل بعد از آنان با سند تواتر ثابت نشده بود، اعتقاد این دوره‌ی زمانی مختلف می‌شد... و به همین ترتیب برای آیندگان.

از این سخن چنین لازم می‌آمد که قول صحابی فقط در حق صحابی تصدیق شده و حجت قرار می‌گرفت و در زمان‌های بعدی مردود و باطل شمرده می‌شد.

هم‌چنین لازم بود آن‌چه را صحابه مستقیماً در امور اعتقادی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، مردود شمرده شود. چرا که با سند متواتر از آن‌ها نقل نشده است؛ بلکه صحابه رضی الله عنهم بنا به تفکر متکلمین فقط به صورت آحاد روایت کرده‌اند و دعوتشان به روش آحاد به اثبات رسیده است.

۵- از قول مذکور لازم می‌آید که، هر گاه یکی از علمای اهل حدیث گفت: فلان حدیث متواتر است، به حرفش اکتفا نشود. چرا که خبر ایشان خبر واحد است و حجت قرار نمی‌گیرد. یعنی فقط به سخنی می‌توان احتجاج کرد که، تمام مردم گواه آن باشند نه یک نفر یا تعداد کمی از افراد متخصص. لذا به دلیل عدم علم کافی یا عدم اطلاع بر کتاب‌های اکثر اهل حدیث، یک نفر نمی‌تواند برای چنین مسائلی شهادت همه را بر متواتر بودن حدیث اثبات نماید.

متکلمین که دورترین مردم در یادگیری حدیث و مطالعه‌ی کُتُب علمای اهل حدیث هستند، بر عجیب و غریب بودن این امر می‌افزایند. سرمایه‌ی علمی آنان بسیار اندک است و اقوال بسیار زیادی از محدثین را از دست داده‌اند.^۱

۱- انکار برخی از احادیث متواتر توسط متکلمین که در نزد علمای حدیث و محصلین این علم معلوم و واضح است، بر شدت جهل ایشان نسبت به احادیث متواتر دلالت دارد. احادیثی مانند: فرود آمدن الله صلی الله علیه و آله در یک سوم آخر هر شب به آسمان دنیا، دیدن الله صلی الله علیه و آله توسط مؤمنان در روز قیامت، نزول عیسی علیه السلام و ظهور دجال و

عجیب‌تر از جهل آنان، نکوهش و بدگویی ایشان از تقلید در مسایل عقیده‌ای است. و آنان در علم حدیث چاره‌ای جز تقلید ندارند.

۶- اگر گفته شود حدیث آحاد ظنی است و عمداً یا سهواً احتمال خطا در آن وجود دارد، یا به صورت قوی و مطمئن روایت نشده است و روایتی که دارای این حالت باشد در عقاید کاربرد ندارد و از این رو عمل به آن ترک می‌شود، در جواب باید گفت: این سخن از دو منظر مردود است:

نخست: سلف صالح رحمهم الله اجماع نموده‌اند که روایت آحاد در عقاید، اثبات صفات آفریدگار و امور غیبی که به آن آگاهی داریم، اعتبار دارد.

دوم: بر اساس این ادعا عمل به احادیث آحاد در احکام و مسایل فرعی هم باید ترک شود؛ و این حرف کاملاً نادرست است. زیرا آنان که احادیث آحاد باب احکام را روایت کرده‌اند، همان کسانی‌اند که احادیث آحاد در بحث عقیده را نقل نموده‌اند. اگر در باب عقیده بر نقل روایات آحاد آنان خورده‌گیری شود و متهم به خطا و دروغ شوند، در مباحث دیگر هم همین اعتراض بر آنان وارد است. این‌جاست که نمی‌شود به تمام روایات نقل شده از جانب پیامبر ﷺ اعتماد کرد! و این یعنی خروج کامل از دین.

این قییم جوزی رحمته الله علیه گوید: اثبات نام‌ها و صفات الله تعالی با خبر آحاد بلامانع است؛ چنان‌که اثبات احکام کسبی با خبر آحاد ممانعتی ندارد. چه فرقی میان بیان مطلب به صیغه‌ی امر یا به صورت جمله‌ی خبری است؟ که در نتیجه‌ی آن بگوییم: در یکی از این دو روش بیان می‌توان به روایات آحاد استناد کرد و در دیگری نمی‌توان! چنین اعتقادی به اجماع امت، باطل و غیر قابل قبول است. زیرا هنوز که هنوز است در باب «جملات خبری» به این‌گونه احادیث استناد می‌شود. چنان‌که در جملات امری، که شریعت انجام کاری را از ما می‌خواهد، کاربرد دارد. خصوصاً احکام عملی که متضمن خبر از الله تعالی است و می‌گوید: الله تعالی است که چنین مشروع کرده و آن را واجب نموده و به عنوان آیین دینی، به آن راضی شده است. در نتیجه شرع و دین الله تعالی شامل اسم‌ها و صفات او هم می‌گردد. و پیوسته صحابه رضی الله عنهم، تابعین و پیروان تابعین رحمهم الله و اهل حدیث و سنت در بحث صفات، قضا و قدر، اسم‌ها و احکام این احادیث را به عنوان دلیل ذکر می‌کنند. از هیچ کدامشان نقل نشده است که احتجاج به احادیث آحاد را در مسایل احکام جایز بدانند و در خبر دادن از الله تعالی و اسم‌ها و

صفات وی ناجایز شمارند. پس کجایند آن سلف و پیشینیانی که در این دو باب فرق قایل بودند؟

بله پیشینیان و سلف برخی از این متکلمین اند که هیچ توجهی به گفتار الله ﷻ و رسل الله ﷺ و صحابه ﷺ ندارند، بلکه در این باب قلبها را از اقتدا به کتاب الله و سنت و اقوال صحابه ﷺ باز می‌دارند و با نظریات متکلمین و قواعد و اصول افراط‌گران به حيله‌گری می‌پردازند و میان استناد به احادیث آحاد در باب عقاید و احکام، فرق قایل هستند. و معتقدند بر این فرق، اجماع شده است. چنین اجماع خیالی از هیچ یک از ائمه‌ی مسلمین یا از هیچ یک از صحابه و تابعین نقل نشده است. البته چنین مکاری‌هایی شاخصه و فاکتور متکلمین است؛ یعنی اجماعی را ادعا می‌کنند که ائمه‌ی مسلمین چنین چیزی نگفته‌اند، حال آن‌که می‌بینیم خلاف ادعای متکلمین عمل کرده‌اند.^۱

۷- فرجام چنین اندیشه‌ای منجر به ترک احادیث نبوی در مسایل عقیده و امور غیبی می‌شود و در این زمینه عمل کردن به دین، فقط منحصر به آیات قرآن می‌گردد.

چرا که اکثر احادیث نبوی آحاد هستند و روایات متواتر به نسبت آحاد اندک‌اند. باز متواتر لفظی^۲ بسیار نادر و کمتراند و متواتر معنوی دارای الفاظ متفاوت و مختلفی است و علما هم در اثبات متواتر، اختلاف نظر دارند و آراء مختلفی دارند. و این‌که می‌بینی علمای حدیث با حدیثی متواتر عقیده را بیان می‌دارند و متکلمین با این روایت امور عقیده را اثبات نمی‌کنند، شاهد همین مدعاست. زیرا آنان دورترین مردم در استدلال به حدیث هستند. علت هم این است که متکلمین به احادیث و سندهای آن ناآگاه‌اند و بی‌توجه‌ترین مردم در یادگیری حدیث آنان‌اند. از همین رو است که وقتی می‌گویند فلان روایت آحاد است، در مقابل، علمای اهل حدیث آن را متواتر می‌دانند.

۱- الصواعق المرسله، ابن قیم الجوزی رحمته الله، ج ۲/ ۴۱۲ - ۴۱۷.

۲- متواتر لفظی آن است که هم الفاظ و هم معنا متواتر باشد. مانند: «من کذب علیّ متعمداً فلیتوباً مقعده من النار». مترجم.

عجیب‌تر این‌که بعضی از آنان مدعی هستند در امور عقیده نیازی به سنت نیست و در روایات آحاد ثابت نشده است که سنت یا حدیث به تنهایی امور عقیده را بیان کرده باشد! از این عجیب‌تر، کار گروهی دیگر است که حرف متکلمین را تصدیق و آن را معیار قرار داده‌اند. مثلاً یکی از آنان می‌گوید: در عقاید موردی را سراغ نداریم که تنها سنت یا حدیث، ثابت کننده‌ی آن باشد.^۱ و در جایی دیگر می‌گوید: مؤلف کتاب «المقاصد» ثابت نموده است که تمام احادیثِ علامات قیامت آحاد هستند.^۲ این مطلب نتیجه‌ی باورِ آنانی است که در بحث عقاید احادیث آحاد را معتبر نمی‌دانند و بالاخره منجر به رها کردن و ترک سنت نبوی شده است.

۸- بسیاری از عقاید اسلامی که امت از سلف آموخته است و احادیثش مورد قبول واقع شده است، احادیث آحاد هستند. یعنی عمل نکردن به روایات آحاد، برابر است با ترک عقاید اسلامی و تکذیب و خطاکار دانستن سلف در معتقد بودن و دین قرار دادن این اعتقادات؛ هم‌چنین به این معناست که اسلام ما غیر از اسلام آنان و عقاید ما متفاوت با اعتقادات ایشان است.^۳

نمونه مثال‌هایی از این باورهای سلفی:

- ۱- برتر بودن محمد ﷺ بر تمام پیامبران و رسولان دیگر علیهم الصلاة والسلام.
- ۲- اثبات شفاعت عظمی برای رسول الله ﷺ در محشر و نیز شفاعت برای مسلمانانی از امت وی که مرتکب گناهان شده‌اند.
- ۳- معجزات مادی ایشان ﷺ. البته نه قرآن کریم.
- ۴- آن‌چه در روایات در مورد ابتدای آفرینش، ویژگی فرشتگان و جنیات و ویژگی بهشت و جهنم، آمده است. و این‌که بهشت و جهنم الآن آفریده شده‌اند.
- ۵- اعتقاد قطعی بر بهشتی بودن ده یار بهشتی.

۱- وجوب الأخذ بحديث الآحاد في العقيدة، آلبانی رحمته، ص ۳۵، به نقل از کتاب الإسلام عقيدة و شريعة، شیخ محمود شلتوت، ص ۴۳۱.

۲- همان، ص ۳۶ به نقل از شیخ شلتوت، ص ۶۱.

۳- قبلی، ص ۳۶ - ۳۹. برای مطالب بیشتر در این زمینه به منابع زیر رجوع شود:

- أخبار الآحاد في الحديث النبوی، شیخ عبدالله بن جریر.
- اصل الإعتقاد، دکتر عمر اشقر.
- الأدلة و الشواهد علی وجوب الأخذ بخبر الواحد في الأحكام و والعقائد، سلیم هلالی.

- ۶- ایمان به ترازوی دو کفه در روز قیامت.
- ۷- ایمان به حوض رسول الله ﷺ به نام کوثر. و ایمان به این که اگر کسی از آن بنوشد هرگز دوباره تشنه نخواهد شد.
- ۸- ایمان به قلم و این که کل چیز را نوشته است.
- ۹- ایمان به این که الله ﷻ خوردن اجساد پیامبران علیهم السلام را بر زمین حرام نموده است.
- ۱۰- ایمان به نشانه‌های قیامت. از قبیل خروج مهدی علیهم السلام، ظهور دجال و فرود آمدن عیسی علیهم السلام از آسمان و ...
- ۱۱- ایمان به معراج رسول الله ﷺ و مشاهده‌ی نشانه‌های بزرگ الهی در سفر معراج.

چنان که سلف صالح در مسایل عقیده‌ای یا ایدئولوژی و توحید، اجتهادات عقلی خویش را بر ادله‌ی شرعی مقدّم نمی‌کردند، هم‌چنین اجتهادات فقهی در مسایل فقه را بر ادله‌ی شرعی مقدم نمی‌داشتند. لذا خط‌مشی آنان در این زمینه، تبعیت از احکام فقهی مبتنی بر کتاب الله و سنت و ترک آراء و نظریات مخالف با این دو منبع بوده است. ایشان در تمام موارد برای مجتهد مخالف، عذر می‌آوردند و قبول نکردن اقوال ایشان را عیب و نقصی در امامت و صالح بودن وی نمی‌دانستند^۱. اما مقلدان ائمه، می‌دانستند اجتهاد امامان صراحتاً مخالف کتاب الله و سنت است، ولی آنان را معذور نمی‌دانستند. روش سلف این بود که خود را به تمام فتواهای یک امام مقید نمی‌کردند. ایشان اجتهاد را لازمه‌ی کسی می‌دانستند که قدرت اجتهاد را داشته و واجد شرایط باشد. لذا بر شخص عامی همین بس که به گمان غالبش از کسی که دارای علم و دین است، پیروی نماید. اما عالم باید قول برتر و راجح‌تر را برگزیند. لذا سزاوار است تألیفات ائمه‌ی چهارگانه و دیگران را بدون تعصب نسبت به نظر یکی از آنان، بررسی نماید^۲.

خود ائمه شاگردان و پیروان خویش را تشویق نموده‌اند که هر گاه دیدید اجتهاد و نظر ما با قرآن و حدیث موافق نیست، قرآن و حدیث را بر اجتهادات ما مقدم دارید.

۱- رفع الملام عن ائمة الأعلام، ابن تیمیة رحمه الله.

۲- قبلی.

امام شافعی رحمته الله علیه می‌گوید: هر گاه حدیث صحیح شد، مذهب من هم همان است. و چون دیدید سخنم با حدیث در تضاد است، به حدیث عمل کنید و کلامم را به دیوار بکوبید.

امام احمد رحمته الله علیه می‌گوید: هیچ کس حق ندارد همراه الله عز وجله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم حرفی بزند.

امام مالک رحمته الله علیه گوید: به جز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، حرف هر کس قابل پذیرش و رد شدن است.

امام ابوحنیفه رحمته الله علیه چنین گفته است: شایسته نیست کسی که دلیل را نمی‌داند، فتوای مرا به دیگران ارائه دهد.
نتیجه:

احکام شرعی شامل دو بخش، ۱- قطعی یقینی ۲- ظنی و غیر قطعی، می‌شود.
* احکام قطعی خود بر دو بخش است:

أ: احکام قطعی که تمام مسلمانان، عام و خاص، به علت شهرتش آن را می‌دانند. مانند: وجوب روزه ماه مبارک رمضان، نمازهای پنج‌گانه، حرام بودن مشروبات الکلی، حرمت زنا و واجب بودن غسل جنابت. این احکام المَعْلُومُ مِنَ الدِّينِ بِالضَّرُورَةِ (ثابت شده‌ی صدر در صد) نامیده می‌شوند. هر کس با این‌گونه احکام مخالفت ورزد (قبول نکند) بدون چون و چرا کافر است.

ب: احکام قطعی که فقط علماء از آن آگاه‌اند و عموم مردم آن را نمی‌دانند. مانند این که: شخصی یک خانم و خاله یا عمه‌اش را هم‌زمان از دواج کند، یا این که مادر بزرگ یک ششم از متوفی میراث می‌برد، یا این که اگر کسی عمداً مرتکب قتل شده باشد، از مقتول میراث نمی‌برد. این احکام با وجود این که قطعی هستند، اما کسی که این احکام را نداند، تا وقتی بر او اتمام حجت نشود و آگاه نگردد، کافر محسوب نمی‌شود.

امام نووی رحمته الله علیه در شرح مسلم از امام خطابی رحمته الله علیه بعد از این که مانعین زکات در عهد ابوبکر رضی الله عنه را سرکش و طغیان‌گر می‌خواند، چنین نقل می‌کند: اگر گویند: چگونه جریان مانعین زکات را تأویل کردی و بر اساس قاعده‌ی خودت آنان را کافر ندانسته و از سرکشان به حساب آوردی؟ و آیا اگر اکنون در دوران ما گروهی از مسلمانان فرض بودن زکات را منکر باشند و از پرداخت آن سر باز زنند، آیا حکم سرکشان را دارند؟

می‌گوییم: خیر. اگر کسی امروزه منکر فرض بودن زکات باشد، به اجماع مسلمین کافر است. فرق بین منکران صدر اول اسلام با منکران امروزی این است که در آن دوران علت‌ها و سبب‌هایی بود که امروزه وجود ندارد. یکی این‌که آنان در دورانی زندگی می‌کردند که احکام شرع گاهاً منسوخ می‌شد؛ و نیز آنان در امور دین آگاهی کامل نداشتند و تازه مسلمان بودند. لذا دچار شبهه و تردید شدند و معذور بودند. اما امروزه دین اسلام انتشار یافته و تمام مسلمین اعم از خاص و عام، باسواد و بی‌سواد آن را می‌دانند. پس عذر هیچ کس در انکار زکات، هر چند هم که تأویل کنند، پذیرفته نیست.

و همین‌گونه انکار هر یک از امور دین که دانستن آن میان مردم، مشهور و اظهر من الشمس است، کفر محسوب می‌شود. مانند: نمازهای پنج‌گانه، روزه، غسل جنابت، حرمت زنا و مشروبات الکلی، ازدواج با محارم و مانند آن. مگر این‌که شخص تازه مسلمان باشد و حد و حدود شرعی را نداند. اگر چنین شخصی بر اساس عدم آگاهی حکمی را انکار نمود، کافر نمی‌گردد. حکم او مانند دیگر مسلمانان است و هنوز در دایره‌ی اسلام می‌باشد.

اما اموری مانند: حرمت ازدواج نمودن خانم با خاله یا عمه‌اش در یک زمان، میراث نبردن قاتل قتل عمد از مقتول، ندانسن این‌که مادر بزرگ به مقدار یک ششم میراث می‌برد، و احکامی این‌چنین که از طریق خاص (علماء) بر آن اجماع شده است، منکرش کافر نمی‌شود. بلکه او را معذور می‌دانیم. چرا که عموم مردم از این مسایل آگاهی ندارند. (پایان کلام خطابی رحمته).

**** احکام ظنی:**

اگر کسی با احکام ظنی دین که امت مسلمان آن را قبول دارند، مخالفت نمود، بدعت‌گذار و نوآور محسوب شده و با او همانند مبتدعین برخورد می‌شود. هر کس با حدیث صحیح مخالفت نمود، دچار خطا شده و به او اعتراض می‌شود. مخالفت او ارزش و اعتباری ندارد. چرا که بدون دلیلی معتبر، مخالفت نموده است. بلکه با دلیل صحیح نیز به مخالفت برخاسته است.

سوم: روبرتافتن و دفع تأویلات کلامی:

ترک و روی برتافتن از تفسیر نابجای کلامی در استدلال، از ویژگی‌های بارز منهج و روش سلفی است. و این یعنی پایبندی به ظاهر مسایل اعتقادی.

ظاهر نصوص دارای معانی است که با الفاظ و فحوای نصوص، به ذهن متبادر می‌شود. بر ما واجب است نصوص را بدون تحریف، بر ظاهر آن عمل نماییم.

الله ﷻ قرآن را به زبان عربی نازل نمود تا در آن تدبّر و تعقل شود و ما را به پیروی از آن دستور داد. بر ماست که آن را به مقتضای زبان عربی بر ظاهرش به کار گیریم؛ مگر این که در به کارگیری آن، حقیقتاً مانع شرعی موجود باشد.

در این زمینه بین نصوص صفات و دیگر نصوص فرقی نیست. بلکه وجوب پابندی به ظاهر آیات در بحث صفات شایسته‌تر و آشکارتر است. چرا که معنا و محتوای آن توقیفی محض است و عقل را در این میدان مجالی نیست.^۱

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹۴﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۵﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۶﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۹۷﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۵] (و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. روح الامین (جبریل) آن را بر دلت نازل کرده است. تا از هشداردهندگان باشی. به زبان عربی روشن). و می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الزخرف: ۳] (ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید). و نیز: ﴿اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾﴾ [الأعراف: ۳] (آن چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید؛ و جز او از معبودان [دیگر] پیروی نکنید. چه اندک پند می‌گیرید!).

سلف و ائمه‌ی امت اتفاق نظر دارند که نصوص صفات، همان‌گونه که لایق پروردگار است، بدون تحریف، بر ظاهر آن حمل می‌شود. و ظاهر آن هرگز، خواهان هم‌گونی و تشابه بین خالق و مخلوق نیست. آنان معتقدند که الله ﷻ دارای حیات، علم، قدرت، بینایی و شنوایی حقیقی است. و حقیقتاً بر عرش خویش قرار گرفته است. دارای صفت دوست داشتن و راضی شدن است. و به طور حقیقی صاحب دو صفت ناپسند دانستن و خشم می‌باشد. دارای چهره و دو دست است. زیرا می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸] (بر آن زنده که نمی‌میرد توکل کن). و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۹﴾﴾ [البقرة: ۲۹] (او به هر چیزی آگاه است). و: ﴿وَهُوَ

۱- تقریب التدمیریة، شیخ محمد بن صالح عثیمین. چاپ اول مکتبة السنة القاهرة، ۱۴۱۳ هجری، ۱۹۹۲ میلادی، ص ۵۵ با کمی تصرف.

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۳﴾ [المائدة: ۱۲۰] (و او بر هر چیز تواناست). و: ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ
 الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ [الشوری: ۱۱] (و او شنوا و بیناست). و: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ﴿۵﴾﴾
 [طه: ۵] («الله» رحمن بر عرش قرار گرفته است). و: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
 وَيُحِبُّونَهُ ﴿۵۴﴾ [المائدة: ۵۴] (به زودی الله گروهی را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان
 [نیز] او را دوست دارند). و: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ﴿۱۱۹﴾ [المائدة: ۱۱۹] (الله از آنان
 خوشنود است و آنان (هم) از الله خوشنود). و: ﴿وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ أُثْبَعَاتِهِمْ فَتَبَّطَهُمْ ﴿۴۶﴾
 [التوبة: ۴۶] (الله راه افتادن آنان را خوش نداشت، پس آنان را از حرکت باز داشت). و:
 ﴿وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ ﴿۹۳﴾ [النساء: ۹۳] (الله بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند). و:
 ﴿وَبَيَّنَّا وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾ [الرحمن: ۲۷] (و تنها صورت باشکوه و ارجمند
 پروردگارت باقی می‌ماند). و: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ ﴿۶۴﴾ [المائدة: ۶۴] (بلکه دو دستش باز و
 گشوده است). سلف صالح این نصوص و دیگر نصوص صفات را بر ظاهر آن حمل نموده
 و گفته‌اند: منظور از وجه همان چهره و صورتی است که بدون تحریف و همانند بودن،
 لایق و شایسته‌ی الله ﷻ است.

ترک عمل به ظاهر نصوص در بحث عقیده، فساد آور است:

آنان که معنای ظاهر نصوص را فاسد می‌دانند و در پی آن انکارش می‌کنند، از دو
 منظر به خطا رفته‌اند:

اول: نص را به معنای اشتباه و باطل ترجمه می‌کنند و چون لفظ بر معنایی که
 آنان ترجمه نمودند دلالت ندارد، آن را انکار می‌کنند و می‌گویند: ظاهر نص، مورد نظر
 نیست. مثلاً: الله ﷻ در حدیث قدسی می‌فرماید: «يَا ابْنَ آدَمَ مَرِضْتُ فَلَمْ تَعُدْنِي، يَا ابْنَ
 آدَمَ! اسْتَطَعَمْتُكَ فَلَمْ تُطْعِمْنِي، يَا ابْنَ آدَمَ! اسْتَسْقَيْتُكَ فَلَمْ تَسْقِنِي»: (ای فرزند آدم مریض
 شدم به عیادتم نیامدی، ای انسان از تو غذا طلبیدم غذایی ندادی، ای آدمی زاده از تو
 آب خواستم آبم ندادی).^۱

۱- صحیح مسلم، ۴۳/۲۵۶۹، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب فضل عیادة المریض از حدیث

می‌گویند: ظاهر حدیث به این معناست که الله ﷻ مریض، گرسنه و تشنه می‌شود؛ لذا این معنا نادرست است و مورد نظر نیست.

می‌گوییم: اگر شما حق نص را به درستی ادا می‌کردید، می‌دانستید که این معنای فاسد منظور و هدف نص نیست. زیرا فحوای حدیث با آن هم‌خوانی ندارد. سخن الله ﷻ به صورت مفسر در ادامه‌ی همین حدیث آمده است: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَبْدِي فَلَانًا مَرِيضٌ فَلَمْ تَعُدَّهُ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَطْعَمَكَ عَبْدِي فَلَانٌ، فَلَمْ تُطْعِمْهُ؟ وَاسْتَسْقَاكَ عَبْدِي فَلَانٌ فَلَمْ تَسْقِهِ؟» (آیا ندانستی فلان بنده‌ی من مریض است و به عیادتش نرفتی؟ مگر ندانستی فلان بنده‌ام از تو غذا طلبید و غذایش ندادی؟ بنده‌ام از تو آب طلبید و آبش ندادی). این حدیث به صراحت بیان می‌دارد که الله ﷻ نه مریض می‌شود و نه گرسنه و تشنه. بلکه این سه مشکل برای بنده‌ای از بندگانش رخ می‌دهد.^۱

دوم: لفظ را به معنای صحیح موافق با ظاهرش تفسیر می‌کنند، لیکن به این باور که چنین معنایی باطل است آن را رد می‌کنند؛ حال آن‌که این معنا باطل نیست. مثلاً آیه‌ی: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] «الله» رحمن بر عرش قرار گرفته است).

گویند: ظاهر آیه این است که الله ﷻ بر روی عرش است. و چون عرش محدود است، پس لازم‌اش این است که الله ﷻ هم محدود باشد. لذا این معنا نادرست بوده و مورد نظر نیست.^۲

پس می‌گوییم: این‌که الله ﷻ بر عرش خویش قرار گرفته است — گر چه عرش محدود است — مستلزم معنای باطل و نادرستی نیست. چرا که الله ﷻ بر عرش خویش

۱- تقریب التدمیریة، شیخ عثیمین ص ۵۷ - ۵۸.

۲- می‌پندارند بر عرش قرار گرفتن الله ﷻ همانند انسان است که بر پشت سواری یا کشتی قرار می‌گیرد. پس الله ﷻ برای قرار گرفتن بر عرش به آن نیازمند است. همان‌طور که انسان نیازمند سوار شدن بر سواری یا کشتی است. نتیجه‌ی سخن آنان انکار ظاهر لفظ است. و این، همان موردی است که شیخ بر آن خط بطلان کشیده و می‌گوید: استوا و قرار گرفتن الله ﷻ که بسان انسان نیست. بلکه استوائی خاص است که آن را به ذات بی‌همتای خویش نسبت داده است. این صفت هم مانند دیگر صفات و افعال الهی لایق و شایسته‌ی خود اوست. چرا که الله ﷻ همانند مخلوقات نیست.

قرار گرفته است؛ لیک آن گونه که سزاوار جلال و عظمت اوست. و این بالا بودن و قرار گرفتن بر عرش، همانند قرار گرفتن مخلوق بر مخلوق نیست. و لازم نیست که الله ﷻ محدود به مکان باشد. این علُو یا بالا بودن مختص عرش است و بالاترین مخلوق از نظر مکانی، عرش است. و الله ﷻ از تمام چیزها بالاتر است. و این از کمال الهی است و از صفات کامل او تعالی محسوب می‌شود؛ پس چگونه می‌توان گفت این معنا باطل است و مورد نظر نیست؟!^۱

این خطا از هر دو منظر در یک مثال، قابل ارائه است: مثلاً رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبِ وَاحِدٍ يُصْرَفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» (دل‌های تمام بنی آدم بین دو انگشت از انگشتان رحمن به مانند یک قلب، قرار دارد؛ هر گونه که بخواهد آن را می‌چرخاند).

بنا بر قول اول گویند: ظاهر حدیث که می‌گوید: قلوب بنی آدم میان انگشتان الله رحمن ﷻ قرار دارد، مستلزم لمس کردن و برخورد مستقیم می‌باشد. و این که انگشتان الله ﷻ در درون ماست! پس این معنا باطل و مورد نظر نیست.

و بنا بر قول دوم می‌گویند: ظاهر حدیث گوید: انگشتان الله ﷻ حقیقی هستند و انگشت جزو اعضاء است! لذا این معنا نادرست است و منظور الله ﷻ این نیست.

در جواب قول اول می‌گوییم: این که دل بندگان بین دو انگشت از انگشتان الله ﷻ قرار دارد، مستلزم لمس و برخورد مستقیم نیست و انگشت‌ها درون جسم ما نمی‌باشد. آیا این سخن الله ﷻ را ندیده‌ای: ﴿السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۱۶۴] (ابر را میان آسمان و زمین). ابر نه به آسمان برخورد می‌کند نه به زمین یکدیگر را لمس نمی‌کنند.

و گفته می‌شود: ستره‌ی نمازگزار، بین یدیه: (میان دو دست اوست) یعنی در روبرویش قرار دارد. هیچ برخورد مستقیم و لمس شدنی هم در کار نیست.

اگر (در میان چیزی قرار گرفتن) در بین مخلوقات مستلزم لمس و به هم چسبیدن نیست، این مثال در حق مخلوق با خالق که گُرسی او ﷻ آسمان‌ها و زمین را احاطه کرده است و خود الله ﷻ هم بر هر چیز احاطه دارد، چگونه است؟ قرآن، حدیث

و عقل دلالت بر این دارند که الله تعالی از مخلوقاتش جدا است و در هیچ یک از مخلوقاتش حل نشده است. و هیچ مخلوق الله تعالی با او ممزوج نیست. سلف هم بر این باور اجماع دارند.

در جواب قول دوم می‌گوییم: اثبات انگشتان حقیقی برای الله ﷻ معنای باطل و نادرستی را در بر ندارد و منظور وهدف هم، همان معنای حقیقی است. الله ﷻ دارای انگشتان منحصر به ذات خویش است و هیچ شباهتی با انگشت مخلوقات ندارد. در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است: «جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّا نَحْمَدُ: أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرْضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، فَصَحِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِدُهُ تُصَدِّقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]: (عالِمی از یهودیان نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد ما چنین می‌خوانیم که: الله ﷻ آسمان‌ها را بر یک انگشت می‌نهد و زمین‌ها را بر انگشتی. درختان را بر انگشتی و آب و خاک مرطوب را بر انگشتی دیگر. و سایر مخلوقات را بر انگشتی. سپس می‌گوید: من پادشاهم. رسول الله ﷺ در تأیید سخنان آن عالم چنان خندیدند که دندان‌های آسیاب ایشان نمودار شد. سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷] (و الله را آن‌گونه که سزاوار اوست نشناختند، در حالی که زمین در روز قیامت یک‌سره در قبضه قدرت اوست، و آسمان‌ها هم درهم پیچیده به دست اوست؛ منزّه و برتر است از آن‌چه با او شریک می‌گیرند). الفاظ این حدیث از بخاری بوده و در تفسیر سوره‌ی زمر آمده است.^۱

۱- متفق علیه. بخاری، کتاب التفسیر و کتاب التوحید: ۴۸۱۱، ۷۴۱۴، ۷۴۵۱، ۷۵۱۳. مسلم، کتاب صفة القيامة و الجنة و النار، ۱۹/۲۷۸۶ - ۲۲. نسائی در تفسیرش شماره ۴۷۱، ۴۷۲.

چه معنای نادرستی از ظاهر نص لازم می‌آید که مجبور باشیم بگوییم: این معنا مورد نظر نبوده است؟؟^۱

اگر اعتراض شود که حمل کردن نصوص در باب صفات بر ظاهر آن، تشبیه خالق به مخلوق می‌شود؛ لذا باید ظاهر را ترک کرده و معنایی را اثبات نماییم که عقل آن را بپذیرد و از تشبیه دوری شود.

جواب: این کلام از چندین منظر نادرست است. تَوْهَمِ مشابهت و همانندی و سپس نفی کردن صفت، چند کار ممنوع را در بر دارد؛ از جمله:

اول: او از نصوص، صفات و ویژگی‌های مخلوقین را استنباط کرده است. و گمان کرده فحوا و محتوای نص همان است که او برداشت نموده است. لیکن این برداشت نادرست است. چرا که صفت مذکور در نصوص مناسب با موصوفش می‌باشد و شایسته‌ی خود اوست.

همانند کردن مخلوق با خالق کفر و گمراهی محض است. زیرا چنین باوری مساوی است با تکذیب سخن الله ﷻ: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز همانند او نیست). و غیر ممکن است ظاهر نصوص کفر و گمراهی باشد. زیرا الله ﷻ می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النساء: ۲۶] (الله می‌خواهد برای شما توضیح دهد، و راه کسانی را که پیش از شما بوده‌اند به شما بنمایاند، و بر شما ببخشد، و الله دانا و حکیم است). و این فرموده‌ی الهی: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا﴾ [النساء: ۱۷۶] (الله برای شما توضیح می‌دهد تا مبادا گمراه شوید).

دوم: او با نفی معانی الهی که آیات بر آن دلالت دارد، علیه نصوص دست به جنایتی بزرگ زده است. سپس از جانب خویش برای نصوص معانی ساختگی ثابت می‌کند که ظاهر الفاظ گویای آن نیست. لذا از دو ناحیه علیه نصوص جنایت کرده است.

سوم: او که بدون علم محتوا و فحوا آیات صفات را نفی می‌کند، ندانسته بر الله ﷻ دروغ می‌بندد. و این عمل به دلیل نص و اجماع حرام است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]
 (بگو: پروردگارم فقط کارهای زشت را چه آشکارش باشد و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را، و این که چیزی را که الله بر حَقَانِیَّتِ آن دلیلی نازل نکرده شریک او قرار دهید، و این که اموری را از روی نادانی و جهالت به الله نسبت دهید، حرام کرده است).

چهارم: او وقتی صفات کمال را که محتوای نصوص است نفی می‌کند، پس لازم‌ه‌اش این است که الله ﷻ به صفات ضد کمال، یعنی صفات نقص، متصف باشد. چرا که لزوماً هر موجودی باید بالاخره به صفتی موصوف باشد. هرگز موجودی را نمی‌یابید که فاقد صفات باشد. حال وقتی صفات کمال از الله ﷻ نفی شد، آیا جز صفات نقص چیزی می‌ماند؟

در نتیجه آن که صفات کمال الهی را که مقتضای نصوص است نفی می‌کند، در حق الله ﷻ تجاوز و تعدی نموده است. زیرا او دو صفت متضاد را با هم جمع کرده است. صفت نقص را از الله ﷻ نفی کرده و در ادامه او را به مخلوقات ناقص و ناپیدا همانند می‌کند. بلکه گاهی وقاحتش به آن جا می‌رسد که در نفی کردن زیاده روی و غلو می‌کند تا منجر به همگون کردن الله ﷻ به چیزهای غیرممکن و مستحیل می‌شود. هم‌چنین با باطل کردن معنایی که آیات بر آن دلالت دارد، بر نصوص هم جنایت نموده است. معانی خودتراشیده‌ای می‌سازد که اصلاً ظاهر آیات گویای آن نیست. لذا میان نفی و همانند کردن صفات الله ﷻ و میان تحریف و ناکارآمد کردن نصوص قرآن کریم و سنت ادغام می‌نماید. نتیجتاً در اسم‌ها و صفات الهی به الحاد کشیده می‌شود. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] (و نام‌های نیکو به الله اختصاص دارد، پس او را با آن‌ها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی می‌گیرند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت). و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِيَّ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [فصلت: ۴۰] (کسانی که در [فهم و ارائه] آیات ما کژی می‌روند بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز

قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟ هر چه می‌خواهید بکنید که او به آن چه انجام می‌دهید بیناست.^۱

خلاصه: آنان که با برداشت شخصی خویش، نصوص شرعی را از معانی ظاهر آن خارج نموده و معانی دیگری می‌سازند که بر آن دلیل شرعی ندارند، مرتکب چند کار ممنوع شده‌اند:

- ۱- مخالفت با برنامه و روش سلف صالح.
 - ۲- ناکارآمد کردن خواسته و هدف نصوص.
 - ۳- تحریف نصوص به معنی غیر مورد نظر آن.
 - ۴- تعطیل و ابطال صفات کاملی که مضمون آیات است.
 - ۵- تناقض روش خودشان در نفی و اثبات صفات.
- در بحث اثبات به آنان گفته می‌شود: همانند آنچه در بحث اثبات، با نفی تشبیه اثبات می‌کنی، آنچه را هم که نفی می‌کنی، با نفی تشبیه اثبات کن.
- و در بحث نفی به آنان گفته می‌شود: آنچه را از ترس تشبیه ثابت کردی، نفی کن. همان‌طور که از ترس تشبیه، صفاتی را نفی کردی. در غیر این صورت تناقض‌گویی کردی.

حرف آخر بدون تناقض در مورد اثبات نام‌ها و صفاتی که الله ﷻ برای خویش ثابت دانسته، بدون این که تشبیهی صورت گیرد، همان سخنی است که سلف و ائمه‌ی امت بدان معتقد بودند. و الله ﷻ را منزّه می‌دانند بدون این که نام یا صفتی از وی را حذف و نابود کنند. و نصوص را آن‌طور که لایق و شایسته‌ی الله ﷻ است، بدون تحریف، تعطیل، بیان کیفیت و تمثیل (همانند کردن)، بر ظاهر آن حمل می‌کنند.^۲

در نتیجه روش و منهج سلف بر این مبنا است:

- ا- روی‌گردانی از تأویل (تفسیر ناصحیح) در نصوص عقیده‌ای.
- ب- روی‌برداشتن از تحریف و دست‌کاری نصوص.
- ت- عدم قبول حذف معانی نصوص.
- د- مردود دانستن تشبیه، تمثیل (همانندی) میان خالق و مخلوق.

۱- تقریب التدمیریة، ۶۵ - ۶۶.

۲- تقریب التدمیریة، ص ۳۷ با کمی تصرف.

ه- عدم بیان کیفیت برای صفات الله ﷻ.

الف- روی‌گردانی از تأویل (تفسیر نادرست):

متکلمین می‌پندارند ادله‌ی عقلی آنان که از اصطلاحات کلامی‌شان گرفته شده است، ادله‌ای قطعی، و اصلی است که رجوع به آن واجب است. و هر گاه دلایل شرعی که از قرآن و سنت برگرفته شده است، با ادله‌ی آنان در تعارض بود، به گمان آنان واجب است نصوص شرعی به گونه‌ای تأویل شوند که با ادله‌ی عقلی آنان موافق آید. این است همان تأویلی که متکلمین در بحث‌های کلامی خود پیرامون مسایل توحید و ایمان به غیب و صفات الهی به آن پناه می‌جویند.

پس در اصطلاح متکلمین، تأویل عبارت از اصل قرار دادن عقل و تابعیت نقل از آن می‌باشد. حال هر گاه شرع با عقل در تعارض شد، به گمان آنان باید نص را تأویل نمود تا با عقل هم‌خوانی کند.

روش متکلمین در تأویل نصوص با ادله‌ی عقلی از چندین زاویه نادرست و مردود است:

۱- تأویل نصوص بدین منظور، که با سخنان متکلمین همسو شود در حقیقت، تحریف و ناکارآمد کردن نصوص است.

۲- تعارض کلام بسیار آفریننده‌ی بی‌نهایت دانا با مصطلحات وضعی علم کلام، که زاییده‌ی اندیشه‌ی بشر است، شرعاً ناجایز است. مصطلحاتی که در واقع از فیلسوفان و علمای کلام غیر مسلمان گرفته شده است.

۳- موافقتی که زاییده‌ی افکار آنان است، به توهین و کم ارزش نمودن دلایل قرآن و سنت منجر می‌شود. چرا که به صورت مستقل به آن دو استدلال جسته نمی‌شود و باعث نابودی ایمان می‌گردد. تازه مردم را هم از یادگیری و بررسی قرآن و سنت و درک معانی آن دو باز می‌دارد.

۴- دلیل عقلی صحیح و درست، با دلیل شرعی صحیح و درست در تعارض نیست؛ بلکه تعارض آن دو غیر ممکن است. مگر زمانی که استدلال عقلی نادرست باشد، یا برداشت از دلیل شرعی اشتباه از آب درآید.

۵- شریعت گاه‌آمواری عرضه می‌دارد که عقل و اندیشه را به تعجب و دهشت وا می‌دارد، لیکن از نظر عقلی ناممکن نیست. مثلاً ایمان به ملائکه. این نوع ایمان، ایمان به امور غیب است که از نصوص متواتر اثبات شده است. فرشتگان

مخلوقات هستند از جنس نور که عقل از درک حقیقت آن متحیر می‌ماند. لیکن عقلاً وجود آنان محال و ناممکن نیست. چنان‌که مخلوقات همانند میکروب و باکتری‌های ریز با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نیست. اما به صورت علمی به وسیله‌ی میکروسکوب وجود آنان اثبات شده است. یا مثلاً هوا قابل مشاهده نیست؛ لیکن از آثارش پیرامون ما می‌توان به وجودش پی برد. یا همانند برق و الکتریسیته که قابل دیدن نیست ولی آثارش مشهود است و ...

لفظ تأویل در شریعت دارای چندین معنا است:

۱- تأویل به معنای تفسیر و توضیح که غالباً در اصطلاح مفسرین قرآن کریم کاربرد دارد. مانند: ابن جریر طبری و دیگران رحمهم الله.

۲- تأویل به معنای حقیقتی که کلام یا سخن به سوی آن مؤوّل می‌شود. چنان‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ دَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾ [الأعراف: ۵۳] (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آنند؟ روزی که تأویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: «بقیناً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند»). امثال این آیه در قرآن فراوانند. خصوصاً در مورد آن‌چه متعلق به خبرهای معاد است.

۳- تأویل در نز متأخرین یعنی، لفظ را از معنای ظاهری که راحت به ذهن متبادر می‌گردد، بنا به دلیلی به سوی احتمال نادرست، برگرداندن.

اگر شخصی بنا بر دلیلی که خود آن را دلیل می‌پندارد، لفظ را از معنای ظاهرش برگرداند، در حالی که آن دلیل اشتباه و نادرست است، به آن تأویل فاسد گویند. مانند تأویل فاسدی که متکلمین به بهانه‌ی منزّه دانستن الله ﷻ در آیات، احادیث، نام‌ها و صفات انجام می‌دهند؛ تا با دلایل عقلی آنان در این مقوله موافق آید. لیکن نمی‌توان این را دلیلی به حساب آورد که به وسیله‌ی آن بتوان با قرآن و سنت تعارض نمود. ادعای پاک و منزّه دانستن الله ﷻ با اثبات اهل سنت در بحث نام‌ها و صفات تعارضی ندارد. چرا که اهل سنت هرگز برای صفات و ویژگی‌های الله ﷻ کیفیت بیان نمی‌کنند و بنا بر فرموده‌ی الهی: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز همانند او نیست و او -ﷻ- شنوا و بیناست)، خالق را بسان مخلوق نمی‌دانند. خود نفی و باطل دانستن «همانند» برای الله ﷻ یعنی منزّه دانستن آفریدگار، همراه

با اثبات دو صفت «السمیع و البصیر». به صورت کلی باید گفت: ادله‌ی عقلی متکلمین که از علم کلام گرفته شده است، ادله‌ای نیست که بتوان با آن ادله‌ی شرعی کتاب الله و سنت را تفسیر یا خاص یا مقید نمود.

اما اگر بنا بر دلیلی شرعی بتوان لفظ را از معنای ظاهرش برگرداند، این تأویل یا تفسیر صحیح و مورد پذیرش است.^۱

تأویل صحیح در نصوص، خواهان موارد زیر است:^۲

- ۱- آن لفظ در لغت، احتمال معنای مرجوح^۳ را داشته باشد.
 - ۲- روایتی از پیامبر ﷺ موجود باشد تا بر اساس آن بتوان تأویل ظاهر نصوص را واجب نمود. چرا که برگرداندن نصوص کتاب الله و سنت از ظاهر آن بدون رهنمون، توضیح و ارشاد رسول الله ﷺ ممنوع می‌باشد.
 - ۳- پیامبر ﷺ آن را بیان کرده و فرموده باشد: ظاهر نص، مورد نظر نیست.
 - ۴- برای دلیل تأویل، معارض و مخالفی موجود نباشد.
- بسیاری از متکلمین اشاعره در پایان عمر اذعان داشته‌اند که روش سلف صالح این بوده است که دلایل کتاب الله و سنت را تأویل نمی‌کرده‌اند. و قبل از مرگ خویش از نظریات مخالف با روش سلف، برگشته‌اند.

۱- بر اساس اصطلاح متأخرین.

۲- رجوع شود به:

- أضاء البيان في إيضاح القرآن، شنقيطي، تفسير سورة آل عمران ج ۱/ ص ۲۳۴ - ۲۳۵.

- سخن ابن تیمیه در مورد تأویل در کتاب نقض المنطق، ص ۵۶ - ۵۹.

- رسالة الإكليل في المتشابه والتأويل، ابن تیمیه، المطبعة السلفية.

- الرسالة المدنية، ابن تیمیه.

از مثال‌هایی که کامل کننده‌ی شروط مذکور است، می‌توان این حدیث قدسی صحیح را یادآور شد، «یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی». چرا که موارد حذف مضاف در این حدیث از نگاه لغت بلامانع است. و ادامه‌ی حدیث، خود دلالت بر این حذف می‌کند. الله ﷻ می‌فرماید: (مرض عبدی فلان). برای این دلیلی تعارضی وجود ندارد و بیانی است از جانب الله ﷻ و رسول الله ﷺ. بنا بر این بیماری و طلب آب و طلب غذا از ویژگی‌های الله ﷻ نیست. الله ﷻ بسی بلند مرتبه‌تر از این صفات است. نوشته‌ی یاسر برهامی.

۳- عکس راجح و معتبر. مترجم.

ابوالحسن اشعری به صراحت گفته است: در آیات صفات و احادیث این بحث، به روش و خط‌مشی سلف باز گشته است. او در کتاب «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین» سخن تمام هواپرستان، بدعتیان، تأویل‌کنندگان و نفی‌کنندگان تمام یا برخی از صفاتِ الله ﷻ را ذکر نموده و در پی آن گفته است: «اعتقاد تمام اهل سنت و جماعت، اقرار به وجود الله، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران و آنچه از جانب الله آمده است و هر آنچه راویان مورد اعتماد از رسول الله ﷺ روایت نموده‌اند، می‌باشند. آنان هیچ یک از این موارد را رد نمی‌کنند.

هم‌چنین می‌گوید: این مجموع مطالبی است که سلف رحمهم الله به آن امر می‌کنند و خود به کار می‌گیرند و بدان معتقداند. ما هم هر آنچه آنان گفته‌اند، می‌گوییم و رهروان آنانیم. موفقیت ما از آن الله است. او برایمان کافی است و بهترین وکیل. از او استمداد طلبیده، بر وی توکل می‌کنیم و بازگشت به سوی اوست.

باقلانی در کتاب (التمهید) بر باطل بودن تأویل، سخن گفته و معتقدین به تأویل در بحث نام‌ها و صفات الله ﷻ را رد می‌کند.

ابوالمعالی جوینی معروف به امام الحرمین بعد از این که در کتاب خود (الإرشاد) تأویل را تقویت می‌کند، در نوشتاری به نام (العقیده النظامیة) از این قول رجوع کرده و می‌گوید: نظریه‌ای را که پسندیده و با آن الله را می‌پرستیم، پیروی از سلف امت است. سزاوارتر این است که نوآوری را ترک و پیرو باشیم. و دلیل قاطعی که در این مورد شنیده‌ایم این است که، اجماع امت دلیلی است که باید پیروی شود و در عموم شریعت به آن استناد می‌شود.

هم‌چنین می‌گوید: چون عصر صحابه رضی الله عنهم و تابعین با اعتقاد مبتنی بر ترک تأویل به پایان رسید، به صورت قطع بیان می‌دارد که روش صحیح پیروی و اتباع، راه آنان است. لذا انسان متدین وظیفه دارد پروردگار را از صفات جدید و خود ساخته پاک و منزّه بردارد و در تأویل آیات مشکل سعی و کنکاش نکند و معنای آن را به آفریدگار ﷻ واگذارد.

امام ابو حامد غزالی در کتاب خود به نام (إلجام العوام عن علم الکلام) می‌نویسد: حقیقت واضحی که از نظر انسان‌های خردمند که جای نزاع و مجادله ندارد، مذهب سلف یعنی صحابه رضی الله عنهم و تابعین — رحمهم الله — است. سپس می‌گوید: دلیل کلی که

هر انسان خردمندی با آن می‌داند که حق تنها با روش سلف است، این چهار اصل سالم و بی‌عیب و نقص است:

نخست: رسول الله ﷺ آگاه‌ترین انسان به خیر و صلاح دین و دنیای بندگان بوده است.

دوم: همان‌گونه که به او وحی شده است، ابلاغ نموده و چیزی از آن را پنهان نداشته است.

سوم: داناترین انسان‌ها به معانی کلام الهی و سزاوارترین آن‌ها در عدم ابراز نظر در اسرار قرآن، یاران رسول الله ﷺ می‌باشند که همیشه همراه ایشان بوده و در وقت نزول قرآن کریم حاضر بوده‌اند.

چهارم: صحابه رضی الله عنهم از بدو تولد تا پایان عمر، کسی را به تأویل دعوت نداده‌اند. واگر تأویل جزو دین یا علوم دینی بود، بلاشک خود به آن روی آورده و فرزندان و خویشاوندان خود را به آن ترغیب می‌نمودند.

غزالی در ادامه می‌گوید: با این اصول چهار گانه نزد هر مسلمان، قطعاً می‌توان گفت: حق همان است که آنان گفتند و درست و صحیح نیز همان است که آنان باور داشتند^۱.

شنقیطی رحمته الله علیه می‌گوید: این که غزالی استدلال می‌کند که روش سلف درست و برحق است، بدون تردید استدلالش درست است. و ارائه‌ی دلیل در این مورد هم بسیار واضح و روشن است. چرا که اگر جایز یا ضروری بود، حتماً رسول الله ﷺ آن را تبیین می‌نمود. و بارانش رضی الله عنهم و پیروان آنان هم آن را نقل می‌کردند. چندین نفر گفته‌اند که غزالی در آخر عمرش از اندیشه‌ی قبلی بازگشته و به تلاوت کتاب الله جلا و سنت رسول الله ﷺ پرداخته است. حتی برخی گفته‌اند: او در حالی از دنیا رفت که صحیح بخاری بر روی سینه‌اش بوده است^۲.

۱- آیه ﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ...﴾ در تفسیر أضواء البیان تألیف شنقیطی و صون المنطق والكلام، نوشته‌ی سیوطی و نیز: المنتظم لابن الجوزی ج ۱۹/ ص ۱۷۰ و طبقات الشافعية، اثر سبکی ج ۶/ ص ۲۱۰.

۲- در نسخه‌ی عربی آدرسی ذکر نشده است.

ابو الحسن اشعری در مسجد بصره گفته است: آنچه ما به آن معتقدیم، پای بندی و عمل به کتاب الله ﷻ و سنت رسول الله ﷺ و اقوال صحابه رضی الله عنهم و تابعین و ائمه‌ی حدیث رحمهم الله است. و آنچه امام احمد بن حنبل رضی الله عنه معتقد بوده را قبول داریم.^۱

ب- رویگردانی از تحریف نصوص:

به تغییر و جابجا کردن، تحریف گویند. عرب‌ها گویند: «حَرَفْتُ الشَّيْءَ عَنْ وَجْهِهِ حَرْفًا» (آن چیز را تغییر دادم). تحریف در کلام یعنی تفسیر کردن کلام بر خلاف معنایی که به ذهن متبادر می‌شود.

تحریف بر دو نوع است: تحریف لفظ و تحریف معنا. هر دو نوع در کتاب‌های یهود و نصارا به وقوع پیوسته است. لذا کتاب‌هایی که هم‌اکنون نزد ایشان است، به نص قرآن کریم از همان کُتُبِ تحریف شده است.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ [البقرة: ۷۹] (پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده‌ای] با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب الله است»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند). این نوع تحریف، تحریف لفظ در نگارش است.

و: ﴿وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۸] (و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب می‌پیچانند، تا آن را از کتاب [آسمانی] پندارید، با این که آن از کتاب [آسمانی] نیست؛ و می‌گویند: آن از جانب الله است، در صورتی که از جانب الله نیست، و بر الله دروغ می‌بندند، با این که خودشان [هم] می‌دانند). این نیز تحریف لفظ است اما در هنگام خواندن، نه نگارش.

و می‌فرماید: ﴿يُجْرَفُونَ أَلَكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ [المائدة: ۴۱] (سخنان را از مفهوم اصلی‌اش تحریف می‌کنند). این نوع تحریف، تحریف معنا در کتاب آسمانی است.^۱ آنان که بی‌دلیل معانی ظاهرِ نصوص شرعی را تغییر می‌دهند، تحریف‌گران کتاب آسمانی‌اند. به عنوان مثال:

جهمیه و اشاعره و هم‌اندیشان مبتدع آنان در مورد این فرموده‌ی الاهی ﴿أَسْتَوَى﴾ قرار گرفت، حرف (لام) را بر این کلمه افزودند و خواندند، (استَوَى: چیره شد). این کارشان همانند کار یهود بود که کلمه‌ی ﴿حِطَّةٌ﴾ بخشش، را به (حنطة: گندم) مبدل نمودند.

یا مانند بعضی از بدعتی‌ها که لفظ الله ﷻ در این آیه ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ را با فتحه (الله) خواندند. و مانند اشاعره که این آیه را ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ به این صورت خواندند (و جاء أمرُ رَبِّكَ). و دیگر مثال‌ها.

این بود نمونه‌هایی از تحریف لفظی و معنوی. برخی از اهل بدعت صفتِ غضب را به انتقام و رحمت را به نعمت دادن تفسیر نموده‌اند. و گویند منظور از (الیدین: دو دست)، نعمت و قدرت است.^۲ این نوع تحریف هم تحریف معنوی است و کاملاً باطل و مردود است و از آن نهی شده است.

ج- ترک تعطیل صفات:

تعطیل از (العطل) به معنای خالی بودن و متروک، مشتق شده است. الله ﷻ می-فرماید: ﴿وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ﴾ [الحج: ۴۵] (و چاه‌های متروک و قصرهای افراشته) هم به همین معناست. در بحث مورد نظر ما، منظور از تعطیل، نفی صفات الاهی و عدم اثبات آن برای الله ﷻ می‌باشد.

۱- منة الرحمن في نصيحة الإخوان، ياسر برهامی. مكتبة الإيمان الإسكندرية ص ۳۰ با کمی تصرف.

۲- الأسئلة و الأجوبة الأصولية على العقيدة الواسطية، شيخ عبدالعزیز المحمد السلیمان. دار الدعوة الإسكندرية ص ۴۸. شرح العقيدة الواسطية، محمد خليل هراس. دانشگاه اسلامی مدینه منوره ص ۱۶ چاپ چهارم. شرح معارج القبول ج ۱ / ص ۳۲۱.

تعطیل و متروک نمودن نام‌ها و صفات الهی، روش و مذهب جهمیه و معتزله است. فرق میان تحریف و تعطیل این است که:

تعطیل عبارت است از نفی معنای درست و حقی که قرآن و سنت بر آن دلالت دارد.

ولی تحریف یعنی تفسیرِ نصوص به معانی باطلی که خودِ نصوص بر آن دلالت ندارد.

نسبت میان آن دو عموم و خصوص مطلق است. چرا که تعطیل عام‌تر از تحریف است. یعنی هر تحریفی، تعطیل است اما هر تعطیلی تحریف نیست.

با این تفسیر، هر دو زمانی یافت می‌شوند که یک معنای باطل اثبات و معنای حقی نفی گردد. مانند تفسیر اشاعره در صفات‌های (استوی) به استولی. و (المجیء: آمدن) به مجیء الأمر (صدور دستور)، و (الید: دست) به قدرت و (الرحمة) به نعمت. و دیگر تأویلات باطل آنان در این زمینه.

تأویل بدون تحریف را در تفسیر کسانی می‌توان یافت که صفات وارد شده در قرآن و سنت را نفی می‌کنند و گمان می‌برند ظاهر صفات مورد نظر نیست؛ علاوه بر آن معنای دیگری هم برای صفات ارائه نمی‌دهند که این عملشان تفویض نام دارد.

تفیض از اندیشه و مذهب سلف نیست. چرا که سلف معنا را تفویض نمی‌کنند و کلامی را نمی‌خوانند که معنایش را ندانند. بلکه معانی نصوص را از قرآن و سنت فهمیده و برداشت می‌کنند. صفات را برای الله ﷻ اثبات کرده و حقیقت و کیفیت صفات را به الله ﷻ تفویض می‌کنند. چنان که وقتی از امام مالک رحمته در مورد کیفیت قرار گرفتن الله ﷻ بر عرش سؤال شد، گفت: استواء معلوم و کیفیت مجهول و ناشناخته است^۱.

د- ترک تشبیه و همانندی میان خالق و مخلوق:

تمثیل و تشبیه، مثل هم‌اند. یعنی اعتقاد به تشابه میان خالق و مخلوق و همانندی صفات خالق به مخلوقات.

تشبیه بر دو نوع است:

۱- شرح العقيدة الواسطية لابن تیمیة، نوشته‌ی محمد خلیل هراس. دارالدعوة السلفية ۱۴۱۲

هجری، ۱۹۹۲ میلادی. الأسکندرية، ص ۲۱-۲۲.

نخست: تشبیه مخلوق به خالق. مانند تشبیه عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به الله جَلَّ جَلَالُهُ توسط مسیحیان، و تشبیه عَزِيز به الله جَلَّ جَلَالُهُ به اعتقاد یهودیان و تشبیه بت‌ها به الله جَلَّ جَلَالُهُ از دید مشرکین. الله تعالی بسی والاتر و بزرگ‌تر از گفته‌ی آنان است.

دوم: مانند تشبیه آنانی که الله جَلَّ جَلَالُهُ را به مخلوقاتش همسان می‌کنند. می‌گویند: الله جَلَّ جَلَالُهُ چهره‌ای همانند چهره‌ی انسان، دستی بسان دست او، و شنوایی هم‌چون شنوایی انسان دارد؛ و غیره. الله جَلَّ جَلَالُهُ برتر از سخن ایشان است.

ه- رویگردانی از بیان کیفیت در صفات:

التَّكْيِيفُ یعنی تعیین ماهیت و حقیقت برای یک شیء. عرب گوید: كَيْفَتُ الشَّيْءِ، یعنی کیفیتش را بیان داشتم^۱.

تفاوت تکییف با تمثیل این است که در تکییف شخص معتقد است، صفات الله تعالی دارای فلان کیفیت است. یا از کیفیت آن سؤال می‌کند. ولی در تمثیل، او معتقد است که صفات خالق همانند صفات مخلوق است.

و منظور از نفی کیفیت، نفی مطلق نیست. چرا که بالاخره هر چیزی دارای کیفیتی خاص است. لذا صفات الله متعال هم کیفیت خودش را دارد. اما عقل ما توان درک آن را ندارد. الله جَلَّ جَلَالُهُ می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز همانند او نیست و او بسیار شنوا و بیناست).^۲

در تفسیر این سخن الله جَلَّ جَلَالُهُ: ﴿كَمِثْلِهِ﴾ اختلاف شده است. گفته شده است منظور از (کاف) و (مِثْلِهِ) در این جا به صورت کنایه، مبالغه‌ی در نفی می‌باشد. مانند: انسانی همانند تو بخیلی نمی‌کند، و غیر از تو کسی سخاوت نمی‌کند.

برخی گویند: (کاف) برای تأکید زیادتر به کار برده شده است. چرا که الله جَلَّ جَلَالُهُ همانندی ندارد. و این گونه ترکیب‌ها در علم نحو مشهور است.

۱- تقریب التدمیریة، ص ۵۱.

۲- شرح الواسطیة نوشته‌ی هراس، ص ۲۲. پس جایز نیست بگوییم صفات بدون کیفیت را اثبات می‌کنیم. ثابت می‌کنیم لیکن با کیفیتی که آن را نمی‌دانیم. لذا می‌گوییم: بدون کیفیت بیانش می‌کنیم. یعنی این صفات دارای کیفیتی هستند که لایق الله جَلَّ جَلَالُهُ است و عقل ما آن را درک نمی‌کند.

عده‌ای از قبیل ثعلب و دیگران گفته‌اند: (مثل) زائده است. چنان‌که در این فرموده‌ی الله ﷻ آمده است: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ﴾ [البقرة: ۱۳۷] (اگر آن‌ها نیز به آن‌چه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند).

تفسیر اول بهتر است. چرا که استفاده از کنایه نزد عرب‌ها دامنه‌ی وسیعی دارد. این قتیبه گوید: عرب‌ها از کلمه‌ی (مثل) به جای خود شخص هم استفاده می‌کنند. مثلاً تو می‌گویی: مِثْلِي لَا يُقَالُ لَهُ هَذَا، یعنی أَنَا لَا يُقَالُ لِي: به من این‌چنین گفته نمی‌شود.

گروهی معتقدند هدف از (مثل) صفت است. چرا که (المثل) به معنای مِثْل است و المِثْل صفت و وصف است. الله متعال می‌فرماید: ﴿مِثْلُ الْجَنَّةِ﴾ (وصف و صفت بهشتی که). لذا بر مبنای این ترجمه، هیچ صفتی همانند صفات الله ﷻ نیست. یعنی هیچ یک از مخلوقات در ذات، صفات و نام‌هایشان شبیه و همانند الله ﷻ نیستند. چرا که تمام نام‌های الله ﷻ نیک هستند و صفاتش صفات کمال و بزرگی است. و الله تعالی با عمل و فعلِ خودش بدون هیچ شریک و همیاری، مخلوقات بزرگ را آفریده است. در نتیجه به خاطر یگانه بودن و کامل بودن الله ﷻ از هر حیث، هیچ چیز همانند او نیست. هر کس این آیه را آن‌طور که حَقَّ فهمیدن و تدبر کردن است، بفهمد، در بحث اختلاف صفات در مسیری روشن و واضح حرکت خواهد کرد. و اگر دقیق به این آیه ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ بنگرد بر بصیرتش افزوده می‌گردد. زیرا اثباتی که در آخر آیه آمده است، آن‌هم بعد از نفی (همانندی) که در اول آیه آمده بود، به خنکای یقین و شفای سینه و سردی دل منجر خواهد شد. با این دلیل قوی، بسیاری از بدعت‌ها متلاشی و نابود می‌گردد و بینی بسیاری از کوتاه‌نگران متکلمین و افراط‌گران اهل تأویل به خاک مالیده می‌شود. خصوصاً اگر این فرموده‌ی الاهی: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ﴾ عَلَمًا ﴿۱۱۰﴾ [طه: ۱۱۰] (و بر او احاطه‌ی علمی ندارند)، ضمیمه‌ی آن شود.

و این فرموده‌ی الله ﷻ: ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (او بسیار شنوا و بیناست)، یعنی ذات باری تعالی سخن مخلوقات را با توجه به تفاوت زبان‌ها و گوناگونی نیازهایشان، می‌شنود. و بصیر به بیننده‌ای گویند که دیدش بر تمام دیدنی‌ها تسلط و احاطه‌ی کامل داشته باشد. یعنی مورچه‌ی سیاه را در دل تاریکی شب بر صخره‌ای صاف و سخت،

می‌بیند. قوت و خوراک در اعضاء حیوانات کوچک و حرکت آب در شاخه‌ها را می‌بیند.^۱

از این آیات کریمه چنین برداشت می‌شود:

- ۱- رد بر مشَبَّهه که الله ﷻ را به مخلوقش تشبیه می‌کنند.
- ۲- رد بر مَعْطَلَة، آنان که بسان جهیمیه صفات الهی را نفی می‌کنند.
- ۳- رد بر معتزله و هم‌کیشان آنان که نام‌ها را بدون صفت اثبات نموده و می‌گویند: شنوا و بینای بدون چشم و گوش.
- ۴- رد بر اشاعره که برخی از صفات را اثبات می‌نمایند^۲ و برخی را تأویل و تحریف می‌کنند که این دو ضد و نقیض هم‌اند. با گمراهی آنان بسیاری از راه به‌در شدند.
- ۵- در آن شنوایی و بینایی الله ﷻ آن‌گونه که سزاوار شأن و بزرگی اوست، ثابت می‌گردد.^۳
- ۶- منزّه دانستن الله ﷻ از مخلوقات و این که صفات او تعالی بسان هیچ یک از مخلوقاتش نیست.
- ۷- مقدم داشتن نفی بر اثبات. چرا که اُولی از باب خالی دانستن از عیب و دوّمی از باب آراستن و زیبایی است.
- ۸- در آن نفی اجمالی و اثبات به صورت مفسّر آمده است. و این روش اهل سنت در استنباط از این آیه و دیگر آیات است.
- ۹- ردّ بر آنان که می‌پندارند سمع و بَصَر به معنای علم است.
- ۱۰- این آیات دلالت بر زیادی صفات کمال و تعریف و توصیف الله ﷻ دارد. و این صفات به دلیل فراوانی و عظمت آن‌ها، همانندی برایشان نیست. و گر نه اگر منظور فقط نفی صفات بود، نبود محض شایسته‌تر از چنین مدح و ستایشی بود. پس این آیه بر اثبات صفات دلالت دارد.
- ۱۱- این آیه دلیلی است برای آنان که سمع را بر بصر برتری می‌دهند.

۱- الأسئلة و الأجوبة الأصولية، شیخ عبدالعزيز المحمد السلیمان ص ۵۲ - ۵۳.

۲- فقط هفت صفت را ثابت می‌دانند: الحیاة (زندگی)، الکلام (سخن)، البصر (چشم)، السمع (شنوایی)، الأرادة (اراده)، العلم و القدرة.

۳- در شنوایی را قبل از بینایی ذکر نمود.

۱۲- تشویق بر مقام و منزلت احسان^۱.

خلاصه‌ی مطلب:

سلف صالح به آن چه الله ﷻ در قرآن، خود را توصیف نموده و به آن چه رسول الله ﷺ وی را وصف کرده است، ایمان دارند و تسلیم آن هستند؛ و تمام وصف‌ها را بر ظاهر آن حمل می‌کنند. آنان آن چه را که در قرآن کریم آمده است، بدون تحریف، تعطیل، بیان کیفیت، و تمثیل و تشبیه، آن گونه در شأن مقام و منزلت الهی است، ایمان دارند.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته در عقیده‌ی واسطیه، مذهب سلف را چنین بیان می‌دارد:

هرآن چه که الله تعالی خویش را با آن وصف نموده است، نفی نمی‌کنند. و کلام الهی را از معنای اصلی آن تحریف نمی‌کنند و در نام‌ها و آیات الله ﷻ به کثرت نرفته‌اند. کیفیت بیان نمی‌کنند و صفات الله ﷻ را به صفات مخلوقین تشبیه نمی‌کنند. چرا که معبود یکتا هم‌نام، هم‌تا و هم‌مثلی ندارد و الله ﷻ به مخلوقات قیاس نمی‌شود. زیرا او به خود و دیگران آگاه‌تر است و از مخلوقاتش راست‌گوتر و نیک‌سخن‌تر است. و بعد از الله ﷻ پیامبران راست‌گوی او، نیک‌سخن‌تر و راست‌گوترین هستند؛ بر خلاف آنان که ناآگاهانه نسبت به الله ﷻ حرف‌هایی زدند^۲. از این روست که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ ﴿۱۸۰﴾ وَسَلٰمٌ عَلٰی الْمُرْسَلِيْنَ ﴿۱۸۱﴾ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۸۲﴾﴾ [الصافات: ۱۸۰-۱۸۲] (پروردگارت که دارای عزت است از آنچه او را به آن توصیف می‌کنند، منزّه است. و سلام بر پیامبران. و همه ستایش‌ها ویژه الله است که پروردگار جهانیان است).

۱- احسان یعنی الله ﷻ را آن‌سان عبادت کنی که او را می‌بینی؛ حال اگر تو او را نمی‌بینی، او که تو را می‌بیند. به الأسئلة و الأجوبة الأصولية: ص ۵۳ - ۵۴ رجوع شود.

۲- بدعتیانِ هواپرست جریان را بر عکس نمودند؛ آن چه را الله متعال برای خود اثبات کرده است، آنان نفی کردند و با سلیقه‌ی خویش صفاتی را برای الله ﷻ ثابت نموده‌اند که با آن چه نام‌ها و صفات الهی خواهان آن است، در تضاد می‌باشد؛ و الله تعالی خود را از آن منزّه دانسته است. در نتیجه گرفتار تکذیب قرآن و سنت شدند و سخنی که به آنان گفته شده بود را تغییر دادند.

پس خودش را از آنچه مخالفین پیامبران توصیف کرده‌اند، منزّه داشت و بر رسولان به دلیل بی‌نقص بودن گفتارشان از عیب و نقص، سلام فرستاد. و این‌گونه با توصیف و نام‌گذاری خویش، بین نفی و اثبات جمع نمود.

اهل سنت هم از پیام پیامبران منحرف نشده‌اند. چرا که پیام آن‌ها، همان راه راست است. راه آنان که الله ﷻ ایشان را گرامی داشته [یعنی] پیامبران و راستان و شهیدان و صالحان.

چهارم: تمسک به فهم و عملی که صحابه رضی الله عنهم از کتاب الله و سنت داشتند:

روش سلفی بر مبنای فهم کتاب الله و سنت و عمل به آن دو طبق فهم صحابه رضی الله عنهم برپاست. لذا سلفی‌ها به اقوالی که از صحابه رضی الله عنهم ثابت شده است، اقتدا نموده‌اند. و معتقدند فهم و برداشت صحابه از قرآن و سنت بر استنباط و برداشت دیگران مقدم و شایسته‌تر است. تمسک و پای‌بندی به روش صحابه رضی الله عنهم و عمل به آن، از مواردی است که علمای سلف در موردش سخن گفته‌اند و حد و مرزش را مشخص نموده‌اند.

* مثلاً در میدان عقیده:

سلف صالح تمام آیات قرآنی و احادیث نبوی که متعلق به بحث عقیده از صحابه رضی الله عنهم ثابت است، را قبول دارند و در نزد اهل سنت و جماعت خارج شدن از این قاعده جایز نیست. خصوصاً اجماع و عدم اختلاف صحابه رضی الله عنهم در امور عقیده^۱ این جریان را تقویت می‌کند. لیکن هواپرستان و بدعتیان، بعد از صحابه رضی الله عنهم با ایشان مخالفت کرده و عقیده را تغییر دادند و خروج ایشان از باورها و اصول ایمان صحابه رضی الله عنهم، روشن و واضح گشت. آیات قرآن کریم و احادیث نبوی به طور صریح دلالت بر تزکیه و بی‌نقص بودن اعتقاد و اصول ایمان صحابه رضی الله عنهم دارد. الله ﷻ در مورد صحابه رضی الله عنهم می‌فرماید:

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِۦ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [البقرة: ۱۳۷] (پس اگر آنان [هم] به آن چه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند).

۱- صحابه رضی الله عنهم در مسئله‌ی عقیده‌ای که بر آن عمل شده باشد اصلاً اختلاف نکرده‌اند. لیکن در اموری که مبتنی بر عمل نیست، مقداری اختلاف نظر نموده‌اند. مثلاً در بحث اسراء و معراج اختلاف دارند که آیا رسول الله ﷺ پروردگارش ﷻ را دیده است یا خیر. یا این که آیا ابتدا قلم آفریده شده است یا عرش.

و نیز: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید).

هم‌چنین می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] (و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید).

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ خَيْرَكُمْ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...»: (براستی بهترین مردم قرن من شما هستید و سپس آنان که بعد از ایشان‌اند و بعد آنان که در پی آن‌ها‌اند).^۱

و می‌فرماید: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ!» (بر شماست روش من و خلفای هدایت‌یافته‌ی بعد از من؛ مصرانه بر آن پای‌بند باشد).^۲

هم‌چنین فرموده‌اند: «وأصحابي أمانة لأمتي فإذا ذهب أصحابي أتى أمتي ما يوعدون!» (صحابه‌ی من پاسبانان امت من (از افتادن در فتنه‌ها، جنگ‌ها و ارتداد) هستند. اصحابم که رفتند، آن‌چه وعده شده است، (ظهور بدعت، فتنه‌های دینی، هتک حرمت به مدینه و مکه و...) بر سر امتم می‌آید).^۳

و پیامبر ﷺ در مورد فرقه‌ی ناجیه (گروه نجات‌یافته) فرمودند: این گروه بر همان اعتقادات رسول الله ﷺ و صحابه ﷺ هستند.

لذا هر گاه صحابه بر اعتقاد مبتنی بر آیات قرآن و احادیث رسول ﷺ اجماع نمودند، بر هیچ اهل سنتی گنجایش ندارد از باور آنان خارج شوند. در غیر صورت در لیست هواپرستان و بدعتیان قرار می‌گیرند. از همین روست که اهل سنت علیه مذاهب بدعتی و نوآور استناد کرده و آنان را در مسایل اعتقادی، مخالفین فهم و برداشت صحابه ﷺ از قرآن و سنت می‌دانند. حال از آن‌جا که اجماع در امور دینی حجت محسوب می‌شود، سزاوارترین اجماع، اجماع صحابه ﷺ است. این کثیر رحمته در

۱- متفق علیه.

۲- احمد، ابوداود و ترمذی. و گفته است این روایت حسن صحیح است.

۳- مطالب داخل کمانک‌ها از شرح نووی بر مسلم گرفته شده است. مترجم.

۴- مسلم.

تفسیر آیهی ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِضَ لَهُمْ دِينُهُمْ يَقُولُوا إِنَّهُ بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِن نَدْعُهُمْ فَمَا يُغْنِي عَنْهُمْ دِينَهُمْ وَهُمْ حَادِثُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۱] (و کسانی که کافر شدند، به آنان که ایمان آوردند گفتند: «اگر [این دین] خوب بود، بر ما بدان پیشی نمی‌گرفتند)، می‌گوید: اهل سنت معتقدند هر گفته یا عملی که از صحابه رضی الله عنهم ثابت نشده باشد، بدعت است. چرا که اگر (گفته یا عمل ثابت نشده) خوب بود، صحابه رضی الله عنهم در آن مورد، بر ما پیشی می‌گرفتند. زیرا آنان مشتاقانخ و سریع مبادرت به انجام اعمال نیک می‌کردند.^۱

* * در تفسیر قرآن و درک معانی آن:

صحابه رضی الله عنهم آگاه‌ترین انسان‌ها به قرآن کریم بوده‌اند. هیچ آیه‌ای را نه در فهم و نه در عمل از دست نداده‌اند و به درجه‌ای رسیدند که از آیندگان، هیچ کس بدان دست نیافته است. لذا قانون سلف صالح و پیروانشان رحمهم الله بر این بوده است که فهم صحابه رضی الله عنهم در برداشت از قرآن کریم را، بر فهم دیگران که با صحابه رضی الله عنهم مخالف بودند، مقدم می‌داشتند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید:^۲ واجب است که بدانیم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همانند بیان الفاظ قرآن، معانی را هم برای یارانش رضی الله عنهم بیان نموده است. الله تعالی می-فرماید: ﴿لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴] (تا برای مردم آنچه به سویشان نازل شده است را بیان داری). این آیه دربرگیر بیان الفاظ و معانی قرآن است. ابو عبدالرحمن سلمی گوید: افرادی همانند عثمان و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما که قاریان قرآن بودند، برایمان روایت کرده‌اند که: آنان هر گاه ده آیه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌آموختند، تا خوب آن‌ها را نمی‌فهمیدند و به آن عمل نمی‌کردند، آیاتی دیگر نمی‌آموختند. می‌گفتند: ما قرآن را با علم و عمل (به آن) آموختیم. از این رو مدت زیادی را صرف حفظ کردن یک سوره می‌کردند. انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: وقتی یک شخص (از ما) سوره بقره و آل عمران را حفظ می‌کرد، چقدر در چشمان ما بزرگ می‌آمد!^۳ ابن عمر رضی الله عنهما هشت

۱- تفسیر ابن کثیر ج ۴ / ص ۶۵. المكتبة التوفيقية القاهرة.

۲- الإتيان في علوم القرآن، سيوطي. دار التراث القاهرة ج ۴ / ص ۱۷۵ - ۱۷۶. به مقدمة في التفسير

ابن تیمیه رحمته الله رجوع شود.

۳- احمد در مسندش.

سال را صرف حفظ سوره‌ی بقره نمود^۱، چرا که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿كَتَبْنَا لَهُ الْكِتَابَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۲۹] [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند). و فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ [محمد: ۲۴] (آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند). تدبّر در قرآن بدون فهم معانی آن غیر ممکن است. هم-چنین عادتاً امکان ندارد افرادی در علم پزشکی و ریاضیات تحصیل کنند و دنبال شرح آن نباشند. چگونه می‌شود کتاب الله ﷻ که محفوظ ماندن، نجات و خوشبختی صحابه ﷺ و رونق دین و دنیایشان به آن وابسته است، اینگونه نباشد!

از این رو نزاع و مجادله‌ی صحابه در تفسیر آیات قرآن بسیار اندک است. گر چه در بین این نزاع تابعین، بیشتر از صحابه شد، لیکن به تناسبِ مردمانِ بعد از تابعین رحمهم الله باز هم ناچیز بود. افرادی از تابعین بودند که تمام تفسیر را نزد صحابه ﷺ آموختند. و گاه‌ها در بعضی از قسمت‌های تفسیر خودشان، از روی استنباط و استدلال سخن گفته‌اند. اختلاف نظر میان سلف در تفسیر، بسیار کم است و عموم اختلاف آنان با یک‌دیگر، اختلافِ تنوع است نه اختلاف تضاد^۲.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: هر گاه صحابه ﷺ تابعین و ائمه رحمهم الله در مورد آیه‌ای تفسیری نمودند، و دیگر مفسرین آیه را به گونه‌ای تفسیر کردند که با مذهب اعتقادی آنان موافق آید، و آن مذهب هم پیرو روش صحابه و تابعین نبوده است، در این زمینه با معتزله و دیگر بدعتیان همسو هستند. به صورت کلی کسی که از روش صحابه و تابعین و تفسیر ایشان جدا شود و همراه آنانی شود که با صحابه و تابعین مخالف هستند، خطا کرده است؛ بلکه مبتدع است. چرا که صحابه و تابعین در تفسیر و معانی قرآن آگاه‌تراند؛ چنان‌که در حقی که الله ﷻ رسول الله ﷺ را مبعوث داشته است، آگاه‌تراند^۳.

۱- مؤطاء.

۲- الإیتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۳- قبلی. به تلخیص سیوطی. تفسیر در نزد علمای اهل سنت دارای مراتبی است. ابتدا تفسیر قرآن با قرآن. چرا که برخی آیات، آیاتِ مجمل و مبهم را تبیین می‌کند. بعد از آن تفسیر قرآن به سنت است. به این دلیل که روایت‌های پیامبر ﷺ برای بیان قرآن کافی و کامل است. سوم تفسیر

* در میادین عملی دین:

نظریات فقهی و احکام دینی و اجتهادات صحابه رضی الله عنهم در نزد سلف صالح و پیروان ایشان، دارای جایگاه و منزلت خاصی است. و این جریان دارای مراتب متفاوتی است: تمام احکام فقهی که صحابه رضی الله عنهم بر آن اجماع نموده‌اند، دلیل و حجتی قطعی است. چرا که اجماع، خود حجت است. و بالاترین اجماع، اجماع صحابه رضی الله عنهم است. لذا بر حجت بودن این امر هم، اجماع است. و هرگز فقها بر اجماعی غیر از اجماع صحابه رضی الله عنهم اتفاق نظر نکرده‌اند. زیرا اجماع آن‌ها در احکام شرعی به حد تواتر رسیده است. از این رو کسی با اجاع ایشان مخالفت ننموده است؛ حتی آنان که وجود اجماع را بعید دانسته‌اند، به اجماع صحابه اذعان دارند^۱.

اما در احکام فقهی و آراء متعددی که از ایشان نقل شده و اختلاف نظر دارند، سلف، اقوال آنان را بررسی کرده و سخنی از ایشان را گرفته و به آن عمل می‌کنند. حتی برخی معتقدند، نباید از مجموع اقوال صحابه خارج شد. اگر از بعضی صحابه رأیی صادر شده و از برخی دیگری رأیی مخالف آن، عمل نکردن به مجموع نظریات آنان، برابر با خارج شدن از جمع صحابه رضی الله عنهم است^۲.

با توجه به آنچه گذشت، اقوالی که از ائمه‌ی چهارگانه ثابت است، بیانگر این است که گفتار صحابه رضی الله عنهم را تبعیت می‌کردند و از آن خارج نمی‌شدند. ابوحنیفه رضی الله عنه می‌گوید: اگر مطلبی را در قرآن نیافتیم، به اقوال صحابه رضی الله عنهم رجوع می‌کنم. سخن هر کدام را که خواستم می‌گیرم و سخن هر کدام را خواستم رها می‌کنم. اما قول غیر صحابه را بر صحابه رضی الله عنهم ترجیح نمی‌دهم. به روایت ربیع، امام شافعی رضی الله عنه هم در کتاب الرساله همین را گفته است^۳: دیده‌ایم که علما سخن یکی از صحابه رضی الله عنهم را گاهی گرفته‌اند و باری دیگر رها کرده‌اند. و برخی از اقوال آنان را گرفته‌اند. شخصی که با او مناظره می‌کرد گفت:

قرآن به اقوال صحابه رضی الله عنهم. و بعد از آنان تفسیر بزرگان تابعین رحمهم الله که در این علم، شاگردان صحابه رضی الله عنهم بوده‌اند.

۱- اصول الفقه، محمد ابو زهره. دارالفکر العربی القاهرة ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۲- اصول الفقه، ابو زهره، ص ۱۶۹.

۳- این کتاب حاوی فتوهای اخیر امام شافعی می‌باشد. به کتاب الأم نوشته‌ی امام شافعی ج ۷ / ص

تو در این مورد چه می‌کنی؟ گفتیم: اگر در قرآن و حدیث و اجماع، چیزی که در معنایش حکم کند را نیافتیم، سخن یکی از ایشان - صحابه رضی الله عنهم - را برمی‌گزینیم. امام شافعی رحمته الله در کتاب (الأم) به روایت از ربیع که از فتاوی جدید^۱ اوست می‌گوید: اگر جواب مسئله در قرآن و سنت نبود به اقوال صحابه رضی الله عنهم یا یکی از ایشان رجوع می‌کنیم. سپس اگر قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما^۲ یا فتوای عثمان را بپذیریم نزدمان محبوب‌تر است. البته این در زمانی است که هنگام اختلاف اقوال دلیلی از کتاب و سنت نیابیم که قوی‌ترین قول را برگزینیم، سخن آن که دلیل دارد را پیروی خواهیم نمود.

این سخنان دال بر پیروی از کتاب الله و سنت است؛ سپس پیروی از آن چه صحابه رضی الله عنهم بر آن اجماع دارند. ولی در مواردی که صحابه رضی الله عنهم با هم اختلاف نظر دارند، قویترین سخنی که با قرآن و سنت همسو باشد را برمی‌گزینند.

و اگر نتوانست قویترین را برگزیند، آن چه ائمه‌ی راشدین رضوان الله علیهم عمل کرده‌اند را تبعیت می‌کند. چرا که قول ائمه مشهور و عموماً بررسی شده است. و نیز همانند امام مالک رحمته الله که بسیاری از احکام وارده در مؤطای ایشان، بر اساس فتوای صحابه رضی الله عنهم می‌باشد. امام احمد هم مانند امام مالک رحمهما الله عمل کرده است.^۳

ابن قیم جوزی رحمته الله در این که آراء و نظریات صحابه رضی الله عنهم از دیگر افراد به قرآن و سنت نزدیک‌تر است، می‌گوید^۴: هر گاه صحابی سخنی گفت یا حکمی صادر نمود یا فتوایی داد، برخی مدارک مختص اوست و در برخی از دلایل و مدارک ما هم با آنها مشترکیم. ادله‌ی که خاص اوست، این است که شاید دلیلش را مستقیماً از رسول الله صلی الله علیه و آله یا از صحابه‌ای دیگر و او از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده باشد. مواردی که آنان برایش دلیل خاص داشتند و ما در آن شریکشان نیستیم، چنان فراوان است که قابل شمارش نیست. و آن‌ها هر آن چه را که شنیده‌اند روایت نکرده‌اند. نسبت سخنانی که

۱- قبلی.

۲- چرا که در حدیث آمده است: اقتدوا بالذین من بعدی: ابی بکر و عمر، به دو نفر بعد از من، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اقتدا کنید.

۳- أصول الفقه، ابوزهره، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۴- إعلام الموقعین، ابن قیم جوزی، ص ۲۸۴/ج ۱. چاپ الشیخ منیر الدمشقی.

ابوبکر صدیق و عمر فاروق و دیگر بزرگان صحابه رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌اند با روایاتی که بیان کرده‌اند، چند چند است؟! از ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکصد حدیث روایت نشده است؛ در حالی وی در کمتر صحنه‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله غایب بوده است. وی از هنگام بعثت، بلکه قبل از بعثت تا پایان عمر همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. ایشان آگاه‌ترین صحابه به سخن و عمل رسول صلی الله علیه و آله و روش و سیرت ایشان بوده است. هم-چنین عموم بزرگان صحابه رضی الله عنهم نسبت روایاتشان به آن چه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌اند و نسبت به صحنه‌ایی که با ایشان حضور داشتند، بسیار اندک است. اگر تمام شنیده‌ها و صحنه‌ها را روایت می‌کردند، چندین برابر روایات ابوهریره رضی الله عنه می‌شد؛ در حالی که ابوهریره رضی الله عنه تقریباً چهار سال همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و روایات زیادی از وی نقل شده است. لذا سخن کسانی که می‌گویند: اگر صحابی در این مورد اطلاعی می‌داشت بیانش می‌کرد، این حرف کسی است که سیرت و وضعیت زندگی صحابه رضی الله عنهم را نشناخته است. صحابه رضی الله عنهم حدیث را بزرگ می‌داشتند و در نقل آن ترس داشتند؛ و به دلیل ترس از زیاد و کم کردن حدیث، کم روایت می‌کردند. روایتی را نقل می‌کردند که آن را بارها از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بودند. صراحتاً نمی‌گفتند شنیده‌ایم و نیز نمی‌گفتند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله. فتاوایی که از یک صحابه رضی الله عنه بیان می‌داشت از این شش حالت بیرون نبود:

- ۱- از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است.
- ۲- از کسی شنیده که آن شخص از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است.
- ۳- فتوایش برداشت و فهمی بوده است که از قرآن استنباط نموده، ولی بر ما پوشیده مانده است.
- ۴- تمام صحابه بر این فتوا اتفاق نظر داشته‌اند؛ ولی فقط فتوای مفتی آنان به ما نقل شده است.
- ۵- نظرش به دلیل تسلط علمی کامل و منحصر به فرد وی بر لغت بوده است که ما چنین توانی را نداریم. یا به دلایل محتوا و فحوای کلام بوده است، یا بنا بر برداشتی بوده که در گذر زمان با دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله، کارها و حالات ایشان، چنین فتوایی داده است. هم‌چنین بر اساس سیرت، شنیدن کلام، دانستن مقصد و هدف کلام، حاضر بودن در حین نزول قرآن و تفسیر عملی آن، چیزی

فهمیده است که ما قدرت درک آن را نداریم. بر مبنای این موارد پنج‌گانه است که می‌گوییم فتوای صحابی بر ما حجت است.

۶- یا ممکن است فتوایش بر اساس برداشتی باشد که از پیامبر ﷺ روایت نکرده باشد و در فهم مسئله به خطا رفته باشد. در چنین حالتی فتوای وی بر ما حجت نیست. البته واضح و روشن است احتمال وقوع پنج‌مورد قبل بر احتمال معین شماره‌ی ششم غالب و چیره است و هیچ خردمندی در آن شک نمی‌کند. لذا گمان غالب و احتمال قوی و درست، در مورد سخن رسول الله ﷺ کافی است و باید به آن عمل نمود. این سخن برای انسان آگاه کفایت می‌کند.^۱

صحابه ﷺ با وجودی که دارای علم زیادی بودند، اما به عنوان یک انسان، معصوم نیستند. گرچه اجماع آنان عصمت را در پی دارد. و از آن جا که تمام امت دچار گمراهی و کج‌فهمی نمی‌شوند، سزاوارترین افراد امت در عدم گمراهی، صحابه ﷺ هستند. اما یک صحابه به تنهایی از خطای اجتهادی معصوم نیست. اگر خطای اجتهادی وی ثابت شد، معذور است و فتوایش پذیرفته نمی‌شود و لازم است از قرآن و سنت پیروی شود.

شارح کتاب عقیده الطحاویه بعد از ثبوت خطای اجتهادی یکی از صحابه، عمل کرد سلف را چنین بیان می‌دارد: اگر ثابت شد سخن یکی از صحابه ﷺ بر خلاف حدیث صحیح می‌باشد، حتماً عذرش پذیرفته است و سخنش ترک می‌شود. باید گفت عموم عذرها سه نوع‌اند:

- ۱- اعتقاد نداشته باشد که رسول الله ﷺ چنین سخنی گفته باشد.
- ۲- اعتقاد نداشته باشد که منظورش از بیان آن سخن، همان مسأله‌ی مورد نظر بوده است.
- ۳- معتقد به منسوخ بودن آن حکم باشد.

آنان بنا بر پیشگامی و رساندن شریعتی که رسول الله ﷺ با آن به سوی ما آمده بود و به دلیل بیان و توضیح آن چه نمی‌دانستیم، بر ما فضل و منت دارند^۱.

موارد زیر گواه بر فضیلت صحابه رضی الله عنهم و پیشی گرفتن آنان بر دیگران است:

۱- آنان در حفظ، تلاوت و تفسیر، آگاه‌ترین افراد امت به قرآن کریم‌اند. چرا که آن را مستقیماً از زبان رسول ﷺ آموخته‌اند. معانی قرآن را برای ایشان بیان داشته است و آنان داناترین انسان‌ها به لغت و سبب نزول قرآن می‌باشند و هیچ چیز از آنان پنهان نمانده است.

۲- صحابه رضی الله عنهم از همگان آگاه‌تر به سنت و روش رسول ﷺ بودند. آنان حافظان اقوال و ناظران کردار پیامبر ﷺ بودند. از همه بهتر می‌دانستند نبی کریم صلی الله علیه و آله در کجا و کدام کار را تأیید کرده است. احادیث ناسخ و منسوخ، عام و خاص و مطلق و مقید را خوب می‌شناختند.

۳- یاران رسول ﷺ در کتاب الله و سنت، پای‌بندترین انسان‌ها به آموزه‌های پیامبر علیه الصلاة والسلام بودند. در عمل هرگز میان سنت‌های کوچک و بزرگ فرقی قایل نبودند. در پیروی از رسول الله ﷺ و محبت شدید به روش و سنت وی، ضرب المثل‌هایی بی‌بدیل بودند. دیده نشده است در پیروی از شخصی، کسی شیفته‌تر، رهجوتر از پیروان نبی اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به ایشان باشند.

۴- شاگردان رسول ﷺ مجتهد و اهل نظر بودند. چرا که با آگاهی از قرآن و سنت و تسلط بر لغت عربی، ذکاوت و هوش سرشار، دانستن سبب نزول و دلیل احکام، دارای ملکه‌ی استنباط و استدلال از نصوص بودند.

۵- صاحبان لغت عربی بودند. به آن اشراف کامل داشتند. لغات مشهور و غریب، ریز و درشت و اسلوب بلاغت و مفهوم آن را خوب می‌دانستند. در تلفظ دچار اشتباه نمی‌شدند و شائبه‌های لغات عجم وارد زبان‌شان نشده بود.

۶- آنان پرهیزگاران صالح، پارسایانی زهد پیشه، تیزهوشانی زیرک، مشتاقان آخرت، تارکان دنیا بودند. لذا کرنش در بارگاه حق برایشان آسان می‌نمود. دروازه‌های

۱- شرح العقيدة الطحاوية، ص ۳۳۷. احمد شاکر. به رفع الملام عن ائمة الأعلام نوشته‌ی شیخ

الإسلام ابن تیمیة رحمته الله نگاه کن.

رستگاری و دانش به رویشان گشوده شد. چنان بهره‌ای بردند که آیندگان بدان دست نیافتند.

اللہ ﷻ می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۸۲] (از الله ﷻ پروا کنید، الله شما را آموزش می‌دهد).

اللہ ﷻ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾ [محمد: ۱۷] (آنان که هدایت شدند، هر چه بیشتر هدایتشان نمود).

۷- چه کارهای بس بزرگی در یاری دین، جهاد فی سبیل الله، انتشار دعوت دینی و آموزش به خلق انجام دادند. حتی به اقصی نقاط دنیا مسافرت کرده و چنان‌که آموختند، ابلاغ کردند.

۸- گواهی الله ﷻ به ایمان و راستی آنان و خوشنودی از آن‌ها و قبول توبه ایشان. هم‌چنین خبر دادن پیامبر ﷺ از فضیلت، جایگاه، برتری و عدالت صحابه ﷺ.

۹- روایات بسیار زیادی که در فضایل و صفات برجسته‌ی بسیاری از صحابه ﷺ به ویژه چهار خلیفه‌ی راشد و دیگر ده یار بهشتی، اهل بدر و شرکت‌کنندگان در صلح حدیبیه آمده است. و نیز محسنات زیبایی که در مورد علمای با عمل صحابه ﷺ هم- چون عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر ﷺ آمده است.

۱۰- اجماع و اقرار نسل در نسل امت اسلامی بر مکانت و امامت صحابه ﷺ. و گواهی آنان بر عدالت، نیکی و برتر بودن یاران رسول ﷺ.

۱۱- پیروزی‌های حیرت‌آور و تکان‌دهنده‌ی ایشان و ورود ملت‌های دارای تمدن کهن و اصیل به اسلام به دست صحابه ﷺ آن هم با اختیار خویش و طیب خاطر، دلالت بر قدرت ایمان و درک صحیح آنان از اسلام، تأثیرگذاری قوی، به کارگیری بی-مثیل آموزه‌های دین توسط صحابه ﷺ دارد. با توجه به این موارد بود که الله ﷻ آنان را بر دیگر ملت‌های زمین چیره کرد.

دلایل فضل و برتری صحابه ﷺ:

آیات و روایات گویای آن است که نسل صحابه ﷺ برترین نسل امت اسلامی است و نزد الله ﷻ دارای سابقه و جایگاه عالی و بلند مرتبه‌ای هستند که دیگران به آن دست نیافته‌اند. تمام حوادث تاریخی، وضعیت و موضع‌گیری رضایت‌بخش آنان در خدمت به

دین و یاری و دفاع از آن و بخشیدن گران‌بهاترین و با ارزش‌ترین چیزهاشان در این راه، گواه این مطلب است.

لذا اهل سنت جملگی، بر بزرگواری، بزرگداشت، نیکوکار بودن، عامل بودن، اخلاص صادقانه، سلامت عقیده و بلند مرتبگی صحابه رضی الله عنهم اتفاق نظر دارند. از این رو صفات نیک یاران رسول صلی الله علیه و آله را نسل به نسل تکرار و آن را کهن‌الگوی خویش کردند.

آیات وارده در فضیلت صحابه رضی الله عنهم:

۱- ﴿وَالسَّيْفُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] (و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، الله از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ).

این آیه بیان‌گر خوشنودی الله صلی الله علیه و آله از پیش‌گامان نخستین، از مهاجرین و انصار و پیروان نیک آنان است. به آنان وعده‌ی بهشت، ورود و جاودانه بودن در آن را می‌دهد.

۲- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾﴾ [الفتح: ۱۸-۱۹] (به راستی الله هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد* و [پاداش دیگر] غنیمت‌های فراوانی است که آن را به دست می‌آورند؛ و الله همواره توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است).

این آیه می‌گوید که الله صلی الله علیه و آله از تقریباً ۱۴۰۰ صحابه‌ای که در صلح حدیبیه شرکت داشتند رضایت دارد و راستی و صداقت درونی آنان را بیان می‌دارد. به آنان پاداش زودرس دنیا را به ارمغان می‌آورد و در پی آن پیروزی سریع و نزدیک، غنیمت‌های فراوان و اجر و مزد اخروی را مژده می‌دهد.

۳- ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِمَّنْ أَثَرَ السُّجُودِ ذَلِكَ

مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ۲۹] (محمد پیامبر الله است؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سخت‌گیر [و] با هم‌دیگر مهربان‌اند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی الله را خواستاراند. علامت [مشخصه‌ی] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مثل آن‌ها در انجیل چون کاشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان [الله] کافران را به خشم آورد. الله به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده‌است).

این آیه از ویژگی یاران رسول الله ﷺ در تورات و انجیل خبر می‌دهد. اوصاف نیک، هدایت محکم و استوار، عبادت زیادشان برای الله ﷻ، اخلاص به الله ﷻ به امید اجر و مزد الهی، یاری پیامبر ﷺ و وعده‌ی مغفرت و پاداش از جانب الله ﷻ را بیان می‌دارد.

۴- ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَىٰ النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾ [التوبة: ۱۱۷] (به یقین، الله بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند ببخشد، بعد از آن که چیزی نمانده بود دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود. باز برایشان ببخشد، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است).

آیه‌ی فوق در جنگ تبوک نازل شد. صحابه ﷺ به معیت رسول ﷺ در گرمای طاقت فرسا، فقر و تنگ‌دستی و کمبود آب و غذا از مدینه خارج شدند. در مقابل هم الله ﷻ از قبولی توبه‌ی آنان و رحمت به ایشان خبر داد.

۵- ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ﴿١٠﴾ [الحديد: ۱۰] (و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی‌کنید و [حال آنکه] میراث آسمان‌ها و زمین به الله تعلق دارد؟ کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند، یکسان نیستند. آنان از [حیث] درجه بزرگتر از کسانی‌اند

که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند. و الله به هر کدام وعده نیکو داده است، و الله به آنچه می‌کنید آگاه است).

عموم مفسرین فتح مورد نظر را فتح مکه می‌دانند^۱. در این آیه الله ﷻ به انفاق کنندگان قبل و بعد فتح البته با توجه به اجر و مزد متفاوتشان وعده می‌دهد. هم‌چنین آیه می‌گوید: صحابه رضی الله عنهم انتظار داشتند به دلیل انفاق کردن و شرکت در جنگ همراه با رسول صلی الله علیه و آله اجر عظیمی به دست آورند.

۶- ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾ وَعَاخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾﴾ [الجمعة: ۲-۳] (اوست آن ذاتی که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و قرآن و حدیث بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند انصاریان: اوست که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.* و بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته‌اند [برانگیخت]. و او شکست ناپذیر و حکیم است).

این آیه می‌گوید الله ﷻ پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول به سوی قومی بی‌سواد برانگیخت. در نتیجه کتاب آفریدگارشان را به آنان آموزاند و ایشان را بعد از آن که به گمراهی آغشته بودند، پاک و مطهر نمود. و با این کار هدف از بعثت و رسالت محقق شد. سپس از طریق آنان، این خیر نصیب امت‌های دیگر هم شد که به سبب آن وارد اسلام شدند.

۷- ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

۱- طبری در تفسیر خود می‌گوید: منظور از فتح صلح حدیبیه است، و قول صحیح‌تر هم همین است.

الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱﴾ [الحشر: ۸-۱۰] (این غنایم، نخست) اختصاص به بینوایان مهاجرین دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند: خواستار فضل الله و خشنودی [او] می‌باشند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. اینان همان مردم درست‌کردارند* و [برای] کسانی [از انصار است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند را دوست دارند، و در سینه‌های خود نیاز و چشم‌داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی‌یابند، و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته‌اند، اینان همان رستگاران‌اند* و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالی که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی).

آیه‌ی فوق حامل تعریف و تمجیدی بس بزرگ و فضیلتی عظیم برای صحابه پیامبر ﷺ می‌باشد. آیه گواهی است بر مهاجرین که آنان با کردار خود و یاری این دین ﴿بَتَّعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ (خواستار فضل و خوشنودی الله تعالی می‌باشند). آنان را به ﴿الصَّادِقُونَ﴾ (راستگویان) توصیف نموده است. و نیز در آیه محبت انصار نسبت به برادران مهاجرشان و ترجیح دادن آنان بر خویش، ذکر شده است. در نتیجه ایشان به خصلت ﴿مُفْلِحُونَ﴾ (رستگاران) توصیف شدند.

سپس تعریف و تمجید آنانی بیان شده است که بعد از ایشان آمده‌اند و برای پیشینیان طلب آمرزش و دعا کرده و قلب خویش را از غل و غش به آنان پاک داشته‌اند.

۸- ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۷۴﴾﴾ [الأنفال: ۷۴] (و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله به جهاد پرداخته، و کسانی که [مهاجران را] پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند، برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود).

در این آیه مهاجرین رضی الله عنهم بر دیگر صحابه رضی الله عنهم مقدم داشته شده‌اند. و به صداقتِ ایمان، اخلاص در جهاد و یاری دین الله عز وجل توسط آنان شهادت می‌دهد. در پایان به ایشان وعده آموزش گناهان و روزی شایسته در قیامت را می‌دهد.

۹- ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلُ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] (بگو: «این است راه من، که من و هر کس که پیروم کرد با بینایی به سوی الله دعوت می‌کنیم، و منزّه است الله، و من از مشرکان نیستم).
در این آیه الله عز وجل به نبی خویش صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد که به مردم خبر دهد، او و یارانش با آگاهی و یقین به آنچه فرا می‌خوانند، به سوی الله یکتا دعوت می‌دهند. آنان الله عز وجل را از شریک و انباز پاک و مبرا دانسته و از شرک و مشرکین اعلان بیزاری می‌کنند.

در این امت اولین کسانی که الله عز وجل آنان را مورد خطاب قرار داده و تعریفشان می‌کند، صحابه رضی الله عنهم هستند. آنان را مستحق‌ترین افراد به کلمه‌ی تقوا توصیف کرده و سزاوار پرهیزگاری می‌داند. به (یا ایها المؤمنون: ای مؤمنان) ندایشان می‌کند و آنها را ﴿شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ (گواهان بر مردم) قرار می‌دهد. می‌گوید: در روز قیامت خوار و رسوا نمی‌کند و آنان را صاحب نور می‌گرداند. برتر بودن ایشان بر دیگر امت‌ها را اثبات نموده و آنان را عادل‌ترین امت‌ها می‌داند. آیات در این زمینه بسیار فراوان است:

۱- الله عز وجل می‌فرماید: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِءَ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [البقرة: ۱۳۷] (پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند). اولین کسانی که در مفهوم این آیه داخل‌اند صحابه رضی الله عنهم می‌باشند. و آیه شامل کل مؤمنان دیگر هم می‌شود.

۲- هم‌چنین می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید). آیه‌ی مذکور، اثبات کننده خیریت و برتر بودن این امت بر سایر امت‌ها است. حق‌دارترین افراد امت به این ویژگی صحابه رضی الله عنهم هستند و آنان اولین مخاطبان این آیه‌اند.

۳- نیز: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ [التحریم: ۸] (در آن روز الله پیامبر و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار

نمی‌گرداند: نورشان از پیشاپیش آنان، و سمت راستشان، روان است). در این آیه الله ﷻ تضمین می‌دهد که یاران پیامبر ﷺ را در روز قیامت رسوا نمی‌کند.

۴- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] (و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید). این آیه بیانگر عدالت این امت و گواه بودن آن بر سایر امت‌ها است. سزاوارترین افراد امت به چنین ویژگی صحابه ﷺ می‌باشند.

۵- و: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة: ۹] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز جمعه ندا داده شد، به سوی ذکر الله بشتابید، و داد و ستد را واگذارید). اولین کسانی که در این آیه مورد خطاب قرار گرفتند و به ایمان و حرف‌شنوی از الله ﷻ و رسولش ﷺ توصیف شده‌اند، یاران پیامبر ﷺ بوده‌اند.

۶- و آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگار کنیدانصاریان: ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده، همان‌گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید). این صحابه ﷺ هستند، که در آیه به صفت ایمان مورد خطاب قرار می‌گیرند.

فضیلت صحابه ﷺ در احادیث نبوی:

۱- امام بخاری از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می‌کند که: «سئل رسول الله ﷺ أي الناس خير قال: أقراني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، ثم يجيء قوم تبدر شهادة أحدهم يمينه وتبدر يمينه شهادة»: (از رسول الله ﷺ سوال شد که بهترین مردمان چه کسانی هستند؟ فرمود: قرن من. سپس آنان که بعد از ایشان‌اند و بعد، آنان که در

پی ایشان‌اند. بعداً مردمانی خواهند آمد که گواهی یکی از آنان بر سوگندش و سوگندش بر گواهی‌اش سبقت می‌گیرد.^۱

۲- عمران بن حصین رضی الله عنه گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن خيركم قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم». قال عمران: فلا أدري أقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد قرنه مرتين أو ثلاثاً: (بهترین شما (مسلمانان) قرن من هستند. سپس آنان که بعد از ایشان‌اند. سپس آنان که بعد از آن‌ها هستند. بعد کسانی که در پی آنان می‌آیند. عمران گفت: نمی‌دانم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از قرن خویش دو قرن را نام برد یا سه قرن).^۲

۳- عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «سأل رجل النبي صلی الله علیه و آله و سلم أي الناس خير؟ قال: القرن الذي أنا فيه ثم الثاني ثم الثالث»: (شخصی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، بهترین مردم کیست؟ فرمود: قرنی که من در آنم. بعد دومی سپس سومی).^۳

۴- ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که: «لا تسبوا أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مد أحدهم أو نصيفه»: (یارانام را ناسزا نگویند. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به حجم کوه اُحُد انفاق کند به اندازه‌ی مُدّ (۵۴۴گرم) یا نصف مُدّ یکی از آنان نمی‌رسد).^۴

۵- علی رضی الله عنه از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: «لعل الله اطلع إلى أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة أو فقد غفرت لكم»: (چه بسا الله جل جلاله از بالا بر اهل بدر نگریسته و فرموده است: هر کاری را که می‌خواهید بکنید، بهشت که برای شما واجب گردیده است؛ یا (می‌فرماید)، از شما گذشتم).^۵

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل اصحاب النبي صلی الله علیه و آله و سلم. مسلم، فضائل الصحابة باب فضائل الصحابة ثم الذين يلونهم.

۲- قبلی.

۳- مسلم، قبلی.

۴- مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب تحريم سب الصحابة ش.

۵- بخاری کتاب المغازی، باب غزوة الفتح، کتاب التفسیر، کتاب الأدب و کتاب الجهاد. مسلم کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل أهل بدرش و قصه‌ی حاطب بن أبی بلتعہ.

- ۶- روایتی مرفوع در صحیح مسلم آمده است که: «لا يدخل النار من بايع تحت الشجرة»: (هیچ یک از آنان که زیر درخت (حدیبه) بیعت کرده، وارد آتش نمی‌شود).^۱
- ۷- عرباض بن ساریه رضی الله عنه می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي عضوا عليها بالنواجذ»: (باید که سنت من و خلفای راشدین هدایت یافته‌ی بعد از مرا برگزینید. مصرانه بر آن پای بند باشید).^۲
- ۸- ابو برده از پدرش رضی الله عنه روایت کرده است که می‌گوید: «صَلَّيْنَا الْمَغْرَبَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قُلْنَا: لَوْ جَلَسْنَا حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَهُ الْعِشَاءَ. فَجَلَسْنَا فَخَرَجَ إِلَيْنَا. فَقَالَ: " مَا زِلْتُمْ هُنَا؟ " قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْنَا مَعَكَ ثُمَّ قُلْنَا: نَجْلِسُ حَتَّى نُصَلِّيَ مَعَكَ الْعِشَاءَ. قَالَ: " أَحْسَنْتُمْ أَوْ أَصَبْتُمْ ". ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ لِلسَّمَاءِ، وَكَانَ كَثِيرًا مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: " النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ؛ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ أَمْرُهَا. وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ. وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لِأُمَّتِي؛ فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»: (نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله ادا کردیم. سپس گفتیم: بنشینیم تا نماز عشاء را هم با پیامبر صلی الله علیه و آله بخوانیم. لذا نشستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله نزدمان آمد و فرمود: هنوز اینجا هستید؟ گفتیم: ای رسول با شما نماز گزاردیم، سپس گفتیم بنشینیم تا عشاء را هم با شما بخوانیم. فرمود: خوب کاری کردید «أحسنتم» یا گفت: کار درستی کردید. سپس رو به آسمان کرد. البته زیاد به آسمان می‌نگریست. فرمود: ستاره‌ها مأموران و پاسبانان آسمان‌اند؛ چون ستارگان رفتند آن‌چه وعده شده بر سر آسمان خواهد آمد. و من نگهبان اصحابم هستم. چون من بروم، آن‌چه بر اصحابم وعده شده است، خواهد آمد. و اصحابم پاسداران امتم هستند. وقتی رفتند، آن‌چه وعده شده بر امتم خواهد آمد).^۳
- أَمَنَةٌ در این روایت به معنای عامل امنیت است که به پاسبان و نگهبان ترجمه شد.

۱- مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة أهل بيعة الرضوان.

۲- احمد، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی می‌گویند: این روایت حسن و صحیح است. در اربعین نووی هم ذکر شده است.

۳- مسلم، کتاب فضائل الصحابة باب بیان أن انبيص أمان لأصحابه.

حدیث فوق می‌گوید: رفتن صحابه رضی الله عنهم و پایان نسل آنان، پیدایش بدعت‌ها و نوآوری دینی و فتنه را به دنبال دارد. این طور هم شد. تمام این پیش‌گویی‌ها (از طریق وحی) دلایلی بر تأیید نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

۹- ابو سعید خدری رضی الله عنه از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامَ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ: فِيكُمْ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ فَيَفْتَحُ لَهُمْ، ثُمَّ يَغْزُو فِئَامَ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ: فِيكُمْ مَنْ رَأَى مِنْ صَحْبِ مَنْ صَحَبَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيَفْتَحُ لَهُمْ»؛ (زمانی فرا می‌رسد که گروهی از مردم به جهاد می‌روند. به آن‌ها گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرده باشد (صحابی)؟ گویند: آری. پس پیروز می‌شوند. دوباره زمانی می‌رسد که مردم به جهاد رفته و به آنان گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که همراه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد (تابعی)؟ گویند: بله. و پیروز می‌شوند).^۱

۱۰- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»؛ (هر پیامبری که الله صلی الله علیه و آله قبل از من برای امتی مبعوث کرده است، در بین امتش، دوستان و یارانی نزدیک و مخلص داشته است که سنت و رفتار او را در پیش می‌گرفتند و به اوامر و سنت‌های او اقتدا می‌کردند، و سپس کسانی بعد از آنان جانشینشان می‌شدند که به گفته‌ی خود عمل نمی‌کردند و کاری می‌کردند که به آن امر نشده بودند، هر کس با دست با آنها جهاد و مبارزه کند، مؤمن و هر کس با زبانش با آنها مبارزه کند، مؤمن و هر کس در دل خود با آنها مخالفت کند، مؤمن است؛ و بعد از مخالفت قلبی حتی به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی (ذره‌ای) ایمان وجود ندارد).^۲

۱- بخاری، کتاب الجهاد، کتاب الأنبياء، کتاب فضائل الصحابة باب فضائل اصحاب النبیص. مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم.

۲- صحیح مسلم.

۱۱- وائله رضی الله عنهن در روایتی مرفوع می‌گوید: «لا تزالون بخیر ما دام فیکم من رأی وصاحبی، واللّه ما تزالون بخیر ما دام فیکم من رأی من رأی وصاحبی»: (پیوسته شما در خیر و نیکی هستید؛ مادامی که در بین شما کسانی باشند که مرا دیده‌اند و همراهم بوده‌اند؛ و به الله سوگند همیشه در خیر و خوبی هستید؛ مادامی که در میان شما آنانی هستند که صحابه و یاران مرا دیده‌اند)¹.

۱۲- عبد الله بن مغفل گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللّه الله فی أصحابی، لا تتخذوهم غرضاً من بعدی، فمن أحبهم فبحبی أحبهم، ومن أبغضهم فببغضی أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذانی، ومن آذانی فقد آذی الله، ومن آذی الله فیوشک أن يأخذه»: (در مورد یاران من از الله صلی الله علیه و آله بترسید؛ بعد از من آنان را (با دشنام و حرفهای زشت) هدف قرار ندهید. پس کسی که آنان را دوست بدارد، به خاطر دوست داشتن من، دوستشان می‌دارد. و کسی که با آنان بغض و عداوت کند، چون مرا دوست ندارد، با آنان بغض و عداوت می‌کند. هر کس آنان را بیازارد مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد الله صلی الله علیه و آله را آزرده است. و هر کس الله صلی الله علیه و آله را بیازارد، هر لحظه ممکن است (الله) جانش را بگیرد)².

۱۳- در صحیح مسلم و بخاری به صورت مرفوع آمده است که: «آیة الإیمان حُب الأنصار، و آیة النفاق بغص الأنصار». و فی روایة: «لا یحبهم إلا مؤمن و لا یبغضهم إلا منافق»: (محبت به انصار نشانه‌ی ایمان است و عداوت به آنان علامت نفاق و دو رویی) و در روایتی آمده است: (فقط مؤمن آنان را دوست می‌دارد و تنها منافق با آنان عداوت می‌کند).

۱- ابن ابی شیبہ در کتاب الفضائل ۴/ ۱۲۴۶۳. ابن ابی عاصم ۱۴۸۱. حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح بخاری ج ۵/۷ می‌گوید: سندش حسن است.

۲- احمد ۴/ ۸۴ و ۵/ ۵۴ - ۵۷. بخاری در کتاب تاریخش و ترمذی ۱۳/ ۲۴۴، ابونعیم در الحلیة، بیهقی در شعب الإیمان، و ابن حبان هم آن را صحیح دانسته است. در سندش عبدالرحمن بن زیاد وجود دارد و او مجهول است. (شیخ آلبنانی این روایت را ضعیف نموده است. مترجم).

۱۴- در حدیث پراکندگی امت که به ۳۳ گروه تبدیل شده و همه در آتش هستند به جز یکی، رسول الله ﷺ ویژگی گروه نجات یافته را چنین بیان می‌نماید: «ما أنا عليه و أصحابی»: «آن چه من و یارنم بر آنیم (معتقدیم)»^۱.

۱۵- انس بن مالک رضی الله عنه گوید: در بازگشت از حدیبیه این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۲] مرجعه من الحدیبیه، قال النبی صلی الله علیه و آله: (لقد أنزلت علي الليلة آية أحب إلي مما على الأرض) ثم قرأها عليهم النبي صلی الله علیه و آله فقالوا: هنيئاً مريئاً يا نبي الله بين الله عز وجل ما يفعل بك فماذا يفعل بنا؟ فنزلت عليه صلی الله علیه و آله: ﴿لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۵] (تا الله از گناه گذشته و آینده‌ات درگذرد). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امشب آیه‌ای بر من نازل شد که از هر آنچه در زمین است برایم خوش‌آیندتر است. سپس آیه‌ی مذکور را بر آنان خواند. گفتند: گوارای وجو! ای نبی الله. الله عز وجل فرمود که با تو چه می‌کند؛ با ما چه خواهد کرد؟! این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد: (تا مردان و زنانی را که ایمان آورده‌اند در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جوی‌بارها روان است، درآورد و در آن جاویدان بدارد، و بدی-هایشان را از آنان بزداید؛ و این [فرجام نیک] در پیشگاه الله کامیابی بزرگی است)^۲.

اقوال سلف در تمجید صحابه رضی الله عنهم:

۱- ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «إن الله نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير قلوب العباد فاصطفاه لنفسه، وابتعثه برسالته، ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه و آله فوجد قلوب أصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه، يقاتلون على دينه، فما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، وما رآه سيئاً فهو عند الله سيء»: (الله عز وجل

۱- سلسله احادیث صحیح اثر شیخ آلبنی، حدیث شماره ۲۰۴؛ و الفاظ (ما أنا عليه و أصحابی) از انس روایت شده است و طبرانی در معجم الصغیر آن را آورده و در سندش قیل و قال است. در ترمذی هم از قول ابن عمرو روایت شده و در سندش ضعف است. از ابو أمامه و ابو دردا و وائله بن أسقع هم روایت شده است و این الفاظ حسن است.

۲- بخاری، کتاب المغازی، باب (غزوة الحدیبیه). تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۱۸۳ سوره فتح. چاپ المكتبة التوفيقية.

به قلب‌های بندگان نگریست؛ قلب محمد ﷺ را از دل همه‌ی بندگان بهتر یافت و او را برای خویش برگزید. به رسالت خود مبعوثش نمود. سپس بعد از قلب محمد ﷺ به دل دیگر بندگان نظر افکند و قلوب اصحاب او را بهترین قلب‌ها یافت و آنان را وزرای نبی خود نمود که برای (دفاع) از دینش کارزار می‌کنند. لذا آن‌چه را مسلمانان نیک پندارند نزد الله ﷻ نیک است و آن‌چه را بد و ناپسند بدانند، نزد الله ﷻ هم ناپسند و بد است.^۱

۲- ابن عمر رضی الله عنهما گوید: «لا تُسبُوا أصحابَ محمدٍ فلمقام أحدهم ساعة - يعني مع النبي ﷺ - خير من عمل أحدكم عمره»: (صحابه‌ی محمد ﷺ را ناسزا و بد نگوئید. یه لحظه حضور آنان در کنار نبی ﷺ برتر از یک عمر عمل شماهاست).^۲

۳- ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: «لا تسبوا أصحابَ محمدٍ فلمقام أحدهم ساعة - يعني مع النبي ﷺ - خير من عمل أربعين سنة». وفي رواية: «خير من عبادة أحدكم عمره»: (اصحاب محمد ﷺ را ناسزا نگوئید. یک لحظه همراهی آنان با رسول الله ﷺ برتر از عمل چهل سال است. و در روایتی آمده است: بهتر از یک عمر، عبادت یکی از شماهاست).^۳

۴- ابن عباس رضی الله عنهما هم چنین می‌گوید: «لا تسبوا أصحابَ محمدٍ ﷺ فإن الله قد أمر بالاستغفار لهم، وقد علم أنهم سيقتلون»: (یاران محمد ﷺ را ناسزا نگوئید. الله ﷻ دستور داده است برای آنان طلب آمرزش شود. و فهمیده است که آنان به زودی جهاد خواهند کرد).^۴

۵- عایشه رضی الله عنها گفت: «أمرُوا بالاستغفار لأصحابِ محمدٍ ﷺ فسبوهم»: (امر شدند که برای اصحاب محمد ﷺ آمرزش بطلبند، اما ناسزایشان گفتند).^۵

۱- احمد، طیالسی در مُسند خود، ابن الأعرابی در کتاب معجم خویش. موقوفاً صحیح است. به سلسله احادیث ضعیف و موضوع شماره ۵۳۳ نوشته‌ی شیخ آلبنانی نگاه کن.

۲- مصنف ابن ابی شیبیه، ابن ماجه و ابن ابی عاصم در السنة.

۳- احمد.

۴- مسلم، ابوعاصم در السنة، ابن ابی شیبیه، هیثمی در مجمع الزوائد از روایت طبرانی.

۵- ترمذی و ابوداود.

۶- به عایشه رضی الله عنها گفته شد: گروهی به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هتک حرمت می‌کنند؛ حتی به ابوبکر و عمر. او رضی الله عنه گفت: چرا تعجب می‌کنید؟ عمل صحابه پایان یافته است و الله تعالی دوست دارد اجرشان پایدار باشد.

۷- ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «کان أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله خیر هذه الأمة قلوباً، وأعمقهم علماً، وأقلهم تكلفاً، اختارهم الله عز وجل لصحبة نبيه ونقل دينه»: (بهترین قلب‌های این امت، عالم‌ترین و کم‌تکلف‌ترین افراد این امت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. الله تعالی آن‌ها را برای همنشینی نبی خویش و انتقال دینش برگزید).

۸- سعید بن زید رضی الله عنه گفته است: به معبود بر حق سوگند! حضور یک صحابه در یک صحنه‌ی نبرد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله که چهره‌ی او (صحابی) غبار آلود می‌شد، بهتر از عمل یکی از شماها است؛ حتی اگر همانند نوح علیه السلام هم عمر کنید. سپس به آنان که با صحابه رضی الله عنهم بغض و عداوت دارند و ناسزایشان می‌گویند، چنین وعید و هشدار می‌دهد: بدون شک چون عمر صحابه رضی الله عنهم پایان یافت، الله تعالی خواست اجرشان تا قیامت قطع نشود. بدبخت و سیه روز کسی است که با ایشان عداوت کند و خوش‌بخت آن که دوستشان بدارد.^۱

دیدگاه متکلمین نسبت به صحابه رضی الله عنهم:

متکلمین راه و روش و برنامه‌ی خود را بر روش و منهج سلف مقدم می‌دارند و معتقدند صحابه رضی الله عنهم مهمترین اصول دین را نمی‌دانند.^۲ می‌پندارند جهاد فی سبیل الله

۱- ترمذی و ابوداود.

۲- تقسیم دین به اصول و فروع، تقسیمی شرعی نیست. منظور از فروع، احکام فقهی است و اصول مربوط به مسایل اعتقادی و توحید می‌باشد. این تقسیم بندی نوپیدا است که متکلمین بر آن خو گرفته اند. از این جاست که قرآن و سنت را خاص احکام فرعی فقهی نمودند و ادله‌ی عقلی کلامی را به مسایل اصول اختصاص دادند. از این رو عذر به جهل (ندانستن) در احکام فرعی را قبول و در مسایل اصول، به عدم عذر و منع تقلید معتقد بودند. اما شرع تقسیم اصطلاحی متکلمین و دیگران را قبول ندارد. اما علمای متاخر به آن عمل می‌کنند. باید توجه داشته باشیم تقسیم بندی بر دو نوع است:

أ- تقسیم شرعی: همان تقسیمی که احکام مبتنی بر آن است. چنان‌که قرآن کریم در این آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾ [النساء: ۴۸] (مسلماً الله تعالی این که به او

و محکم کردن پایه‌های دین و نگهبانی و پاسداری از آن، اصحاب[ؓ] را به خود مشغول داشت و از آموختن مسایل اصولی و بررسی و پژوهش در آن محروم نمود.

دکتر مصطفی حلمی می‌گوید: متکلمین در تاریخ صحابه[ؓ] مو شکافانه بحث و بررسی کردند؛ لیکن آثاری که دالّ بر عملکرد صحابه[ؓ] به روش و باب‌بندی متکلمین داشته باشد، نیافتند. لذا نتیجه گرفتند که صحابه[ؓ] آن را نفهمیده‌اند! چنان‌که متکلمین مصرّانه بر صحابه[ؓ] عیب‌جویی کرده و گمان کرده‌اند جهاد، آنان را به خود مشغول کرده و از یادگیری اصول مهم دین باز مانده‌اند!! این خطایی بس بزرگ و تفسیری وارونه است. چرا که امکان ندارد پیروزی‌های چشم‌گیر و حیرت‌آور اصحاب[ؓ] جز در پرتو قبول عقیده‌ی اسلامی و درک و تطبیق عملی^{۱-۱} آن تفسیر

شُرک آورده شود را نمی‌آمزد)، گناهان را به شرک و پایین‌تر از شرک تقسیم می‌کند. و پیامبر^ﷺ هم شرک را به دو دسته صغیره و کبیره تقسیم نموده است؛ می‌فرماید: «أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر»، الریاء. بیشترین ترسی که بر شما دارم، از ریا است که شرک اصغر است. انکار این تقسیم گمراهی است. و یکسان دانستن میان احکام آن از کارهای بدعت است.

ب- تقسیم اصلاحی: که علما و متأخرین آن را بوجود آورده‌اند. مانند تقسیم علوم به: فقه، توحید و تفسیر. بدون شک این امر جدید و نوپیداست لیکن این تقسیم بیان‌گر حکم نیست و هدفش فقط بیان انواع علوم است. چرا که در «اصطلاح» بحث و مناقشه‌ای نیست. اما اگر تقسیم، منجر به صدور حکم شود، مثلاً گفته شود: عذر به جهل در فروع اعتبار دارد و در اصول خیر، یا گفته شود: در عمل تقلید واجب است و در اعتقاد حرام، و مانند این نوع حکم‌ها، چنین تقسیمی بدعت و نوپیدا است. (نوشته‌ی یاسر برهامی).

۱- چنین پنداری سزاوار صحابه[ؓ] است. قانون کونی هم بر همین مبنا است. توان‌بخشی و اقتدار بعد از صبر نمودن و به‌کارگیری اسباب مشروع، مخصوص حق‌گرایان و مؤمنان است. الله^ﷻ می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵] (الله به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین (گذشتگان) قرار دهد؛ همان‌گونه که، کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین (گذشتگان) قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند).

شود. در نتیجه دیگر ملت‌های دارای تمدنِ اصیل را هم جذب نمودند. صحابه رضی الله عنهم همیشه پیشتاز، بی‌غش، خالص و ممتاز بوده اند.^۲

دکتر مصطفی حلمی می‌گوید: چنین ادعایی که به قول متکلمین، صحابه رضی الله عنهم مشغول جهاد بودند، در لابلاي خود نکوهش و مذمت صحابه رضی الله عنهم را در بر دارد. مفهوم این سخن یعنی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآنی را تبلیغ نموده است که معنایش را نمی‌دانسته است. بلکه احادیث صفات را بیان داشته و حال آن‌که مفهومی را نمی‌فهمیده است. هم‌چنین جبرئیل، و نیز صحابه و تابعین رحمهم الله. این دیدگاه چنان‌که ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: گمراهی بس بزرگی است.^۳

دکتر حلمی، به عنوان مثال برخی از روایت‌ها که از صحابه رضی الله عنهم نقل شده است و دلالت بر عمق فهم و احاطه‌ی علمی آنان به اصول و عقاید دینی دارد را، ذکر می‌کند.^۴ با وجودی که اصلاً به روش و اصطلاحات فیلسوفان و متکلمین سخن نگفته‌اند. چرا که این‌گونه اصطلاحات، چنان‌که در زمان بدعتیان و متکلمینِ هواپرست پخش و منتشر بود، در دوران ایشان شناخته شده و مشهور نبود.

به عنوان مثال:

۱- باور حق‌گرایان این است که، قبل از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دین کامل گشته است؛ و صحابه رضی الله عنهم آن را کاملاً از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آموختند؛ و تمام و کمال به نسل بعد از خویش ابلاغ نمودند. اما اهل کلام مبتدع، معتقدند که دین به دست آنان (متکلمین) کامل گشته است و آنان‌اند که مردم را به اصول دین رهنمون می‌کنند!!!

۲- قواعد المنهج السلفی، دکتر مصطفی حلمی حفظه الله، با تصرف: ص ۳. و منهج علماء الحديث في أصول الدين، مصطفی حلمی، ص ۳۳.

۳- قواعد المنهج السلفی: ص ۱۸۱. به شرح ابن تیمیه رحمته الله در مورد حدیث نزول (فرود آمدن الله) و تفسیر سوره اخلاص و مقدمه‌ی الفتوی الحمویة الكبرى، نگاه کن.

۴- قواعد المنهج السلفی: ص ۴۲ - ۴۵.

جای تردید نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حقایق دینی را برای اصحابش رضی الله عنهم روشن نموده و هیچ چیز را رها نکرده است. فرقی نمی‌کند که مربوط به امور گذشته مانند ابتدای آفرینش باشد، یا امور غیبی همانند فرشتگان و آخرت. صحابه رضی الله عنهم هم هرگز برای یادگیری امور دینشان به خصوص در بحث عقاید درنگ نمی‌کردند.

- ۱- روزی ابن عباس رضی الله عنه در تشییع جنازه‌ای شرکت داشت؛ چون میت در لحد گذاشته شد، شخصی برخاست و گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ الْقُرْآنِ اغْفِرْ لَهُ»: معبودا! ای آفریدگار قرآن او را ببامرز. ابن عباس رضی الله عنه از جا پرید و گفت: قرآن از او (الله جل جلاله) است. و در روایتی آمده است: قرآن کلام الله جل جلاله است و مخلوق آفریدگار نیست؛ از او (الله جل جلاله) خارج گشته و به سویش باز می‌گردد.
- ۲- ابوبکر رضی الله عنه می‌گفت: رأی خویش را بیان می‌کنم، اگر درست بود که توفیق الهی است و اگر اشتباه بود از جانب من و از شیطان است.
- ۳- دزدی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آورده شد؛ از او در مورد دزدی‌اش سؤال کرد. برای توجیه گناهش قضا و قدر را دست‌آویز کرد و گفت: الله بر من مقدر نمود. عمر رضی الله عنه دستور داد دستش قطع شود و او را شلاق هم زد. سپس گفت: قطع دست به خاطر دزدی و شلاق به دلیل دروغ بستن بر الله جل جلاله.
- ۴- آن‌گاه که شورشیان عثمان رضی الله عنه را در خانه‌اش محاصره کردند، تیربارانش کردند و می‌گفتند: الله بر تو تیر می‌اندازد. جواب داد: دروغ گفتید. اگر بر من تیر می‌انداخت، از من به خطا نمی‌رفت.
- ۵- وقتی خوارج به خاطر تعیین داور توسط علی بن ابیطالب رضی الله عنه به او اعتراض کردند، به وی گفتند: تو دو انسان را داور قرار دادی؟ گفت: انسان را داور نکردم؛ بلکه قرآن را قاضی قرار دادم^۱. یعنی گفت قرآن دآوری کرده و قرآن مخلوق نیست.
- ۶- ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید کسی که به قرآن سوگند خورد، در ازای هر آیه باید کفاره‌ای بدهد. یعنی قرآن مخلوق نیست. لذا برای هر آیه‌ی قرآن کفاره‌ای جداگانه صادر نمود. چرا که سوگند خوردن به مخلوق ناجایز است.
- ۷- از ابن عمر رضی الله عنه در مورد مرتکبین گناهان سوال شد که آنان گمان می‌کنند این گناه با علم و آگاهی الله جل جلاله صورت می‌گیرد. خشمگین شد و گفت:

۱- منهج علماء الحديث و السنة في أصول الدين، مصطفى حلمی، دار الدعوة، ص ۱۸ به نقل از فتاوی ابن تیمیہ رحمته الله به تحقیق، حسین محمد مخلوف، ج ۵ / ص ۵۶.

سبحان الله العظيم. انجام این کار توسط گناه‌کاران در علم الله ﷻ بوده است، اما آگاهی الله ﷻ آنان را به انجام این کار وادار نکرد.^۱

علم کلام:

ابن خلدون علم کلام را چنین تعریف می‌کند: علمی که مصرّانه با ادله‌ی عقلی از عقاید ایمانی دفاع کرده و با مذاهب سلف و اهل سنت در بحث اعتقادات، بدعتیان را رد می‌کنند.^۲

ترتیب، تنظیم و باب بندی علم کلام منسوب به معتزله است. چرا که آنان نخستین کسانی بودند که این کار را کردند. در روزگار عمرو بن عبید در مورد وعده به نعمت و انکار قضا و قدر سخنانی گفتند. بعد از او (علاف) و (نظام) و هم‌کیشان اهل کلامشان آمدند و صفات الهی را نفی نمودند.^۳

در وجه تسمیه‌ی این علم به علم کلام، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گویند: زیرا صرفاً بحث‌های آن تئوری و مبتنی بر بدعت است و عملی و کاربردی نیست. یا گویند: سبب وضع و پرداختن به آن، جدال آنان بر سر اثبات ایده و نظر و برای جدایی کلام از فقه است. زیرا فقه عمل است و کلام ایده و نظر.^۴

مهم‌ترین موضوعات علم کلام:

۱- رد بر ملحدین دهری که می‌گویند: جهان هستی ازلی است. ردّشان برپایه‌ی دلیل و مدرک است که این جهان آفریدگاری به نام (الله ﷻ) دارد.^۵

۱- قبلی، ص ۱۹ به نقل از (فرق و طبقات المعتزلة) اثر قاضی عبدالجبار ص ۲۶. دار المطبوعات الإسكندرية. تحقیق دکتر النشار و عصام الدین محمد علی.

۲- قواعد المنهج السلفی: ص ۷۲ و منهج علماء الحديث و السنة: ص ۷۳ - ۸۲.

۳- قبلی، ص ۷۰.

۴- همان، ص ۷۲.

ابن خلدون: متوفای ۸۰۸ هـ. ۱۴۰۵ م.

عمرو بن عبید: متوفای ۱۱۴ هـ. ۷۶۱ م.

۵- این توحید ربوبیت است و هدف نهایی در نزد علمای کلام و فلسفه همین است. توحید ربوبیت به تنهایی بر مسلمان بودن فرد کفایت نمی‌کند. مگر این توحید الوهیت - یکتا دانستن الله ﷻ در عبادت- و توحید اسماء و صفات هم به آن ضمیمه شود. تنها دانستن الله ﷻ در اسماء و صفات

- ۲- با ردّ نظریه‌ی نصارا که قایل به سه‌الله بودن هستند، و ردّ بر یهودیان که خالق را به مخلوقین تشبیه می‌کنند و نیز با ردّ بر مجوس که معتقد به اله نور و تاریکی هستند، الله ﷻ را پاک و منزّه از عیب می‌دانند.^۱
- ۳- اثبات صفاتِ وجوبیِ الله ﷻ مانند: القادر، العالم، الحی (زنده)، القيوم (پایدار)، الواحد (یکتا). و ردّ بر کسانی که این صفات را رد می‌کنند.
- ۴- سخن در مورد رؤیت یا دیدنِ الله ﷻ در بهشت.
- ۵- بحث در مورد کلام الهی که آیا مخلوق است، یا غیر مخلوق.
- ۶- بحث پیرامون افعالِ بندگان که آیا مخلوق‌اند، یا غیر مخلوق. و این که آیا استطاعت و توانایی اشخاص، قبل از انجام کار موجود بوده است یا در هنگام انجام عمل.
- ۷- سخن در حکمِ مرتکبِ گناهانِ کبیره، که آیا با انجام گناه کافر می‌شوند یا خیر.
- ۸- بحث عمومی پیرامون اثبات نبوت‌ها (ردّی است بر نفی‌کنندگانِ چنین اعتقادی و نیز ردّ بر پَرهمائیان)، و اثبات نبوت محمد ﷺ به صورت خاص.
- ۹- سخن در مورد امامتِ عظمی که چه کسی صلاحیت آن را دارد؛ آیا امامت از طریق شورا و انتخابات است یا باید با نص (قرآن و سنت) اثبات گردد.

متکلمین با این ادله از روش خویش دفاع می‌کنند:

- ۱- علم کلام در دوره‌ی تبع تابعین ظهور کرد و تدوین گشته و بدون انکار، مشهور شد. و چون مورد قبول و پسند واقع شد، بدعت حسنه محسوب می‌شود! چرا که نه؟ با آن می‌توان به شبهه‌ها پاسخ داد و موحدین را ثابت قدم نمود.

یعنی: همان‌گونه که الله ﷻ خود را در کتابش و پیامبرش ﷺ در سنت او را توصیف نموده‌اند و صفش نماییم. بدون تشبیه، تمثیل (هماندی)، تأویل، تعطیل یا نفی صفات.

- ۱- ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: بیشتر نویسندگانِ علم کلام اهل کتاب را در مسایلی رد می‌کنند که عقلی است؛ مانند: اعتقاد به سه‌خدایی مسیحیان و یا تکذیب محمد رحمته الله علیه. ولی هرگز در اصول دین با آنان مناظره نمی‌کنند. این کوتاهی آنان و مخالفتشان با روش قرآن را می‌رساند. الله ﷻ در قرآن کریم مسایلی را که با پیامبران مخالفت شده است بیان داشته و مخالفین را به سبب کارشان، نکوهیده است. این‌گونه موارد در قرآن کریم به وفور یافت می‌شود. چرا که کفر و ایمان، متعاقب به رسالت و نبوت است. لذا هر گاه مخالفت‌هایی که با پیامبران نموده‌اند مشخص شد، کفرشان آشکار می‌گردد. معارج الوصول إلى أن أصول الدين و فروعه قد بينها الرسول... ص ۲۳.

- ۲- دلایل عقلی، لازمه‌ی بیانِ صحتِ حقایق دینی است. و باید از ادله‌ی عقلی کار گرفت تا تعریفِ حقّ صحیح گردد.
- ۳- قرآن کریم در آیات زیادی تقلید و مقلدین را نکوهیده است. و به تدبیر و ارائه‌ی دلیل تشویق کرده است. حال، ترک تقلید، تدبیر و استدلال، با به کار گیری عقل نمودار می‌شود.
- ۴- آن‌گاه که اهل حدیث از استلال عقلی روی برتافتند، از مناظره با متکلمین ناتوان ماندند. و علتش این بود که آنان در علم کلام قدرت و توانایی نداشتند!
- ۵- دستور به مناظره با دشمنان دین، دستور قرآنی است: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] (به بهترین روش با آنان مجادله کن). دستور مذکور، به پیامبر ﷺ صادر شده است، لیکن شامل تمام امت می‌شود. و هرگز نمی‌توان جز با فراگیری و به کار بردن علم کلام، مجادله و مناظره نمود.
- ۶- حداقل حکم فراگیری و بررسی علم کلام بر امت، فرض کفایه است. تا در میان امت کسی باشد که شبهه‌ها و ایرادات دشمنان دین و بدعتیان کلامی را به روش و منهج خودشان جواب دهد. امام غزالی در کتاب الإحیاء می‌گوید: بدان که شایسته است در هر منطقه افرادی مستقلاً به این علم^۱ بپردازند تا شبهات اهل بدعت در آن منطقه را دفع کند. لیکن درست نیست این علم، همانند علم فقه و تفسیر به عموم مردم تدریس شود. چرا که این علم به عنوان دارو است و فقه غذا است. و نمی‌توان از ضرری که در ترک غذا موجود است، پرهیز کرد. ولی از ضرر دارو می‌توان گریخت^۲.
- جواب‌های مختصر به این ادعاها^۳:

۱- علم کلام.

۲- (فصل الکلام فی ذم علم الکلام) به تحقیق و جمع آوری یحیی مختار غزالی. چاپ، المدینة للتوزیع مؤسسة الریان بیروت ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م، ص ۲۳- ۲۴ به نقل از کتاب (الإحیاء) غزالی. به مفتاح الغیب رازی، دار الغد العربی، جلد اول ص ۴۷۷ - ۴۷۹ نگاه کن. در آن‌جا نکوهش تقلید و دستور به اندیشیدن و مجادله به نیک‌ترین روش را فرض می‌داند و معتقد است، نمی‌توان جز با علم کلام به این مهم رسید. لذا بر امت واجب است به آن بپردازد. به مقدمة المستصفی فی الأصول نوشته‌ی غزالی رجوع شود.

۳- (قواعد المنهج السلفی) ص ۶۸ - ۸۶.

۱- سلف صالح رحمهم الله علم کلام را فرانگرفته‌اند. نشانه‌ها و آثار بسیار زیادی از ائمه در این زمینه موجود است. حکام و خلفایی مردم را به ترجمه‌ی کتاب‌های فلسفی و علم کلام تشویق می‌کردند که مذاهب اهل بدعت با آنان دوستی کرده و تمایل نشان می‌دادند. لیکن علما کاملاً از این امر روی گردان و گریزان بودند. در دین بدعت حسنه وجود ندارد. و آنچه در عهد رسول ﷺ و یارن ایشان ﷺ جزو دین نبوده است، بعد از آنان هم در زمره‌ی دین نیست. الله ﷻ قبل از این که مردم با علم کلام آشنا شوند، دین را کامل نموده است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] (امروز دین شما را برای‌تان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم).

۲- عقل انسان حق ندارد چیزی را واجب یا حرام گرداند. نمی‌تواند چیزی را مشروع گرداند. بلکه حلال و حرام نمودن بر عهده‌ی شریعت است. حجت و حساب و کتاب هم بر همین مبنا است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵] (و ما تا پیامبری را نمی‌فرستادیم، عذاب کننده نبودیم).

و می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] (پیامبرانی که بشارت‌گر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل الله [بهانه و] حجتی نباشد). پس اگر اتمام حجت فقط با عقل لازم می‌آمد، فرستادن پیامبران شرط محقق شدن عذاب اخروی نبود.

۳- رویکرد و روش سلف صالح مبتنی بر اتباع و پیروی است نه تقلید. لذا بین اتباع و تقلید فاصله بسیار است. چرا که تقلید یعنی سخن کسی را بدون دلیل پذیرفتن. (حال ممکن است صابب سخن دلیل نداشته باشد یا سوال کننده از او دلیل نمی‌خواهد)^۱. اما اتباع یعنی حرکت به روش رسول الله ﷺ و پیروی از ایشان بعد از ارائه‌ی ادله‌ی حتمی بر راستی نبوتش؛ و این که وی به دستور الله ﷻ مبلغ است و آن-چه به او وحی می‌شود از جانب الله ﷻ است.

اما واضح و روشن است که اهل کلام هرگز در مورد یک مسئله به اتفاق نظر نخواهند رسید. همیشه غرق در اختلاف‌اند. برخی سخنان برخی دیگر را نقض می‌کنند و به گفتار یک‌دیگر خرده می‌گیرند. حتی نخبگان آنان صراحتاً اعلان کرده‌اند که بعد از تحقیق و پژوهش در علم کلام، به خواسته‌ی خویش نرسیده‌اند.

۴- لیکن این‌که بر اهل حدیث خرده گرفتند که هم‌سطح متکلمین نبوده و نمی‌توانند با آنان مجادله نمایند، باید گفت، پوشیده نیست که توان‌مندی بر مجادله و پافشاری و لجبازی، از کارهای ستوده شده نیست؛ خصوصاً در مقابل نصوص قرآن و حدیث که تمام دین را برای ما بیان داشته‌اند. خود شرع هم مجادله و لجبازی را مورد سرزنش قرار داده است.

اگر صحابه رضی الله عنهم - و در پی آنان اهل حدیث - می‌خواستند در علم کلام، جدل و لجبازی غوطه‌ور شوند، به آن مشغول می‌شدند و در این زمینه تحصیل می‌کردند. لذا به حق و حقیقتی که کسب کرده بودند اکتفا کرده و خود را بی‌نیاز از علم کلام دانستند. گفتگوهای پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین با اقوامشان چنان‌که در قرآن کریم آمده است، به معنای واقعی کلمه از جدل فلسفی و اسلوب علمای کلام به دور است. همین‌طور سنت رسول الله صلی الله علیه و آله. از ارسال سفرا و نمایندگان رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی هرقل و کسری و دیگر پادشاهان و حکام هم، معلوم و واضح است که بدون هیچ‌گونه جدل فلسفی، فقط به دعوت به دین الله عز و جل اکتفا شده است. تمام این حوادث می‌گوید که در پس جدل و پرداختن به آن هیچ خیری نهفته نیست.

۵- اما این‌که قرآن کریم به مجادله‌ی با دشمنان اسلام به بهترین روشه دستور می‌دهد، منظور مجادله به روش علم کلام و متکلمین و گفتار فلاسفه نیست. دستور قرآن به مجادله، کلی است و سنت، سیرت و گفتگوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان عرب، یهود و نصارا، مانند مسیحیان نجران و نامه‌نگاری‌های نبی کریم صلی الله علیه و آله به پادشاهان و حکام، این دستور قرآنی را واضح و تبیین می‌کند. و تمام این جریان‌ها چنان‌که معلوم است، خالی از مجادلات فلسفی و مناظرات کلامی است. و فقط به بیان حقایق دین و دعوت به سوی آن اکتفا شده است.

۶- ادعای به وجوب و فرض کفایی بودن یادگیری علم کلام از چند منظر نادرست است^۱:

قرآن و سنت آن قدر غنی و پربارند که نیازی به علم کلام و فلسفه نیست. لذا کسی که به آن دو تمسک جوید و از غیر آن دو روی برتابد، بر وی ملامتی نیست. چگونه می‌توان گفت: آموختن آن واجب است؟

نهایت آن چه متکلمین و فلاسفه از طریق کلام به آن رسیده‌اند این خواهد بود که با شرع توافق دارند. اما در مقابل در بسیاری از موارد هم خطا کرده‌اند. و در برخی جاها هم با اسلام اختلاف دارند و همان گونه که معلوم است سخنانشان گوناگون و متفاوت و عقایدشان پراکنده و از هم گسیخته است. پس چگونه می‌توان گفت آنان که به قرآن و سنت تمسک بسته‌اند کوتاهی نموده‌اند. اما کسانی که غرق در روش متکلمین شده‌اند و خود را در معرض خطا و لغزش قرار داده‌اند، موفق‌اند.

انبیاء و پیامبران سلام الله علیهم که کامل‌ترین و برگزیده‌ترین آنان بودند، از اندیشمندان و نخبگان علم کلام نبوده‌اند. از سیرت و روش آنان هم نمی‌توان چنین چیزی برداشت نمود؛ هرگز به سوی این علوم دعوت نداده‌اند. پس چگونه می‌توان گفت فراگیری این علوم واجب است؟!

چنان که قبلاً دانستی، چگونه آموختن این علوم بر امت واجب است حال آن که شرع جدل و لجاجت را نکوهش کرده و سلف صالح رحمهم الله هم بر متکلمین عیب و خرده‌گیری کرده‌اند^۲.

ابن صلاح رحمته الله علیه می‌گوید: منطق ورودی و دروازه‌ی فلسفه است. و دروازه‌ی شرع، خود، شر است. شریعت تعلیم و تعلم آن را ناجایز دانسته است و هیچ یک از صحابه رضی الله عنهم، تابعین رحمهم الله، ائمه‌ی مجتهد، سلف صالح و دیگر افرادی که می‌شود به ایشان اقتدا نمود هم آن را مشروع ندانسته‌اند^۳.

۱- به مقارنه بین الغزالی و ابن تیمیة: ص ۲۸ - ۲۹، الرد علی المنطقیین، ص ۱۴ - ۱۵، ص ۱۷۹ و نقض المنطق، ص ۱۵۷ که همه نوشته‌ی ابن تیمیة رحمته الله علیه است مراجعه شود.

۲- بخشی از آن‌ها را خواهیم آورد.

۳- مقارنه بین الغزالی و ابن تیمیة: ص ۲۹ به نقل از فتاوی ابن صلاح. چاپ قاهرة ص ۴۳، سال ۱۳۴۸هـ. مناهج البحث عند مفکری الاسلام، دکتر علی نشار، ص ۱۴۲. چاپ دار الفکر العربی القاهره ۱۹۶۷م.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه در کتاب خود به نام (نقض المَنطق) می‌نویسد: اما آنان که می‌گویند آموختن علم منطق فرض کفایه است و کسی که در منطق خیره نیست، در هیچ یک از علوم خویش مورد اعتماد نیست، کاملاً مردود و باطل است.^۱ بلکه از گذشته تا به حال واقعیت این است که نمی‌بینی شخصی خود را ملزم به علوم منطق و مناظرات منطقی کرده باشد، مگر این که در نظر دادن و مناظره کاملاً اشتباه می‌کند و در بررسی علمی و توضیح آن بسیار عاجز و ناتوان است. بهترین تفسیری که می‌توان سخن یک منطقی را بر آن حمل کرد این است که، او و هم-کیشانش در نهایت بی‌اطلاعی و گمراهی قرار دارند. تمام اسباب هدایت را از دست داده‌اند. چیزی نیافته‌اند که آنان را از این جهالت‌ها بر گرداند؛ مگر برخی امور صحیح که به سبب آن بسیاری از منطقی‌ها از باطل خویش دست کشیده‌اند؛ اما وارد باطلی دیگر شده‌اند و یا آن قدر وارد حق نشده‌اند که به آنان سودی برساند. با این وجود به هیچ وجه درست نیست وجوب فراگیری منطق و کلام را به شریعت اسلام نسبت داد. زیرا شخصی که رفتار منطقی شده باشد، آن چه را الله عز و جل دستور داده است، ترک می‌کند و به این سبب نیازمند باطل می‌شود. البته فقط منطقیان افراطی و یاران آنان معتقد به وجوب علم منطق هستند. اما منطقیان خردمند به دلیل طولانی بودن قوانین منطق یا سودمند نبودن یا باطل بودن یا بنا بر عدم تشخیص آن و نیز به دلیل کلی‌گویی و اشتباه بودن آن‌ها، خود را در تمام علوم ملزم به قوانین منطق نمی‌دانند. در منطق موارد زیادی است که ارزش دنبال کردن ندارد. از این رو پیوسته علمای مسلمین و ائمه‌ی دین منطق و اهلش را نکوهش می‌کنند و از منطق و اهل منطق برحذر می‌دارند. حتی فتواهایی به خط گروهی از علمای مشهور شافعی، حنفی و دیگران در عصر خود دیدم، که در تحریم و مجازات اهل منطق سخنان بسیار شدیدی گفته بودند. در این زمینه داستان‌های مشهوری به ما رسیده است: شیخ ابو عمرو بن صلاح دستور داد که مدرسه‌ی معروفی را از ابی الحسن آمدی بگیرند و گفت: گرفتن این مدرسه از او بهتر از بازپس گرفتن (عکا)^۲ بود. با وجودی که در دوران آمدی کسی در علوم کلامی و فلسفی از او متبحرتر نبود و در اسلام و اعتقاد، از همه‌ی آنان بهتر و

۱- ص ۱۵۵ - ۱۵۶.

۲- (عکا) نام شهری است و در آن زمان در دست فرانسوی‌های صلیبی بود.

حتی نمونه بود^۱. و معلوم است که مسایل ریز، چه حق یا باطل، ایمان یا کفر، جز با زیرکی و تیز هوشی قابل درک نیست. هم‌چنین منطقی‌ها خیلی چیزها را که دیگران می‌دانند و منطقی نیستند، اگر درک بالایی نداشته باشد، نمی‌دانند. گر چه ایمانش بهتر از ایمان دیگران باشد^۲.

همچنین رحمته می‌گوید^۳: قرآن نگفته است: ادعُ إلى سبیل ربک بالحکمة و الموعظة و الجدل، بلکه الله تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] (با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای). انسان دارای سه حالت است. نخست: یا حق را می‌شناسد و به آن عمل می‌کند، یا می‌شناسد و عمل نمی‌کند، یا این‌که حق را انکار می‌کند. حال اولی بسان کسی است که با حکمت دعوت می‌کند. چرا که حکمت عبارت است از دانستن حق و عمل به آن. و این‌که می‌گویند: حکمت بر دو نوع نظری و عملی است، کاملاً نادرست است. چرا که این تعریف دقیقاً تعریف فلسفه است.

دوم: آن‌که حق را می‌شناسد و با آن مخالفت می‌کند. این گروه از مردمان را باید موعظه و نصیحت کرد. لذا ما در دعوت دو روش حکمت و موعظه را داریم و عموم مردم به هر دو نوع نیازمند هستند. زیرا نفس خواسته‌هایی دارد که شخص را به مخالفت با حق فرا می‌خواند؛ گرچه حق را هم بشناسد. لذا مردم هم نیاز به موعظه و نصیحت حسنه دارند و هم نیاز به حکمت؛ و باید به هر دو روش دعوت داد. اما جدل، نه به حکمت دعوت می‌دهد و نه به موعظه‌ی حسنه. بلکه فقط حریف را رد کرده و دفع می‌کند. پس اگر کسی با حق معارضه و مخالفت نمود، به نیک‌ترین روش با او مجادله و مناظره می‌شود. الله متعال می‌فرماید: ﴿بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (به نیک‌ترین روش). ولی نگفت: بالحسنة؛ به نیکی. اما وقتی فرمود: به روش موعظه دعوت بدهید

۱- مقارنة بين الغرالی و ابن تیمیة: ص ۳۶ - ۳۸. به نقل از ابن تیمیة در کتاب (الرد علی المنطقیین: ص ۴۴۴ - ۴۴۷، ۴۶۷ - ۴۶۹).

۲- نقض المنطق، ابن تیمیة رحمته ص ۱۵۵ - ۱۶۵.

۳- مقارنة بين الغرالی و ابن تیمیة: ص ۳۶ - ۳۸. به نقل از ابن تیمیة در کتاب (الرد علی المنطقیین: ص ۴۴۴ - ۴۴۷، ۴۶۷ - ۴۶۹).

آن را با صفت (حسنة) همراه نمود. چون در جدال و مناظره گاهی موافقت موجود است و گاه ناراحتی از یک‌دیگر. لذا لازم است به بهترین روش صورت گیرد تا رد کردن و عدم پذیرشی که در طرف موجود است، اصلاح شود. مجادله باید با علم همراه باشد؛ چنان که حکمت همراه با علم است. الله ﷻ در چندین جا از کتاب گران‌قیمت خویش جدال‌کننده‌ی ناآگاه را نکوهیده است. الله ﷻ مؤمنان را امر نکرده است بدون علم، مقدمه‌ای بچینند که مخاطب را تسلیم می‌کند و شکست می‌دهد. بالفرض که طرف مقابل سخنی نادرست می‌گوید، الله ﷻ که دستور نداده به باطل علیه او دلیل آورده شود. هدف قرآن بیان حق و دعوت مردم به سوی آن است. قصد ندارد تناقضات مخالفین را ذکر کند، تا اشتباهشان را علیه آن‌ها یادداشت نماید.

مثال‌هایی که صحابه رضی الله عنهم برای یادگیری اصول دین و امور غیبی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر خواستند:

۱- در صحیح بخاری کتاب (بدء الخلق: ابتدای آفرینش) آمده است: (أن أناساً من أهل اليمن من الصحابة سألوه رضی الله عنهم قالوا: جئناك نسألك عن هذا الأمر؟ قال رضی الله عنه: كان الله ولم يكن شيء غيره وكان عرشه على الماء وكتب في الذكر كل شيء وخلق السموات والأرض): (تعدادی از صحابه‌ی اهل یمن رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آمدیم در مورد ابتدای آفرینش از شما سؤال کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الله تبارک و تعالی بود و هیچ چیز دیگری نبود. عرش الله تبارک و تعالی بر روی آب بود. همه چیز را در لوح محفوظ نوشت و آسمانها و زمین را آفرید). همچنین بخاری از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که: (أن الحارث بن هشام رضی الله عنه سأل النبي صلی الله علیه و آله و سلم: كيف يأتيك الوحي؟...): (حارث بن هشام رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: وحی چگونه بر شما نازل می‌شود؟... و بعد حدیث را ذکر نمود).

۲- در کتاب الأنبياء صحیح بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: (بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ مَقْدَمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَأِئُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيُّي قَالَ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْحِجَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَالِدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَحْوَالِهِ؟...): (خبر تشریف‌فرمایی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله بن سلام رسید؛ نزد رضی الله عنه آمد و پرسید: چند سؤال از

شما می‌پرسم که جز پیامبر کسی دیگر آن را نمی‌داند. اولین علامات روز قیامت چیست؟ اولین غذایی که بهشتیان می‌خورند (چیست)؟ چگونه است که فرزند شبیه پدرش می‌شود؟ و چگونه شبیه دایی‌های خود می‌شود؟ (...).

۳- در کتاب التوحید صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده است که: (أن الناس قالوا: يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيامة؟ فقال رسول الله ﷺ: هل تضارون في القمر ليلة البدر؟ قالوا: لا يا رسول الله، قال: فإنكم ترونه كذلك...): (گروهی از مردم از رسول الله ﷺ سؤال کردند: ای رسول الله آیا روز قیامت آفریدگاران را می‌بینیم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: آیا در دیدن ماه شب چهارده مزاحم همدیگر می‌شوید؟ گفتند: نه ای رسول الله، فرمود: همین‌گونه او (آفریدگاران) را می‌بینید...).

۴- و نیز در بخاری از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که وی از نبی اکرم ﷺ پرسید: (فيما يعمل العاملون؟ فقال: كل ميسر لما خلق له): (ای رسول الله چه نیازی به انجام عمل توسط مردم است؟^۱ فرمودند: هرکس برای چیزی آماده شده که به منظور آن خلق شده است).

احادیث در این مورد بسیار است و دالّ بر علاقه‌ی فراوان صحابه رضی الله عنهم به فراگیری اصول دین از رسول الله ﷺ می‌باشد. هم‌چنین روایات فوق‌الذکر دلیل بر این است که پیامبر ﷺ آنان را از این کار باز نداشته است، بلکه در مسایل دینی که یادگیری آن لازم بود، پاسخ‌گوی آنان بوده و آموزششان می‌داد.

میان اهل حدیث و متکلمین:

ابن تیمیه رحمته الله در کتاب خود (نقض المنطق) بعضی از ویژگی‌ها و فاکتورهایی که معرّف اهل حدیث است را بیان می‌کند. و آنان را در علم و دانش و فضل بر علمای متکلمین مقدّم می‌دارد. نمونه‌هایی از این موارد:

۱- یعنی وقتی نزد الله متعال پایان کار هر کس مشخص است، چرا انسان‌ها باید عملی را انجام دهد؟ اما از آن‌جا که انسان پایان کار خود را نمی‌داند و بر او پوشیده است، خواسته یا ناخواسته کاری را انجام می‌دهد و بر اساس آن مزد می‌گیرد. لذا در ادامه رسول الله ﷺ می‌فرماید: هرکس برای چیزی آماده شده که به منظور آن خلق شده است. مترجم.

۱- شیخ الاسلام رحمته الله علیه می‌گوید: واضح و روشن است که اهل حدیث با هر گروه، در صفات کمالی که بدان آراسته‌اند با آنان شریک است، لیکن ایشان ویژگی‌هایی دارند که از دیگر گروه‌ها متمایز هستند و دیگران از آن بی‌بهره‌اند. کسی که با اهل حدیث در نزاع و کشمکش است باید در مخالفت خود با ایشان راهی دیگر مثل: نظر عقلی، قیاس، رأی، کلام، استدلال، مجادله، مکاشفه، مناظره، وجد، ذوق^۱ و ... ارائه دهد.

اما چکیده و پاک‌ترین این ویژگی‌ها در اهل حدیث موجود است؛ آنان عاقل‌ترین، در قیاس عادل‌ترین، درست‌کارترین، راستگوترین، نیک‌اندیشه‌ترین، مدلل‌ترین، زیرک‌ترین، مناظره‌گرترین، هدایت‌یافته‌ترین، بیناترین، شنواترین و خوش ذوق‌ترین مردم هستند. این ویژگی‌ها برای عموم مسلمین نسبت به دیگر ملت‌هاست و برای اهل سنت و حدیث نسبت به دیگر گروه‌هاست^۲.

به این دلیل که اعتقاد حق و ثابت، ادراک را قوی و صحیح می‌گرداند. اللهم صل علی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾ [محمد: ۱۷] (و آنان که به هدایت گراییدند اللهم صل علی) آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید). و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اُخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا﴾ [النساء: ۶۶-۶۸] (و اگر آنان آن‌چه را بدان پند داده می‌شوند به کار می‌بستند، قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود. و ما نیز در آن صورت آنان را به طور یقین پاداشی بزرگ می‌دادیم. و بی‌تردید آنان را به راهی راست راهنمون می‌کردیم)^۳. از این رو هر چه اهل بدعت از قرآن و حدیث دورتر می‌شوند و با آن مخالفت می‌کنند بر مذمت و نکوهش آنان افزوده شده و به تناسب پیروی آنان از قرآن و حدیث نکوهش کاسته می‌شود.

۱- مکاشفه یعنی رسیدن به درجه‌ای که شخص صوفی از غیب آگاهی حاصل کرده و حقیقت‌ها را در می‌یابند!!! و وجد و ذوق هم حالتی است که در هنگام رقص و پایکوبی به صوفیان دست می‌دهد. این اصطلاحات مربوط به صوفیان است. مترجم.

۲- نقض المنطق، مكتبة السنة المحمدية القاهرة. با تصحیح شیخ محمد حامد الفقی، ص ۷-۸.

۳- نقض المنطق، مكتبة السنة المحمدية القاهرة، با تصحیح شیخ محمد حامد الفقی، ص ۷-۸.

بدین سبب اهل حدیث در چشم تمام گروه‌ها بزرگ هستند. و شما شاهد هستید، هر گاه اسلام و ایمان آشکارتر و قوی‌تر می‌شود، سنت و اهل سنت آشکارتر و نیرومندتر می‌گردند. و هر گاه کفر و نفاق قد علم کرده است، به همان تناسب بدعت هم نمایان گشته است. مثلاً در دولت مهدی و رشید و هم‌اندیشان آن دو که اسلام و ایمان را بزرگ و با عظمت می‌دانستند^۱. در ایام متوکل، وی چنان اسلام را شکوه‌مند و باشوکت نمود که اهل ذمه شرایط عمر^{رضی الله عنه} را اجرا کرده و **الزمو الصغار**، سنت و جماعت عزت یافت و جهمیة و رافضه و هم‌کیشانان قلع و قمع شدند. و نیز در ایام معتضد، مهدی و قادر و خلفای دیگر که در سیرت و روش از بقیه ستوده‌تر و بهتر بودند. اسلام در دوران این افراد بسیار باعزت بود و سنت هم بر حسب آن، عزیز و قدرتمند بود^۲.

در دولت ابو عباس مأمون (خرمیه) و دیگر منافقان و نیز عرب‌هایی که از سرزمین روم آورده شده بودند، ظهور کردند. که به سبب آن مقالات بی‌دینان و سفرای پادشاهان مشرک هند و دیگر ممالک منتشر گشت؛ تا جایی که میان مأمون و آنان مودت و دوستی ایجاد شد^۳. پیامد این حادثه، استیلاء و غلبه‌ی جهمیة و روافض و دیگر گمراهان و محبان بی‌دینان و دیگر فیلسوف‌نماها بود. تا آن‌جا که امت اسلامی به فتنه‌ی نفی صفات و تکذیب کلام الله مجید و رؤیت الله^ﷻ در قیامت، در بوته‌ی امتحان قرار گرفت و به اذیت و آزار و شکنجه‌ی امام احمد و دیگر داستان‌ها که ذکرش به طول می‌انجامد، منجر شد^۴.

۲- گاهاً بر اهل حدیث خرده گرفته شده است که ایشان روایات ضعیف، موضوع (خودساخته)، یا به آثاری که صلاحیت احتجاج ندارند را، دلیل می‌آوردند. یا گویند: اهل حدیث معنی احادیث صحیح را نمی‌فهمند. این جریان نشأت گرفته از دو چیز است: یا الفاظ زیادتر و غیر سودمندی همانند روایات موضوع را آورده‌اند و گمان

۱- همان، ص ۱۱۸.

۲- همان، ص ۱۲۰. شروطی که عمر^{رضی الله عنه} در زمان فتح قدس توسط مسلمین، علیه اهل ذمه اجرا نمود.

۳- قبلی، ص ۱۹. خرمیه پیروان بابک خرمی که در خراسان زمین و دیگر جاها به فساد و تباهی پرداخت را گویند. او در سال ۲۲۳هـ به دست معتصم کشته شد. البداية و النهایة، ابن کثیر ج ۱۰/ ص ۸۵.

۴- همان، ص ۱۹-۲۰.

کردند، سودمند است، و یا سخنان و اقوال دارای فایده را آورده‌اند، لیکن معنی آن را نفهمیده‌اند.^۱ بدون شک چنین مواردی در آنان یافت می‌شود و در مسایل اصول و فروع به روایات موضوع، آثار خودساخته و داستان‌های بی‌اساس، احتجاج جسته‌اند و از قرآن و حدیث مطالبی را ارائه داده‌اند که متوجه نشده‌اند.^۲

حال این اتفاق یا از خطاها و اشتباهاتی است که آموخته می‌شود، و یا دروغ و بهتانی بیش نیست. لیکن این موارد در میان اهل حدیث اندک و به عکس در بین مخالفین به مراتب بیشتر است. مثلاً سخنان غیرسودمندی که ذکر شده است - گرچه راهی است برای تصور و تصدیق - در میان کلامی‌ها و منطقیان بارها و بارها بیشتر از اهل حدیث است. به ازای احتجاج اهل حدیث به روایات ضعیف، مخالفین به حدود و قیاس‌های ناکارآمد فراوانی که هیچ سودی ندارند، بلکه بازده آن فقط جهل و گمراهی است، دلیل جسته‌اند. و به ازای بیان روایاتی که اهل حدیث معنایش را نفهمیده‌اند، آنان با تکلف و زور، ناآگاهانه سخنانی گفته‌اند که خیلی بیشتر و بزرگ‌تر از کار اهل حدیث است. چقدر این سخن امام احمد رحمته الله علیه زیباست: روایت ضعیف بهتر از رأی فلانی است.^۳

تازه اهل حدیث ویژگی دیگری هم دارند و آن این‌که: سخنی را که آنان گفته‌اند و برخی نفهمیده‌اند، در ذات خود حق و درست است^۴ و به آن ایمان آورده‌اند. اما متکلمین با تکلف و سختی، سخنی بیان می‌کنند که خود نمی‌فهمند و نیز نمی‌دانند که آن سخن حق است. دوماً: هرگز اهل حدیث برای نقض اصل بزرگی از اصول شریعت به روایت ضعیف استدلال نمی‌جویند؛ بلکه یا برای تأیید آن اصل و یا برای فرعی از فروع روایت ضعیف را دلیل می‌آورند. لیکن آقایان در شکستن و نقض اصول بر حق و ثابت، حدود و قیاس‌های فاسد را دلیل می‌آورند.^۵

۳- اگر خوشبختی دنیا و آخرت در پیروی از پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین باشد، معلوم است سزاوارترین مردم به آن، آگاه‌ترین مردم به آثار پیامبران و پیروترین

۱- قبلی، ص ۲۲.

۲- همان.

۳- قبلی، ص ۲۳.

۴- چرا که اصل آن مطلب از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است.

۵- قبلی، ص ۲۳.

افراد در این آثاراند. در هر برهه از زمان و مکان عاملان به سخن و کردار پیامبران علیهم افضل الصلاة والسلام، اهل سعادت و کام‌روایی هستند.^۱

اهل حدیث در امور رسالت دیگر امت‌ها با آنان مشارکت دارند، اما در ارث بردن علم از رسول الله ﷺ که دیگر امت‌ها آن را ندانستند و یا تکذیب کردند، از ایشان متمایز گشته و شاخص شدند.^۲ به صورت کلی فلاسفه و متکلمین سطحی‌نگرترین، دروغ‌گوترین، تکذیب‌کننده‌ترین انسان‌ها در مسایل و دلایل خویش‌اند. شاید که یک مسئله از آنان، خالی از این جریان نباشد. والله اعلم.^۳

۴- بیشترین انسان‌هایی که حرفشان را عوض کرده و ضد و نقیض حرف می‌زنند، می‌بینی اهل کلام هستند. به صورت قطع و یقین در جایی سخنی را می‌گویند و در جایی دیگر به صورت جزم و قطعی ضد آن سخن را گفته و گوینده‌اش را تکفیر می‌کنند. این کار نشان‌گر عدم یقین به آن مسئله است.^۴

از آن سو، از هیچ یک از علما و عوام صالح و نیکوکار اهل سنت ثابت نشده است که از حرف و اعتقاد و باور خویش بازآمده باشد. بلکه ایشان علی‌رغم تمام سختی‌ها و شکنجه‌ها، شکیباترین مردم بر این باورند. این سنت و روش انبیاء و پیروان گذشته، همانند یاران، (اخدود) و هم‌اندیشان آنان است. هم‌چنین سنت و روش سلف و گذشتگان این امت، صحابه رضی الله عنهم، تابعین و ائمه رحمهم الله می‌باشد.^۵

به طور کل پایداری و استقرار در اهل حدیث و سنت، چندین و چند برابر استقامتی است که در اهل کلام و فلاسفه وجود دارد.^۶ خلاصه: شناخت، یقین، آرامش، راسخ بودن و حرف ثابت و پایبندی به باورها که نزد علما و عوام اهل سنت و جماعت وجود دارد، چیزی است که فقط کسی با آن نزاع و مخالفت می‌کند که الله عز و جل عقل و دین را از او گرفته است.^۷

۱- قبلی، ص ۲۴.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۵- قبلی.

۶- همان، ص ۴۳.

۷- قبلی، ص ۴۱.

۵- هم‌چنین می‌بینی فیلسوفان و اهل کلام بیشترین اختلاف و پراکندگی را دارند. با وجودی که هر کدامشان ادعا دارند آن‌چه می‌گویند: صد در صد درست است و برایش دلیل می‌آورد. و اهل سنت و حدیث بیشترین اتفاق و اتحاد را دارند.^۱

هرگز جز با پیروی از آثار پیامبران علیهم‌السلام و قرآن و حدیث، نمی‌توان شاهد اتحاد و انسجام بود. و عامل اختلاف و پراکندگی در ترک این مورد است.^۲ به همین سبب چون فلاسفه دورترین مردم در پیروی از انبیاء علیهم‌السلام بودند، بیشترین اختلافات را داشتند. خوارج، معتزله و روافض که از تمام مردم در حدیث و سنت دورتر بودند بیشترین پراکندگی و از هم‌گیسختگی را داشتند. خصوصاً روافض که در بین گروه‌ها بیشترین اختلافات را دارند. سبب این کار هم دوری آنان از سنت و جماعت است. درست بر خلاف معتزله که آنان از رافضی‌ها و خوارج از معتزله به سنت نزدیک‌تراند.^۳

۶- نیز مخالفین اهل حدیث بیشترین افرادی هستند که گمان می‌رود اعمالشان نابود گردد. حال ممکن یا به دلیل عقیده نادرست و نفاق، یا به سبب بیماری دل و ضعف ایمان، این اتفاق رخ دهد. در میانشان افرادی‌اند که واجبات را ترک کرده و از حدود تجاوز کرده و حق را خوار و بی‌ارزش می‌شمارند و بسی سنگ‌دل هستند. این ویژگی در تک‌تک آنان یافت می‌شود. عموم مشایخ آنان گرچه برخی مشهور به پارسایی و تقوایند، لیکن کارهای بزرگ را ترک می‌کنند. برخی از عوام اهل سنت در عبادت و پارسایی گوی سبقت را از آنان ربوده‌اند. واضح و روشن است که اصل عمل، علم است و اصول درست، فروعی صحیح را به ارمغان می‌آورد. به دو دلیل از یک شخص اعمال فاسد سر می‌زند: یا نیاز یا عدم آگاهی. کسی که زشتی یک کار را بداند انجامش نمی‌دهد مگر کسی که هوا و هوسش بر عقلش غالب آید و گناهان او را مغلوب کند که این مسئله‌ای دیگر و بحثی جداست.^۴

نقل شده است جهنم بن صفوان چهل روز نماز را ترک نمود و آن را واجب نمی‌دانست.^۵ بدتر از آن: برخی از این انسان‌ها در مورد متدین بودن مشرکان و مرتدین از

۱- همان، ص ۴۳.

۲- قبلی، ۴۶.

۳- همان.

۴- قبلی، ص ۴۵.

۵- قبلی، ص ۴۶.

اسلام کتاب می‌نویسند. چنان‌که رازی کتاب خود در زمینه‌ی پرستش ستارگان را نگاشته و برنیک بودنش دلیل آورده و آن را سودمند دانسته و بدان تشویق و ترغیب می‌کند. در حالی که این کار به اتفاق تمام مسلمانان مساوی با خروج از اسلام است. گر چه ممکن است از آن توبه کرده و دوباره وارد اسلام شده باشد.^۱

۷- متکلمین، در حدیث به اندازه‌ی علما و خواص اهل حدیث که هیچ، حتی به اندازه‌ی عوام اهل حدیث هم آگاهی ندارند.^۲ هیچ کدام از آنان بخاری و مسلم و احادیث آن دو را نمی‌شناسند؛ فقط نامشان را شنیده‌اند؛ چنان‌که عموم مردم آن را می‌گویند. قدرت تشخیص حدیث صحیح متواتر از روایت دروغ و ساختگی را ندارند. کتاب‌هایشان سرشار از عجایب است و صادق‌ترین شاهد بر این ادعاوند. می‌بینی عموم متکلمین و صوفیان از منهج و خطمشی سلف خارج‌اند و هنگام مرگ و یا قبل از آن، به این مهم معترف هستند. داستان‌ها و حکایات در این مورد به وفور موجود است.^۳

مشهورترین مثال در این زمینه، امام ابوالحسن اشعری است که چهل سال بر اندیشه‌ی اعتزال زیست. سپس از آن بازگشته و به وارد مذهب اهل حدیث شد و در این زمینه کتاب (الإبانة) را نوشت. همین‌طور ابوحامد غزالی که در علم کلام و فلسفه و تصوف متبحر بود را می‌توان نام برد. او نیز وارد اندیشه‌ی اهل حدیث شد و کتاب (إلجام العوام عن علم الکلام) را نگاشت.

هم‌چنین سخنان رازی در کتاب (أقسام اللذات) و بازگشت او از روش‌های کلامی و فلسفی نمونه‌ی دیگری از این موارد است. او بالاخره دانست که این روش‌ها فایده‌ای ندارد.

تازه جای بسی تعجب است متکلمینی که ادعا می‌کنند حقیقت امور علمی و دینی را درک کرده‌اند، با اهل سنت و جماعت مخالف‌اند و هر کدامشان با روایتی موضوع که

۱- همان، ص ۴۷.

۲- امام ذهبی در (سیر أعلام النبلاء) درمورد حجة الاسلام غزالی می‌گوید: او نسبت به آثار آگاهی نداشت و احادیث نبوی که عقل آن را درک نمی‌کرد، قبول نداشت.

غزالی خودش در کتاب خویش به نام رسالة قانون التأویل می‌گوید: اطلاعات حدیثی من اندک و ناچیز است.

کتاب (مقارنة بين الغزالي و ابن تیمیة) نوشته‌ی دکتر محمد رشاد سالم از (سلسلة زاد المسافرين و تنبيه الغافلین) حاشیه‌ی، ص ۸.

۳- قبلی، ص ۶۰.

به دستشان رسیده، یا روایتی کلی که معنایش را نمی‌دانند دلیل می‌آورند. و هر گاه اثری مجمل و کلی می‌یابند آن را برای اثبات نظر خویش ارائه می‌دهند.^۱

خلاصه‌ی کلام: آنان (متکلمین و فلاسفه) از شناخت حدیث بسیار دوراند، و در پیروی از حدیث، از اهل حدیث بسیار عقب‌تراند. این جریان کاملاً محسوس است. بلکه اگر هویتشان فاش شود، خواهی دید ناآگاه‌ترین مردم به سخنان، باطن و ظاهر احوال رسول الله ﷺ ایشان‌اند. خواهی دید بسیاری از مردم عادی به این امور از آن‌ها آگاه‌تر هستند. خواهی دید آنان بین آن‌چه رسول الله ﷺ گفته و نگفته را تشخیص نمی‌دهند. بلکه نمی‌توانند احادیث متواتر و روایات دروغ را از هم جدا کنند. آنان روایاتی را قبول می‌کنند که با اندیشه‌ی آن‌ها موافق آید. فرقی ندارد آن روایات موضوع و ساختگی باشد یا خیر. از احادیثی که یاران خصوصی رسول الله ﷺ به صورت یقین می‌دانند که این قول پیامبر ﷺ است روی برتافته و به روایاتی عمل می‌کنند که صحابه رضی الله عنهم قطعاً دانسته‌اند این روایات ساختگی است و به دروغ به شخص رسول ﷺ نسبت داده شده‌اند. و آنان هرگز منظور و هدف رسول ﷺ را نمی‌دانند.^۲

علل مخالفت سلف با متکلمین:

این علل را می‌توان چنین خلاصه کرد:^۳

- ۱- برای شناخت عقاید دین اسلام، قرآن و سنت کافی است و نیازی به اسباب و وسایل دیگر نیست. با ختم نبوت دین کامل گشت و رسول الله ﷺ هر آن‌چه امت بدان نیازمند و محتاج بود را بیان داشت.
- ۲- ترس از بروز فتنه و ناآرامی‌ها. آن هم به دلیل به کارگیری اصطلاحات متکلمین که از قرآن و سنت ثبوتی ندارد. خصوصاً این‌که فی الواقع منجر به درگیری‌ها و تنش‌هایی بین مسلمانان هم شده است. چرا که در ترکیب‌ها و مفاهیم و فحوای کلام تناسب و هماهنگی نیست.

۱- قبلی، ص ۶۹.

۲- قبلی، ۸۱-۸۲.

۳- توضیحات بیشتر را در (السلفية بين العقيدة الاسلامية و الفلسفة الغربية) اثر دکتر مصطفی

حلمی، ص ۶۹-۷۴ بیاب.

- ۳- ناتوانی هر کس از تحقیق و پژوهش در این علوم و اجتهاد در آن. در حالی که اشخاص می‌توانند به قوانین و احکام دین اقتدا کرده و در حل مسایل جدید به علما و فقهای دینی مراجعه کنند و یا دلیل شرعی حکم آن را بدانند.
- ۴- دنبال کردن علم کلام هیچ سودی در بر ندارد. هر آن چه جدای از قرآن و حدیث باشد، سخنی است گزاف؛ و وقت و زحمت انسان را ضایع می‌کند. اگر متکلمین برای یادگیری قرآن و سنت زانوی تلمذ بزنند، آن را خواهند فهمید^۱.
- ۵- جریانات متکلمین، مناظرات و مسایل آنان برای ذهن‌ها قابل درک نیست. چنان که جریانات غیبی که فقط پیامبران و فرستادگان الهی صلوات الله علیهم اجمعین باید آن را شرح و تبیین می‌کردند، این‌گونه‌اند. واجب است به آن چه آورده‌اند ایمان آورده و سر تسلیم فرود آوریم. و درست نیست در شناخت و تعریف این عقاید و مسایل غیبی عقل را جای‌گزین پیامبران نمود.

روش و خطمشی سلف صالح، سالم‌تر، محتاطانه‌تر، پربارتر و محکم‌تر است:

متکلمین بنا بر خواسته‌های خویش و در راستای پشتیبانی و حمایت از مذهب و اندیشه‌ی خود، منهج و روش خویش را بر خطمشی و رویکرد سلف، مقدم می‌دارند. لذا می‌گویند: روش سلف، سالم‌تر و به احتیاط نزدیک‌تر است. در مقابل منهج و رویکرد متکلمین، پربارتر و محکم‌تر است. در نتیجه متکلمین متأخر و معاصر را تیزهوش‌تر و آگاه‌تر از سلف می‌دانند. فضل و برتری، علم، بیان علم، تحقیق و شناخت را از فاکتورهای متکلمین می‌دانند. در قبال نقص و کوتاهی، خطا و عدم آگاهی را به سلف نسبت می‌دهند. متأسفانه بهترین کاری که آقایون در حق سلف انجام داده‌اند این است که می‌گویند: سلف صالح دچار کوتاهی و تفریط شده‌اند!!! لذا برای سلف به دنبال عذر می‌گردند تا کارشان را توجیه کنند!!!

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: جای هیچ‌گونه شکی نیست که چنین عملی شاخه‌ای از رفض (نپذیرفتن) است. گر چه این کارشان تکفیر سلف را در پی ندارد —

۱- ابن تیمیه متکلمین روزگار خویش را بدین صفت می‌خواند: آنان نه اسلام را یاری نمودن و نه فلسفه را شکستند. و می‌گویند: در معقولات سفسطه می‌کنند و در شنیدنی‌ها (قرآن و سنت) همچون قرمطیان‌اند. شرح حدیث (النزول: فرود آمدن الله جلی جلاله) و مجموع الفتوی، ج ۵ / ص ۳۳، ۴۴.

آن چنان که روافض و خوارج می‌گویند-، و گر چه هم‌چون معتزله و زیدیه و دیگران صحابه رضی الله عنهم را فاسق نمی‌خوانند، اما نسبت جهالت و خطاکاری و گمراهی و گناه‌کار بودن اصحاب رضی الله عنهم را ثابت می‌کنند! و اگر فسق هم محسوب نشود، گمان شده است که نسل‌های بعد که دینداریشان به یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌رسد، از صحابه رضی الله عنهم عالم‌تر، برتر و بافضیلت‌ترند!

برای کسی که در قرآن و سنت و آن‌چه تمام گروه‌های اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق نظر دارند، تدبر نماید، ثابت شده است که بهترین قرون این امت در گفتار و کردار و اعتقاد و دیگر فضیلت‌ها، قرن اول یعنی صحابه رضی الله عنهم سپس نسل بعد و بعد از ایشان هستند. چنان‌که با چندین سند از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت شده است. در علم، عمل، عقل و خرد، دینداری و تبلیغ دین از خَلَف و آیندگان برترند. آنا سزاوارترین انسان‌ها در بیان و توضیح هر مشکلی هستند. این سخن را فقط دشمنان لجوج و متکبر اسلام که امور ضروری را قبول ندارند، انکار می‌کنند.

چنان‌که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هر کس از شما می‌خواهد به سنت پای‌بند باشد، به سنت آنانی چنگ آویزد که فوت کرده اند؛ چرا که زندگان از افتادن در فتنه‌ها در امان نیستند. آنان (که از دنیا رفتند) اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هستند که نیکودترین، عالم‌ترین و کم‌تکلف‌ترین افراد امت بودند. مردمانی بودند که الله متعال آنان را برای هم‌صحبتی رسول صلی الله علیه و آله و برپایی دینش برگزید. قدرشان را بدانید و به روش ایشان تمسک جوید. چرا که آنان راست و درست بر هدایت بودند. و دیگران گفته‌اند: بر روش سلف باشید. زیرا آنان چیزی را آوردند که کافی و پاسخ‌گو است. هیچ خیر و نیکی نبوده که آنان بدان دست نیافته و نهمیده باشند.

امام شافعی در رساله‌ی خود چقدر زیبا گفته است که: آنان در علم و خرد و دین و فضیلت و هر وسیله‌ای که بتوان با آن علمی را کسب نمود و به هدایت رسید، بالاتر و برتر از ما بودند. رأی آنان برای ما از رأی خودمان هم بهتر است.

ادعای متکلمین از چندین منظر باطل است^۱:

۱- سلف صالح در قرآن کریم و سنت نبوی از نظر حفظ و درک و فهم، داناترین اشخاص هستند. عامل‌ترین افراد به مضمون قرآن و حدیث‌اند. هرگز از این دو منبع

۱- توضیح بیشتر را در فتاوی ابن تیمیة رحمته الله علیه ج ۱۱ / ۳۶۶ - ۳۷۳ بیابید.

روی گردانی نمی‌کنند. هدایت را فقط در آن دو می‌جویند. و بدون شک هدایت قرآن و سنت برای کسی که آن را به دست آورد و بدان عمل کند مافوق هر هدایتی است.

۲- رسول الله ﷺ کامل‌ترین مخلوق و داناترین شخص به حقایق بود. قول و عملش از همه محکم‌تر. با یک مقایسه‌ی عقلی درست توسط هر مسلمان که فطرتی سالم دارد، لازم می‌آید که او باید داناترین شخص به روش رسول الله ﷺ باشد. و به او که بافضیلت‌ترین مخلوق است، اقتدا کند.

اگر گفته شود: در اشخاصی که خود را به (سنت) منتسب می‌دانند، کسانی هستند که کوتاهی و ستم می‌کنند،

در جواب باید گفت: این نقص در دیگران به مراتب بیشتر است.

علت این مخالفت‌ها درک اندک آنان نسبت به حدیث و سنت است. و اندک پیروی که در مخالفین از سنت دارند، بسته به میزان آگاهی آنان از سنت و ترجیح برخی از اعمال است.

در کل منتسبین به حدیث و سنت گرچه کوتاهی‌هایی هم دارند، اما بر دیگران ترجیح دارند.

۳- اگرگمان شود که خلف و معاصرین به حقایق امور باطنی و غیبی درمورد آفرینش، برانگیخته شدن از قبرها، مبدأ، معاد، ایمان به الله و روز قیامت و اخلاقی که درون با آن پاک شده و اصلاح می‌گردد، بهتر از سلف آگاهی دارند، کاملاً نادرست است. چرا که سلف از این موارد کاملاً بهره‌مند شده‌اند. و نبی اکرم ﷺ نیز چون دوست داشت انسان‌ها از آن سود برده و بهره‌مند شوند، هم‌چنین به دلیل قدرت بیان بسیار بالایی که داشت و نیز برای تبلیغ رسالت و آرزوی هدایت مردم، تمام این موارد را برایشان بیان نموده است.

لذا امکان ندارد علمای غیر حدیث از اموری آگاه باشند که علمای حدیث آگاهی ندارند. حال که در هیچ یک از گروه‌ها کسی یافت نمی‌شود که از رسول ﷺ به حقایق امور آگاه‌تر بوده و بیان‌کننده‌تر باشد، شایسته است مذمت و نکوهشی که به برخی افراد روا داشته می‌شود، به خَلَف نسبت داده شود، نه سلف.

۴- ادعای سرگرم شدن صحابه رضی الله عنهم به جهاد و دعوت و بازماندن از تحصیل اصول دین، در حقیقت نکوهش صحابه رضی الله عنهم را در بر دارد و آنان را زیر سؤال می‌برد. یعنی گویا

صحابه رضی الله عنهم به اصول دین احاطه‌ی علمی نداشتند! و چیزی را نقل کرده‌اند که خود، کامل نفهمیده‌اند! و گویا نبی اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را به آنان رسانده است، لیکن موارد مورد نیاز را به آنان توضیح نداده است! و نیز لازم می‌آید که گفته شود: صحابه رضی الله عنهم علمی را به تابعین انتقال داده‌اند که خود در آن مسلط و متبحر نبوده‌اند. و تابعین از آنان علمی ناقص فرا گرفته و تمام جوانب آن را نیاموخته‌اند. تا این که علمای کلام ظهور کردند. آن‌چه را پنهان بود آشکار کردند! نواقص را مرتفع کرده و بر آن‌چه نامفهوم و پوشیده بوده احاطه‌ی کامل یافتند! مسایل مخفی را توضیح دادند و هر آن‌چه فراموش شده بود را به یاد آوردند! حال آن‌که تمام این موارد باطل و نادرست است. اگر این‌گونه است، چطور امت اسلامی در خیرالقرون متحد بودند و پراکنده و از هم گسیخته نشدند. تا این‌که متکلمین ظهور کرده و در اصول دین و عقاید اختلاف نمودند. چگونه مسلمانان صدر اسلام پیروز گشته و کشورگشایی می‌کردند. و آیندگان از دست یافتن به چنین پیروزی‌ها و فتوحاتی باز ماندند.

از این رو تاریخ، ارتباط معکوسی بین ظهور تمدن اسلامی و توسعه، نفوذ و فتوحات آن و بین ظهور فرقه‌ها و تجزیه و انشقاق صفوف مسلمین و به جان هم افتادن و کُشت و کشتار، ثبت نموده است.^۱

۵- این سخن یعنی تقدیم و برتر دانستن قرن‌های کم‌فضیلت بر قرن‌هایی که در علم و شناخت و بیان و اعتقاد بهتر و برتر بودند.

میان بی‌دینی و سلفیت:

علوم عقلی بر دو بخش می‌باشند:

۱- علوم بدیهی (فطری غریزی): این علوم مطلقاً صحیح می‌باشند. و تمام مردم دارای این علم هستند. گر چه میزان وضوح و روشنی این علم بین انسان‌ها متفاوت است.

۲- علوم کسی: که شامل معارف مختلف و قوانین حاصله از بحث و بررسی و پژوهش است.

انسان‌ها در تحصیل و تسلط بر این علوم بسیار متفاوت می‌باشند. لذا این علوم، معارفی جزئی و نسبی هستند. برخی از این علوم اثبات شده و محقق هستند و شخص

۱- منهج علماء الحديث و السنة في أصول الدين: ص ۳۵.

بر آن تسلط یافته و یقین پیدا می‌کند. البته فقط در نزد پژوهش‌گر مذکور، یقینی است؛ در حالی که دیگران آن را یقینی و اثبات شده نمی‌دانند.

در این جا باید به چند مورد توجه نمود:

علوم مکتسبه برگرفته و مبتنی بر علوم بدیهی هستند. لذا این علوم مبتنی بر ریشه و پایه‌ای صحیح و ثابت شده می‌باشند^۱. لیکن واقعیت بر خلاف این مسئله است. علوم مکتسبه مختلف و متفاوت‌اند. برخی از این علوم را بعضی از مردم صحیح می‌دانند و دیگران آن را رد می‌کنند. برخی آن را پذیرفته و گروهی دیگر رهایش می‌کنند. در نتیجه درک و باور تمام انسان‌ها بر علوم کسبی متحد و منسجم نخواهند شد^۲.

و این یعنی، در عقل معیار ثابتی وجود ندارد بلکه با ترکیب و ترتیب فکری جدید قابل تغییر است. پس عقل بنایی محکم و سنگی دارای اصول و تصوراتی نیست که قبلاً کامل و بدون نقص، تکمیل شده باشد، بلکه مانند دیگر پدیده‌ها و جلوه‌ها است که قابل تغییر و دگرگونی است. و از منظر تاریخ و جدل به مانند دیگر چیزهاست^۳.

تقسیم بندی معقولات به دو دسته‌ی ضروری و اکتسابی ممکن است به صورت نظری قابل اثبات باشد، اما این موارد عقلی در مقام عملی و کاربردی با یک‌دیگر تداخل پیدا می‌کند و بالأخره یک اندیشه و فکر خاص، بر شخص چیره شده و در ذهنش فرونشسته و ریشه‌دار می‌گردد. در نتیجه آن را از اولین اصول ضروری عقلی می‌شمارد؛ بلکه منکر آن را، منکر اصول بنیادی می‌پندارد. لذا عقل، مجموعه افکاری است که شخص در پرتو آن تعامل دارد. عقلانیت، تمرینی فکری است که یگانه ارزش-مند مطلق نیست. بلکه متنوع و دارای تغییر است. بدون شک عقل دارای اصولی کلی است که تمام مردم در آن شرکت دارند. لیکن عقلانیت - چنان که گفتیم - به اندازه‌ای که بر افکار کسبی داوری می‌کند، نمی‌تواند بر اصول داوری نماید. افکار اکتسابی که

۱- براین اساس طرفداران مذاهب عقلی معتقدند، عقل با علوم فطری و کسبی می‌تواند روش و منهجی پدید آورد که تمام مردم را متحد گرداند.

۲- از این رو روش‌ها و مکاتب عقلی نتوانستند از هم گسیختگی همه‌ی مردم را درمان کنند. بلکه پیروان روش‌های عقلی به گروه‌های متعدد و مذاهبی متعارض و ناسازگار تبدیل شدند که با یک-دیگر دشمنی و عداوت نموده و دیگری را نادان می‌خوانند.

۳- السلفية وقضايا العصر: ص ۱۶۵ به نقل از (العقلانية المعاصرة) اثر سالم يفوت، ص ۶۹.

صاحبانش معتقدند، اندیشه‌ی آن‌ها نزدیکترین افکار به اصول عقلی صادق است. و این اندیشه و باورها از یک فرهنگ معین کسب می‌شوند.^۱

قطعا فکر عقلانی تا حد زیادی مبتنی بر مفاهیم، ارزش‌ها و معارف برگرفته از حالات اجتماعی فرهنگی است که انسان در آن زندگی کرده و از آن تأثیر می‌پذیرد. لذا عقلانیت الگو و استاندارد برای تفکر محض، که امکان به کارگیری در بین فرهنگ‌های مختلف را دار باشد، نیست. چنان‌که علم تجربی در حال تغییر و تحولی مستمر است. از این جاست که با دید وسیعی به اشیاء می‌نگرد. عقلانیت اگر متمرکز و ساکن باشد، ارزشش را از دست می‌دهد. زیرا آن‌چه را که این عقلانیت در میدان فکر و برنامه‌ها یا تصور وجود و حیات بر پا می‌کند، مدام در پی علوم جدید و به‌روز شده، داری تغییر و تحول است. این تغییر و تحولات منبع شک و بیچارگی است؛ که با آن ارزش‌ها، هدف‌ها و گرایش‌های یقینی، نابود می‌گردد.^۲

تقابل عقل‌گرایی غربی با دین

غرب زدگان و ملحدین قصد دارند از سرپرستی و توصیه‌ی دینی به آزادی دیدگاه عقلی، فرا خوانند. به گمان این‌که برپایی عقلانیت در گرو نابودی مرجعیت و نصّ دینی است. هدف این نظریه تلاش برای اجرایی کردن جریان‌ی است که در اروپا به قصد آسان کردن محیط زندگی و همکاری با پیشرفت‌های آن، در مقابل نصرانیت تحریف شده صورت گرفت؛ که بالآخره به نابودی سلطه‌ی کلیسا و پایان دادن به نقش مسیحیت تحریف شده منجر شد.

به طور قطع عقلانیت اروپایی منجر به جایگزینی عقل با دین شد. و اکثراً رویکرد اروپا در طول تاریخ دراز مدتش همین بوده است. عقل‌گرایی قدیم یونانی، از قرن‌های قبل از میلاد هم ایمان به دین را نمی‌شناخت و هرگز در مقابل وحی آسمانی سر فرود نیاورده بود. پیوسته تنها برای عقل کرنش کرده بود. آن‌گاه که اروپا به دین نصرانیت گردن نهاد و نصوص آن را تحریف نمود، در پیشرفت علمی جدید خود سرسختانه با دین وارد کارزار شد. و در نهایت عقل جای‌گزين دین شد. و دیدگاه مقدّس دانستن نصوص که بر پایه‌ی ایمان یقینی و ثابت شده با وحی الهی بود را، نپذیرفت.

۱- السلفية و قضايا العصر: ص ۱۷۱.

۲- قبلی، ۱۶۷ - ۱۷۴.

فکر غربی در راه نابودی دیدگاه احترام و تکریم نص دینی و آزادی از چنگال آموزه‌های نصرانی رنج و مشقت زیادی را تحمل نمود. عوامل زیادی این اندیشه‌ی الحادی را در خلاص شدن از سیطره‌ی کلیسا یاری نمود. از آن جمله: ستم و فشار مستمر و فراوانی که کلیسا علیه علم و علما به کار گرفت. تبلیغ فراوان مبنی بر تأیید صحت کتب مقدس مسیحیت از جانب الله ﷻ. خصوصاً تضاد و مخالفت معارف دینی کلیسا با اکتشافات علوم تجربی جدید پیرامون جهان هستی و انسان. لذا حتماً باید کلیسایی که دین را تحریف کرده بود، از مسئولیت دینی خویش کناره می‌گرفت. لیکن از آن‌جا که اروپا با وحی صحیح و دین استوار اسلامی رهنمون نمی‌شد، عقل جایگاه بسیار بارزی در فرماندهی تمدن اروپای جدید داشت.

و آن‌گاه که شیفتگان غرب‌گرایی و منادیان بی‌دینی^۱ سعی کردند در تجدید ساختار امت، عقل را تنها اصلی قرار دهند که به آن رجوع شود، لازم بود برای به عهده گرفتن جریان دین و روبرو شدن با جمهور مسلمانان، تز فراموشی کردن اطاعت از دین که قرآن و سنت بود، در میان مردم نهادینه شود.

آنان در دور کردن دین و به حاشیه راندن نقش آن در تجدید بنای امت، روش‌های گوناگونی را به کار گرفتند:

برخی از آنان کلاً در صحت دین یعنی قرآن و سنت، با این شعار که دین، جز افسانه نیست، شبهه وارد کردند!!! گفتند دین یعنی میراثی از عصرهای مختلف!!! پیشاپیش سلاح خویش این گمان را نهادینه کردند که در قرآن و سنت باورهایی وجود دارد که با علم تجربی معاصر در تعارض است. و از آن‌جا رویکرد ایمان به نصوص اسلامی و عصمت آن را باطل دانستند. و در مقابل، تسلیم شدن در برابر منهج و روش علمی را تقویت نمودند.

و برخی گرچه در دل نصوص شرعی را قبول نداشتند، ولی ترجیح دادند صراحتاً با آن برخورد نداشته باشند. و برای رسیدن به این منظور، گفتند: نباید به نصوص شرعی و مضامین آن توجه کرد و آن را نصوص مقدسی دانست که کرنش در مقابل آن واجب است، بلکه باید به عنوان یک میراث که در مقابل منهج عقلانی و ادوات نقد

۱- لائیک‌ی یا secularism به معنای بی‌دینی یا مادی‌گرایی است. لائیک‌ی فراخوان به سوی زندگی خالی از دیانت است. و از منظر سیاسی یعنی حکم بی‌دینی. به کتاب (جذور العلمانیة) اثر دکتر سید فرج احمد رجوع شود.

ادبی سر فرود می‌آورد، تدریس شود. علاوه بر آن معتقد بودند، نباید در بررسی و تدریسِ نصوص شرعی، مقید به منهج، روش و اصول علمای مسلمین بود و باید از قید این سبک آزاد شد.

برخی دیگر به اسم نقد و بررسی تاریخ واقعی اسلامی خواستند جوانب مثبت تاریخ را زشت و بد جلوه دهند. و از آن‌جا در پی نابودی تصویر جوامع پیشین و جدید اسلامی برآمدند. و آن تصویر را غنیمتی شمردند تا با آن به دین و نصوص دینی طعن و عیب وارد کنند.

دیدگاه سلفیت در مورد عقلانیت:^۱

پیشتر گفتیم که سلفیت به معنای رهنمود علمی و عملی رسول الله ﷺ و صحابه رضی الله عنهم؛ نه غیر. و این به معنای ترک عقل و نقش آن نیست. قبلاً هم بیان شد که علوم عقلی بر دو بخش است: علوم ضروری یا بدیهی که اصل است. و علوم کسبی که مبتنی بر علوم ضروری است یا واجب است که چنین باشد. و نیز گفته شد: گرچه مردم از نظر درک و فهم و روشن بودن علوم برایشان دارای مراتب متعددی هستند، اما همگی این علوم را قبول دارند.

هم‌چنین بیان شد که مردم در علوم کسبی بر اساس قدرت درک، شناخت و سطح علمی، متفاوت هستند. و از همین جاست که برای اثبات این علوم، اختلافات و درگیری‌هایی میانشان رخ می‌دهد. در هنگام نزاع هم هرگروه سعی دارد برای اثبات سخن خود، نظر موافق و یا رأیی که مبنای علوم ضروری و اساسی است را ارائه دهد. یا می‌کوشد بطلان نظر مخالفین را با علوم بدیهی و آشکار، اثبات نماید.

تمام آن‌چه گذشت مبتنی بر داور قرار دادن عقل و معیارهای اولیه‌ی آن است.

لیکن موقف سلفیت در این زمینه چیست؟

۱- عقلانیت وصفی منتسب به عقل است. عقل + الف و نون (برای مبالغه است) + یای نسبت + تاء تأنیث = عقلانیت. عقل در لغت به معنای بازداشتن و مقید کردن است. عرب گوید: (عقل البعیر بالعقال: شتر را با پابند، بست) تا مانع گریختنش شود. و شتر، از جایی که صاحبش او را بسته است دور نخواهد شد. یعنی مقید به همان جاست. عقل انسان هم که با آن معارف و علوم را می‌آموزد، او را از افتادن در دام هلاکت و آن‌چه باعث فساد و تباهی‌اش می‌شود باز می‌دارد.

سلفیت به عنوان یک برنامه و رویکرد، هرگز عقل را رد نمی‌کند. زیرا عقل با شرع در تضاد نیست و نقش عقل هم در قرآن روشن است.

ولی چنان‌که قبلاً بیان کردیم: داور قرار دادن عقل، مانع میان بشریت و درگیری‌ها و اختلافات نمی‌شود؛ بلکه حتی مانع دگرگونی علوم کسبی در مسیر پیشرفت‌های علمی و فرهنگی هم نمی‌شود.

بالتر از آن، اموری وجود دارد که عقل نمی‌تواند با اندازه‌گیری محدود خود بر آن‌ها احاطه‌ی علمی داشته باشد. مانند مسئله‌ی خلقت و حیات. توسعه و تحول علمی در عصرهای متوالی این ادعا را تأیید می‌کند.

مهم‌تر از آن، امور اعتقادی و غیبی است که متعلق به گذشته‌ی زندگی بشر بوده و بالاتر از سطح و تراز عقل و ادراک آن است. و همچنین آن‌چه در آینده، در آخرت برای او رخ خواهد داد نیز در عقل بشر نمی‌گنجد؛ این علوم غیبی علمی است که (از آن آگاه نیستیم) و روح و درون باید تصور چیزهای خوب و نیکی را داشته باشد که در آخرت او را راضی می‌کند.

این است آن نقش وحی که در قالب کتابِ الله ﷻ و سنت رسول الله ﷺ نمودار است. و این است همان ایمان و تصدیقِ پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین و کتاب‌های نازل شده و نقش آن در هدایت و راهنمایی بشریت و نیز آموزش دادن علمی که بشریت از آموختن آن بی‌نیاز نیست.

وقتی شخص به وحی و نبوت معتقد باشد، و از آن دو آموزش بگیرد، مسلح به دو منبع علمی می‌شود:

- عقلی که الله ﷻ آن را وسیله‌ای برای شناخت و استنباط قرار داده است.
- وحی فرو فرستاده شده‌ای که الله ﷻ آن را نوری برای هدایت و معرفت یا شناخت، تدارک دیده است.

هر دو از جانب الله ﷻ است. هر دو انسان را به هدف و نهایت واحدی می‌رساند. تعارض میان آن دو اصلاً به ذهن نمی‌رسد و شایسته هم نیست که برسد. و غیر ممکن است نصی ثابت از کتاب و سنت با قیاس عقلی در تعارض باشد.

وهرگز امکان ندارد دلیل نقلی صحیح با دلیل عقلی صحیح، مخالف باشد. نزد سلف صالح (اصحاب ﷺ) معضل و مشکل عقل با نقل - وحی و شناخت بشری - وجود نداشت. چرا که عقل مؤمن در موقف خویش نسبت به برنامه و رویکرد مبتنی بر

عقل سلیم، بسیار قاطع و جدی است. وحی، علم الهی است که در تمام قضایا حق مطلق را عرضه می‌کند. با این تفسیر، کوچک‌ترین شک در قضیه‌ای از قضایای وحی، ایمان را نقض می‌کند. چرا که چنین شکی نشان‌گر موقف و دیدگاه غیر عقلانی است.

عقل مصدر معرفت و شناخت است. و وسیله‌ای است که الله عَلَّامٌ بر اساس آن ما را مکلف و مسئولیت پذیر کرده است و به ما دستور داده به وسیله‌ی عقل، در مورد رسالت اندیشه و تفکر نماییم. در قرآن می‌خوانیم: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَجْدِي أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ مَثَنَىٰ وَفُرْدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ حِنَّةٍ﴾ [سبأ: ۴۶] (بگو: «من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو دو و به تنهایی برای الله به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ‌گونه دیوانگی ندارد»). لیکن عقل، جزعی از انسان مخلوق محدود است. بر این اساس معرفتی که ناشی از عقل باشد، خیلی کمتر از چیزی است که وحی آن را ارزانی می‌دارد. یعنی علم بنده در مقابل علم الله عَلَّامٌ. و این مسئله، مسئله‌ی دو دو تا چهار تا است.

سلف صالح معتقد نبودند مادامی که وحی موجود است، باید عقل را کنار گذاشته و وظیفه‌ی خلاق آن را باطل و بی‌فایده دانست. به ایمانشان به وحی و حقایق مطلق وحی اکتفا نمی‌کردند که بگویند به عقل نیازی نیست و آن را کنار بگذارند. هرگز چنین نیست، بلکه صحیح و درست عکس این فهم است. آزادی، خلاقیت، و موفقیت - های سیاسی، اجتماعی، علمی و انواع فعالیت‌های فکری و عقلی - در نزد صحابه - نتیجه‌ی ایمان عقل، به وحی بوده است^۱.

منظور این است که در نزد صحابه و تابعین که به نیکی از صحابه رضی الله عنهم پیروی نمودند، وحی به همراه عقل تنها راه برپایی حیات انسان بود که تمام ابعاد آن را زینت بخشیده بود. در دل بدان ایمان آورده و عملاً در زندگی خویش محقق نموده بودند. وجود وحی و عقل در کنار هم، مشکلی ایجاد نمی‌کرد. بلکه مشکل در فقدان هر دو یا یکی از آن دو بود:

اگر وحی نباشد، عقل از وجود راهنما محروم می‌ماند. راهنمایی (به نام وحی) که او را در مسیر علمی‌اش یاری کرده و هدف حرکت را برایش مشخص کرده و قوانینی برایش ترسیم می‌کند که با پای‌بندی به آن بازدهی بهتری را محقق می‌کند.

چنان‌که فقدان عقل یا فساد عقلی مساوی با عدم تحقق واقعی آموزه‌های وحی در زندگی بشر است. این‌جاست که زندگی زیر خطِ انسانیت که بیم آن می‌رود، قرار می‌گیرد.^۱

اگر گفته شود، بسیاری بر این باورند که گاهاً میان عقل و شرع تعارض پدید می‌آید، لذا به مقوله‌ای که می‌گویند: موافقت بین عقل با شرع و شرع با عقل ضروری است، شک می‌کنند. در جواب باید گفت:

دلیلی که از جانب شرع ثابت شده است، یا قطعی الدلالة است یا ظنی. هم‌چنین جریان ثابت شده‌ی عقلی، یا قطعی است که مردم در آن اختلافی ندارند، یا ظنی و غیر یقینی است و در قبول یا ترک آن اختلاف و اجتهاد وجود دارد. بر این اساس:

امکان ندارد دو چیز قطعی و ثبوتی با هم تناقض داشته باشند؛ حال منبع و مصدر آن می‌خواهد عقل باشد یا شرع. چرا که دلیل قطعی آن است که ثبوت محتوا و مفاهیمش حتمی است و امکان ندارد دلالت آن باطل و مردود باشد.

لیکن امکان تعارض قطعی با ظنی وجود دارد. در چنین جایی دلیل قطعی را بر ظنی مقدم می‌داریم و اصلاً به مصدر و مأخذ آن نگاه نمی‌کنیم.

چنان‌که می‌شود دو دلیل ظنی هم، با هم در تعارض باشند. در چنین حالتی باید تلاش و کنکاش کرد و با روش‌های معتبر ترجیح یکی را بر دیگری برتری داد.

غالب گمان یا تصور برخی بر این که میان عقل و شرع تعارض وجود دارد، در حقیقت زائیده‌ی ذهن قاصر بشر است که ماحصل افکار اوست. این افکار نتیجه‌ی برداشت نادرست از نصوص و یا به سبب دانش اکتسابی غیر یقینی و غیر قطعی است. صاحب چنین اندیشه‌ای افکارش را جزو حقایق علمی بلامنازع می‌داند، حال آن‌که قضیه بر عکس است.^۲

از آن‌جا که ایمان، مبتنی بر تسلیم در مقابل وحی است، بنای دیدگاه سلفی، عقل زیر مجموعه‌ی وحی می‌باشد. یعنی مقام، منزلت و ریاست برانده‌ی وحی است و عقل پیرو آن است. عقل وظیفه‌اش و مسئولیتش را در سایه‌ی وحی و با رهنمودهای آن

۱- قبلی: ۱۹۹.

۲- به منهج ابن تیمیه در این زمینه رجوع شود: السلفية و قضايا العصر ص ۱۹۹-۲۰۳.

انجام می‌دهد. با این رویکرد که عقل در خدمت وحی باشد، نتیجه مثبت خواهد بود. بلکه حتی می‌توان عقل را به شرعی بودن یا موافق با شرع بودن توصیف کرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: مسایل شرعی گاهی سمعی و شنیداری و گاهاً عقلی هستند. وقتی می‌گوییم این دلیل شرعی است، یعنی شرع آن را ثابت دانسته و بر آن دلالت دارد. یعنی شریعت به آن اجازه داده و آن را مشروع می‌داند. پس اگر منظور از شرعی، چیزی باشد که شریعت آن را ثابت دانسته است، حال یا با عقل قابل درک است؛ مانند ادله‌ی توحید و معاد و ... که در این صورت شرع هم آن را متذکر شده و آن را شرعی و عقلی می‌دانیم؛ و یا این که دلیل شرعی فقط با خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که الصادق المصدوق است، دانسته می‌شود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبری را می‌دهد، این خبر شرعی و سمعی است. اما اگر منظور از خبر شرعی آن باشد که شریعت مشروعش نموده است و بدان دستور داده است، خبری را هم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدهد و آنچه قرآن بر آن دلالت دارد و موجودات به آن گواه هستند هم، تحت همین مورد قرار می‌گیرد.^۱

به طور کلی:

فرضیه‌ی تعارض میان وحی و عقل، فرضیه‌ای نادرست است. زیرا باور به این که عقل بشری گوش به فرمان وحی و تابع اوست، این فرضیه را نفی می‌نماید. عدم پای-بندی به وحی و حرف‌شنوی از آن، عقلانیت یا رویکرد عقلانی محسوب نمی‌شود؛ بلکه از منظر شرع هوا و هوس و گمراهی نام دارد.

وحی عقل را مورد خطاب قرار داده و منهج و برنامه‌ی صحیح برای نگرستن به تمام جوانب زندگی را به او می‌آموزاند. و در بیان، رهنمون‌ها و توجیهاتی که به عقل ارائه می‌دهد، عقل را ناتوان و زمین‌گیر نمی‌کند. بلکه بر عکس آن عمل می‌کند. افق-های وسیع و میادین گسترده‌ای جهت احاطه و درک برایش می‌گشاید که عقل به تنهایی نمی‌تواند در هر عصر و زمانی به صورت کامل بر آن‌ها امام داشته و دست یابد. زمانی که عقل انسان در چارچوب وحی حرکت می‌کند، در مسیری تنگ قرار نگرفته بلکه در میدانی وسیع و گسترده جولان می‌کند. او در میدانی حرکت می‌کند

۱- السلفية و قضايا العصر ص ۲۰۶ به نقل از ابن تیمیه رحمته الله علیه در کتابش به نام: درء تعارض العقل و النقل.

که شامل تمام وجود هستی است و دربرگیر جهان شهود و غیب می‌باشد. چنان‌که ژرفای روح و تغییر و تحولات و تمام زندگی را شامل می‌شود.^۱

اگر گفته شود: اروپا مادامی که دین و تعالیم آن را از صحنه‌ی زندگی خارج نکرد به پیشرفت علمی نایل نیامد. لذا از جمود و تعصب نصرانیت و سیطره‌ی کلیسا نجات یافت. و برای رسیدن به شهرنشینی معاصر فقط و فقط علم را فرمانده و جلودار خود نمود. بر این اساس بر ماست که دین اسلام، تعالیم و احکامش را کنار بگذاریم و اختیار و زمام را به علم بسپاریم تا ما را به تمدن پیشتازی که خواهان آئیم برساند. در جواب باید گفت:

این کوتاه‌نگری در مورد پیشرفت اروپا دارای نواقص و اشتباهاتی است که نیاز به توضیح و تفسیر دارد. میان آنچه که اروپا بوده و هست و باید باشد، فاصله‌ای بس فراوان است. چنان‌که لازم است دیدگاه خود را در مورد تمدن جدید اروپا اصلاح نماییم تا بتوانیم میان جنبه‌های مثبت که باید بکوشیم تا به آن برسیم و میان جنبه‌های منفی که باید از آن پرهیز کنیم، فرق قایل باشیم.

زمانی که اروپا علیه دین شورید، بر کلیسایی که دچار تحریف و تبدیل شده بود، شورید. آن‌چنان تعالیم تحریف شده‌ای که سد راه علم و علماء شده بود. و همان‌طور که پیشتر بیان کردیم علم صحیح با وحی در تعارض نیست. لیکن اگر وحی دچار تحریف و تبدیل شد، آن‌جاست که با دانش و علم تعارض پیدا می‌کند. و این همان اتفاقی است که در اروپا رخ داده است.

برخورد نصرانیت تحریف شده در لباس روحانیون نصرانی با علم روز و علمای آن^۲، دلیل واضحی بر تأیید خبری است که قرآن کریم از وقوع تحریف در دین نصرانی و در

۱- السلفية و قضايا العصر: ص ۲۰۶ - ۲۰۷ به نقل از سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن ج ۱۲ / ۱۰۹۹.

۲- گویم: عموماً عده‌ی زیادی لفظ علم و علما را بر مکتشفین و مخترعین، در میدان پزشکی، فیزیک، شیمی و دیگر علوم دنیوی اطلاق می‌کنند. حال آن‌که قرآن کریم به ما می‌آموزد هر آن‌کس که به الله تعالی ایمان نمی‌آورد عالم نبوده و جاهلی بیش نیست. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زیرا آنان قومی‌اند که نمی‌دانند) ﴿وَلَكِنَّا كُنَّمُ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (لیکن شما نمی‌دانستید). لذا بر ماست که این کلمه‌ی بزرگ را به صورت مقید به کار ببریم. چنان‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ

پی آن، انحراف کلیسا و مردانش و سپس ستم و ظلم و فشار بر دانشمندان علوم روز و مصادره‌ی اکتشافات جدید علمی آنان، داده است.

تحریف مذکور در قرآن کریم به وفور ثابت است. از آن جمله تحریف در نوشتن است:

اللَّهُ ﷻ می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ﴾ [البقرة: ۷۹] (پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب الله است»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آن چه دست‌هایشان نوشته، و وای بر ایشان از آن چه به دست می‌آورند).

نوع دیگر تحریف در تلفظ است: اللّٰهُ ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۷۸] (و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب می‌پیچانند، تا آن را از کتاب پندارید، با این که آن از کتاب نیست؛ و می‌گویند: آن از جانب الله است، در صورتی که از جانب الله نیست، و بر الله دروغ می‌بندند، با این که خودشان [هم] می‌دانند).

تحریف معانی بخش دیگر تحریف است: اللّٰهُ ﷻ فرموده است: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ [المائدة: ۴۱] (کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند).

زیر بنای حلال و حرام در دیانت نصرانی بر پایه‌ی تقلید از مردان دین و کلیسا و پیروان آنان است؛ ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱] (دانشمندان و راهبان‌شان را به جای الله به عنوان آفریدگار گرفتند). و در سایه‌ی تحریف کُتُب مقدس و معانی آن کتاب‌ها، دانشمندان و راهبان برای پیروان نصرانی خویش گمراهی‌ها و جهالاتی وضع نمودند که، یا از نصوص تحریف شده یا از اجتهاد مبتنی بر نصّ تحریف شده گرفته شده بود. و در پی آن مواردی را بر نصرانیت بدون تحریف بستند، که از آن نبود. بعد از آن با علم و علما به دشمنی برخاستند؛ تا آن جا که

هُم عَافِلُونَ﴾ [الروم: ۶-۷] (ولی بیشتر مردم نمی‌دانند* از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند، حال آن که از آخرت غافل‌اند). نوشته‌ی یاسر برهامی.

نصرانیت محرّف در سویی و جهان تجربی ثابت در سویی دیگر قرار گرفت. اذا اروپا جز ترک کلی دین یا منحصر کردن آن در کلیسا نیافت. و نخواست پا را از کلیسا فراتر نهاده و در سایه‌ی مفهوم جدید دین و نقش آن در زندگی قرار گیرد.

اما بحث تحریف دینی در اسلام منتفی است. چرا که الله ﷻ خود حفظ این دین از تحریف و تبدیل را متقبل شده است. چنان‌که پروردگار ﷻ در طول قرن‌های متمادی افرادی را برای حفظ سنت رسول الله ﷺ مهیا کرده است. از این رو مصادر و منابع دین اسلام بدون تحریف ماندگار و پاک ماند. از این‌جاست که قرآن کریم و سنت صحیح نبوی که همان وحی الهی هستند، با علم صحیح تناقضی ندارند. همین جریان است، که به ما روایت می‌کند چرا جامعه‌ی اسلامی در طول تاریخ درازمدت خود شاهد نزاع و جنگ میان علم و دین نبوده است.

براستی وقتی اروپا نصرانیت تحریف شده را به عنوان دین کنار گذاشت، و راه علمی را برای تمدن و فرهنگ پیشه کرد، نور وحی و هدایت را از دست داد. در نتیجه تمدنی مادی محض، پدیدار گشت. و به دلیل عدم پایبندی به ارزش‌های اخلاقی انسانی در تعامل میان بشر، علم را در شر و فساد به کار گمارد؛ همان‌گونه که در خیر به کار می‌بست. تا جایی که کشورهای متمدن اروپایی ملت‌های ناتوان و ضعیف را مستعمره خود نمودند. انواع خواری‌ها و مارت‌ها را به آنان چشانند. ثروت‌ها و خیرات امت‌های مسلمان را غنیمت شمرده و به یغما بردند. مردانش را به بردگی گرفته و به آبرویشان تعرض کردند. اگر مجبور به خروج از بلاد اسلامی شدند، به طرق مختلف اقتصاد بلاد اسلامی را وابسته به خویش کردند. چنان‌که شاهد هستیم، در جنگ فکری فرهنگی نیازهای مسلمین را غنیمت شمردند تا بتوانند در آینده‌ای نزدیک بر آنان سیطره یابند.

تأسی به روش‌های آموزشی علمی غرب که به صورت‌های مختلف نمودار است و جنبه‌ی مثبت غرب محسوب می‌شود، پسندیده است و باید آن را فرا روی خویش گرداند. اما فقدان تعالیم الهی و نور وحی و رویکرد دینی جنبه‌ی منفی آنان است که می‌خواهد فرهنگ دینی را به دست فرزندان متلاشی کنند. لذا سزاوار است از تقلید در این زمینه پرهیز شود.

اگر گفته شود: آیا پیروی از رسالت دینی در هر عصر و زمانی واجب و ضروری است؟ در حالی که بیش از چهارده قرن که از عمر آن می‌گذرد و جنبه‌های زندگی

بشری در زمینه‌ی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی تغییر کرده و بشریت متحول شده است؟

جواب:

بدون استثنا اسلام رسالتی جهان شمول است؛ و محمد ﷺ از زمان بعثت تا برپایی قیامت فرستاده‌ای به سوی کل بشریت و خاتم النبیین است. بعد از او نبی و رسول دیگری نیست و دیگر وحیی نازل نخواهد شد. و این به معنای وجوب پیروی از شریعت اسلام و پای بندی به آن در هر زمان و هر شهر و دیاری است. تا آن گاه که عیسی علیه السلام در آخر الزمان و هنگام برپایی قیامت فرود آید.

این مطلب از نصوص شرعی ثابت شده است:

الله تعالی می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۸] (بگو:

«ای مردم، من پیامبر الله به سوی همه شما هستم).

و نیز: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸] (و ما تو را جز

بشارت‌گر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم). یعنی به سوی تمام انسان‌های مکلف.

محمد بن کعب رضی الله عنه می گوید: یعنی به سوی عموم انسان‌ها. قتاده رضی الله عنه در تفسیر

این آیه گوید: الله تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی عرب و عجم فرستاد و عامل‌ترین شخص به دستورات الهی، نزد الله تعالی از همه بزرگ‌وارتر است.

الله تعالی می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده الله و خاتم پیامبران است).

و می فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾

[الفرقان: ۱] (بزرگ [و خجسته] است ذاتی که بر بنده خود، فرقان را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد).

و فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ

لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما

تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم).

در حدیثی مرفوع از رسول الله ﷺ آمده است: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبْتَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبْتَةُ قَالَ فَأَنَا اللَّبْتَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»: (قطعا مثال من و سایر پیامبران قبل از من، مانند مردی است که خانه‌ای زیبا و کامل بسازد مگر اینکه در گوشه‌ای، جای یک خشت را خالی بگذارد. هر کس وارد خانه شود و به آن نظاره کند، می‌گویند: به جز جای این خشت (بقیه) چقدر زیباست! من همان یک خشت و خاتم پیامبران ﷺ هستم) ^۱.

از انس رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت است که: «إن الرسالة والنبوة انقطعت فلا رسول بعدي ونبي»: (به راستی رسالت و نبوت پایان یافت؛ پس بعد از من هیچ رسول و نبی وجود ندارد) ^۲.

باز هم از انس رضی الله عنه مرفوعاً روایت شده است: «فضلت على الأنبياء بست: أعطيت جوامع الكلم، ونصرت بالرعب، وأحلت لي الغنائم، وجعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، وأرسلت إلى الخلق كافة، وختم بي النبيون»: (با شش چیز بر انبیاء فضیلت یافتم: کامل-ترین کلام‌ها به من داده شد، به وسیله‌ی ترس یاری شده‌ام، غنیمت‌ها برای من حلال شد، زمین برای من پاک (و پاک کننده) و مسجد قرار داده شد، به سوی تمام مخلوقات فرستاده شدم و به وسیله من نبوت پایان یافت) ^۳.

در صحیحین (بخاری و مسلم) به صورت مرفوع روایت شده است: «إن لي أسماء: أنا محمد، وأما أحمد، أنا الماحي الذي يمحو الله تعالى بي الكفر، وأنا الحاشر الذي يحشر الناس على قديمي، وأنا العاقب الذي ليس بعده نبي»: (من نام‌هایی دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که الله ﷻ بوسیله‌ی او کفر را محو می‌نماید و حاشر که مردم بعد از من حشر می‌شوند و عاقب که بعد از او دیگر پیامبری نیست. در این مورد احادیث فراوانی موجود است.

۱- بخاری، مسلم و دیگران.

۲- ترمذی، و گفته است این حدیث، حسنٌ غریبٌ، است.

۳- مسلم، ابن ماجه و ترمذی.

بنا بر تمام این موارد الله ﷻ با محافظت از وحی، حفظ دین را بر عهده گرفته است و آن را از تحریف، تبدیل و تغییر دور ساخته است.

تمام علمای امت اتفاق دارند که دین اسلام صلاحیت هر زمان و مکانی را دارد. چرا که شریعت اسلام با واقعیت، فراگیر بودن و عموم و خصوص ممتاز گشته است. سخن در این زمینه در این مختصر نمی‌گنجد. تاریخ، توانایی اسلام در حل مسایل حایز اهمیت در تمدن‌های جهانی در قرن‌های متمادی که دربرگیر قومیت‌های مختلف، سرزمین‌های پراکنده، و مردمی که از تمدن‌های قدیمی سرمایه و دست‌مایه‌ای داشتند را، تأیید می‌کند. همه را در یک بوته‌ی آزمایش در هم آمیخته است و علاوه بر پیشرفت علمی و تمدن مادی، دارای ارزش‌ها، اصول و اخلاق است. و برای جهان تمدنی شکوفا و یگانه که ارزش خودش را داراست به ارمغان آورده است.

شریعت اسلامی در قواعد، اصول و احکام خود در هر عصر و مکانی مصالح مردم را برآورده می‌کند و تمام نیازهای جامعه‌ی بشری که لازمه‌ی استقرار و بقای آن است رابه هر اندازه هم که باشد، جواب‌گو است.

کسی که به احکام شریعت بنگرد، می‌بیند شریعت اسلام چقدر برای مصالح حقیقی مردم و دفع مفسدات از آنان، جهت محقق نمودن منافع زود هنگام و درازمدت دنیوی و اخروی، حریص و شیفته است.

از دیگر ویژگی‌های بارز شریعت، رخصت‌ها و آسان‌گیری‌هایی است که برای انجام احکام در سختی‌ها و ناملازمات مشروع می‌داند. مانند مشروع دانستن استفاده‌ی به اندازه از چیزهای حرام در حالت ضرورت؛ یا اجازه به خوردن روزه برای مسافر و مریض و ...

بدون شک این نوع مجوزها نوعی رعایت مصلحت و دفع مفسدات از مردم است. با اجرای احکام شریعت به این نتیجه خواهیم رسید که اسلام مصلحت‌بندگان در امور ضروری، رفاهی، اصلاح‌گری و به‌سازی را مراعات نموده است. ضروریات شامل مواردی می‌شود که زندگی انسان بدون آن امکان‌پذیر نیست و با این کمبودها نظام زندگی مختل می‌شود. مانند: حفظ دین، جان، عقل، نسل و مال.

امور رفاهی آن است که مردم برای راحتی و آسایش زندگی، محتاج‌اند. اگر این نیازها برآورده نشود مردم در تنگنا و فشار قرار خواهند گرفت. مانند لوازم ضروری زندگی.

امور اصلاح و به‌سازی به عادات و مکارم اخلاق بر می‌گردد که اگر یافت نشد، زندگی برنامه‌ی درست و سالم و عادت‌های نیک را از دست می‌دهد. احکام شریعت می‌خواهد تمام این مصالح را برای جامعه به ارمغان آورده و محقق سازد.

چنان‌که شریعت، با اصول عمومی که در هر زمان قابل تطبیق است ممتاز و نمونه گشته است. مانند مسئله‌ی شورا، مساوات و عدالت. در کنار آن، احکام تفصیلی نیز دارد که شایسته نیست در هر زمان دچار دگرگونی و تحول گردد. مانند: احکام عقیده، عبادات، مثل نماز، روزه، حج، ارتباط افراد در درون جامعه. مانند تنظیم خانواده و کیفیت ازدواج، سرپرستی، میراث، طلاق و خرج و نفقه.

علاوه بر موارد ذکر شده ویژگی مهم شریعت در اعتدال و میانه‌روی آن است که از افراط و تفریط دور است^۱.

واضح و معلوم است که شریعت منسوخ نمی‌شود مگر با شریعتی که در قدرت و توان هم‌پای شریعت منسوخ شده باشد. فرقی نمی‌کند این نسخ کلی باشد یا جزعی. لذا مسئله‌ی نسخ در مورد شریعت اسلامی منتفی است. چرا که اسلام شریعت‌های قبل را منسوخ نموده و بعد از آن دیگر شریعتی نخواهد آمد. بعد از رحلت رسول الله ﷺ دیگر وحیی نازل نخواهد شد. بدین منظور شریعت‌های الهی پایان یافته است. با بیان آن‌چه گذشت واضح و روشن است که تا برپایی قیامت، اسلام آخرین شریعت ماندگار می‌باشد. هیچ کس حق ندارد از آن خارج شده و یا آن را تغییر دهد. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] (امروز دین شما را برای‌تان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم).

دوم: ویژگی‌های عملی سلفیت در عصر حاضر

جریانات عملی و ویژگی‌های خاصی وجود دارد که دعوت سلفیت در عصر کنونی با آنها ممتاز گشته است؛ از جمله:

- ۱- توجه به جریانات توحید و یکتاپرستی.
- ۲- اشتیاق به اجرایی شدن وحدت ثمربخش اسلامی.
- ۳- عمومیت و فراگیر بودن این دعوت.
- ۴- مفهوم پیشرفت فرهنگی از نگاه سلفی.
- ۵- آسان‌سازی فهم اسلام.
- ۶- منهجش (روش و عقیده) سلفی است و در تعامل هم سلفی است. (معاصر اصول‌گرا).

توجه به جریانات توحید و یکتاپرستی:

ابتدا توحید؛ ای کاش می‌دانستند:

* توحید حق الله ﷻ بر بندگان است. چنان‌که رسول الله ﷺ به معاذ بن جبل رضی الله عنه فرمود: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»: (حق الله ﷻ بر بندگان این است که او را بپرستند و هیچ چیز را با او شریک و هم‌تا ندانند).

* هر کس توحید را محقق نمود گناهانش آمرزیده می‌شود؛ گرچه آن گناهان به پهنای زمین باشد. در حدیث قدسی می‌خوانیم: «هر کس الله را ملاقات کند در حالی که هیچ شرکی به او تعالی نکرده باشد، الله جل جلاله گناهانش را حتی اگر به وسعت سطح زمین هم باشد، می‌آمرزد».

* هر کس یکتاپرستی را کاملاً به جای آورد بدون حساب وارد بهشت می‌گردد. در حدیثی که می‌گوید هفتاد هزار نفر بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند، آمده است: «أَنْهُمْ لَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»: (آنان (برای علاج و درمان بیماری) داغ نمی‌کنند و فال نمی‌گیرند و تنها بر آفریدگار خویش توکل می‌کنند).

* کسی که به شرک مبتلا شود- پناه بر الله- هر کس که باشد، عملش مردود و غیر قابل پذیرش است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵] (و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد»).

انبیاء ﷺ از گناهان کبیره و دیگر گناهان پاک و معصوم هستند چه برسد به شرک و کفر. این آیه آمد تا بر زشتی شرک دلالت کند و بالفرض محال اگر شرک از یک نبی یا رسول هم سر بزند، هر کس که می‌خواهد باشد، عملش نابود خواهد شد و در زمره‌ی زیان‌کاران خواهد بود. حال باید دید دیگر بندگان که در رتبه‌ی پایین‌تر از ایشان هستند، چه وضعیتی خواهند داشت. لذا این تهدید، تهدیدی شدید اللحن برای آحاد مردم است؛ تا کاملاً از شرک باز آیند. روی سخن آیه با پیامبران است ولی تمام مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد.

* به غیر از گناهان دیگر، شرک از هر کس که سر بزند، قابل بخشایش نخواهد بود. و جدای از شرک در مشیت و اراده الله ﷻ قرار می‌گیرد. بخواهد می‌آمزد و نخواهد محاسبه خواهد نمود. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸] (مسلماً الله، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید).

مشرک برای همیشه جاودان در جهنم می‌ماند و هرگز از آن بیرون نخواهد آمد. اولین امری که به آن پرداخته می‌شود فراخواندن به توحید و یکتاپرستی است. هیچ واجبی از واجبات دین بر توحید مقدم و پیش داشته نمی‌شود. توحید همان مورد مهمی است که الله تعالی رسولان و انبیاء را به سبب آن فرستاد. اولین کاری را هم که پیامبران با اقوام خویش آغاز نمودند، دعوت به توحید و یکتاپرستی بود. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] (و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: «الله را بپرستید و از طاغوت پرهیزید»). و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] (و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «اللهی جز من نیست، پس مرا بپرستید»).

الله تعالی اولین رسول خویش - نوح علیه السلام - و تمام فرستادگانش حتی محمد صلی الله علیه و آله را به توحید امر فرمود. و هر زمان رسول الله صلی الله علیه و آله فرستادگان و فرماندهان لشکرش را به جایی می‌فرستاد اولین دستورش این بود که اول به توحید فراخوانید. و چون علی رضی الله عنه را به خیبر فرستاد، به وی امر فرمود که در ابتدا آنان را به توحید و یکتاپرستی دعوت دهد.

زمانی که معاذ بن جبل رضی الله عنه را راهی یمن نمود، او را به همین امر دستور داد. در صحیح بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام بدرقه‌ی معاذ رضی الله عنه به یمن به وی چنین گفت: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلُ كِتَابٍ فليكن أول ما تدعوهم إليه عبادة الله»: (تو نزد مردمی می‌روی که اهل کتاب‌اند. اولین کاری که باید انجام دهی این است که آنان را به عبادت الله فراخوانی). و در روایتی دیگر آمده است: «فادعهم إلى أن يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله»: (آنان را فراخوان تا گواه باشند که معبود برحقى جز الله عز وجل وجود ندارد و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است).^۱

هیچ نبی و پیامبری صلوات الله علیهم فرستاده نشد مگر این که به اسلام دعوت می‌داد. یعنی گر چه شریعت هر پیامبر فرق داشت لیکن دین تمام انبیاء یکی بود. الله عز وجل می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» [آل عمران: ۱۹] (در حقیقت، دین نزد الله همان اسلام است). و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» [آل عمران: ۸۵] (و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود).

* الله عز وجل در مورد نوح علیه السلام فرمود: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِلَى قَوْمِهِ - إِنِّي لَكُم نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَِّّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ ﴿٥١﴾» [هود: ۲۵-۲۶] (و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت:] من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم،* که جز الله را نپرستید؛ من بر شما از عذاب روزی دردناک بیمناکم).

۱- بخاری، مسلم و احمد. به صحیح الجامع، ج ۱/ ۴۵۶، ۴۵۵ حدیث شماره ۲۲۹۶ - ۲۲۹۸ مراجعه شود.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [المؤمنون: ۲۳] (و به یقین نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس [به آنان] گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. شما را جز او الهی نیست. مگر پروا ندارید؟».)

نوح علیه السلام به قومش گفت: ﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲] (و اگر روی گردانیدید، من مزدی از شما نمی‌طلبم. پاداش من فقط بر عهده الله است، و مأمورم که از گردن نهندگان باشم).

*الله تعالی در مورد هود علیه السلام فرموده است: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ﴾ [هود: ۵۰] (و به سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم. هود] گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ پردازید».)

در مورد صالح علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ﴾ [هود: ۶۱] (و به سوی [قوم] ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من! الله را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست».)

در مورد شعیب علیه السلام گفته است: ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ غَيْرُهُ﴾ [هود: ۸۴] (و به سوی [اهل] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست».)

از دعاهای ابراهیم علیه السلام می‌توان به این مورد اشاره نمود: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۸] (پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر]؛ و آداب دینی ما را به ما نشان ده؛ و بر ما ببخشای، که توبی توبه‌پذیر مهربان).

و نیز الله تعالی فرمودند: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲] (و ابراهیم و یعقوب، پسران خود را به همان [آیین] سفارش کردند؛ [و هر دو در وصیتشان چنین گفتند:] «ای پسران من، الله برای شما این دین را برگزید؛ پس، البته نباید جز مسلمان بمیرید».)

الله ﷻ در داستان یعقوب می‌گوید: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُكُمْ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾ [البقرة: ۱۳۳] (آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت: «پس از من، چه را خواهید پرستید؟» گفتند: «معبود تو، و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق -معبودی یگانه- را می‌پرستیم؛ و در برابر او تسلیم هستیم).

در مورد خانه‌ی لوط عليه السلام می‌فرماید: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾ [الذاریات: ۳۵-۳۶] (پس هر که از مؤمنان در آن بود بیرون بردیم. و الی] در آن‌جا جز یک خانه از فرمان‌بران نیافتیم).

الله عليه السلام می‌فرماید یوسف عليه السلام در دعای خویش چنین گفت: ﴿أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿۱۲۱﴾ [یوسف: ۱۰۱] (تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحقم فرما).

در مورد موسی عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿۸۴﴾ [یونس: ۸۴] (موسی گفت: «ای قوم من، اگر به الله ایمان آورده‌اید، و اگر اهل تسلیم هستید بر او توکل کنید).

الله عليه السلام جریان ساحران که موسی عليه السلام بر آنان غالب آمد و آن‌ها هم اعلان اسلام کردند را بیان می‌دارد که فرعون آنان را به عذاب تهدید نمود و ایشان بر ایمان و باور خود شکیبایی کرده و دعوت‌گرانی به سوی الله عليه السلام شدند و گفتند: ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿۱۴۶﴾ [الأعراف: ۱۲۶] (پروردگارا، بر ما شکیبایی فرو ریز و ما را مسلمان بمیران).

نسبت به سلیمان که به ملکه‌ی سبا نامه نگاشت، می‌فرماید: ﴿أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُنُوتُنِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾ [النمل: ۳۱] (بر من بزرگی نکنید و مرا از در اطاعت درآیید).

چون بلقیس ایمان آورد، ایمان خویش را اعلان نمود: ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾ [النمل: ۴۴] (گفت: «پروردگارا، من به خود ستم کردم و [اینک] با سلیمان در برابر الله، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم).

الله ﷻ در مورد حواریون عیسی علیه السلام فرمود: ﴿قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۵۲] (حواریون گفتند: «ما یاری دهندگان الله هستیم، به الله ایمان آورده‌ایم؛ و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم).

الله ﷻ جن‌های مؤمن را در زمره‌ی مسلمانان قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِمَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾ [الجن: ۱۴] (و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرفند: پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند).

لذا توحید دین الله تعالی و دعوت تمام پیامبران بوده است و اسلام همان دین الهی است.

اگر گویند: در گذشته مردم مشرک بودند و می‌بایست توحید را سرلوحه‌ی دعوت قرار داده می‌شد؛ ولی امروزه مردم مسلمان هستند و گواهند که جز الله تعالی معبود به حقی نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله است. پس چه لزومی دارد که مردم را به توحید دعوت داده و دوباره گفته شود، لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله؟
باید جواب داد:

این ادعا مقوله‌ای نادرست است و نشان‌گر ناآگاهی از وضعیت مردم امروزی و عدم آگاهی از توحیدی است که پیامبران علیهم السلام به خاطر آن مبعوث شدند. مردم امروز دورترین مردم در محقق نمودن عبودیت و بندگی برای الله تعالی هستند؛ مگر آن کسی که الله تعالی به او رحم کرده باشد و این افراد بسیار اندک هستند.

عالم اسلامی از جمعیت شش میلیاردی امروزی، جمعیتی بالغ بر یک میلیارد نفر را به خود اختصاص داده است. یعنی از هر شش نفر، فقط یک نفرشان مسلمان است. پنج میلیارد نفر دیگر جمعیتی متشکل از نصرانی‌ها، یهودیان، هندوها، بوداییان، بت‌پرستان و بی‌دینان هستند. نیاز آنان جهت دعوت به یکتاپرستی و اصلاح عقیده به مراتب بیشتر از نیازشان به هوایی که استنشاق می‌کنند و خوراک و نوشیدنی است که استفاده می‌کنند. در غیر این صورت بعد از سپری کردن دنیا گرفتار عذاب دردناک و بازگشتی بس خطرناک در آخرت خواهند شد.

اما یک میلیارد مسلمان، دارای مصیبت‌ها و انحرافات غیر قابل شمارشی هستند. بسیاری از بدعت‌ها، گمراهی‌ها، خرافات، یاوه‌گویی‌ها و اعتقادات باطل در میانشان

رواج دارد. با زبان و اعضای خویش بسیاری از اعمال شرک آشکار و پنهان، کبیره و صغیره را مرتکب می‌شوند و این اعمال بر دل‌ها و عقل‌هایشان غالب آمده است. این سان افراد کجا و یکتاپرستی لله در عبادات و یگانه دانستن وی کجا؟!

کلمه‌ی توحید قبل از وحدت کلمه

بسیاری از آنان که امروزه منتسب به اسلام هستند، شهادتین را بارها تکرار می‌کنند و کلمه‌ی توحید تلفظ را می‌کنند، اما:

برخی معتقدند که درانتخاب روش‌ها و قوانین وضعی و قراردادی بدون هیچ قید و بندی دارای آزادی انتخاب هستند و پذیرش شریعت اسلام و نظام اسلامی برآنان ضروری نیست. گاهاً عبادات دینی را انجام می‌دهد، لیکن دین را از صحنه‌ی حیات و در داوری و سیاست و اقتصاد و امور اجتماعی دور می‌راند. و این برداشتی نادرست از عبودیت پروردگار و عمل به اسلام است.

برخی دیگر مرتبا و به شدت مرتکب معاصی و منکرات می‌باشند. نماز را ترک کرده و زکات را نمی‌پردازد به روش‌های گوناگون حرام می‌خورد. گاهی با رشوه و ربا خواری و گاه با انجام معاملات حرام. حرام می‌خورد و می‌گساری کرده و به زنا مشغول است. بلکه به این کارها معتاد شده و زندگی خالی این موارد به ذهنش نمی‌رسد. زبان حالش گویای روی گردانی از دین و فراگیری احکام آن است.

گروهی دیگر آشکارا مرتکب شرک می‌شوند. عبادات را برای غیر الله انجام می‌دهند. برای اموات و صالحین نذرو ذبح می‌کند. ضریح‌ها و قبرهاشان را طواف می‌کنند. با ساختن گنبد و بارگاه آنان را بزرگ می‌دارند. و بر آنان مساجدی بلند بالا می‌سازند. سپس به جای الله ﷻ آنان را طلبیده و به فریادرسی می‌خوانند. در دوستی و ترس و امید به آنان دل می‌دهند.

بخشی دیگر از مسلمان‌ها به باورهای گروه‌های گمراهی هم‌چون معتزله و روافض گردن می‌نهند؛ و یا به حلول و اتحاد (یکی بودن خالق و مخلوق) و گفته‌های صوفیان زندیق و فیسوفان گمراه ایمان می‌آورند. این جدای از عقاید فرقه‌های مخالف اهل سنت و جماعت همانند اشعری و ماتریدی است که جمهور مسلمانان بلکه علمای آنان به آن معتقداند و می‌گویند: این اعتقادات اهل سنت و جماعت است و آن را به سلف صالح هم نسبت می‌دهند!!

علاوه بر این موارد اعتقادات فراوان دیگری هم وجود دارد که ما فقط برخی از کُل این باورها را بیان داشتیم. و این قسمتی اندک از گمراهی‌های بزرگی است که اکثریت مسلمانان در عقاید، عبادات، معاملات، اخلاق و سیر و سلوک خویش در این زمان به آن گرویده‌اند.

تمام این ظواهر دلیلی واضح بر ناآگاهی مسلمین امروزی نسبت به حقیقت دینی و توحید ایشان بوده و نشان‌گر برداشت ناصحیح عقلی و نیاز مبرم آنان به اجرایی نمودن توحید است.

* جدای از این موارد، حقیقت بسیار مهم دیگری وجود دارد که واجب است به آن بسیار توجه شود؛ و آن:

در بحث توحید تنها کفار نیستند که به سوی آن فراخوان داده می‌شوند که به توحید ایمان آورده و اعتقاد خویش را اصلاح نمایند و ردای کفر و شرک را از تن به‌در کنند، بلکه هم‌چنین مؤمنین به توحید و معتقدین و پایبندان به توحید هم، به یکتاپرستی دعوت می‌شوند تا این جریان همیشه در دلشان زنده بماند و در درونشان رسوخ کند و در زندگی آنان اجرایی گردد. هرگز از آن خسته نشده و از محتوا و مفاهیم آن غافل نشوند. بزرگترین دلیل بر این ادعا سخن الله ﷻ که می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالْكِتَبِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ ءَالْكِتَبِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ءَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ءَالْيَوْمِ ءَالْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به الله و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد، و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید؛ و هر کس به الله و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران او و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است). این‌گونه اهل ایمان به ایمان فراخوان داده می‌شوند.^۱

دشمنان خوب دانسته‌اند ریشه‌ی حقیقی که ماندگاری، ریاست و عزت این امت در زمین را تضمین می‌کند، عقیده است. از سویی با خباثت و زیرکی، موانع و گاردهایی میان مسلمانان و عقاید صاف و خالص آنان قرار دادند و از سوی دیگر عقیده را بغرنج و

۱- قرآن پیوسته نه تنها در عهد مکی بلکه در دوران مدنی هم صحابه ﷺ را بر عقیده‌ی صحیح تربیت می‌نمود. این‌گونه نیست که عقیده در برهه‌ای از زمان بیان شود و سپس برای صحبت در زمینه‌های دیگر، از آن دست کشیده شود.

مُشَوِّش نمودند تا صفایش را مکدّر کنند. بنابراین مسلمانان چندین قرن در این آشفستگی و درهم‌آمیختگی عجیب و جدایی بی‌ثمر از عقیده، روزگار گذراندند. خصوصاً در این ایام که عقیده، به دست فرزندان‌ش که از حقیقت و مستلزمات آن دور مانده‌اند، ذبح می‌شود. تا جایی که می‌بینیم فردی کلمه‌ی توحید را تکرار می‌کند و معنای آن را نمی‌داند و مفهومش را نمی‌شناسد و به خواسته‌هایش جامه‌ی عمل نمی‌پوشاند.^۱

حال که اهمیت توحید را دانستی، اهمیت آموزش توحید و بیان جریانات توحیدی به مردم را هم خوب می‌دانی. و چون خطر شرک و حجم گناهش را درک کردی، اهمیت برحذر داشتن مردم از نشانه‌های شرک ظاهری و باطنی را نیز درک کردی. انواع آن را برایشان توضیح خواهی داد تا از آن باز آمده، دست کشند.^۲

اکنون که این موضوع را فهمیدی، می‌دانی که چرا سلفی‌ها این همه بر دعوت به توحید و پرهیز از شرک اهتمام می‌ورزند. این همان ویژگی ابتدایی و بارز دعوت سلفیت در میادین دعوت است. دعوت سلفیت یعنی (دعوت به توحید و دعوت به ترساندن و برحذر داشتن از شرک).

و چون این را دانستی، خطای دعوت‌گران دیگر جماعت‌ها را که در توضیح و بیان توحید کوتاهی کرده و حق آن را نمی‌پردازند، را نیز می‌دانی. بلکه در تحت دعوت آنان افراد زیادی که جریانات شرک و انواع شرک را نمی‌دانند، نیز قرار دارند. و در تعامل با برخی از صورت‌های پنهانی یا آشکار شرک اصغر و اکبر، تسامح و تساهل دارند.

و چون این را دانستی، خطای آنان که عبادات را برای غیر الله انجام می‌دهند را نیز فهمیده‌ای. عباداتی هم‌چون خواندن غیر الله و طلب فریادرسی از آنان، دل‌دادگی به مردگانی که گمان می‌برند جزو صالحان‌اند؛ توکل بر ایشان، لمس و مسح ضریح و تبرک جستن به قبرهای آنان، نذر برای آن‌ها و توسل به ایشان و

۱- خواطر علی طریق الدعوة، جراح و أفرح، نوشته‌ی شیخ محمد حسان. چاپ: دار الخلفاء المنصورة، ۱۴۱۴هـ، ص ۴۹ - ۵۰ با اندکی تصرف.

۲- جای بسی تعجب است که این شریکات را موارد خاص و شاذ عقیده‌ای می‌نامند که منجر به تکفیر صاحبش نمی‌شود! فکر می‌کنی چه می‌خواهند؟ آیا قصد دارند خطر آن بر دین‌بندگان را کم اهمیت جلوه دهند؟ یا به دروغ معتقدان به آن را بی‌گناه بدانند؟ یا در نهایت هدفشان این است که امت را بر دینی مترکّب از عقاید مختلف گرد آورند که برخی از این باورها اسلامی و برخی دیگر اعتقادات مخالف با اسلام است که در شرک و بت پرستی به غل و زنجیر کشیده شده است؟

آنچه که نیاز مبرم مردم به فهم توحید طبق قرآن و سنت بر اساس فهم سلف را بیان می‌دارد، اصطلاحات متکلمین و روش آنان در استدلال و پیروی از فلاسفه است. رویکردی که مردم را در بزرگ‌ترین جریان دینی از قرآن و سنت دور داشته است و اندیشه‌ها و دل‌ها را از تعامل با وحی الهی و تأثیر پذیری از آن غافل نموده است. تعاملی که ایمان شخص را افزوده و عقیده‌اش را ثابت می‌دارد. پیوسته مردم نسل اندر نسل در نتیجه‌ی تأثیر پذیری از روش و عقیده‌ی متکلمین، از جمله اشاعره، معتزله و دیگران، تصور می‌کنند توحید، همان ادله‌ی عقلی و مصطلحات فلسفی و استدلال‌های کلامی است که نمی‌توانند به آن دست یابند؛ در نتیجه از این مصطلحات و از توحید و مسایل توحید روی برمی‌تابند.

توحید و عقیده از دیدگاه سلفی‌ها

بکتاپرستی از منظر سلفی‌ها قضایای مهم و زیادی را شامل می‌شود که از یکدیگر منفک و جدا نیستند. ترک یکی از این قضایا بعد از تبیین و ابلاغ، کل ایمان را در معرض خطر و طعنه قرار می‌دهد^۱.

جریان‌ات عقیده و توحید شامل موارد ذیل می‌شود^۲:

- ۱- یگانه دانستن الله ﷻ در ربوبیت، اسماء و صفاتش.
- ۲- یگانه دانستن الله ﷻ در عبادت (الوهیت).
- ۳- یکتا دانستن الله ﷻ در حکم و قانون‌گذاری.
- ۴- دوستی و ولاء برای الله، رسولش و برای مؤمنین و بیزارى و براءت از شرک و مشرکین.
- ۵- ایمان به فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز آخرت و قضا و قدر.
- ۶- جریان کفر و ایمان.
- ۷- اعتقاد و باور به صحابه و اهل بیت ﷺ. و مسأله‌ی خلافت و امامت.

۱- با این اصل مهم سلفی‌ها از پیروان دیگر مکاتب اصلاحی که خود را منتسب به اسلام می‌دانند، جداست. و این جریان‌ات، در حساب و شمارش آنان در نمی‌آیند. آن مکاتب عمر خود را در جریان‌ات فرعی عملی یا اختلافات جزعی فنا کرده و توحید را که اصل و اساس دین است و به خاطر آن شریعت‌ها و پیامبران مبعوث شدند را، از یاد برده‌اند.

۲- کتاب منحة الرحمن في نصيحة الإخوان، نوشته‌ی یاسر برهامی حفظه.

جریان به داوری گرفتن شریعت الهی و بیزارى از تمام شریعت‌های جدای از اسلام، از مهم‌ترین قضایای عقیده‌ای است که از ذهن و دل مسلمانان امروزی رخت بر بسته است و نیز مفهوم کامل توحید هم مفقود شده است. از آن جا که گرنش و فروتنی در مقابل شریعت الهی و اثبات حاکمیت برای الله ﷻ از ویژگی‌های الوهیت است، چگونه می‌توان قوانین وضعی بشر را با شریعت الله ﷻ معاوضه نمود؟

بسیاری از ساده اندیشان، کم خردان و فریب خوردگان می‌پندارند، قوانین کفری بشر اعم از زنداقه، لائیک‌ها، کمونیست‌ها و پیروان دموکراسی و دیگران که مهارشان به دست و هوا و هوس است و شک و شبهه‌ها بر آنان غالب آمده است، تنها کشتی نجات در وسط این طوفان‌های بنیان کن، امواج سهمگین، و تاریکی‌های بسیار سیاهی است که مردم در آن بسان جن زده‌ای به چپ و راست متمایل شده و جملگی زیان بار می‌شوند.^۱

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَفْحُكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] (آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند؟ و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از الله بهتر است؟).

واگذاری و رهاکردن معانی اسماء و صفاتِ الهی، از توحید سلف نیست

برخی گمان می‌کنند مذهب سلف یعنی، واگذار کردن و سپردن معانی نام‌ها و صفات الهی است. یعنی الفاظ نام‌ها را مانند حروفِ زیبان غیر عربی ثابت می‌دانند که معنای آن فهمیده نمی‌شود. این ادعا از چند منظر نادرست و باطل است؛ از جمله:

۱- اثبات صفات که عقیده و باور سلف بوده است، با ادعای تفویض کاملاً منافات دارد. چرا که مضمون اثبات، آن است که دربرگیر معانی لغتِ عربی آن گونه که در شأن جلال و کمال الهی است، باشد. تفویض به مفهوم ندانستن معنا و عدم آگاهی از آن و عدم گرفتن معنای لفظ آن طور که از لغت برداشت می‌شود، است. لذا اثبات با تفویض معنا منافات دارد.^۲

۱- جراح و افراح: شیخ محمد حسان ص ۵۵.

۲- به تحفة الإخوان في صفات الرحمن، با تلاش و تقدیم محمد بن عبدالعلیم، زیر نظر اداره‌ی پژوهش‌های علمی و دعوت و ارشاد سعودی مراجعه شود.

۲- اقوال و آثار فراوانی که از سلف صالح نقل شده است، دال بر اثبات صفات و اثبات معنی این صفات، نزد ایشان است. معنای صفات را واگذار و تفویض نکرده‌اند. تازه تأکید بسیار زیادی هم نموده‌اند که این صفات همانند صفات مخلوقین نیست. لیکن به گونه‌ای است که لایق کمال و جلال الله ﷻ است.

اما آن چه از بعضی از سلف نقل شده که گمان می‌شود آنان معنا را نفی کرده‌اند، منظور نفی معنایی است که متأوله و معطله و هم‌کیشان آنان به این معانی گرایش داشتند^۱. و گر نه هرگز در این مورد قولی را به یکی از سلف صالح نسبت نمی‌دهد؛ مگر این که از وی اقوال زیادی در اثبات معنا آن طور که لایق کمال و جلال الهی است، نقل شده باشد.

علامه محمد خلیل هراس رحمته در مورد تفویض می‌گوید: نسبت دادن تفویض به سلف صالح که از جانب متأخرین اشاعره و دیگران مطرح می‌شود، خطایی بسیار واضح است. چون اصلاً سلف معتقد به تفویض معنا نبودند. و هرگز کلامی را نمی‌خواندند که معنایش را ندانند. بلکه معانی نصوص را از کتاب الله و سنت یاد می‌گرفتند و آن را برای الله ﷻ ثابت می‌دانستند. سپس حقیقت صفات و کیفیت آن را به الله ﷻ تفویض می‌نمودند. چنان که وقتی از امام مالک رحمته در مورد قرار گرفتن الله ﷻ بر عرش سؤال شد، گفت: استواء معلوم است و کیفیتش مجهول.

ایشان در مورد مذهب سلف در بحث اثبات صفات می‌گوید: آنان می‌گفتند: صفات، بدون تأویل، همان گونه که آمده است، می‌باشد. اما کسی که گفتار سلف را درک نمی‌کند می‌پندارد، منظور آنان از این عبارت یعنی قرائت لفظ بدون اظهار نظر در مورد معنا؛ و این برداشت کاملاً نادرست است. چرا که در این جا منظور از نفی تأویل این است که نباید برای معانی حقیقت و کیفیت بیان نمود.

حافظ ذهبی رحمته می‌گوید: نظریه پردازان معاصر، مقوله‌ی خود ساخته‌ای بیان داشته‌اند و معتقدند قبل از ایشان کسی دیگر هم چنین سخنی گفته است. آنان

۱- یعنی معنایی که معطله‌های جهمی و دیگران از خود ساختند و نصوص قرآن و سنت را از ظاهر به معانی مخالف آن الفاظ تحریف نمودند را، نفی می‌کنند. در این زمینه به: مختصر صواعق المرسله، ص ۱۲۴ اثر ابن قیم جوزی؛ و نیز به رساله الإکلیل نوشته‌ی ابن تیمی؛ که از الفتوی الکبری ج ۲/ ص ۲۲ - ۲۳ گرفته شده است رجوع شود.

گویند: صفات را همان‌گونه که آمده است باید قبول نمود و تأویل نکرد. البته منظور، ظاهر الفاظ هم نیست. بر این اساس منظور از ظاهر دو چیز است:

اول: الفاظ همان‌گونه تأویل و تفسیر می‌شوند که با آن خطاب شده است. چنان‌که سلف می‌گفتند: استوا معلوم است. و همان‌گونه که سفیان و دیگران رحمهم الله می‌گفتند: خود قرائت، یعنی تفسیر الفاظ. یعنی معانی آن لغات واضح و روشن است و نیاز نیست به اجبار و اکراه تأویل و تحریف شود. این گفته، مذهب و اعتقاد سلف است و همه به اتفاق می‌گویند: این صفات به هیچ عنوان شبیه صفات مخلوقین نیست.

دوم: ظاهر آن چیزی است که در ذهن شکل می‌گیرد و به خیال و گمان انسان می‌آید. چنان‌که ویژگی و خصوصیت یک انسان در ذهن شکل می‌نبدد؛ که این تصویر مورد نظر ما نیست. چرا که الله ﷻ یگانه‌ی بی‌نیاز است و هم‌تا و انبازی ندارد. گرچه ویژگی‌های فراوان است، لیکن همه درست و برحق است و برای این صفات نظیر و همانندی نیست.^۱

نویسنده کتاب المعارج می‌گوید: همین تصور نادرست است که جاهلان نفی‌کننده را وادار می‌کند صفات را نفی کنند. زیرا از ظاهر صفات، فقط ویژگی مخلوقات را فهمیده‌اند. نفهمیده‌اند که چه ذاتی را توصیف می‌کنند. در نتیجه به وحی بدگمان شدند و بعد از فکر و سنجش، قیاس نمودند و تشبیه کردند و در پی آن نفی کرده و صفات را تعطیل و ناکارآمد نمودند.^۲

پرستش غیر الله به اسم توسل و تبرک و شفاعت حرام است

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأحقاف: ۵-۶] (و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای الله کسی

۱- معارج القبول نوشته‌ی حافظ ابن احمد حکمی. دار الفتح الاسلامی بالإسکندریة، به نقل از ذهبی: ص ۳۳۱-۳۳۲.

۲- قبلی، ص ۳۳۲. و از خطاهای بسیار زشت به داوری کشاندن عقل در امور دینی و غیبی است. چنین اجتهادی در عقیده قابل پذیرش نیست. و با عقل محض در مورد عقیده سخن گفته نمی‌شود. چنین اجتهادی در عقیده صاحب خویش را چنان‌که مشاهده شده است به کفر آشکار و سرگردانی بسیار دوری می‌کشاند.

را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد، و آن‌ها از دعایشان بی‌خبرند؟ و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند).

و: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴] (و کسانی را که به جز او می‌خوانید، مالک پوست هسته‌ی خرما می‌نیستند. اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند، و اگر [فرضاً] بشنوند اجابتان نمی‌کنند، و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند؛ و [هیچ کس] چون [الله] آگاه، تو را خبردار نمی‌کند).

و: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [القصص: ۱۸] (و با الله معبودی دیگر مخوان. الهی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شوید).

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳] (بگو: «کسانی را که جز الله [معبود خود] پنداشته‌اید بخوانید؛ هم‌وزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین مالک نیستند، و در آن دو شرکتی ندارند، و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست. و شفاعت‌گری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد).

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿۲۶﴾﴾ [النجم: ۲۶] (و بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند [و] شفاعت‌شان به کاری نیاید، مگر پس از آن که الله به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد انصاریان؛ و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و پسندد، اجازه دهد).

﴿قُلِ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [الزمر: ۴۴] (بگو: «شفاعت، یکسره از آن الله است. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین خاص اوست؛ سپس به سوی او باز گردانیده می‌شوید»).

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵] (کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟).

آیات در این زمینه بس فراوانند.^۱

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدَاءَ دَخَلِ النَّارَ»: (هر کس در حالی بمیرد که غیر از الله کسی دیگر را به فریاد می‌خواند، وارد دوزخ خواهد شد).^۲

در حدیث ذات انواط وقتی برخی از اصحاب که بعد از فتح مکه تازه مسلمان شده بودند، به رسول الله ﷺ گفتند: اجعل لنا ذات أنواطٍ كما لهم ذات أنواط. قال لهم ﷺ: الله اكبر! إنها السنن! قُلْتُمْ والذي نفسي بيده كما قالت بنو اسرائيل لموسى: اجعل لنا إلهًا كما لهم إلهة قال إنكم قوم تجهلون! (همان‌گونه که آنان ذات انواطی دارند، برای ما نیز ذات انواطی مقرر کنید. رسول الله ﷺ فرمود: الله اكبر! این‌گونه خواسته‌ها، روش پیشینیان است و به الله ﷻ سوگند شما همان سخنی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی ﷺ گفتند: (آنها به موسی گفتند: برای ما معبودی مقرر کن همان‌طور که آنها (مشرکین) معبودانی دارند. موسی گفت: شما نادان هستید).^۳

حرام است قبرها مسجد قرار داده شده و در محبت به صالحین غلو شود

ابوهریره رضی الله عنه در روایتی مرفوع می‌گوید: «قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد»: (الله یهود را هلاک کند که قبور پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند).^۴

۱- فتح المجید شرح کتاب التوحید، معراج القبول ج ۱/ ۴۷۶ - ۵۰۵. رجوع شود. هم‌چنین به کتاب زیارة، و الجواب الباهر فی زوار المقابر ابن تیمیة رحمته الله. تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد و کتاب: التوسل، نوشته شیخ آل‌بانی رحمته الله واضح و روش است که به سبب محرّماتی از قبیل توسل نا مشروع و عبادت غیر الله به اسم تبرک و شفاعت و غلو و زیاده روی در صالحین و صرف عبادات برای آنان، مظاهر شرک آشکارا در امت نمودار شده است.

۲- بخاری.

۳- ترمذی و آن را صحیح دانسته است.

۴- بخاری و مسلم (متفق علیه).

رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»: (لعنت الله بر یهودیان و نصارا که قبرهای پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند)^۱.

هم‌چنین فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ إِلَّا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ»: (آگاه باشید کسانی قبل از شما قبر پیامبران و صالحان را می‌پرستیدند؛ آگاه باشید که قبرها را مسجد قرار ندهید من شما را از آن نهی کردم)^۲.

ابوهریره رضی الله عنه در روایتی مرفوع می‌گوید: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَد، لعن الله قوماً اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»: (معبودا! قبرم را بتی مگردان که عبادت شود. نفرین الله جل جلاله بر قومی باد که قبور پیامبران‌شان را مسجد گردانند)^۳.

ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند: «إن من شرار الناس من تدركه الساعة وهم أحياء ومن يتخذ القبور مساجد»: (از شرورترین مردمان آنان‌اند که برایی قیامت را درمی‌یابند و (نیز) قومی که قبرهای پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند)^۴.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: لما كان مرض النبي ﷺ تذاكر بعض نساءه كنيسة بأرض الحبشة يقال لها مارية - وقد كانت أم سلمة وأم حبيبة قد أتتا أرض الحبشة - فذكرتا من حسنهما وتصاويرها قالت. فرفع النبي ﷺ رأسه فقال: «أولئك إذا كان فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجداً ثم صوروا تلك الصور أولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة»: (وقتی پیامبر ﷺ بیمار شد، برخی از زنانش در مورد کلیسایی به نام (ماریه) که در سرزمین حبشه بود، سخن می‌گفتند. -چرا که ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما به حبشه رفته بودند- و از زیبایی و تصاویر آن یاد می‌کردند. عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله ﷺ سر خویش را بلند کرده و فرمود: آنان، وقتی فرد صالحی در میان‌شان بود، بر قبرش

۱- متفق علیه.

۲- مسلم.

۳- احمد با سند صحیح.

۴- صحیح. احمد و دیگران.

مسجدی بنا می‌کردند و سپس آن عکس‌ها را نقاشی می‌نمودند؛ آنان در قیامت نزد الله ﷻ، شروترین مخلوقات اند.^۱

دعوت سلفیت تمام این مسایل را نصب العین خود قرار داده و در ابتدا مردم را به کلیات توحید و یکتاپرستی فرامی‌خواند. در پی آن به تفصیل مسایل فرعی و جزئیات توحید می‌پردازد. از این رو فردی که در مسیر سلفیت گام برمی‌دارد هر روز پلکان توحید را می‌پیماید و هر روز در خدمت مسئله‌ای از مسایل توحید است. دیری نمی‌گذرد که به حول و توفیق الهی کاملاً موحد گشته و هر روز ایمانش فزونی می‌یابد. با این ویژگی خاص است که دعوت سلفیت از دیگر گروه‌های دعوت‌گر خرد و کوچک که منتسب به اسلام هستند، متمایز می‌شود. چرا که این گروه‌ها از جزئیات دین شروع می‌کنند. و می‌بینیم که جز با یک پارچه کردن و عدم ایجاد انزجار و تنفر در بین مردم، نمی‌توان این جزئیات را محقق نمود. در این صورت است که مردم هم برای رسیدن به این هدف، آنان را یاری می‌نمایند. حال این گروه‌ها فکر می‌کنند برای انسجام ملی باید از خطاهای اعتقادی آنان چشم پوشید. از این جاست که مشرکین و آنان غیر الله را می‌خوانند، و نیز جاه‌طلبان و ریاست‌خواهان در این گروه‌ها رسوخ می‌کنند. چون می‌بینند که راه این داعیان آنان را به هدفشان می‌رساند. از بسیاری از بدعت‌های اعتقادی و خرافات سکوت می‌کنند تا به زعم خود مردم را از دعوت خویش نرانند. و برای کار خویش اصطلاحی اختراع می‌کنند و آنان را (مصلحت دعوت) می‌نامند و این‌گونه بسیاری از محرمت‌ها را مشروع نموده و طاعات زیادی را حرام می‌گردانند. البته این کارها در مصلحت آنان که به عنوان یک حزب سیاسی خواب ریاست و حکومت را در سر می‌پروراند، می‌باشد. لیکن این ایده نه جزو دین است و نه به آن دستور داده شده است. به همین منظور کسانی که این روش و خطمشی را دارند، می‌گویند: نخست باید سیاست و قوانین اصلاح شود).

بین این‌که هدف دعوت، توحید باشد با این‌که هدفش ریاست و رهبری سیاسی، خیلی فرق است. دعوت به نیت ریاست و رهبری سیاسی، اسلامی نیست. دعوت سلفیت در مسیر کوشش خود، به دنبال اصلاح سیاست و قوانین است. اما در این مسیر به سیاست و مسایل مربوط به آن مانند دیگر امور دینی نگاه کرده و بنا به

اهمیت و اولویت به آن ارزش قایل می‌شوند. و به اندازه‌ی صحیح و درست که متناسب با وضعیت مسؤلین دعوت و تلاش آنان است، کار می‌کنند.

حالت هر دعوت، که جزئی از جزئیات اسلام را برای خود هدف و نقطه‌ی مورد وصول قرار داده هم همین‌گونه است. مانند گروه‌های دعوتی که به دنبال اصلاحات اجتماعی هستند. آن هم با مبارزه با می‌گساری و درهم‌آمیختگی زن و مرد، پارتی‌های فسق و فجور و مانند این موارد. هم‌چنین دعوت‌های خیرخواهانه و نیکوکاری و هم-دردی با فقرا و ایتمام. مشکل این هیئت‌ها و دعوت‌ها این است که بر بخشی از جزئیات دین اکتفا نموده و نتایج اندکی را به دست می‌آورند. افراد آن در دایره‌ی محدود و تنگی از علم و عمل قرار دارند و سپس متلاشی شده و از هم می‌پاشند. بلکه آنان که دارای نیت‌های فاسد هستند و به دنبال شهرت و تمجید هستند هم با این دعوت‌ها همراه می‌شوند. این امور جزئی اسلامی گر چه هدفش مطلوب و مورد قبول است، اما لازم است در چارچوب کلی دعوت جهان شمول و عمومی اسلامی باقی بماند و بخشی از تندیس توحید شده و دین را تنها و تنها برای الله سبحانه و تعالی قرار دهد.

بدین منظور اولین هدف سلفیت متوجه خالص گرداندن دین برای الله ﷻ و اجرایی کردن توحید، اختصاص یافته است. بعد از آن تمام تکالیف اسلامی اعم از حکم، سیاست، قضاوت، برپایی حدود، پاک‌سازی جوامع از فساد، تربیت مردان و زنان، در عبادات، اخلاق و معاملات بر اساس دین حق را، در جای خودش قرار می‌دهد. بنده بر این باورم این روی‌کرد سلفی، همان روش صحیح و درست است. دعوت همه‌ی انبیاء و در رأس آنان محمد بن عبدالله ﷺ که از اول تا آخر به سوی یکتاپرستی دعوت داد و در پی آن هر یک از اعمال دین را در جای خودش نهاد هم، همین بوده است.^۱

ما بر این باوریم که دین در حیات رسول الله ﷺ کامل گشته و جایز نیست فریضه‌ای از فرایضش مسکوت بماند. لیکن دعوت‌گران و مجاهدین، هر کدام برای

۱- ما به سوی توقف دعوت به خیر و نیکی و یا تحقیر هیچ دعوت دینی، فراهوان نمی‌دهیم، و واجبات شرعی اعم از نماز، روزه، زکات، حج، پای‌بندی به حلال و ترک حرام، دعوت به جهاد فی سبیل الله، برپایی عبودیت فردی و اجتماعی را هم به تأخیر نمی‌اندازیم. بلکه آن‌چه برپایی آن ممکن است باید بدون هیچ تأخیری فوراً برپا شود. اما در عین حال هرگز و هرگز اصل و اساس که ایمان و توحید است را، فراموش نکرده و به حال خودش رها نمی‌کنیم. نوشته‌ی یاسر برهامی.

برپایی دستورات دینی با تأسی به این فرموده‌ی الهی ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶] (به قدر توان پروای الله را بکنید)، به قدر استطاعت و توان می‌کوشند. باید که این تلاش بر روش رسول الله ﷺ و طبق سنتش باشد. ابتدا توحید را در افراد دعوت نمودار کنند و سپس به عمل صالح فراخوانند و دین را در تمام شؤون زندگی خود در عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی بر پا دارند. تمام این موارد باید در چارچوب توحید که هدف و چشم‌انداز فعالیت اسلامی است، صورت گیرد.

اشتیاق به اجرایی شدن وحدتِ ثمربخش اسلامی:

برادری بر اساس ایمان و معالجه‌ی اسباب تشمت و تفرقه اسلام میان مسلمانان رابطه‌ی بسیار قوی برادری بر اساس ایمان را قرار داده است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] (قطعاً مؤمنان برادر یکدیگرند). و رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «لا يؤمن أحدكم حتى يُحب لأخيه ما يحب لنفسه»: (ایمان هیچ‌کدامتان کامل نمی‌شود مگر این‌که آن‌چه برای خود دوست می‌دارد برای برادر خویش هم دوست بدارد).^۱

حقیقتاً اسلام با چنین برادری عجیبی که بین صحابه رضی الله عنهم در صدر اسلام ارتباط ایجاد کرد، انتشار یافت. اگر انصار برادرانِ مهاجر خویش را جای نمی‌دادند و مهاجرین هم با برادران انصار خود محبت نداشته و با دید عفت به آنان نمی‌گریستند، این پیروزی‌های بزرگ و انتشار سریع اسلام تا شرق و غرب به وقوع نمی‌پیوست. از این رو بزرگترین بلا و آزمایشی که گریبان‌گیر امت اسلامی شد، پراکندگی، اختلافات و جدایی بود که میانشان واقع شد و شمشیری که علیه دشمنان از نیام کشیده می‌شد علیه خودشان به کار گرفته شد.

از مهمترین علل تنازع و اختلاف بین مسلمانان، اختلاف در عقاید و مسایل ایمان بود. اختلافات اندکی در مسایلی کوچک، نمودار شد. مانند: آیا کسی که با گناهان کبیره فوت کرده و فرصت توبه نیافته است، کافر است یا مسلمان؟ آیا واجب است با او جنگ شود یا خیر؟ در این مسیر بدعتِ خوارج، سپس معتزله ظهور کرد. بعد از آن اختلافات پیرامون نام‌ها و صفات الهی آغاز شد. سپس اختلاف عقیده‌ای گسترده‌تر شد

تا مسایل بیشتری را دربرگیرد و مسلمانان به گروه‌ها و مشرب‌های فکری مختلفی تکه پاره شوند.

و طبعاً اختلاف عقیده‌ای منجر به اختلافات رفتاری و قلبی می‌گردد.

دعوت‌گران سلفی از صدر اول مردم را دعوت می‌دادند که در امور عقیده پای‌بند به کتاب الله و سنت باشند. و تأویلِ نادرست و از روی هوا و هوس را رها کنند. از برکت‌های دعوت آنان این بود که جمهور مسلمانان بر روش‌های حق بوده و در عقاید خویش پای‌بند قرآن و حدیث بوده‌اند. داعیان کنونی سلفی هم در دعوت و جهاد خویش بر روش و خط‌مشی سلف اول بوده و هم‌چنین امت را تشویق می‌کنند که در یادگیری عقاید خویش فقط به قرآن و سنت تمسک بسته و تمام بدعت‌های عقیده‌ای، اجتهادات و تصورات غیبی که دست‌آورد شعبده‌بازان، دجالان و آنان که ندانسته بر الله دروغ می‌بنددند را، رها کنند. تمام این تلاش‌ها در راستای یکپارچگی امت از پراکندگی صورت می‌گیرد تا همه یک‌دل شده و دارای یک عقیده و یک ایمان گردند.

از آن‌جا که در مسایل فرعی علمی اتفاق نظر سخت و معذور است، الله ﷻ اختلاف نظر را به قرآن و سنت ارجاع داده است. و نیز دستور می‌فرماید در مسایلی که نمی‌توانیم به اتفاق نظر برسیم، هم‌دیگر را معذور بدانیم. روش و برنامه‌ی سلفِ امت که شامل صحابه و تابعین می‌شود و احیاناً با هم اختلاف نظر داشتند هم، همین بوده است. یک‌دیگر را معذور داشته و نسبت به سخنان خویش تعصب به خرج نمی‌دادند. در آن‌چه اختلاف داشتند به کتاب الله و سنت مراجعه می‌کردند. فتوا می‌دادند و تعصب نداشتند. به شاگردان خویش هم می‌آموختند که بر گفتار خود تعصب نداشته باشید. پای‌بند حدیث و دلیل باشید. هر جا دیدند نظریاتشان با دلیل و مدرک در تعارض بود، از قول خویش باز آیند. به همین منظور مدت زمانِ مدیدی وحدتِ فقهی تشریحی امت اسلامی ادامه داشت.

اما در میان مسلمین افرادی پرورش یافتند که اجتهاد و بازگشت به کتاب الله و سنت را تحریم نمودند.^۱ به گمان این که فهمِ دلیل و حجت دیگر امکان‌پذیر نیست، به کارگیری دلیل حرام اعلام شد. و گفتند: حرام است که مردم جز عمل به اقوال

۱- بعد از قرن چهارم هجری بود که ندای بسته شدنِ باب اجتهاد بلند شد.

ائمه‌ی چهارگانه به قول کسی دیگر عمل کنند. این بدعت جان‌کاه در زمان ضعف امت اسلامی منتشر شد.^۱

وتا امروز علی‌رغم این که از هر سو فریاد زده می‌شود که تعامل‌مان باید بر مبنای کتاب الله و سنت باشد، هنوز هستند افرادی که با ذهنیت تقلید و عدم انعطاف‌پذیری زندگی می‌گذرانند و می‌خواهند مردم پیوسته در قانون‌گذاری دچار هرج و مرج باشند. گمان می‌کنند پذیرفتن هر سخنی در دین مشروع است. برخی بر این باورند که اجتهاد باطل و مردود است و دین فقط در آنچه ائمه‌ی چهارگانه تدوین نموده‌اند محصور است.^۲ افرادی هم هستند که دعوت‌گران سلفی را به دشمنی با ائمه‌ی چهارگانه متهم می‌کنند و گویند: هر کس مدلل سخن گوید و به قرآن و سنت رجوع کند مبتدع است. به این گفته باور دارم که هنوز در میان مسلمانان کسانی هستند که به این جریان معتقداند و مردم را به این فکر فرا می‌خوانند.

به طور قطع معلوم است که هر امام در یک مسئله، یک یا دو رأی دارند؛ چنان‌که می‌گوییم: شافعی رحمته در قول قدیم چنین گفت و در قول جدید چنین. در بسیاری از مسایل عملی فقه اختلافات واضحی موجود است. حال که فقها در این مسایل با هم اختلاف دارند، چگونه می‌شود قول یک امام را گرفته و به آن عمل کرد؟ این کار یعنی تعصب! این امام مذکور معصوم نیست که در تمام مسایل اقوال وی را برگزینیم.

اگر بگوییم به اقوال تمام ائمه عمل می‌کنیم، این سخن جز تناقضی بیش نیست. مثلاً قاضی در مورد کسی که بدون اجازه‌ی پدرش ازدواج کرده است چه حکمی می‌دهد؟ برخی از مذاهب آن را تأیید می‌کنند و می‌گویند: با وجود این مسئله باز هم عقد صحیح و مشروع است. و دیگر مذاهب معتقدند که چنین عقدی باطل است و ازدواج باید فسخ شود؛ خواه قبل از هم‌بستری و مقاربت باشد خواه بعد از آن. حال باید چه کار کرد؟

۱- بانگ برآورده شد، که هر مسلمانی باید خود را ملزم به پیروی از مذاهب چهارگانه کند و در احکام دین از این چارچوب بیرون نرود.

۲- امام ابوحنیفه رحمته در سال ۸۰ هـ متولد و در سال ۱۵۰ هـ (۶۶۹م - ۷۶۷م) وفات نمود. امام مالک رحمته در سال ۹۳ هـ تولد و در سال ۱۷۹ هـ (۷۱۲م - ۷۹۵م) وفات یافت. امام شافعی رحمته متولد ۱۵۰ هـ و متوفای ۲۰۴ هـ (۷۶۷م - ۸۲۰م) و امام احمد رحمته متولد ۱۶۴ هـ و متوفای ۲۴۱ هـ (۷۸۰م - ۸۵۵م) بوده است.

اگر بگوییم: یکی از اقوال را بر دیگری ترجیح می‌دهیم، چگونه چنین کاری را انجام دهیم. اگر از روی هوا و خواسته‌ی شخصی باشد، که چنین کاری جزو دین نیست! و اگر بر اساس دلیل و مدرک چنین کاری را انجام دهیم، این یعنی سلفیت. حق هم همین است. یعنی ترجیح بین اقوال متعارض ائمه؛ و بعد از تحقیق، عمل به آن فتوایی که به حق نزدیک‌تر است. همیشه باید دنبال دلیل بود. و این است همان میزان ثابتی که بر اساس آن امت در امور شرعی و قانون‌گذاری به وحدت و یکپارچگی دست می‌یازد.

یک‌پارچه سازی امت در امور عملی شرعی، یکی از جوانب فکری سلفیت است. و این کار در سایه‌ی محبت به ائمه‌ی چهارگانه و دیگر ائمه رحمهم الله و همه را به یک چشم نگاه کردن، محقق خواهد شد. سپس اقوال مدلل را گرفته و نباید به سخن یکی تعصب داشته و به دیگران بی‌توجهی کرد. البته باید باید به فضیلت، تلاش و کوشش و اجتهاد آنان اعتراف کرد و کتب آنان را مطالعه نموده و روش ایشان در فقه را مورد بررسی قرار داد. سپس اقوال آن‌ها را گرفته و مادامی که با قرآن و سنت در تضاد نباشد، بدان عمل نمود. آنان نیز ما را به این امر دستور داده و فرا خوانده‌اند.

این تنها راه نجات حقیقی از پراکندگی تشریحی و عملی امت است. این سخن بدین معناست که ناچاراً باید در امت علمایی مجتهد و عامل، پدیدار شوند که وضعیت کنونی و دوران گذار را کاملاً بررسی نموده، و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی مسلمانان فعلی را دانسته، و در این دوران آن‌چه موافق با قرآن و سنت است را برای مردم واضح و روشن نمایند. در این مسیر از علم ائمه مشهور و فقهای بزرگوار استفاده برده و به هیچ یک نسبت به دیگری تعصب ندارند. دوستی و محبت آنان برای حق است و پای‌بند دلیل بوده و با حق همراه هستند نه با افراد. حق را با دلیلش می‌شناسند نه با گوینده‌اش. و این بارزترین جنبه‌ی دعوت سلفیت است و از همه‌ی جوانب روشن‌تر و درخشان‌تر است. آنان جویندگان حق‌اند و حق را با دلیل طلب می‌کنند. و با وجود قدردانی و احترام به علما و فضلا، اگر بعد از مشخص شدن ببینند سخنان ایشان با دلیل صحیح در تضاد است، آن را نمی‌پذیرند.

نیز از آن‌جا که حق یکی است و تعدد پذیر نیست، سلفی‌ها جویندگان حق‌اند نه برده‌ی مردان. از این رو پاسدار وحدت امت‌اند. مردانی که پیروی می‌شوند زیادند؛ اگر قرار باشد گروهی از امت دنبال هر یک از این افراد بیفتند، جماعت‌های فراوانی پدیدار

می‌شود. و از آن‌جا که این افراد مختلف و گوناگون هستند، متعاقباً جماعت‌ها هم مختلف و گوناگون خواهند شد و این‌گونه امت اسلامی پراکنده و متشتت می‌گردد.

لیکن اگر ارتباط به خاطر حق و برای حق باشد، و انسان‌ها با حق سنجیده شوند و به گفتارشان تعصب نشان داده نشود، آن‌جاست که فقط یک جماعت سر بر می‌آورد و آن جماعتِ حقّ است. و در آن‌جا مردانی خواهند بود که مورد احترام واقع می‌شوند و به قدر تبعیثشان از حق و عمل به حق، سخنانشان پذیرفته می‌شود.

بدین منظور می‌گوییم: دعوت سلفیت یعنی فراخوان امت به وحدت و یکپارچگی به صورت عملی؛ مستند به کتاب الله و سنت. به گفتار ائمه عمل می‌کند و به رأی شخص خاصی تعصب ندارد. واقعاً آیا در چنین دعوتی عیب و نقصی وجود دارد؟

سلفی‌ها راضی به اختلاف و از هم‌پاشیدگی امت نیستند. چرا که پراکندگی، مانعی است که امت را از کار گروهی باز می‌دارد. الفت و به هم‌پیوستگی آحاد جامعه را از بین می‌برد. گر چه بر اساس قضا و قدر پراکندگی واقع می‌شود، ولی ما شرعاً امر شده-ایم آن را دور کنیم و در این راه از جان‌گذشتگی نشان دهیم. در نتیجه جز آن‌چه خواسته‌های نفسانی و بدعت مخالفین آن را بر ما تحمیل می‌کند، چیزی از آن باقی نمی‌ماند. هم‌بستگی اسلامی تنها یک مشارکتِ ابزاری و ارگانیک نیست که عامل آن اشتراکات ارضی، زبانی و تاریخی باشد. بلکه یک هم‌یاری گروهی است که بر پایه‌ی عقیده‌ای واحد، هدفی واحد، الگویی واحد و پیشوایی واحد که رسول الله ﷺ باشد، استوار است.

دعوت سلفیت وقتی با مجتمعات امروزی که مبتلا به بیماری‌ها و نواقص است روبرو می‌شود، این جوامع را به اصلاح مشکلات آن فرا می‌خواند. آنان را با ادای واجب امر به معروف و نهی از منکر، در برداشتن موانعی که میان این جامعه‌ها و میان اجرایی نمودن اسلام حایل شده است، به مشارکت می‌خواند.

آیا گروه‌های دعوت‌گر در لیست فرقه‌های جهنمی هستند؟!

برخی گمان می‌کنند گروه‌های دعوت‌گر معاصر که در این میدان تلاش می‌کنند؛ در زمره‌ی فرقه‌های جهنمی گمراه هستند. و می‌پندارند فرموده‌ی نبی اکرم ﷺ که در ذیل خواهد آمد، بر این گروه‌ها منطبق می‌آید؛ حال آن‌که چنین قرائتی از روایت نادرست است.

ایشان عليه السلام می‌فرمایند: «إن أهل الكتابين افرقوا في دينهم على اثنتين وسبعين ملة، وإن هذه الأمة ستفرق على ثلاث وسبعين ملة - يعني الأهواء - كلها في النار إلا واحدة و هي الجماعة»: (اهل کتاب در دینشان به هفتاد و دو گروه، تقسیم شدند. و قطعاً این امت (اسلامی) هفتاد و سه فرقه - اهل هوا و هوس - خواهد شد. همه در آتش اند به جز یکی. و آن جماعت است)^۱. و در روایت ترمذی آمده است: «قالوا من هي يا رسول الله؟ قال: ما أنا عليه وأصحابي»: (آن جماعت کیست ای رسول الله؟ فرمود: آن چه که من و اصحابم برآئیم).

دعوت‌های معاصر در دور بودن یا نزدیکی به روش رسول الله عليه السلام و یارانش، متفاوت هستند؛ لذا نمی‌توان به صورت عموم آنان را از کسانی دانست که این روایت در موردشان صدق می‌کند.

شاطبی رحمته الله در کتاب (الاعتصام) ضابطه‌ی حکم بر گمراه بودن گروه و تجمع خاصی را چنین بیان می‌دارد: «زیرا این گروه‌ها، به این سبب گروه‌های جدا از فرقه‌ی نجات به حساب می‌آیند که در امور کلی دین یا قاعده و قانونی از قواعد شریعت با فرقه‌ی نجات یافته مخالفت می‌کنند نه در جزئی از جزئیاتش. چرا که اختلاف در جزئیات و مسایل فرعی شاذ، اختلافی نمی‌گردد که به سبب آن مسلمانان به گروه‌ها و فرقه‌های زیادی تقسیم شوند. بلکه مخالفت در امور کلی عامل جدایی و پراکندگی می‌باشد». تا به این جا می‌رسد که می‌گوید: «و چون اختلاف در جزئیات زیاد شد، قانون کلیات بر آن اجرا می‌شود. زیرا وقتی مبتدع جزئیات خودساخته‌ی زیادی را اختراع می‌کند، با بخش بزرگی از شریعت مخالفت نموده است»^۲.

بر این اساس: بعضی از جمعیت‌های داعی در میدان اسلامی کسانی‌اند که اهل بدعت و گمراهی هستند. زیرا آنان مخالف سنت عمل می‌کنند و به آن فرا می‌خوانند. برخی دیگر از جماعات دعوت، سنت و بدعت در آن‌ها مشترک است. و گروهی هم بر حسب پایبندی و تمسک به معتقدات اهل سنت، به اهل سنت و جماعت منتسب هستند.

۱- ابوداود. و شیخ آلبانی رحمته الله آن را صحیح دانسته است.

۲- الاعتصام، ج ۲/ ۲۰، به نقل از کتاب: الضوابط الشرعية لتحقيق الأخوة الإيمانية و الوحدة الإسلامية، تألیف شیخ سعید عبدالعظیم حفظه الله. دارالإیمان الإسکندریه، ص ۱۷.

میان اهل سنت و اهل قبله فرق وجود دارد. تمام کسانی که منتسب به اهل قبله هستند، از اهل سنت نمی‌باشند. بلکه ممکن است از اهل بدعت و هوا و هوس باشند. همانند خوارج، که علی علیه السلام و جمه‌ور صحابه رضی الله عنهم آنان را کافر ندانسته‌اند. در شرح عقیده الصحاویة ص ۲۸۶ آمده است: ما اهل قبله‌ی خویش را مادامی که به رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معترف باشند و تمام گفتار و اخبار وی را تصدیق کنند، مسلمان و مؤمن می‌دانیم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا، وأکل ذبیحتنا، فهو المسلم، له ما لنا وعليه ما علينا»: (هر کس نماز ما را بخواند و به قبله‌ی ما روی آورد، و ذبیحه‌ی ما را بخورد، او مسلمان است، و حقوق و واجبات ما را دارد). و نیز می‌فرماید: «ولا نکفر أحداً من أهل القبلة بذنب ما لم يستحله، ولا نقول لا یضر مع الإیمان ذنب لمن عمله»: (هیچ یک از اهل قبله را تا وقتی گناهی را حلال نداند، کافر نمی‌دانیم. و نمی‌گوییم کسی که مرتکب گناهی می‌شود، به ایمانش لطمه نمی‌خورد).

با این سخن، اعتقاد خوارج که می‌گویند مرتکب گناه کبیره کافر است را، رد می‌کند. چنان‌که مرجئه را رد می‌نماید؛ زیرا آنان می‌گویند: گناه هیچ ضرری به ایمان نمی‌زند؛ همان‌گونه که طاعت در حالت کفر اعتباری ندارد. لذا خوارج به نوعی و مرجئه به نوعی دیگر گرفتار گمراهی‌اند. با این باور خویش با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم مخالفت ورزیده‌اند.^۱

اهل سنت همان گروه پیروز و یاری شده هستند. ابن گروه بهترین گروه برای مردمان هستند. امر به معروف کرده و از منکر باز می‌دارند. پای‌بند جماعت مسلمانان هستند و در کارهای معروف و نیک، حرف شنوی دارند. فقط به خاطر حق دوستی می‌کنند. به صورت عام برخی با برخی دیگر ولاء و دوستی دارند و بعضی بعضی دیگر را معذور می‌دارند. دوستی و دشمنی آنان بر اساس دین است. مردم را به غیر دین، مورد آزمایش قرار نمی‌دهند.^۲ آنان به امور اعتقادی، عبادی، معاملات، اخلاق و سلوک صحابه رضی الله عنهم پایبند هستند.

۱- قبلی. با کمی تصرف: ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۲- همان. ص: ۱۲۲.

سبب گمراهی و خروج از دایره‌ی اهل سنت و جماعت یا عدم آگاهی از حق است که با ظن و گمان حکم می‌کنند نه با علم؛ یا از روی خواهشات نفس حکم می‌نمایند، که این حکم به ظلم است نه به عدالت.

گاهی هم غلو و زیاده‌روی در دین، یا دوستی و محبت به یک شخص انسان را به گمراهی می‌کشاند. در این صورت با هر چه محبوب می‌پسندد و موافق است، او هم توافق دارد و این‌گونه باعث پراکندگی و دشمنی میان جماعت مسلمانان می‌گردد. اختلافات امروز مسلمین حول سه محور می‌گردد:

۱- برخی اختلافات، از نوع تنوع و گوناگونی است که باید آن را بارور کرد و در این موارد همکاری و تعامل نمود. و نباید سعی شود این نوع اختلاف سلیقه‌ها را ملغی نمود. زیرا با رشد و تکامل می‌توان به هدف دست یافت.

۲- برخی اختلافات هم، ضد و نقیض یک‌دیگر هستند که گنجایش دارد و قابل تحمل است. بر ماست که همانند سلف صالحان تحمل کنیم و دوستی‌ها و محبت‌ها را از بین نبریم و بر دوستی خود پای‌بند بوده و در هنگام اختلاف به علما رجوع کنیم.

۳- بعضی اختلافات هم از نوعی است که با هم در تضاد هستند اما نمی‌توان آن را تحمل کرد. این‌جا واجب است با بدعت‌ها، گمراهی‌ها و سخنان باطلی که مخالف قرآن و سنت است، وارد کارزار شد و درمانش کرد. باید با روش و برنامه‌ی اهل سنت و جماعت جمع شده و مفصلاً برای نشر آن وارد عمل شد. لذا می‌طلبید که این برنامه را محقق نموده و مفصلاً در بحث‌های عقیدتی، عبادات، معاملات، اخلاق، دعوت و دیگر روش‌های تغییر، آن را مشخص نماییم. البته در این مسیر باید به روش صالح و منهج و برنامه‌ی آنان تمسک جست. این کار بهترین وسیله برای نزدیک نمودن صفوف مسلمین به یک‌دیگر و وحدت کلمه است.^۱

برای رسیدن به این مهم باید مخلصانه، جدی و با پشت‌کار زیاد کوشید. احادیث مرفوع و آثاری که از صحابه رضی الله عنهم و تابعین که از ایشان به نیکی پیروی کرده‌اند، دلالت دارد راه‌هایی که الله تعالی از پیروی آن نهی نموده است، بدعت‌ها، شک

۱- الضوابط الشرعية ص ۱۹۵-۱۹۶، تألیف سعید عبدالعظیم حفظه الله.

و شبهه‌ها، خواسته‌های حرام، مذاهب و مشرب‌های فکری منحرف از حق و سایر ادیان باطل است.

عبد الله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با دست خویش خطی کشید و فرمود: «هذه السبل ليس منها سبيلٌ إلا عليه شيطان يدعو إليه». ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] (بر سر هر راهی از این راه‌ها شیطانی وجود دارد که به سوی آن فرا می‌خواند). سپس این آیه را خواند: (و بدانید) این است راه راست من؛ پس، از آن پیروی کنید. و از راه‌ها [دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی نکنید. این‌هاست که [الله] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید^۱. لذا راه نجات و محافظت‌کننده‌ی از اختلاف و پراکندگی، پای‌بندی به کتاب الله و سنت است. همچنین کشتی نوح است که هر که بر آن نشست نجات یافت. و هر کس از آن باز ماند، هلاک شد. ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲] (بعد از حق جز گمراهی، چیست)؟ حق یکی است و آن هم روشن و درخشان. و باطل، زیاد است و شاخه شاخه. و آن تکراری است و تاریک. پس حق را بشناس؛ اهلش را خواهی شناخت. باطل را نیز بشناس، خواهی فهمید چه کسی آن را آورده است. حق را هر کس به تو ارمغان داد بپذیرش؛ و باطل را به صاحبش برگردان هر کس که می‌خواهد باشد. راه هدایت را برگزین، اندک بودن رهروان به تو زبانی نمی‌رساند. مواظب راه‌های گمراهی باش و از زیادی هلاک شوندگان فریب مخور^۲.

عمومیت و فراگیر بودن این دعوت

نگاه جزئی و کریشه‌ای به دین، مردود است
 نظرات و تفکرات جزئی که مسلمانان در قرن‌های معاصر آن را ساخته‌اند، بر نقص فهم صحیح از اسلام و پایبندی کامل به آن تأثیر گذاشته است.

۱- احمد و نسایی با اسناد صحیح.

۲- همان. ص ۱۴.

مسلمانان صدر اسلام نگاه کلی و عمومی صحیحی بر تمام جوانب اسلام داشتند. به همین منظور یک پارچه و یک دست بوده و از هم جدا نمی‌شدند. سپس متأخرین آمدند و برخی جنبه‌های دینی را از بعضی دیگر جدا کرده و کنار گذاشتند.

متکلمین، مسئول و متولّی جنبه‌ی اعتقادی شدند.

معاملات و عبادات را فقها عهده‌دار شدند.

اخلاق و سلوک را صوفیان بر عهده گرفتند.

هر گروه به جنبه‌ای که معتقد بودند، در آن غلو و زیاده‌روی کردند. و هر کدام با بخشی که در موردش تفحص و پژوهش می‌کردند، به گوشه‌ای خزیدند. لذا عمل کلی و عمومی به اسلام ضایع شد و از دست رفت. با این رویکرد، ارتباط زنده و پویا و تأثیر متبادل، بین جوانب متعدد اسلام، نابود گشت. رویکردی که منجر به تشتت و از هم-گسیختگی فکری و روحی مسلمان شد.

با گرایش هر گروه به غلو و افراطی که در منهج خود با آن تعامل داشتند، در مسیری که به آن پایبند بودند از فهم صحیح اسلام منحرف شدند.

نتیجه نهایی این بود که به اسلام حقیقی آگاهی نداشتند؛ و از دیگر جوانب آن برداشتی نادرست داشتند. وضعیت در دیگر جماعت‌های دعوت هم همین‌گونه است. هر گروه به قیمت رها کردن جزئیات دیگر، جزء یا مجموعه‌ای از اجزاء اسلام را عهده-دار شده است، تا نقطه‌ی شروع و مقصدش همان اجزاء باشد.

بعضی از دعوت‌ها با مبارزه علیه ظواهر فسق، فجور، فحشا و ناهنجاری‌های اخلاقی و غیره، جنبه‌ی اصلاح اجتماعی را برگزیدند.

لذا جمعیت‌های خیریه، جهت هم‌دردی و عطوفت با فقرا، مساکین، یتام و بیوه زنان پدیدار گشت.

گروه‌های دیگری جنبه‌ی سیاسی، حکمرانی و اصلاح مفساد حکام و حکومت‌ها را در دستور کار خویش قرار دادند.

دعوت‌های دیگری هم با جنگ با مظاهر شیفتگی دنیا، و تلاش برای آن به تربیت و تهذیب روح پرداخته و پارسایی و عزلت نشینی را برگزیدند.

هر گروه، جزئی از اجزاء را گرفته و در آن افراط و غلو نموده و افرادش در دایره‌ی تنگ و محدود علم و عمل باقی ماندند. گاهاً هواپرستان و بداندیشان فاسد که به دنبال شهرت و تعریف و تمجید بودند هم، با آنان در هم می‌آمیختند.

نتیجه‌ی این کار: دوری از دایره‌ی عام دعوت جهان‌شمول اسلامی است. بین وضعیت آنان و وضعیت سلف صدر اسلام که صحابه رضی الله عنهم بودند، در فهم ایشان از اسلام و عمل به آن، فاصله‌ی زیادی است. صحابه رضی الله عنهم فهمی بسیار عمیق و شامل و فراگیر داشتند.

بر این اساس امروزه نیاز مبرم داریم به این که اسلام و دعوت و عمل به اسلام را در شکلی دور از زشتی و شبهه عرضه نماییم. صورتی کامل و فراگیر که تمام جوانب و جزئیات را به صورت مرتبط با هم، در برگیرد. این صورت و شکل، جدید و ابداعی نیست. بلکه از دیرباز وجود داشته است. در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۷۷] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید). عبادت الله تعالى شامل رکوع و سجده است. عبادت از افعال خیر و نیک محسوب می‌شود. لیکن ابتدا امر به صورت عام و سپس به شکل خاص آمده است. که بسیار ظریف در کنار رکوع و سجده، اشاره به انجام تمام خیر و نیکی‌ها و تمام عبادات دارد. یعنی عمل به تمام اعمال اسلامی.

الله تعالى می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ [البقرة: ۲۰۸] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت [الله] درآید، و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او دشمن آشکار شماست).

ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران گویند: ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ﴾ یعنی ورود به اسلام و ﴿كَآفَّةً﴾ یعنی همگی. مجاهد رضی الله عنه گوید: به تمام اعمال نیک و خیر عمل نمایید.

این دستوری است از جانب الله تعالى به اهل ایمان، تا به تمام اسلام عمل نمایند. ابن کثیر رضی الله عنه می‌گوید: الله تعالى بندگان مؤمنش را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرده‌اند امر می‌کند تا به تمام دست‌گیره‌های اسلام و قوانینش پایبند بوده و به تمام دستوراتش عمل نمایند. و تا می‌توانند از تمام ممنوعیت‌ها دست بردارند.

آلوسی رضی الله عنه می‌گوید: معنای آیه این است که کاملاً وارد اسلام شوید. هیچ کاری را که به ظاهر و باطن شما مربوط است را، رها نکنید، مگر این که اسلام تمام آن را دربرگرفته باشد. و جایی برای غیر اسلام باقی نگذارند.

ونیز می‌گوید: گویند این خطاب خاص مسلمانان است. و منظور از (السلم) شعبه‌های ایمان است؛ و (کافه) از نظر اعرابی، برای السلم، حال قرار می‌گیرد. یعنی: ای مسلمانان و ای مؤمنان در تمام شعبه‌های ایمان به محمد ﷺ اقتدا کنید و هیچ یک از احکامش را رها نکنید.

مودودی رحمته الله علیه در کتاب (تذکره دعای الإسلام) در تفسیر این آیه می‌نویسد: «یعنی با تمام زندگی‌تان؛ به گونه‌ای که هیچ چیز از تحت سلطه‌ی الهی خارج نماند؛ و ذره‌ای از اجزاء زندگی از دایره‌ی نفوذ وی خالی نماند. مبدا در بخشی از زندگی‌تان از عبودیت کامل الهی تهی بمانید و خود را صاحب اختیار بدانید که هر برنامه و روش و هر حالتی که خواستید را انتخاب کنید؛ یا تابع نظام و قوانین وضعی جدیدی باشید که می‌پسندید».

شمولیت تنها یک کلمه برای تلفظ نیست. و تنها یک ادعای خیالی نیست. بلکه هنگام اجرا و تطبیق، حقیقتی واقع خواهد بود. چه بسیارند جماعت‌هایی که ادعای شمولیت و فراگیر بودن دارند، اما رفتارشان با ادعایشان در تضاد است.

مواردی که در اسلام با فراگیر بودن و جهان شمولی منافات دارد:

* تقسیم بندی دین به پوست و مغز:

این تقسیم‌بندی در برداشت از قرآن و سنت و عمل به آن دو، نوپیدا و خودساخته است. هرگز از سلف صالحان چنین چیزی اثبات نشده است. نه کسی چنین گفته و نه کسی بدان عمل نموده است. و به مقتضای چنین تقسیمی کارهایی به عنوان مغز دین معرفی می‌شود، که باید به آن توجه کرده و انجامش داد؛ و در مقابل، اعمالی هم به پوسته و ظاهر دین مربوط می‌شود که حایز چنین اهمیت و توجهی نیست. در نتیجه شخص میان این دو نوع عمل فرق گذاشته و به یکی اهتمام می‌ورزد و دیگری را رها می‌کند.

اما مقیاسی که با آن اعمال دینی به دو بخش ظاهری و اصلی یا مغز تقسیم می‌گردد، مقیاسی متغیر است. حتی می‌توان گفت: مبتنی بر هوا و هوس است. واجبات دینی را لب و اساس دین می‌داند و سنت‌های قولی و عملی رسول الله ﷺ را پوست و

ظاهر دین می‌شمارد^۱. حتی میان واجبات دینی هم فرق قایل شده و بعضی را به بهانه‌ی لب و مغز مقدم داشته و برخی دیگر را به اسم پوسته و ظاهر بودن مقدم می‌دارند!!

بلکه این تقسیم بندی به دایره‌ی توحید هم کشیده می‌شود و بخشی از آن را ترک و رها می‌کند. و چون مردم در اعتقاد و عمل به توحید روی نیاورند، برای عمل به آن اصراری صورت نمی‌گیرد؛ حتی به سویش دعوت هم داده نمی‌شود. هم اکنون به بهانه‌ی دل به دست آوردن و جلوگیری از جریحه‌دار کردن احساسات مردم و عدم ایجاد تنفر و اختلاف به سبب عقیده، سستی و سهل انگاری در مورد توحید، امری پسندیده و مطلوب است! لذا توحید را پوسته‌ی دین قرار داده! و مردم را بر آن چه بدان باور دارند و دوستش می‌دارند، گرد آورده و آن را لب و اساس دین می‌دانند.

و همانند آن برخوردی که با بسیاری از بدعت‌ها دارند. هیچ توجهی به این جریان ندارند. گاهی می‌گویند ائتلاف و اتفاق نظر به وجود بدعت‌ها بهتر از اختلاف در بازداشتن از آن‌ها است. یا بدعت‌ها را به چند دسته‌ی اضافی، حقیقی، جزئی و کلی تقسیم می‌کنند. بدعت‌های اضافی و جزئی را پوسته می‌دانند و به آن بی‌توجهی می‌کنند و بدعت‌های حقیقی و کلی را لب و اساس می‌دانند و معتقدند شایسته است در این مورد سخن گفت و مردم را پند و ارشاد نمود!!

بسیاری از جهال، جهت ترویج گناهان برای استهزاگران، به بدعت تقسیم بندی اعتقاد ندارند. لذا اصلاً به بعضی از اعمال و نشانه‌های ظاهری دین که آن را پوسته و ظاهر دین می‌دانند، توجه نمی‌کنند و فقط پیرامون عمل و تمسک به مغز و لب دین سخن می‌گویند. ظاهر دین را به بهانه‌ی اصلاح باطن رها می‌کنند. گویا زبان حالشان می‌گوید: (یؤمنون ببعض الكتاب و یکفرون ببعض): (به پاره‌ای از کتاب ایمان می‌آورند و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزند).

و از این قبیل می‌توان به تقسیم دین به دو بخش اصول و فروع و تسامح در فروع اشاره نمود^۱. آن هم با این ادعا که به اتفاق نظر بر اصول کفایت شده است. در نتیجه

۱- معلوم و واضح است که انجام مستحبات و ترک مکروهات شامل بخش عظیمی از احکام دین از جمله، عبادات، معاملات، اخلاق و سلوک می‌شود و ایمان شخص با عمل به این موارد کامل می‌گردد.

در هر قضیه‌ای که آن را فرعی قلمداد نمایند، به گمان اشتیاق بر متحد نمودن امت و جلوگیری از اختلاف و پراکندگی، تساهل می‌کنند!!!

در خلال این جریان بسیاری را خواهی دید که بدون تحقیق و بررسی رخصت‌ها را دنبال کرده و به لغزش برخی از علما یا به اقوال مرجوحه عمل می‌کنند.^۲ با این ادعا و شعار که: هر کس از عالمی تقلید کند، سالم و در امان می‌ماند.

بدترین تساهلی که می‌تواند صورت گیرد این است که، این سهل‌انگاری بدون هیچ قید و بندی بر بسیاری از احکام شرع که با هوا و هوس هم‌خوانی ندارد، تعمیم داده شود. به طوری که بعد از این کار مجالی برای دعوت به بزرگ‌داشتِ شعائر دین و اجتناب از محارم باقی نمی‌ماند و شریعت بازیچه‌ای در دست این منحرفین می‌گردد. آنچه را که یکی رها کرده و به آن بی‌توجهی می‌کند، دیگری بزرگش می‌دارد. بلکه خطرناک‌تر از آن، این است که این تسامح و تساهل به اصول دین و مسایل عقیده و توحید هم کشیده شود.

تقسیم دین به پوسته و مغز، در دل عوام الناس بدترین تأثیر را می‌گذارد و احکام ظاهری را نزدشان بی‌ارزش و خوار می‌کند. و ماحصل آن بی‌توجهی به چیزی است که آن را پوسته می‌نامند؛ لذا به این احکام توجه نمی‌کنند و از مخالفت با آن هم پروایی ندارند.^۳

واضح است که الله عز و جل دینش را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرد تا با آن انسان مسلمان را بسازد و او با دین، در دنیا و آخرت خوشبخت و سعادت‌مند شود. و بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که امر و نهی دینی سهم بسزایی در ساختار انسان دارد. فرقی نمی‌کند

۱- تقسیم دین به دو بخش اصل و فرع نیز از عملکرد صحابه رضی الله عنهم نیست. اما علمایی که بر این باورند، می‌خواهند به صورت نظری میان مسایل اصول در عقیده و توحید و میان مسایل فروع در عبادات، معاملات، اخلاقیات و سلوک، فرق گذارند. به تعلیقی که پیشتر در بحث تقسیم شرعی و اصطلاحی زده شد مراجعه شود.

۲- تقسیم دین به دو بخش پوست و مغز، باعث شده است در مسایل اختلافی میان علما تحقیق و بررسی صورت نگیرد. از جمله مسایلی که در حلال و حرام بودن آن اختلاف دارند. این گروه آمدند و برای شناخت حکم الله، بررسی و تحقیق را ترک کردند تا بر مردم آسان گرفته و مبادا وقتشان را هدر داده باشند!!! زیرا این مسایل از اول تا به آخر مربوط به پوسته‌ی دین است.

۳- ادلة تحريم حلق اللحية، شيخ محمد بن اسماعيل، ص ۱۰۹ و رسالة تبصير أولى الإلباب ببدعة تقسيم الدين إلى قشر و لباب. دار الفرقان - قاهره - چاپ هفتم ۱۴۰۵هـ.

این امر و نهی مربوط به مستحبات باشد یا واجبات. چرا که تمام این احکام همان شعبه‌های ایمان است که رسول الله در مورد آن‌ها می‌فرماید: «الإيمان بضعٌ وسبعون شعبةً فأفضلها قول لا إله إلا الله، وأدناها إماطة الأذى عن الطريق، والحياء شعبةٌ من الإيمان»: (ایمان هفتاد و اندی شعبه دارد. برترین آن قول، لا إله إلا الله است و کمترین آن برداشتن مانعی از سر راه است و حیا^۱ شعبه‌ای از ایمان است). هر یک از این شعبه‌ها ناقص گردد، شعبه‌ای از ایمان ناقص شده است. و به هر شعبه‌ای که انسان مسلمان پایبندش باشد، به ایمانش افزوده است. زیرا با قول و عمل ایمان زیاد و کم می‌شود. و این اعتقاد و باور تمام امت اسلامی است.

اگر اعتراض شود: حقیقت امرِ امروزی و مشکلات و گرفتاری‌هایی که بر سر مسلمانان فرود آمده است و توطئه‌ها و هجماتی که متوجه آنان است، بر ما لازم می‌دارد که اتحاد و یکپارچگی صف امت مسلمان را بر هر چیزی مقدم نماییم و مسلمانان را در مسایل فرعی که علما اختلاف نظر دارند و مردم به ظواهر آن مشغولند را، متحد و منسجم کنیم. الان لازم است بر مسایل دین و اصولی که مورد اتفاق همه است، تمرکز نموده و دیگر مسایل را رها کرد. خصوصاً اختلاف در مسایل فرعی گذشته و اختلاف آراء علما و ترجیح یکی بر دیگری کار آسانی نیست. و اوقات زیادی که الان باید صرف حمایت از اسلام و مسلمین شود را، نابود می‌کند. بلکه چنین اختلاف نظرهایی در شریعت، گنجایش دارد و رحمت است. هر شخص آن چه را متناسب او باشد می‌گیرد و کسی بر کسی دیگر انکار نمی‌کند. از آن جا که همه‌ی ما عالم نیستیم، هیچ عیب و نقصی نیست که سخن دیگر علما و ائمه‌ی دین را پیروی کنیم. لذا مشکلات کنونی مسلمین و خطراتی که آنان را تهدید می‌کند بر ما لازم می‌دارد که تمام هم و غم خویش را متوجه اولویات کنیم و سزاوار نیست وقتمان را در دعوت به فرعیات و ظواهر کنیم.

شیخ محمد بن اسماعیل رحمته در جواب این اعتراض می‌گوید^۲:

۱- مسلم، ابوداود، نسایی و ابن ماجه. به روایت ابوهریره رضی الله عنه.

۲- تبصیر اولى الألباب ببدعة تقسیم الدین إلى قشر و لباب از کتاب، أدلة تحريم حلق اللحية. نوشته-

ی محمد بن اسماعیل. چاپ نهم، ص: ۱۰۹ - ۱۳۲.

ترک واجب شرعی، به ترس این که ممکن است فتنه‌ای به وجود آید، خود فتنه است: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَسْذَنُ لِي وَلَا تَفْتِنِي ۗ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۴۹] (و از آنان کسی است که می‌گوید: «مرا [در ماندن] اجازه ده و به فتنه‌ام مینداز.» هش‌دار، که آنان خود به فتنه افتاده‌اند، و بی‌تردید جهنم بر کافران احاطه دارد).

فتنه بر اثر خیرخواهی و نصیحت به بهترین روش، میان مومنین ایجاد فتنه نمی‌کند. عامل پیدایش فتنه، جدل و عنادی است که بعد از ارائه‌ی دلیل و مشخص شدن حق صورت می‌گیرد.

اما آنچه در مورد ظلم به مسلمان‌ها، ناتوانی و توطئه‌ی دشمنان گفتید، کاملاً به‌جا و درست است؛ لیکن جریان را در هم آمیخته‌اید. سخن‌تان در صورتی درست است که ما فرض کنیم به قول شما، پای‌بندی به فرعیات با رودررو شدن با توطئه‌ی دشمن و تلاش آنان در تعارض است، حال آن که تعارض بین آن‌ها حتمی نیست. چرا که با پرهیز از جدال بی‌هوده و بی‌حاصل واقعاً اگر بیان حق در امور فرعی، به هدف روشن نمودن حق باشد، هرگز با جهاد علیه دشمن در تضاد نیست.

نسل اول با خطرهای مواجه شدند که هستی و کیان آنان را تهدید می‌کرد. اما این کار سبب نشد از فرعیات دست کشیده، حقایقش را اثبات نکنند و به ملزومات آن عمل نمایند^۱. با این وجود بر تمام امت‌ها فرمان‌روایی و سروری کردند. تخت کفار را به زیر کشیده و قصر سر به فلک کشیده‌ی ایمان را بر افراشتند. اما از یاری مسلمین آن کسی باز می‌ماند که بعد از اثبات حق، مجادله و مخاصمه می‌نماید^۲ و بر عدم پیروی از آن اصرار می‌ورزد. با شبهه‌های نادرست باعث جدال می‌شود. کسی هم نیست که آنان را به پای‌بندی کتاب الله و سنت، فراخواند. وقتی فروع شریعت به کفار خطاب می‌-

۱- نسل اول با خطر مرتدین و مدعیان نبوت مواجه شدند. سپس نبرد با روم و فارس. با این وجود از نشر علم و سنت کوتاه نیامدند. از پژوهش در مسایل علمی، عرضی نظریات و پند و ارشاد در مسایل اختلافی معتبر، و از انکار بر مخالف، در مسایل اختلافی نامعتبر خسته و دل‌تنگ نشدند. لذا شایسته است بر نقش قدم آنان گام برداریم و به آنان تأسی جوییم. چرا که این رویکرد باعث ظهور اسلام شده و چنان که شاهد هستید با جهاد در راه الله ﷻ و برخورد با توطئه‌های دشمنان اسلام هم منافاتی ندارد.

۲- یعنی با مخالفت با آنچه از قرآن و سنت ثابت شده است.

شود^۱، مسلمانان که جای خود را دارند! آنان که الله ﷻ در موردشان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱] (گفتار مؤمنان - وقتی به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند- تنها این است که می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.») اینانند که رستگارند). و نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی کاملاً به اطاعت [الله] درآید). در این آیات الله ﷻ هرگز بین فروع و اصول، ظاهر و باطن و پوسته و مغز فرق قایل نشده است. آفریدگار ﷻ در سخت‌ترین لحظات رویارویی و جنگ مسلحانه با دشمن، مؤمنان را به برپایی دستور دینی و لو در مسایل عملی که آن را فروع می‌نامند، فرا می‌خواند. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلِتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ﴾ [النساء: ۱۰۲] (و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنان با تو [به نماز] ایستند؛ و باید

۱- برای مثال الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۳۴﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿۳۵﴾ [المدثر: ۴۲-۴۴] (چه چیز شما را در آتش (سقر) در آورد. گویند «از نمازگزاران نبودیم و بی‌نوایان را خوراک نمی‌دادیم.»). و این آیه: ﴿حُدُوهُ فَعُلُوهُ﴾ ﴿۳۵﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ ﴿۳۶﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿۳۷﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿۳۸﴾ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينَ ﴿۳۹﴾ [الحاقة: ۳۰-۳۴] (بگیرید او را و در غل کشیدش. سپس به آتشش افکنید. بعد او را به زنجیری که هفتاد ذرع «۳۵متر» است ببندید. چرا که او هرگز به الله عظیم ایمان نمی‌آورد. و به اطعام مسکین تشویق نمی‌کرد). و در سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۶۸ و ۶۹ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿۶۸﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿۶۹﴾﴾ [الفرقان: ۶۸-۶۹] (و آنانی که با الله معبود دیگری را نمی‌خوانند و کسی را که الله (خونش را) حرام کرده جز به حق نمی‌کشند) تا این که می‌فرماید: (روز قیامت عذابش مضاعف می‌شود و در آن جاودانه به خواری می‌ماند). آیه برای کسی که چندین کار محذور را مرتکب شود عذاب مضاعف را تجویز کرده است.

جنگ‌افزارهای خود را بگیرند؛ و چون به سجده رفتند، باید پشت سر شما قرار گیرند، و گروه دیگری که نماز نکرده‌اند باید بیایند و با تو نماز گزارند و البته جانب احتیاط را فرو نگذارند و جنگ‌افزارهای خود را بگیرند).

آن‌چه مخالفین گمان می‌کنند، چیزی جز نتیجه‌ی تخیل آنان نیست. می‌پندارند نسبت میان روبرویی با دشمن و پیروزی بر آنان و میان آموزش مسایل فرعی و پای-بندی به آن، هر چند هم که ریز باشند، تباین تقابلی^۱ وجود دارد. مانند تباین دو چیز که نقیض هم‌اند: مثل عدم و وجود، نفی و اثبات؛ یا تباین دو چیز متضاد مثل: سیاهی و سفیدی، حرکت و سکون؛ یا تباین تضائف مانند: پدر و فرزندی و بالا و پایین. یا تباین عدم و ملکیت: مثل: بینایی و کوری.

چرا که وجود و عدم، در یک چیز، در آن واحد و از یک جهت، جمع نمی‌شوند. همچنین حرکت و سکون. یا مثلاً پدر بودن و فرزند بودن. چرا که اگر یک شخص، پدر شخصی دیگر باشد، امکان ندارد این پدر، فرزند آن شخص هم باشد. یعنی نمی‌شود در آن واحد هم پدر آن شخص باشد و هم فرزندش. یا مانند محال بودن اجتماع سیاهی و سفیدی در یک نقطه ساده. یا وجود حرکت و سکون در یک جسم. همچنین کوری و بینایی با هم جمع نمی‌شوند.

آقایان می‌پندارند، رو در رو شدن با دشمنان و پای‌بندی به فروع با هم در تضاداند. آن هم از نوع تباین مقابله که امکان جمع میان آن دو وجود ندارد. این باور، منجر به چنین تعارض بی‌معنایی گشت. حال آن‌که نسبت میان این دو با صرف نظر از نصوص نقلی، و تنها از منظر عقل، تباین مخالفت است.

قانون دو چیز متباین که با هم تباین مخالفت دارند این است که حقیقت هر کدام از آن دو در حد ذاتش مخالف حقیقت دیگری باشد. لیکن اجتماع آن دو عقلاً در ذاتی دیگر ممکن باشد. مانند: سفیدی و سردی، کلام و نشستن یا سیاهی و شیرینی. حقیقت سفیدی در ذات خود با حقیقت سرما متباین و متفاوت است. لیکن می‌شود که سفیدی و سرما در ذات یک چیز مانند برف، با هم جمع شوند. همچنین کلام

۱- این اصطلاحات از علم فلسفه و کلام است که شخص با خواندن آن به جای درک مسئله بدتر گیج خواهد شد. این اصطلاحات عبارتند از: تناقض، تضاد، عدم و ملکه و تضائف. فقط به ذکر این اصطلاحات بسنده می‌کنیم؛ چرا که مختصری از آن‌ها در متن آمده است. (مترجم)

و نشستن در ذات خود با یکدیگر متفاوت‌اند؛ ولی می‌شود یک شخص در آن واحد در حالت نشسته سخن گوید.

همین‌طور نسبت بین جهاد با دشمنان و مقابله با توطئه‌ی آنان و بین دعوت به فروع دینی و پای‌بندی و آموزش آن به مردم، از همین قبیل است. پس چنان‌که می‌شود یک جرم سفید رنگ مثل برف، سرد هم باشد، و نیز همان‌گونه که عقلاً می‌شود یک انسان نشسته در حال سخن گفتن باشد، و یک خرما، سیاه رنگ و شیرین باشد، عقلاً می‌شود مِئَمَّسَكٍ به فروعات هم با دشمنان دین روبرو شده و با آنان وارد کارزار شود. پس به حکم عقل، شخصی که متعهد به اوامرِ الهی و اجتناب نواهی اوست می‌تواند با جهاد با دشمنان لِلَّهِ مشغول باشد؛ چنان‌که این امر بسیار روشن و اثبات شده است.^۱ تاریخ هم چنین جریانی از رسول اللَّهِ و اصحاب اللَّهِ و تابعین که به نیکی از ایشان پیروی کرده‌اند را، به یاد دارد.

اما با نگاهی به دلایل کتاب الله و سنت، مانند این فرموده‌ی اللَّهِ: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ﴾ [الحج: ۴۰] (و قطعاً الله به کسی که او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد)، و: ﴿إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: ۷] (اگر الله را یاری کنید یاریتان می‌کند)، و دیگر نصوص در می‌یابیم، نسبت میان تمسک و پای‌بندی به شعایر اسلامی و میان نصرت و یاری اللَّهِ مانند نسبت بین ملزوم و لازم آن است. چرا که تمسک به دین ملزوم نصرت و یاری است. به این معنا که یاری کردن بر اللَّهِ لازم می‌آید. چنان‌که آیات به این مسئله تصریح دارد. اما مخالفین این باور چنین به مردم وانمود کرده‌اند که ارتباط لازم و ملزوم، مانند منافات میان دو چیز نقیض و متضاد با هم است. و آقایان به خاطر سادگی و عدم آگاهی، به مخافین اعتماد دارند. بازتاب این کار نفرتی است که در دلشان به وجود می‌آید. به محض این که شنیدند کسی در فروع سخن گوید، گمان می‌کنند وی با این حرف‌ها جهاد را باطل می‌نماید. و واضح و روشن است که، از کوزه همان برون تراود که در اوست. و وقتی چوب کج باشد هرگز سایه راست نخواهد شد.^۲

۱- بلکه امید می‌رود با این روش الله متعال پیروزی و تأیید را نصیب گرداند و دشمنان را زمین گیر کند. چرا که این رویکرد آمیخته به پروایِ الهی است.

۲- معادل فارسی آن، این است. خشت اول گر نهاد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج. مترجم

دولت اسلامی بر پا نخواهد شد مگر، بر کولِ آنان که صاحبان عزم و اراده و مقید به تمام احکام شرع هستند. و آن احکام را ظاهراً و باطناً بر خود اجرا می‌کنند. با تأسی به قول الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱] (الله سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است تغییر دهند!).

دولت اسلامی فقط و فقط ثمره‌ی پایبندی و تعهد سربازان اسلام به تمام شرایع دینیشان است. دعوت‌گر امین و مسلمان بر سر هیچ یک از احکام دینی با اسلام چانه نمی‌زند که چیزی از آن را بکاهد، بلکه تنها تمام آن احکام را به خاطر ادای امانت حفظ می‌کند تا در مقابل الله ﷻ سرافکنده نباشد.

جای هیچ شکی نیست که انکار منکراتی که متعلق به خواهشات نفسانی است از آسان‌ترین کارهاست. البته اگر مانعی برای تغییر آن نباشد. حال که خودمان با اختیار کامل در این کار تساهل می‌کنیم، چگونه دیگران را از آن باز داریم؟ الله ﷻ ما را یاد آور می‌شود که تنها خیر و نیکی این امت در امر به معروف و نهی از منکر نهفته است. می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید). و گفته است سبب ناتوانی و ناکارآمدی جامعه این است که هم دیگر را به نهی از منکر و امر به معروف، وصیت نمی‌کنند. می-

فرماید: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ ﴿۷۹﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹] (از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و تجاوز می‌کردند. از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را بازمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند). رسول ﷺ ما را تهدید نموده است که اگر همانند آنان کنیم، مبادا آن چه بر سر آنان آمد گریبان‌گیر ما هم بشود! الله ﷻ هر کس که بخشی از دین الاهی را نابود کرده است، مجازات نموده است. می‌فرماید: ﴿فَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ۗ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [المائدة: ۱۴] (والی) بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما [هم] تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه

افکندیدم). و رسول الله ﷺ ما را به خروجی از فتنه‌ی پراکندگی و تقسیم شدن رهنمون می‌کند. ایشان ﷺ می‌گویند: «فإنه من يعش منكم فسيري اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم ومحدثات الأمور فإن كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار»: (هر کس از شما که زنده بماند، به زودی اختلافات زیادی خواهد دید، بر شماست که از سنت من و خلفای راشدین راه یافته پیروی کنید و محکم بدان پای بند باشید؛ و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید، چرا که تمام بدعت‌ها، گمراهی‌اند و هر گمراهی در آتش)^۱.

لذا هر گاه مسلمانان دچار گرفتاری و مشکلی می‌شوند، راه زدودن این مشکلات از ایشان، پای بندی و تمسک بیشتر به سنت‌ها و بیزاری و دوری جستن از بدعت‌هاست. نه آتش بس با اهل بدعت و بازداشتن داعیان از سنت‌ها^۲.

قیاس فاسد

از قیاس‌های فاسد عقلی که با آن مردم را می‌فریبند، این سخن آنان است: مثال آنان که در مورد مسایل فرعی صحبت می‌کنند، در حالی که دشمنان ما را محاصره کرده‌اند، مثال شخصی است که بر ساحل ایستاده است و شخصی دیگر با امواج گلاویز است و دست و پنجه نرم می‌کند و هر لحظه عنقریب است که غرق شود و او انگشتی طلایی هم در انگشت دارد؛ آن که در ساحل ایستاده است بدون توجه به این که زندگی آن بیچاره در خطر است و دارد می‌میرد، فریاد بر می‌آورد هان! پوشیدن انگشت طلایی حرام است.

در جواب باید گفت:

شما فرعی را بر اصل قیاس می‌کنید که اصلاً مثل هم نیستند. اصلی که بر آن قیاس می‌شود، حالت ضرورت است. لذا بدون شک دفع ضررِ اکبر که باعث مرگ می‌شود بر منکرِ اصغر یا کوچک، که همان پوشیدن انگشت طلایی باشد، مقدم است. همین‌طور هم اگر دشمن بر ما هجوم آورد، همگی برای رویارویی با او بیرون خواهیم

۱- ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و ابن حبان. شیخ آلبنانی: هم در سلسله صحیحه آن را صحیح دانسته است.

۲- أدلة تحريم حلق اللحية: ص ۱۲۴ - ۱۲۸. شیخ محمد بن اسماعیل.

شد. بدون توجه به اختلافات فرعی. زیرا در این جا منکرِ اکبر یا بزرگ، اهمیت دارد. اما فرع، که همان وضعیت جوامع کنونی ما است و شما آن را قیاس کردید، بدون شک در کشور ما کمتر از حالت ضرورتی است که در آن جان‌ها و ادیان از بین رفته و کشت و زراعت و نسل‌ها نابود گردد و مسلمانان به صورت عمومی با پیرمردان و زنان برای جهاد خارج شوند و ... البته در وهله‌ی اول این سخن بنده رد خواهد شد یا حد اقل گوینده‌اش مورد سوء ظن قرار می‌گیرد؛ لیکن بنده از حقیقت زندگی معترضین برایش دلیل می‌آورم. می‌گویم: آیا حقیقتِ زندگی شما مثل زندگی شخصی است که خود را به آب انداخته و به هیچ چیز اعتنایی نمی‌کند؛ تا شخصی که با امواج دست و پنجه نرم می‌کند و نزدیک است غرق شود را، نجات دهد؟ و آیا این حقیقتِ قومی است که هشدار دهنده نردشان آمده و آنان را به جهاد عمومی فرا می‌خواند؟ پس چرا این‌گونه زندگی یکنواختی دارید که در آن از وسایل و امکانات ضروری و بلکه غیر ضروری و تزئینی لذت برده و بهره‌مند می‌شوید؟ میوه می‌خورید و در بسترها کام‌جویی کرده و در تفریح‌گاه‌ها و پارک‌ها می‌لولید؟ هیچ کس به شما اعتراضی نمی‌کند و شما هم به دیگران خرده نمی‌گیرید که بگویید: «اسلام از ریشه تهدید می‌شود! مسلمانان در دینشان مورد ستم واقع می‌شوند! آن‌گاه شما میوه می‌خورید بر بسترها کام می‌ستانید و در ساحل‌ها و پارها و جزایر، هواخوری می‌کنید»؟! پس چرا سدّ راه سنت می‌شوید؟ برایش مثال‌ها می‌زنید؟ و عقل‌هاتان را برای ساختن چنین قیاس‌های عقلی نادرستی به زحمت می‌اندازید؟ آیا سنت رسول الله ﷺ در نزد شما از این موارد بی‌ارزش دنیا هم بی‌ارزش‌تر است؟ آیا این سخن امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شما را از این سدّ راه شدن باز نمی‌دارد که گفت: «بگذارید سنت به راهش ادامه دهد، با سلیقه و نظر خویش جلوی او را نگیرید».

هم‌چنین سخن سفیان رضی الله عنه که می‌گوید: «به اهل سنت به نیکی رفتار کنید، آنان غریب و بی‌کس‌اند». و چرا نیروی‌تان را در جنگ با معاندینِ سنت و آنان که به ناحق از بدعت‌ها دفاع می‌کنند، صرف نمی‌کنید؟

رسول الله ﷺ برای‌مان مثالی زده‌اند که از قیاس‌های نادرستِ شما، راست و درست‌تر است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْمُدْهِنِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهْمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فِي الْبَحْرِ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا، وَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ

الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا يُصْعَدُونَ فَيَسْتَقُونَ الْمَاءَ فَيَصُبُّونَ عَلَى الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا فَقَالَ الَّذِينَ فِي أَعْلَاهَا: لَا نَدْعُكُمْ تَصْعَدُونَ فَتُؤَدُّونَنَا، فَقَالَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا: فَإِنَّا نَنْقُبُهَا مِنْ أَسْفَلِهَا فَنَسْتَقِي، فَإِنِ أَحَدُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ فَمَنْعُوهُمْ نَحْوًا جَمِيعًا وَإِنِ تَرَكُوهُمْ عَرَفُوا جَمِيعًا: (مثال کسی که به اوامر و دستورات الهی پای‌بند است و کسی که به اوامر او التزام ندارد به گروهی شباهت دارند که در کشتی در دریا قرعه کشی می‌کنند، تعدادی در بالا و تعدادی در پایین کشتی قرار می‌گیرند، آنان که پایین کشتی قرار دارند بالا می‌روند و برای نوشیدن، آب می‌طلبند، آن گروه که در بالای کشتی قرار دارند می‌گویند: اجازه نمی‌دهیم شما بالا بیایید و ما را اذیت کنید، (گروه پایینی هم) می‌گویند: در طبقه‌ی خودمان سوراخی ایجاد کنیم و (از دریا آب برداریم) و بالایی‌ها را اذیت نکنیم، اگر جلوی آن‌ها و تصمیم‌شان را نگیرند، همگی غرق می‌شوند؛ و اگر دست‌شان را بگیرند، خود و آنان، همگی نجات می‌یابند)^۱. در نتیجه سکوت در مورد منکرات خواه در فروع باشد یا اصول، ظاهری باشد یا باطنی، سببی از اسباب نزول مجازات و عقوبات عمومی می‌باشد^۲.

برخی اعتراض می‌کنند: اعمال به نیت‌ها بستگی دارد؛ مهم این است که قلب اصلاح شود؛ اگر قلب اصلاح شد تمام جسم اصلاح می‌شود، و اگر فاسد شد، کل جسم فاسد می‌شود. پس مادامی که نیت قلب سالم و درست باشد، بی‌توجهی و رها کردن ظاهر مشکل‌ساز نیست. مهم پای‌بندی به ارکان و واجبات است، ترک سنت‌ها و مستحبات اشکالی ندارد.

جواب:

عمل صالح مورد قبول، دارای دو شرط است:

نخست: یکی همان که شما فرمودید؛ نیت صحیح و قلب سالم. که در نتیجه عمل انسان ریا و نفاق نخواهد شد. در قلب هم جز هدف الهی و توجه به او وَجْهًا چیزی نخواهد بود. اگر عمل انسان، از نیت سوء و فساد قلبی در امان ماند، و بنده در عملش اخلاص داشت و به دنبال رضایت الهی بود، شرط اول قبولی عبادت، یافت شده است.

۱- بخاری/ ۲۴۹۳. احمد و ترمذی از حدیث تعمان بن بشیر رضی الله عنه.

۲- همان. ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

دوم: عمل باید در راستای شرعِ الله ﷻ باشد. و با سنت و روش رسول الله ﷺ نیز، هم‌خوانی داشته باشد. و گر نه بدعت در دین محسوب شده و گویا می‌خواهد با چیزی به الله ﷻ تقرب جوید، که نبی اکرم ﷺ با آن تقرب نجسته است.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا، فهو ردّ»: (هر کس کاری کند که ما بدان دستور نداده‌ایم، عملش مردود است).

بخش اول، از اصلاح درون و نیت و سلامت قلب سخن می‌رانند. و بخش دوم، از اصلاح ظاهر که با شرع در توافق است و در مسیر احکامش گام بر می‌دارد. پس میان عقیده و عبادت، معامله و سلوک، واجب و مستحب و گفتار و کردار فرقی نیست.

الله ﷻ این دو شرط را یک‌جا چنین بیان می‌دارد: ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [المک: ۲] (تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید). در این آیه «أحسن» به خالص‌تر و درست‌تر، تفسیر شده است.

در نتیجه اگر عمل خالص و درست نباشد^۱، مورد قبول نیست. و اگر موافق و برابر با شرع باشد ولی خالصانه برای الله ﷻ نباشد، باز هم پذیرفته نمی‌شود. اخلاص یعنی: انجام عمل فقط برای الله ﷻ.

بلکه هرگز قلب صالح و سالم و مملو از محبت و ترس الهی نمی‌شود مگر، با پای-بندی و عمل به کارها و گفتارِ ظاهری و باطنی که الله ﷻ آن‌ها را دوست می‌دارد و از آن راضی است. اثر این گفتار و کردار را بر اعضا و زبان نمایان کند، از محرّمات و شبه-ها اجتناب و دوری کرده و پارسایی و تقوا را پیشه نماید و از پیروی هوا و هوس و حُب دنیا دوری گزیند.

البته نمی‌توان برای بنده‌ی مؤمن صالح که با شرع دشمنی دارد و مخالفت می-ورزد، از احکامش سر می‌تابد، میان دستورات شرع فرق می‌گذارد و در باطن و ظاهر مطیع و فرمان‌بر نیست، قلبی پاک تصور نمود.

اگر این را خوب درک کردیم، به وضوح خواهیم دانست که تقسیم دین به پوسته و مغز، کاملاً تقسیمی نادرست است و راه را بر دوست‌داران معصیت و فساد در زمین

۱- یعنی بر اساس سنت نباشد. مترجم

قطع کرده‌ایم. بر آنان که به بهانه و ادعای حُسنِ نیت، مرتکب مخالفت‌های شرعی می‌شوند.

اگر اعتراض شود: رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ»: (قطعاً الله به چهره‌ها و دارایی‌تان نمی‌نگرد، بلکه به دل‌ها و کردارتان نظاره می‌کند)^۱. حدیث ظاهر را شرط قبولی ندانسته است بلکه اصلاح قلب و عمل را معیار قرار داده است.

جواب:

کمی پیشتر اهمیت سلامت قلب و اخلاص عمل برای الله ﷻ را بیان داشتیم. و گفتیم این چیز شرطِ صحتِ عمل است. نیز گفتیم برای صحت عمل، شرط دوم، موافقت عمل با شرع است.

در نتیجه این حدیث با آنچه ما گفتیم در تضاد نیست. چرا که نگفته است الله ﷻ برای قبولی تنها قلب را معیار قرار داده است، بلکه عمل را هم شرط دانسته است. می‌فرماید: «وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» این که شرط نخستِ قبولی عمل. سپس می‌فرماید: «وَأَعْمَالِكُمْ» این هم شرط دومی که ذکر کردیم. لذا حدیث علیه شماسست نه به نفع شما.

اگر گفته شود: مگر مراعات اولویاتِ دعوت نشانه‌ی درک و فهم داعی نیست؟ نباید الْأَهْمُ فَأَلْأَهْمُ کند؟ نباید اول به واجبات پرداخته و بعد به مستحبات؟ ابتدا گناهان کبیره، بعد صغیره؟ تمام این موارد یعنی به خاطر مصلحت، آنچه مهم‌تر است را باید مقدم داشت. هم‌چنین برای محقق نمودن کار معروف و نیکی که بزرگ‌تر است یا برای دفع ضرر بزرگ‌تر باید این‌گونه عمل کرد. حرفی را هم که ما زدیم مانند همین موضوع است. یعنی تقسیم دین به ظاهر و مغز، بر حسب وضعیت مردم است. و این یعنی مقدم دانستن اولویاتِها و توجه به آنها.

جواب: تقدیم یک چیز بر چیز دیگر به معنای، رها نمودن دعوت برای امری دیگر نیست. بلکه به این معنا است که باید اولویت را در رأس کار قرار داد و سپس به مورد بعدی پرداخت. این مقدم نمودن و تشخیص اولویت‌ها به درک و فهم داعی و وضعیتِ دعوت شونده وابسته است.

مثلاً دستور به ادای نمازهای فوت شده مقدم بر گرفتن روزه‌ی نفلی است. ترک می‌گساری و شراب‌خواری مقدم بر نهی از به تأخیر انداختن نماز تا آخر وقت است. البته این در مورد نماز فرادا است نه جماعت.

لیکن با امتثال و پای‌بندی به مسئله‌ی اول، پرداختن و دعوت دادن به جریان دوم هم مانعی ندارد.

اما دعوت به تناسب جامعه به عنوان یک گُل، باید دعوتی عمومی باشد. تمام واجبات و مستحبات دینی را شامل شود و نهی از تمام محرمات و مکروهات دینی را دربرگیر باشد. بیان تمام این موارد از حقوق لاینفک جامعه است. تا با این رویکرد، دین به صورت کامل به مردم ابلاغ شده و کاملاً در جامعه اجرایی گردد.

تبلیغ و رساندن کامل دین، هدف و خواسته‌ی شرعی و واجب کفایی است.

در حدیث چنین می‌خوانیم: «بَلِّغُوا عَنِّي و لَوْ آيَةٌ فَرُبَّ مَبْلُغٍ أَوْعَى مِنَ السَّمْعِ»: (از قول من (به مردم) ابلاغ کنید، گر چه یک آیه باشد چه بسا کسانی که به آن‌ها ابلاغ می‌گردد از شنونده‌ی آن داناتر و پذیراتر باشند). هم‌چنین در روایت صحیح می‌خوانیم: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَبَلَّغَهَا كَمَا سَمِعَهَا»: (الله رحم کند به آن که سخنم را شنید و همان‌گونه که آن را شنید، ابلاغ کرد).

پس میان تقسیم دین به مسایل ظاهری که باید رها شده و مغز دین که باید بدان عمل شود، و میان دعوت تدریجی به شخص دعوت شده و تقدیم مسایل مهم‌تر بر دیگر مسایل را تفکیک ایجاد می‌کند. و به این طریق او را تشویق می‌کند تا به تعالیم دینش گوش فرا داده و عمل کند و کارهای زشت و منکر را انکار نماید.

ملاحظات زیادی وجود دارد که تقسیم بندی دین به پوسته و مغز باعث فساد آن می‌شود؛ از جمله:

نخست: سخن رسول الله ﷺ: «لَا يَمْنَعَنَّ رَجُلًا هَيْبَةُ النَّاسِ أَنْ يَقُولَ بِحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ أَوْ شَهِدَهُ أَوْ سَمِعَهُ»: (هرگز هیبت مردم باعث نشود اگر کسی چیزی را دانسته یا شاهدش بوده یا شنیده است، آن را بیان نکند)^۱.

۱- ترمذی، ابن ماجه و احمد، با سند ضعیف. اما این روایت سندها و متابعات دیگری هم دارد که آن را تقویت می‌نماید. سلسله صحیحہ / ۱۶۸.

عموم حدیث بین پوسته و مغز فرق نمی‌گذارد. هر کس که مخالف شرع است، چه در مسایل ظاهری و چه در مغز و لُبِّ دین، باید امر به معروف و نهی از منکر شده و حق برایش بازگو شود.

و اگر به خاطر ترس از این‌که مبدا مردم او را به تعصب، تنگ نظری و سخت‌گیری، توجه به چیزهای بی‌ارزش، مخالفت با عرف جاری، خروج از آنچه برای مردم شناخته شده و قابل پذیرش است، تساهل و روی‌گردانی، عدم انتقاد ناپذیری، متهم کنند یا به خاطر این‌که گفته نشود: او زمانه را درک نمی‌کند و نیز به خاطر دیگر خرده‌گیری‌های مشهور که نزد الله ﷻ اعتباری ندارد، سکوت کند، گناهکار است و مستحق مجازات.

دوم: علماء حکم شرعی را چنین تعریف می‌کنند: «خطاب الله ﷻ که به افعال مکلفین مربوط است. که یا آنان را مختار به انجام آن کار می‌گذارد یا دستور به ترک یا انجام کاری می‌دهد». و اعمال دینی را که آقایان پوسته و ظاهر می‌نامند، در دایره‌ی احکام پنج‌گانه‌ی شرعی قرار دارد. حال چگونه می‌توان این احکام را با نگاه تحقیرآمیز، پوسته و ظاهر دانست. و چگونه می‌توان با گمان نادرست و بدون سند میان احکام مختلف شرع فرق قایل شد.

سوم: تمام جامعه نیازمند انجام تمام دین هستند. از آداب گرفته تا معاملات، عبادات و عقاید. دعوت به این موارد از اولویات مهم دعوت است. کم کردن هر کدام از این‌ها مساوی با ناقص نمودن دین و ایمان است. لذا بیم آن می‌رود که با ترک آن و عدم دعوت به آن، پیوسته این فاکتور در جامعه مفقود بماند. و انجام ندادن این موارد میراثی برای نسل‌های آینده شود.

در حدیث آمده است: «لَيُنْقِضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةَ فَكُلَّمَا انْتَقَصَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النَّاسُ بِالَّتِي تَلِيهَا وَأَوَّلُهُنَّ نَقْضُ الْحُكْمِ وَآخِرُهُنَّ الصَّلَاةُ»: (دست‌آویزهای اسلام دانه دانه می‌شکنند. هر گاه دست‌گیره‌ای بشکنند، مردم خود را به دیگری می‌آویزند؛ اولین دست‌آویزی که می‌شکند حکومت (حاکمیت اسلامی) است و آخرینش نماز).^۱

۱- بی‌توجهی و کوتاهی به چیزی کوچک، منجر به بی‌اعتنایی به چیزهای بزرگتر خواهد شد. چرا که مداومت بر تفریط و کوتاهی، عادتی در انسان پدیدار می‌کند که به

۱- صحیح. احمد، ابن حبان و حاکم از ابی امامه رضی الله عنه.

سستی در کارها منتهی می‌گردد. تمام امت خوب می‌داند که بسیاری از شاخه‌های دین و احکام اسلام از حقیقت خویش دور گشته‌اند. و نمی‌شود دوباره به آن دست یافت و یا در موردش سخن گفت. بعضی از این شاخه‌ها و دست‌گیره‌ها عامل برپایی حکم الله ﷻ و حمایت ریشه‌ی دین در زمین هستند. آیا اگر دعوت‌گر، دعوت به سوی دیگر دست‌آویزها و احکام باقی مانده‌ی اسلام را به بهانه‌ی ناتوانی ترک کند، حکیمانه و از روی ایمان است؟! البته اکثر این موارد از منظر آنان در لیست پوسته و ظاهر دین قرار دارد! چنین کاری واقعاً عجیب است!

کدام یک از این دو کار بهتر است؛ این که آن چه را که قادر به انجامش هست به خاطر آن چه نمی‌تواند انجام دهد رها کند؟ یا آنچه را نمی‌تواند انجام دهد رها کرده و به آن چه می‌تواند عمل نماید؟

۲- اعتقاد تفکیک دین به دو اصطلاح مغز و پوسته، در بین سلف امت، اعم از صحابه رضی الله عنهم تابعین رحمهم الله و پیروان نیک آنان، ثابت و مشهور نیست. آنان حریص‌ترین مردمان در انجام هر دستور و باز آمدن از هر نهی بودند. تا فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را محقق نمایند: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ»: (و چون شما را به کاری امر نمودم به قدر توان انجامش دهید و هر گاه از چیزی شما را باز داشتم، پس رهایش کنید).

این مقوله‌ی نوپیدا، از زمانی پدیدار گشت که، عقل و خرد مسلمان تسلیم فرهنگ و تمدن غربی شد که اطراف و اکناف مسلمان را گرفت و تمام راه‌هایی که قبلاً مسلمان را به هدایت و حق می‌رساند را، بر او بست. بهترین روش و راه‌کار همان است که قرن‌های برتر اولیه بر آن استوار و پای‌بند بودند. روشی که با عقیده و شریعت اسلامی می‌زیست.

چشم پوشی از بدعت‌های منتشر در کشورها با شمولیت اسلامی منافات دارد

شمولیت و فراگیر بودن اسلامی یعنی پای‌بندی به مبارزه با هر خرافه، سخن بیهوده، شرک و کارهای زشتی که با اسلام در تناقض است. هم‌چنین مبارزه با هر بدعت و نوآوری که به اسلام نسبت داده شود.

لذا شمولیت و فراگیر بودن اسلام به این معنا نیست که بر این مخالفت‌ها چشم ببندد تا دین همان‌گونه که تازه و پویا نازل شد، پاک بماند و در هر زمان و مکانی میوه‌اش را باز دهد.

با کمال تأسف برخی از گروه‌ها در میدان دعوت بر چنین قضایایی به اسم (مصلحت دعوت) یا به بهانه‌ی (به دست آوردن دل‌ها) چشم می‌پوشند.

و معتقد بودند وحدت امت، مهمتر از اصلاحات فهم دین و عمل به آن است. از دیگر نام‌ها و اصطلاحاتی که ساختند، فرق میان (بدعت حقیقی) و (بدعت اضافی) بود. اولی که انکار، و از دومی هم چشم‌پوشی می‌شود؛ یا در آن فقط تنها به نصیحت کردن و بیان مخالفت اکتفا می‌شود.

این کار چنان‌که بیان خواهیم نمود، شرعاً نادرست است. چرا که شرع میان یک بدعت و بدعتی دیگر، مادامی که مخالف شرع باشد، تفکیک قایل نمی‌شود. و هرگز نمی‌شود با عملی که خود بدعت است، به الله تَعَالَى تقرب جست.

هم‌چنین با جدا سازی میان بدعت‌ها باید از بسیاری بدعت‌های منتشر در دنیا چشم پوشی نمود؛ مانند: نمازِ رغائب، نماز نیمه‌ی شعبان، یا در اولین پنج شنبه‌ی رجب به زیارت قبور رفتن، روزه‌ی بیست و هفتم رجب، قرائت قرآن با صدای بلند میان اذان و اقامه در نماز صبح و عصر در مسجد و قرائت قرآن قبل از نماز جمعه و ... بدعت در اصل به معنای اختراع چیزی بدون نمونه‌ی قبلی است. از جمله این

فرموده‌ی الاهی: ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین). هم-چنین: ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحکاف: ۹] (بگو: «من از [میان] پیامبران، نودرآمدی نبودم). یعنی من اولین پیامبری نبودم که از جانب الله تَعَالَى برای بندگان رسالت آوردم. بلکه پیامبران زیادی پیشگام من بودند. چرا که مردم از آمدن پیامبر که انسانی به سان خودشان بود تعجب می‌کردند.

زمانی گویند فلانی بدعت نموده است، که قبل از وی کسی چنین کاری نکرده باشد. عرب‌ها گویند: هذا أمر بدیع؛ یعنی چنان زیباست که قبل از آن چنین چیز زیبایی یافت نشده است.

به همین منظور عملی که فاقد دلیل شرعی باشد را، بدعت نام نهاده‌اند. این اطلاق از معنای لغوی خاص‌تر است و انجام‌دهنده‌ی آن را مبتدع گویند.

تعریف و بیان بدعت

بدعت: روشی نوپیدا و خود ساخته که شبیه دین است و با زیاده روی در عبادتِ الله ﷻ اجرا می‌گردد.

طریقه: راهی که برای حرکت بر آن، ترسیم گردد.

دین: عقاید و عبادات و معاملات و اخلاقیاتی که الله ﷻ بر زبان پیامبرش ﷺ مشروع گردانده است.

طریقه یا راه، به دین مقید شده است تا که آن چه در امور دنیا اختراع می‌شود از تعریف ما بیرون گردد. چرا که به اختراعات مادی بدعت نمی‌گویند.

اختراع یعنی: آن چیزی که در اصل شریعت جایی نداشته است. با این قید هر آن چه وابسته به دین است و در ابتدای امر چنین به ذهن می‌آید که بدعت است، از تعریف ما جدا می‌گردد. مانند علم نحو، اصول فقه و دیگر علوم که در خدمت شرع است. گر چه این علوم در صدر اسلام یافت نمی‌شد، لیکن چون در اصل دین جایی دارد، بدعت نامیده نمی‌شود.

بدعت نه در حقیقت، بلکه فقط در صورت، شبیه روش شرعی است. مانند خاص نمودن نیمه‌ی شعبان برای روزه‌داری و یا قیام اللیل در شعبان که روشی بدعت است اما، شبیه روزها و شب‌هایی است که خود شریعت آن‌ها را برای روزه و یا شب‌زنده داری خاص نموده است؛ همانند: روزه‌ی عاشورا، روزهای نخست ذی‌الحجه و یا برپا داشتن شب قدر در آخر ماه مبارک رمضان. مبتدع چنین کاری را از خود ساخته که آن را شبیه سنت نماید، تا بتواند دیگران را بفریبد. یا آن بدعت به اسم سنت بر او پوشیده مانده است. چرا که انسان هرگز دنبال کاری نمی‌افتد که شبیه عمل شرعی نباشد. زیرا با این بدعت سودی را جلب نکرده و زیانی را از خود دفع نمی‌کند و دیگران هم سخنش را اجابت نمی‌کنند. از این رو مبتدع با اموری که به گمانش موافق با شریعت است، به یاری بدعتش می‌شتابد. حتی اگر شده ادعا می‌کند به فلان شخص که جای‌گاهش در میان اهل کمال معروف است، اقتدا کرده است.

لذا باید حتماً تلاش نمود که بدعت هم‌شکل امور شرعی باشد، تا بتوان آن را غالب نمود. و باید با بَرند و مارک دینی تولید و اختراع گردد و مبتدع باید که در قانون- گذاری، همانند و هم‌گون شریعت باشد.

با این قید که بدعت (یعنی زیاده روی در عبادتِ الله ﷻ) می‌خواهد بگوید: این قید یعنی تمام معنا و مفهوم بدعت. زیرا هدف از تشریح و وضع آن هم همین بوده است. به این دلیل که اصل در بدعت این است که پیوسته باید مشغول عبادت بود و به این کار ترغیب و تشویق نمود. یعنی مبتدع همین معنا را در سر می‌پروراند. او به این نتیجه نرسیده و برایش روشن نشده است که عبادات تعریف شده توسط شریعت، برای انجام کافی است. پس با عدم درک این مسئله هر آن‌چه را که خود خواسته است، به عنوان عبادت بر مردم تحمیل می‌نماید.

با این توضیح، عادات‌ها در معنای بدعت داخل نیست. پس هر آن‌چه در غالب برنامه‌های جدید که از روش‌های دینی است و شبیه موارد مشروع است و به قصد عبادت نباشد، بدعت نامیده نمی‌شود. مانند: تصویب مالیات به مقدار مشخص و نسبت‌های معین شده که شبیه به وجوب زکات است. ضرورت خاصی هم باعث چنین کاری نشده است. پس این چنین عملی بدعت محسوب نمی‌شود.^۱

خلاصه: بدعت از منظر شریعت به آن‌چه بعد از رسول الله ﷺ نوآوری شده باشد، که بر تأویل نادرست یا شبهه‌ای نا معتبر، این چیز جدید دین و شریعت محسوب شود. لذا مبتدع قانون‌گذار و پیرو هوای نفس خویش می‌باشد که خود را شبیه و همتای الله ﷻ قرار داده است. پس بدعت با این تعریف، صد در صد نکوهیده و مردود است. سنت در لغت به معنای طریقه و روش می‌باشد، حتی اگر مورد پسند و رضایت- بخش هم نباشد. و شرعاً در مقابل بدعت قرار می‌گیرد؛ یعنی یا رسول الله ﷺ یا سلف صالح بعد از پیامبر ﷺ این روش را انجام داده‌اند و شامل تمام مستحبات، واجبات و مباحات می‌باشد.

تعریف فقها از سنت، که آن را طلب و درخواست بدون تأکید می‌دانند، اصطلاحی نامناسب و غیر منتظره است. منظور آنان از این تعریف، تفکیک میان سنت و فرض بوده است. متأخرین هم سنت را خاص مسایل اعتقادی می‌دانند. چرا که سنت اصل و اساس دین است و خطر بزرگی مخالف سنت را تهدید می‌کند.

۱- اما اگر فاعل چنین کاری آن را مشروع بداند، و شرعاً مخالفت با آن را گناه بداند، قطعاً به بدعت مبتلا گشته است. (یاسر برهامی).

۱- در صحیحین از عایشه رضی الله عنها روایت است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»: (هر کس در این دین ما چیزی را نوآورد که از دین نباشد، آن بدعت مردود است).

در مسلم با این الفاظ آمده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»: (کسی کاری کند که دستور ما بر آن نباشد، آن کار مردود است).

روایت مسلم ردی است بر مبتدعینی که معتقدند از پیش خود چیزی را در دین پدید نیاورده‌اند. بلکه فاعل این کار کسانی‌اند که قبل از آنان بوده‌اند و آن‌ها فقط پیروی کننده این کار بوده است. مبتدع برای کار خویش روایت اول را به عنوان دلیل ارائه می‌دهد؛ لیکن با روایت دوم، که در صحیح مسلم آمده است، تمام نوآوری‌های دینی که از دستور الهی و رسول الله صلی الله علیه و آله خارج هستند، حال چه خود شخص آن را آورده یا قبل از وی بوده است، رد شده و جواب داده شده است.

۲- عرباض بن ساریه رضی الله عنه گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در یک سخنرانی به یارانش می‌فرماید: «فَاتَّهَ مَنْ يَعِشُ مِنْكُمْ فَسَيْرِي اخْتِلافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»: (کسی از شما که زندگی سپری کند، اختلاف بسیاری خواهد دید. بر شماست که از سنت من و خلفای هدایت شده پیروی کنید، بر این روش سخت پای‌بند باشید، و شما را از نوآوری دینی برحذر می‌دارم، چرا که هر بدعتی گمراهی است).^۱

۳- جابر رضی الله عنه می‌گوید: کان رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا خَطَبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَعَلَا صَوْتُهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ يَقُولُ: «صَبَّحَكُمْ وَمَسَّاكُمْ» وَيَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَخَيْرَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»: (وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله سخنرانی می‌کرد چشمانش قرمز شده و صدایش بالا می‌رفت، و به شدت خشم می‌گرفت؛ گویا هشدار دهنده‌ی یورش یک لشکر بود؛ می‌فرمود: بامدادان و شام‌گهان به شما حمله می‌شود. و می‌فرمود: «اما بعد بدانید که

بهترین سخن کتاب الله است؛ و بهترین راه و روش، روش محمد است، و بدترین امر، امور نو پیدا هستند، و هر نو پیدایی بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است.^۱

آن چه بر نکوهش بدعت و اهل بدعت دلالت داد:

۱- شریعت به صورت کامل آمده است؛ دارای زیاد و کمی نیست:

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] (امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم). و در حدیث می‌خوانیم: «تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنْهَارُهَا وَلَا يَزِيغُ عَنْهَا بَدَى إِلَّا هَالِكٌ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (شما را بر چنان حالت روشنی ترک کردم که شب آن بسان روزش می‌باشد؛ و بعد از من جز انسانِ هلاک شده از آن روی بر نمی‌تابد. زیرا کسی از شما که زندگی سپری کند، اختلاف بسیاری خواهد دید. بر شماست که از سنت من و خلفای هدایت شده‌ی بعد از من پیروی کنید، بر این روش سخت پای‌بند باشید، و شما را از نوآوری دینی برحذر می‌دارم، چرا که هر بدعتی گمراهی است).^۲

پیامبر ﷺ هر آن چه از امور دین که انسان بدان نیازمند است را، مفصلاً به امت خویش بیان داشته است. چیزی نیست که ما را به بهشت نزدیک کند، مگر این که ما را به آن دستور داده است. و بدون استثنا ما را به هر آن چه از آتش دور می‌دارد، نیز خبر داده است و با قواعد کلی اجمالاً ما را به امور دنیا رهنمون کرده است.

حال که جریان واضح و روشن شد، گویا انسان مبتدعی که اموری را در شریعت اضافه کرده و آن را واجب یا مستحب می‌داند، می‌گوید:^۳ «شریعت کامل نشده است». چرا که اگر او در تمام ابعاد معتقد به تکامل دین بود، چنین بدعتی را به وجود نمی‌آورد.

۱- مسلم.

۲- حدیث عرباض بن ساریه. قبلاً گذشت.

۳- با زبان حالش چنین می‌گوید.

از این رو است که امام احمد رحمته می‌گوید: «هر کس در دین بدعتی به وجود آورد و آن را نیک پندارد، پنداشته محمد صلی الله علیه و آله در رسالت خیانت کرده است». زیرا الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (امروز دینتان را برای‌تان کامل نمودم).

۲- مبتدع، مخالف و دشمنی لجوج علیه شریعت است:

شریعت اسلام راه‌هایی را که بندگان الله جل جلاله باید بر آن، ره پیمایند را معین نموده است. بدترین بدی و شرارت عوض نمودن این راه‌ها است. زیرا الله جل جلاله می‌داند و ما نمی‌دانیم. حال مبتدع گمان دارد راه‌های دیگری را هم یاد دارد و تمام چیزهایی را که شریعت بر شمرده کامل نیست. و هر آن‌چه را تعیین نموده است، معین صد در صدی نیست. یعنی همان‌طور که صاحب شرع می‌داند، انسان بدعتی هم می‌داند. بلکه گاه‌ها با یک بررسی سرسری به این نتیجه می‌رسد که از شارع هم بیشتر می‌داند!!!

۳- بدعت، در حقیقت پیروی از هوای نفس است:

وقتی عقل ره‌جو و ره‌پیمای شریعت نیست، بدون شک به دنبال شهوت و هوا و هوس افتاده است و پیروی از خواهشات نفس، گمراهی آشکاری است. الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [ص: ۲۶] (و زنه‌ار از هوس پیروی مکن که تو را از راه الله به در کند. در حقیقت کسانی که از راه الله به در می‌روند، به خاطر آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت!). و فرموده است: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطَانًا﴾ [الک‌هف: ۲۸] (و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن). لذا جریان بندگی، به پیروی از قرآن و یا هوس و شهوت منحصر است. معبود یکتا فرموده است: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۵۰] (و گمراه‌تر از آن که بی‌راهنمایی الله از هوسش پیروی کند، کیست؟ بی‌تردید الله مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند). در نتیجه کسی که از هدایت الاهی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را آورده است، پیروی نکند، کسی از او گمراه‌تر نیست. پناه بر الله جل جلاله؛ این است وضعیت انسان مبتدع. چرا که او بدون هدایت الاهی، که شریعت است، از هوس خویش حرف‌ش‌نوی کرده است. لذا او گمراه-

ترین مردمان است. جالب این‌جاست که گمان می‌کند هدایت شده و پیرو شریعت است.

۴- بدعت از گناه و معصیت خطرناک‌تر است:

نوآوری گمراهی است و گمراهی در نقطه‌ی مقابل هدایت است. انسان ره‌گم کرده، جریان شرعی بر او پوشیده می‌ماند و هدایت‌گری نیست که او را ره بنماید. لیکن گناه و معصیت خطا است و به خطاکار، گمراه گفته نمی‌شود.

ابن قیم رحمته الله علیه در الجواب الکافی گوید: «معلوم است که ضرر انسان گناه‌کار فقط به خودش برمی‌گردد. اما ضرر مبتدع بر تمام انسان‌ها. مبتدع در اصل دین دچار فتنه و امتحان می‌شود، ولی گناه‌کار، در شهوت خویش. مبتدع بر سر راه الله عز و جل قرار گرفته و مردم را از آن باز می‌دارد. حال آن‌که معصیت‌کار چنین نیست. آن که مبتلای به بدعت است، هر آن‌چه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است را نقض می‌کند، اما گناه‌کار چنین نمی‌کند. اهل بدعت راه آخرت را بر مردم می‌بندد و گناه‌کار به سبب گناهش گند حرکت می‌کند».

به همین منظور بدعت از منظر شیطان نسبت به گناه محبوب‌تر بود. کسی که گناه می‌کند، امید توبه‌اش وجود دارد؛ در حالی که کمتر اتفاق می‌افتد انسان مبتدع توبه کند. زیرا او معتقد است که برحق می‌باشد. مگر این که الله عز و جل او را به گمراهی-اش آگاه کند و توبه نماید. در نتیجه هر مبتدعی گناه‌کار است، ولی هر گناه‌کاری مبتدع نیست.

از مفاسد تأیید بدعت و سکوت بر آن:

- ۱- سکوت بر بدعت، منجر به فساد عبادی می‌گردد.
- ۲- مردم به آن اعتماد کرده و باور می‌کنند که این بدعت صحیح و درست است.
- ۳- گمراه کردن مردم به وسیله‌ی و نیز یاری نمودن انسان‌های مبتدع.
- ۴- دروغ بستن بر رسول الله صلی الله علیه و آله. چرا که آقایان، بدعت را دستور شرعی تلقی می‌کنند. تا جایی که بعضی از ایشان می‌گویند: این هم یکی از سنت‌ها است. این همان عاملی است که عوام‌الناس را در ورطه می‌اندازد و در زمره‌ی کسانی می‌گرداند که رسول الله صلی الله علیه و آله در موردشان می‌فرماید: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مَتَعَمِّدًا

فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ الثَّارِ: (هر کس عمداً بر من دروغ بندد، جای خود را در جهنم مهیا گرداند).

۵- اگر علما در این قضیه سکوت کنند و در تأیید آن برآیند، چنین برداشت می‌شود که عمل مذکور سنت است. و این کار یعنی به زبان حال، بر رسول الله ﷺ دروغ بستن.

لذا شاهد آنیم که وقتی عوام مبتدع را به ترک بدعت و پای‌بندی به سنت فرا می‌خوانی، دلیل می‌آورند که اگر این کار (بدعت) سنت نبود علما سکوت نمی‌کردند و نادرستی آن را برای مردم بیان می‌نمودند.

سلف صالح بدعت را نکوهش می‌کنند

هشام بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: امروزه به مردم در مورد نوآوری آنان اعتراض نکنید، که جوابی برایش دارند. از سنت در مورد آنان بپرسید، زیرا سنت را نمی‌شناسند. حذیفه رضی الله عنه گوید: هر کاری را که صحابه رضی الله عنهم نکرده‌اند، شما هم انجامش ندهید. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: منفورترین عمل نزد الله جل جلاله بدعت است. سفیان ثوری رضی الله عنه گوید: بدعت در نزد ابلیس از معصیت محبوب‌تر است. چرا که از معصیت می‌توان توبه نمود ولی از بدعت توبه نمی‌شود.

یعنی امید نمی‌رود مبتدع در لیست توبه‌کنندگان قرار گیرد. زیرا عمل زشتش برایش زیبا جلوه کرده است و آن را نیک می‌انگارد؛ لذا ما دامی که آن را نیک پندارد، از آن توبه نمی‌کند. زیرا لازمه‌ی توبه این است که شخص به این نتیجه برسد که عمل مذکور، بدعت است، تا از آن توبه کرده و باز آید.

دارمی با سند صحیح روایت می‌کند که عبدالله بن مسعود شنید، گروهی در مسجد حلقه زده‌اند و با سنگ‌ریزه‌هایی که در دست دارند، تسبیح می‌گویند. در وسط حلقه مردی نشسته و به دیگران می‌گوید: این قدر سبحان الله بگوئید و فلان قدر الله اکبر. نزدشان رفت و گفت: این چه کاریست که می‌کنید؟ گفتند: ای ابو عبدالله سنگ‌ریزه‌هایی است که سبحان الله، لا اله الا الله و الله اکبرها را با آن می‌شماریم.

گفت: بدی‌های خویش را برشمارید؛ قول می‌دهم از نیکی‌های‌تان چیزی نماند. هنوز نمی‌شود. وی بر شما ای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینان صحابه‌ی پیامبران هستند. هنوز

فراوانند. این لباس اوست هنوز کهنه نشده است و ظرف‌هایش نشکسته است. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، یا شما بر دینی بهتر از دین محمد ﷺ هستید، یا گشایندگان دروازه‌ی گمراهی هستید. گفتند: ای ابو عبدالله، به الله قسم که قصدمان فقط خیر بوده است. گفت: چه بسا افرادی که خواهان خیراند و بدان دست نمی‌یابند. رسول الله ﷺ برایمان حدیث گفت که، گروهی قرآن می‌خوانند و از گلوی آنان تجاوز نمی‌کند. به الله سوگند نمی‌دانم شاید بیشترتان از آنان باشید. روای گوید: دیدم اکثر آنان در روز نهروان به همراه خوارج با ما می‌جنگند. یعنی آنان در صف خوارج علیه صحابه ﷺ می‌جنگیدند.

انواع بدعت:

بدعت بر حسب مخالفتش با شریعت به انواع متعدد تقسیم می‌گردد. گاهی در مورد عقیده و احکام است؛ و بنا بر زمان‌های و مکان‌های معین و بنا بر زیرشاخه‌های آن با شرع در مخالفت‌اند.

بدعت‌هایی که صورت می‌گیرد و بدعت‌هایی که با انجام نشدن پدید می‌آید:

گاهی اوقات انسان به گمان این‌که با ترک برخی کارها که رسول الله ﷺ آن را انجام داده‌اند، مرتکب بدعت می‌شود. مانند این که بسیاری از صوفیان خوراکی‌های پاکیزه را ترک کرده و استفاده نمی‌کنند. یا با ترک کارهای مباح و حلال خویش را می‌آزارند و به این روش الله را عبادت می‌کنند.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: ۸۷] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که الله برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حدّ مگذرید، که الله از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد).

آیه‌ی فوق از حرام قرار دادن آن‌چه الله ﷻ حلالش نموده است، نهی می‌کند. و چنین برداشت می‌شود که این کار یعنی تجاوزی که الله ﷻ آن را دوست ندارد.

در حدیث می‌خوانیم: برخی از صحابه ﷺ خواستند انواع حلال‌ها را بر خود حرام نمایند. یکی خواب شب را بر خود حرام نموده و دیگری خوردن در روز را و سومی تناول گوشت و شخصی هم ازدواج با زنان را. خبر به رسول الله ﷺ رسید و فرمود:

«ما بال أقوام يقول أحدهم كذا و كذا؟ لكنني أصوم و أفطر و أنام و أقوم و أكل اللحم و أتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني»: (برخی را چه شده است که یکی از آنان چنین و چنان می‌گوید؟ من خودم روزه می‌گیرم و می‌خورم، می‌خوابم و بیدار می‌مانم، گوشت می‌خورم و با زن‌ها ازدواج می‌کنم؛ هر کس از روش من روی برتابد از من نیست)¹.

گاهاً هم بدعت با انجام کاری پدید می‌آید که نبی اکرم ﷺ انجامش نداده است. و یا طرف می‌خواهد با عباداتی که از پیامبر ﷺ ثابت نیست، به الله ﷻ تقرب جوید. مثلاً شب یا روزی را برای نماز یا شب زنده داری خاص می‌کنند؛ حال آن که چنین عملی از رسول الله ﷺ ثابت نیست.

یا روزهای معینی را برای بازدید از قبرستان تعیین می‌کنند؛ با این که نبی ﷺ چنین نکرده‌اند.

در تمام این موارد مرتکب بدعت، به گمان تقرب به الله ﷻ و یا جلب خیر و منفعت به خویش یا مسلمانان چنین می‌کند.

بدعت‌های اعتقادی و عملی:

اعتقادی: اعتقاد به آنچه بر خلاف رسالت رسول الله ﷺ باشد. البته نه بنابر دشمنی و لجاجت علیه شریعت؛ بلکه بر اثر نوعی شبهه ممکن است چنین چیزی صورت گیرد. همانند افراطِ روافض و صوفیان در مورد اهل بیت و اولیاء و بزرگان. عملی: مانند ذکر گفتن هنگام تشییع جنازه و بدعت‌های زیارت و بازدید از قبرستان‌ها.

بدعت‌های زمانی و مکانی:

مانند تولدها، عیدها (غیر شدعی) و مناسبت‌ها. و بدعت‌هایی که در مساجد و قبرستان‌ها به وقوع می‌پیوندد. بعضی وقت‌ها هم بدعت‌ها عام هستند و وابسته به زمان و مکان خاصی نیستند. مانند تقلید از اروپائیان در آنچه با شرع مخالف است. از جمله برگزاری جشن و مراسم‌هایی که آنان باور دارند. مثل سالگرد میلادی.

بدعت‌های کلی و جری:

بدعت کلی: بدعت‌هایی که به وسیله‌ی آن‌ها در شریعت اسلامی خلل‌های کلی ایجاد می‌گردد. و در زیرمجموعه‌ی آن فروع متعددی از مخالفت‌های شرعی نهفته است.

مانند انکار احادیث رسول ﷺ؛ یا اعتقاد به این که خبرِ آحاد در عقاید، حجت نیست. که در زیر مجموعه‌ی چنین بدعتی، با احکام شریعت در بخش فروع مخالفت‌هایی پدیدار می‌گردد، که قابل شمارش نیست.

بدعت‌های جزعی: که از وجود آن ضررهای اندکی به فروع شریعت وارد شده و از آن تجاوز نمی‌کند. مانند بدعت خوش آوازی و کشیدن صدا و اضافه کردن برخی الفاظ در اذان. یا مثلاً نذر کند که در حالت ایستاده روزه‌داری کند و تا افطار ننشیند. یا عدم تناول خوراکی‌هایی که الله ﷻ آن را حلال نموده است و

بدعت‌های حقیقی اضافی:

حقیقی: آن‌چه از تمام جنبه‌هایش بدعت باشد و خالص بدعتِ محض باشد. به هیچ روشی از طریق سنت نمی‌توان آن را اثبات نمود. لذا این بدعت تماماً از شریعت خارج است. گرچه مبتدع به هر آن‌چه می‌پندارد شبهه است، پای‌بندی می‌کند. از جمله: طواف غیر از کعبه، ایستادن در غیر عرفات، نهادن مجسمه و تندیس و شمع در اطراف ضریح و گنبد و بارگاه

بر هیچ کدام از این کارها نه به صورت کلی و نه تفصیلی، دلیلی ارایه نشده است. بدعت اضافی: آن‌چه از جهتی دلیل دارد و به نوعی متعلق به شرع است، اما از جهتی دیگر با شریعت ارتباط و تعلق نداشته و به شبهه‌ای وابسته است و یا کلاً دلیل ندارد؛ لذا بدعت محسوب می‌شود.

بدعت حقیق و اضافی از نظر معنا با یک‌دیگر فرق دارند. یعنی در اصل برایش دلیلی وجود دارد، لیکن از نظر کیفی، حالات و تفصیل، فاقد دلیل است. حال آن‌که باید دلیل داشته باشد. زیرا عبادات توقیفی هستند و نیاز به دلیل دارند. مثلاً:

نخست: نماز رغائب: نمازی است دارای ۱۲ رکعت که بعد از مغربِ اولین شبِ جمعه‌ی ماهِ رجب خوانده می‌شود. بعد از هر دو رکعت سلام داده می‌شود. در هر

رکعت بعد از سوره‌ی فاتحه سه بار سوره‌ی قدر و دوازده بار سوره‌ی اخلاص، خوانده می‌شود.

امام نووی رحمته الله علیه در مورد نماز رغائب گوید: «هیچ کس حق ندارد برای مشروعیت این نماز به روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کند که می‌فرماید: «الصلاة خیر موضوع»: (بهترین چیز نماز است). چرا که این روایت به نمازی اختصاص دارد که به هیچ عنوان با شرع در تضاد نباشد. بر عکس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است که از نماز در اوقات مکروهه نهی فرموده‌اند».

دوم: نماز نیمه‌ی شعبان: صد رکعت است و پایان هر دو رکعت سلام داده می‌شود. در هر رکعت بعد از سوره‌ی فاتحه ۱۱ بار سوره‌ی اخلاص خوانده می‌شود.

سوم: نماز نیکی به پدر و مادر.

چهارم: نماز مونسِ قبر.

تمام این موارد از بدعت‌های بسیار زشت و ناپسند است.

این نمازها از این جهت با شریعت شباهت دارند که نافله محسوب می‌شوند و مستحب هستند. چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: الصلاة خیر موضوع^۱. اما از جهت پایبندی و التزام به وقت، کیفیت، و نیتِ مخصوص مخالف شریعت است و ثبوتی ندارد.

پنجم: خوش‌آوازی و کشیدن صدا و اضافه کردن در الفاظ اذان:

با چهچه زدن و کشیدن کلمات، اذان را از کیفیت و ماهیت شرعی آن خارج می‌کنند. یا مثلاً در (أشهد أن محمداً رسول الله) و الصلاة والسلام و سیدنا را اضافه نموده و با صدای بلند می‌خوانند.

ششم: اذان گفتن در عیدها: اذان خود باعث نزدیک شدن به الله می‌شود، ولی در این جا بدعت است.

هفتم: پایان دادن به نماز با کیفیت و اذکاری که با روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم مخالف است.

هشتم: صد بار خواندن صَمَدِيَّة.

نیاز است این نمونه بدعت‌های اضافی به روشی بسیار نیک به مردم بیان شود و در حین توضیح، روش درست را هم به آنان آموزش دهد. زیرا باید توجه داشت که انجام دهنده‌ی بدعت، نمی‌داند این کار با شریعت در تضاد است.

شخصی که مبتلا به بدعت اضافی است، می‌خواهد با عمل مشروع و غیر مشروع، به الله تعالی تقرب جوید. در حالی که فقط با عبادت مشروع می‌تواند مقرب درگاه الهی شد. چنان‌که واجب است عمل در ذات خود مشروع باشد، هم‌چنین واجب است از نظر کیفی هم، مشروع باشد. چنان‌که این مفهوم از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت می‌شود. «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو رد»: (کسی کاری نکند که مطابق با دستور ما نباشد، آن عمل مردود است)^۱.

مبتدعی که به بدعت اضافی یا زیادی مبتلا شده است، عمل صالح و نیک را با عملی بد، در هم آمیخته است و می‌پندارد همه نیک و خوباند. لذا برای چنین شخصی امید توبه نیست. زیرا او خود را گناه‌کار نمی‌داند که بخواهد از چیزی توبه نماید. بلکه برعکس تمام عمل کرد خود را نیک میدانند. لذا برای کسی که خود را عاصی نمی‌داند، توبه‌ای وجود ندارد. مگر این‌که لطف الله تعالی شامل حالش شود و فهم حق را برایش آسان نماید و به او توفیق ترک بدعت نصیب فرماید^۲.

سلفی‌ها هرگز از بیان سنت و واجبی که ترک شده است، خسته و نا امید نمی‌شوند. زیرا تمام سنت‌ها و واجبات با یکدیگر ترکیب شده و تصویری کامل و پاک از اسلام ارائه می‌دهند. وجود آن در عمل به مسلمان شخصیتی واضح و روشن عطا می‌کند، که تا روز قیامت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

دعوت‌گران مناهج و گروه‌های دیگر صرفاً به قضایای خاصی از دین اهتمام ورزیده و سایر قضایا را رها می‌کنند. بلکه برای تبیین این مسئله بر آنان تنگ و سخت می‌گیرد و آنان را بر انجامش تشویق می‌کند؛ و این رویکرد نشان از عدم آگاهی آنان دارد. زیرا ترک آن بخش وسهم یا حصه‌ای که الله متعال بدان امر نمود است، عداوت و بغض کینه را به دنبال دارد. چنان‌که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

۱- مسلم.

۲- الإبداع في مزار الإبتداع، تالیف علی محفوظ رحمته. الضوابط الشرعية / ص ۶۸ - ۶۹.

وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۴﴾ [المائدة: ۱۴] (و از کسانی که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم، و الی) [بخشی از آن چه را بدن اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما [هم] تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم، و به زودی الله آنان را از آنچه می‌کرده‌اند [و می‌ساخته‌اند] خبر می‌دهد). این گونه الله ﷻ ایمان یهودیان را بر آنان عیب می‌گیرد؛ که چرا به برخی از آیات کتاب الله ایمان آوردند و به برخی دیگر کفر کردند^۱. کفر آنان فقط این بود که به کتاب الله عمل نمی‌کردند. مسلمانان هم اگر آن بخشی را که الله ﷻ با آن پند و اندرزشان داده و رسول الله ﷺ بر آنان واجب کرده است، فراموش کنند، این وضعیت بر آن‌ها هم صدق خواهد کرد.

از این رو دعوت سلفیت دعوتی است که تمام ارکان اسلام و برنامه‌هایش را در بر دارد. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۲۰۸﴾ [البقرة: ۲۰۸] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت [الله] درآید، و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است). عمل به بخشی از شریعت و رها کردن بخشی دیگر، یعنی پیروی کردن از گام‌های شیطان. که در برخی از فعالان در میدان اسلامی در لباس ترک واجبات، و انجام بسیاری از کارهای حرام به بهانه‌ی خیالی مصلحت دعوت، بروز کرده است.

خلاصه: ارائه‌ی دلیل با بیان همیشگی اصول و فروع اسلام، محقق می‌گردد. این است دروازه‌ای که حق را آشکارا تقدیم می‌دارد تا مبدا عذری باقی بماند. هیچ کس حق ندارد از انجام واجب و ترک حرام سر برتاید.

مفهوم پیشرفت فرهنگی از نگاه سلفی

سلفیت برای هر زمان و مکانی برنامه‌ی زندگی است: دشمنان اسلام به صورت عام و خصوصاً دشمنان سلفیت می‌پندارند، سلفیت دعوتی عقب مانده است که برای بازگشت به عقب و گذشته فرا می‌خواند و پیشرفت فرهنگی و

۱- چنان که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿اَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا﴾ [البقرة: ۸۵] (آیا شما به پاره‌ای از کتاب [تورات] ایمان می‌آوردید، و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود).

شهرنشینی معاصر را رد می‌کند. چنین پنداری از ریشه نادرست است. زیرا سلفیت با پیشرفت در تعارض نیست.

سلفیت محصور در یک دوره‌ی تاریخی معین نیست. بلکه از گذشته‌های دور تا عصر کنونی امتداد دارد. از طریق سلفیت به فهم صحیح عقیده‌ی اسلامی می‌رسیم؛ چنان که گذشتگان ما آن را فهمیدند.^۱

براستی پای‌بندی سلفیت به برنامه و روش قرن‌های صدر اسلام (قرون خیریه) به این خاطر است که آنان اسلام را در دل‌های خود محقق کردند و دنیا هم در مقابلشان کرنش نمود. و برترین تمدنی که بشریت در طول تاریخ کهن خویش شاهد آن بوده است را، آنان بر پا نمودند. تمدنی که بر اساس حق و عدالت بر پا شد. پس وقتی ما ندای اقتدای به آنان را سر می‌دهیم، هدف ما رشد و ترقی تا سطح عالی است که آنان محقق نمودند. مانند دیده‌وران و پیشاهنگامی که اسلام را به عنوان دین و فرهنگ فهمیدند. با این دیدگاه اقتدای به آنان خواهان رسیدن به سطح و موقعیت آنان است؛ نه بازگشت به دوران آن‌ها با همان وسایل و ادواتی که آنان در زندگی استفاده می‌کردند. لذا پیروی از ایشان در ارزش‌ها و هنجارهایی است که محقق کردند و به خاطر آن زیستند؛ نه در وسایل معیشتی که آن را به کار می‌گرفتند.^۲

پس سلفیت به معنای کشت گذشته در زمین معاصر نیست. سلفیت یعنی اجرایی نمودن ارزش‌های صحیح اسلام برای اصلاح دین و دنیا.

حقیقت این است که دعوت سلفی‌ها پایگاه و ریشه‌ی ایجاد ترس و وحشت در دل استعمار و دعوت مسیحیت به نام (تبشیری‌ها) است. لذا خواستند با این دعوت که همچون تعداد یارانش اندک است، مقاومت کنند. آنانی که با وجود تعداد اندک خویش، با اکثریت جامعه مقابله می‌کردند. اکثریتی که غالباً متشکل از اهل بدعت بودند و همسویی عامه‌ی مردم که مبتلا به بدعت بودند و بدعتشان به شدت از سوی سلفی‌ها انکار می‌شد نیز، آنان را تأیید می‌کردند. لذا تصمیم گرفتند شایعه‌ی عجیبی که دل‌ها سریع به آن لبیک می‌گفت و با تمام ظواهر هم همخوانی داشت را، انتشار دهند. و آن این که بگویند: سلفی‌ها انسان‌هایی تند رو و سخت‌گیر هستند که می‌خواهند تکالیفی بر دوش مردم بنهند که طاقتش را ندارند. مهارت درک وسایل و ابزاری که با آن می‌

۱- قواعد المنهج السلفی: ص ۲۶۴. با تصرف.

۲- همان: ص ۳۹.

توان با افکار و اندیشه‌ها مقابله کرد، در دستگاه‌های استعمار و تبشیر مسیحیت، شناخته شده و بررسی شده بود. گر چه عده‌ی زیادی از ما از ان غافل و بی‌خبر هستیم و قادر به درک محیطی که این وسایل در آن به کار گرفته می‌شود، نیستیم^۱. از این‌جا بود که کلمه‌ی سلفی و مبعوض شدن آن نزد مردم ظهور کرد و تصویری ناپسند که دل‌ها آن را بد می‌دانستند، پدید آمد. زیرا این منهج و برنامه بر آنان سخت می‌آمد^۳.

پس از آن لفظ سلفیت برای دلالت بر عقب ماندگی، تشدد و بازگشت به عقب استعمال می‌شد^۴. و بعد از اندکی ناگهان دیدیم لفظ رجعین (واپس‌گرایان) به جای سلفی‌ها به کار گرفته شد. تلفظ این کلمه هم بر زبان عوام و غیر عوام ساده و راحت بود. دیری نپایید که این کلمه سر زبان‌ها در کتاب‌ها هم نگاشته شد^۵. و نیز بر سر زبان روزنامه نگاران هم افتاد^۶. دیری نگذشت که دیدیم کلاً این لفظ برای دلالت بر حیات اسلامی به کار برده می‌شود. برای این لفظ مصدر و ریشه‌ای به نام (الرجعیه: واپس‌گرایی) نیز مشتق شد. که هر گاه نویسندگان می‌خواستند اسلام را دور زده و به باد انتقاد بگیرند، به خاطر ترس از اتهام به طعنه در دین دولت‌مردان، این کلمه (واپس‌گرا و مرتجع) را به کار می‌بردند^۷. و با این تزویرکاری زشت، امثال این افراد می‌خواهند کینه‌ی درون خویش را با زشتگویی در غلاف، در قالب الفظی مبهم، درمان کنند^۸.

شایسته است بدانیم اسلام، پیشرفت را تفسیر می‌کند؛ اما نه به آن معنا که در میان مردم شایع و مرسوم است. اسلام با انسان از منظر یک حقیقت و هستی متکامل، تعامل دارد؛ در نگاه به انسان هرگز جنبه‌ی مادی و روحی آن را از هم جدا نمی‌داند. لذا واجب است میان پیشرفت، در بحث علوم تجربی و به‌سازی نتایج آن برای بهبود زندگی انسانیت، و میان سقوط روحی که تمدن معاصر اروپایی به آن دست یافته است، فرق گذاشت. پیشرفت و ترقی در اسلام، از نوع اخلاقی به همراه استفاده از اسباب عمران و آبادی مادی در تمام ابعاد زندگی است.

اگر به رخدادهای تاریخ قدیم و معاصر نگاهی بیندازیم، آثار ویران‌گر استعمار غربی اروپایی و آن‌چه ملت ما را در معرض انواع خواری‌ها و شکست‌ها قرار داد را، بر خویش

خواهیم دید. سختی‌ها و مشقاتی که هم‌اکنون ملت فلسطین با آن روبرو است، تابلویی کوچک از تصرفات غرب متمدن! بر سرزمین فلسطین است.

دائماً میان تعامل غربی‌های متمدن! با خودشان و میان سنگ‌دلی آنان در تعامل با ملت‌های شکست خورده فرق هولناکی وجود دارد. پس در تعامل با ما، آن پیشرفت و فرهنگی که ادعایش را دارند، کجاست^۱!!!

این که از یک جهت است و از جهتی دیگر، کلمه‌ی قدیم در تاریخ اروپا، به دوران تاریک قرون وسطی قبل از عصر بیداری و نهضت، اطلاق می‌گردد. این که اروپا تاریخ گذشته‌ی خودش را انکار کرده و ترک می‌کند، برگرفته از میل و رغبتی است که در ترک گذشته‌ای دارد که عامل عقب‌ماندگی‌اش شده است. نپذیرفتن تاریخ گذشته، با نهضت کنونی آنان هم مطابقت دارد^۲.

اما در مورد امت ما، قضیه کاملاً متفاوت و بر عکس است. چرا که تاریخ ما نشان‌گر پیشرفت فرهنگی و تمدن در تمام ابعاد زندگی است. اگر ما خواهان ترقی در سطح سلف صالح هستیم، مفهوم آن این است که می‌خواهیم عقیده‌ی اسلامی را جامع و مانع بپذیریم و اسلام بر ما حکومت نماید. و شروع پیشرفت علمی یکی از انواع فعالیت‌های انسانی است. در گذشته وقتی مسلمانان عقیده و روش خود را از اسلام گرفتند، نمونه‌های بالنده و شکوهمندی از تمدن را محقق نمودند. زیرا اسلام در فراگیری علوم تشویق می‌کند و مقام و منزلت علما را رفیع می‌داند^۲.

منظور این نیست که امت اسلامی را در موزه‌ی تاریخ قرار دهیم تا در زندگی علمی خود، از وسایل عصرهای گذشته استفاده کند. هیچ عاقلی چنین سخنی نمی‌گوید. بلکه منظور این است که برداشت اسلامی از تمدن، خیلی فراتر و پیشرفته‌تر از تصور و پندار غربی است. هرگز راضی نمی‌شویم که مسلمانان این قدر عقب مانده باشند و از محقق نمودن برنامه و نمونه‌ی اسلامی که مطلوب و مورد نظر است، عقب بمانند. هم‌چنین نمی‌پسندیم که در این برهه از زمان، از غرب لائیک‌مادی‌گرای محض، در اندیشه و مضامین فکری‌اش تقلید نماییم.

۱ و ۲. قواعد المنهج السلفی: ص ۲۶۸. با کمی تصرف.

۲- قواعد المنهج السلفی، ص ۲۶۹-۲۷۱. با تصرف.

حتی اگر بگوییم این پیشرفتی که امروز جهان متمدن در آن زندگی می‌گذراند، جز قسمتی کوچک از تصور فرهنگی اسلامی نیست، گزاف نگفته‌ایم.^۱

به حاشیه راندن سلفیت به ادعای هم‌راهی و حرکت با زمانه، و پایبندی به هر آن-چه جدید و تازه است، رویکردی نادرست است که بر پایه‌ی مفاهیم غربی و سیاست آنان بنا گردیده است. زیرا هر چه را ما امروز جدید می‌بینیم، فردا حتماً و حتماً قدیمی خواهد شد.

در نتیجه موازنه‌ی بین جدید و قدیم، موازنه‌ای صحیح و درستی نیست. لیکن باید بر اساس تطابق و مقایسه‌ی میان حق و باطل این کار را به پایان رساند. حالا در هر عصر و زمانه‌ای که می‌خواهد باشد؛ چرا که در ارزش‌ها تغییر و تبدیل صورت نمی‌گیرد.^۲

حال اگر آنان که از غرب تقلید می‌کنند و فریاد بر می‌آورند که تابع تمدن غربی هستند و با تمام حالات و دگرگونی‌هایش و با تمام بحران‌های متعددی که دامن‌گیر آن است، به ادعای پیشرفته بودن و مدنیتی که دارند، آنان را برمی‌گزینند، و تمدن مادی را با وجود بحران‌ها و مشکلاتش قبول می‌کنند و می‌گویند: این حالات و بحران‌ها نتیجه‌ی بلند پروازی‌های و اشتیاق به رشد است، و آنان به خاطر تلاش بی‌وقفه برای رسیدن به ترقی و بهتر شدن دچار خطاها و اشتباهاتی هم می‌شوند، سلفیت این تقلید کورکورانه از تمدن غربی به اسم پیشرفت و مدنیت را رد می‌کند.

ارتباط و پیوند با عقیده‌ی اسلامی صحیح، یعنی رها کردن الگوی تمدن کنونی غرب؛ نه به معنای رها کردن و عدم قبول پیشرفت علمی غرب. زیرا میان استفاده از نتایج علمی تمدن غرب و میان پذیرش عناصر تمدن غربی، اعتقادات و نظریات فلسفی آن در زندگی، فرق زیادی است. چون در بحث‌های علمی و اکتشافات، وطن و تابعیت و ملیت، معنایی ندارد. این فقط نتیجه‌ی زحمات بشری با ملیت‌ها و کشورهای مختلف است. در گذشته ما مسلمانان در پیشرفت علمی برای تمام بشریت، شرکت داشته و تلاش بسیار زیاد و غیر قابل انکاری را عرضه داشته‌ایم.^۳

۱- همان.

۲- همان.

۳- قواعد المنهج السلفی: ص: ۲۷۲.

مشکل ما با تمدن غربی نهفته در اختلاف ریشه‌ای ما با آنان در اصول بنیادینی است که عقیده‌ی توحید و ایمان به الله ﷻ را در بر می‌گیرد. نیز در یکتا دانستن الله ﷻ در توحید الوهیت، ربوبیت، حقیقت و ماهیت انسان، هدف از آفرینش او، بیان نتیجه‌ی کارش در آخرت است. هم‌چنین اختلاف ما با آنان بر سر وسایلی است که انسان برای پیمودن بهترین راه‌های ممکن در زندگی و برای ترقی در آن به کار می‌گیرد.^۲

بر امت اسلامی است که مزین به ویژگی‌هایی باشد که او را دیگر امت‌ها جدا سازد. و با پای‌بندی به عقاید و شریعت اسلامی خود، امتی بسازد که قبل از تولیدات مادی، در عقاید و ارزش‌ها و سلوکش پیشرو بوده و مقام اول را احراز نماید.^۱

این باور که سلفیت یک گذار زمانی مبارکی بود که در پایان سه قرن اول اسلامی از حرکت باز ایستاد و بار و بُنه‌اش را در همان‌جا پهن کرد و عمرش پایان یافت، ادعایی کاملاً نادرست و زشت و فاقد دلیل است. و شایسته‌ی پذیرش هم نیست. ما یقین قطعاً داریم که سلفیت، برای تمام دوران‌هاست. محل سکونتش تمام کره‌ی خاکی است. با خیر و تحفه و مردانش در حرکت و تکاپو است تا با مربی و مبلغ خود، رسول الله ﷺ در کنار حوض، با دو اصل کتاب الله و سنت ملاقات نماید. و این دو اصل، تا کنار حوض کوثر از یکدیگر جدا شدنی نیستند.

پس اصلاً قصد نداریم در هر زمان و مکانی با منهج و روش سلفیت، به قیمت روز نان بخوریم؛ از عیب‌جویان به این برنامه و روش هم، خوشمان نمی‌آید. ما به این رهنمون کتاب آفریدگارمان پای‌بندیم: ﴿وَأَعْرَضَ عَنِ الْجَنَّةِ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] (از بی‌خردان روی برتاب). در این جریان فقط همان رویکرد پیامبر ﷺ که صبر کردن به نحو احسن بوده است را، دنبال می‌کنیم.

آسان‌سازی فهم اسلام

شیخ عبدالرحمن عبدالخالق حفظه الله می‌گوید:

«الله ﷻ دین اسلام را برای تمام انسان‌ها فرو فرستاده است. و رسولش ﷺ را برای تمام جهانیان مبعوث نموده است. و از آن‌جا که مردم در ذکاوت و سرعتِ درک و

فهم متفاوت هستند، الله ﷻ این دین را نه تنها در عمل آسان قرار داده است، بلکه در فهم و درک نیز آسان گردانده است. حقایق اساسی دین هم، آسان و میسر می‌باشد. فرقی نمی‌کند که این حقایق عقاید ایمانی باشد یا حقایق شرعی عملی. مثلاً می‌توان توحید الله ﷻ را با کلماتی اندک در چند جلسه‌ی ساده با استناد به قرآن و سنت، زیر نظر علمای حقیقی آموخت.

فرایض پنج‌گانه‌ی اسلام هم همین ویژگی را دارند. فردی که اندک حافظه‌ی داشته باشد، می‌تواند در مدت زمان کوتاهی آن‌ها را فرا گیرد. مثلاً اصول وضو و نماز را می‌توان در یک الی دو ساعت فرا گرفت. همین‌طور روزه. توان‌مند و سرمایه‌دار می‌تواند خیلی زود به کمک یک عالم، حساب زکات اموالش را یاد بگیرد. آموختن حج هم بر همین منوال است.

خلاصه: دین اسلام برای فهمیدن و یادگیری بسیار ساده و روان است. همچنین در اجرا و عمل هم بسیار آسان است. هرگز و هرگز در آن مشقت و سختی نمی‌یابی. مصداق این حرف، فرموده‌ی الهی است: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۲۲] (و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟). این آیه دلیل واضحی است بر این که قرآن که اساس اسلام است و تمام علوم اسلامی را در بر گرفته است، برای پندپذیری ساده و آسان است. ذکر، که نام قرآن است، شامل علم و عمل می‌گردد. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا» (دین واقعاً آسان است. کسی در دین سختگیری نمی‌کند مگر این که (دین) بر او غالب می‌آید (یعنی او در مقابل آسان‌گیری دینی شکست خواهد خورد). پس استوار و محکم باشید و غلو زیاده روی نکنید و یکدیگر را (به اجر و پاداش) مژده دهید). این روایت هم دالّ بر آسان بودن دین در عرصه‌ی درک و عمل می‌باشد.

اما گروهی از مردم همین دین آسان و راه رسیدن به آن را بسته و تنگ گردانده‌اند. مانع استفاده‌ی مردم از کتاب الله و سنت می‌شوند. دین را با آوردن اصطلاحات خاص در اصول و فروع، همانند معما و چیستان نموده‌اند. علوم و معارفی پدیدار گشت که هیچ سنخیتی با اسلام ندارند. و ما هم به زور و غلو، آن را علوم و معارف نامیدیم. در علوم نحو، صرف، اصول فقه چنان غلو شد، که حتی متخصصین این فن از فهم

قرآن و حدیث عاجز ماندند. حتی از درک دیگر فروع اسلامی هم ناتوان شدند. تا جایی که می‌بینیم یک عالم متخصص به علوم عربی جز اندکی از کتاب الله و سنت نمی‌داند. گاهی شخص در اصول فقه تخصص دارد، لیکن توحید را خوب نمی‌داند. حتی وضو را درست نمی‌داند. و قدرت استنباط از کتاب الله ﷻ و سنت رسول الله ﷺ را ندارد. بلکه سخت‌تر و تلخ‌تر از آن، دانشگاه‌های اسلامی فارغ‌التحصیلانی دارد که منابع را اشغال کرده و به مردم سخنرانی می‌کنند، در حالی که قدرت تشخیص میان حدیث صحیح رسول الله ﷺ و میان اقوال و روایات دروغین و ساختگی که به ساحت مقدس پیامبر ﷺ نسبت داده شده است را، ندارند.

و این‌گونه بود که پیچیدگی‌های پژوهش اسلامی، در پیدایش عالم‌نماها همکاری نمود. آنان که شاخه‌ای از فروع دین را می‌دانند و قدرت دیدن حجم کلان دین را ندارند. همچنین ایشان در پیدایش گُهان و غیب‌گویان دینی هم شرکت داشتند. کهرانی که به بهانه‌ی این که علمایی برگزیده هستند، دین نازل شده برای جهانیان را، از مردم دریغ کردند. و اگر در مسئله‌ای از مسایل، با آنان در مورد دلیلشان بحث و مناقشه کنی که از فرموده‌ی الله ﷻ چیزی را حفظ کنی و در آن بیندیشی، گویند: با ما مناقشه نکن. سخن ما را بپذیر و از ما دلیل نخواه. چرا؟ تا چشمانت را ببندند و مردم را بی‌خرد دانسته و مجبورشان کنند کور کورانه به دنبال آقایان راه افتند و چیزی ندانند!

دعوت سلفیت هم و غمّ اولش را در آسان نمودن فهم اسلام برای مردم قرار داده است. این دعوت راه بررسی و پژوهش عملی بسیار ساده و روان را در برابر دیدگان مردم می‌گشاید. این‌گونه علم برای همگان قابل هضم می‌شود. انسان به قرآن و سنت متصل شده و در آن می‌اندیشد و آن را می‌داند. لذا فهم و عمل به دین در دست گروهی خاص با پوشش و تکلم به لهجه‌ی خاصی محدود نمی‌شود. بلکه اسلام عمومی و مال همگان می‌گردد. علمی جاری و ساری همچون هوایی که تنفسش می‌کنیم. الحمد لله اثر و بازتابش را در برادرانمان به وضوح می‌بینیم. آنان وقتی اسلام را در قالب برنامه و روش سلفیت فرا می‌گیرند، دیری نمی‌پاید که علمایی توانمند می-

گردند^۱. تازه او می‌تواند بسیار واضح دین را به صورت کلی در عقیده، شریعت و سلوک نظاره گر باشد. و زیاد شدن بار علمی دینی به طور روزمره، پزشک را از طبابتش، مهندس را از هنرش و تاجر را از تجارتش باز نمی‌دارد. چرا که برنامه و رویکرد سلفی برای فهم اسلام، کلیده‌های فهم دین را به پژوهنده می‌دهد. طالب و دانشجوی سلفی، اصول اسلام، مراجع شناخت عقیده و احکام را می‌شناسد. خوب می‌داند که در فکرش چگونه مستقل بوده و مقلد نباشد. خوب می‌داند احترام علما را چگونه حفظ کند و به گفتار آنان تعصب ندارد. خوب می‌داند چگونه حق را مادامی که مدلل باشد، هر جا یافت، رهايش نکند. و خوب می‌داند هر گاه باطل و دلیل بطلانش را با هر منبع و مصدري بیابد، چگونه ترک کند. این‌گونه خیلی راحت و ساده اسلام را می‌فهمد و می‌آموزد.

وقتی در زمان‌های گذشته چنین سهولتی مورد نظر بوده است، امروزه که آموزش‌های دنیوی تمام عمر انسان را می‌گیرد، ما بدان نیاز بیشتری داریم. تمدن جدید تمام وقتش را در آن به کار می‌گیرد و مردم هم با تمام تلاش و کوشش خود در پی تمدن، به دنبال زندگی می‌دوند. از این رو برنامه و روش سلفی برای تعلیم و تعلم اسلام، کامل‌ترین و سالم‌ترین برنامه بوده است. زیرا این برنامه حداقل وقت افراد را گرفته و بیشترین بازدهی و فواید را به آنان ارزانی می‌دارد. لذا شخص تمام عمرش را در شناخت حاشیه‌ها، جزئیات، مسایل فرعی، و چیزهای بیهوده که به درد دین و دنیا نمی‌خورد، فنا نمی‌کند؛ بلکه مستقیماً به حقایق دینی متصل شده و اصول توحید را می‌آموزد تا ایمان، عقیده و اصول عبادات خود را تصحیح نماید و تا بتواند عملش را اصلاح کرده و انسان نیکی گردد. و نیز تا که اصول تربیت و تزکیه و اخلاق را فرا گیرد و خودش را تزکیه و پاک نماید. و تمام این موارد را از کتاب الله و سنت می‌آموزد؛ چرا که سلفی سر و کارش با قرآن مجید که کلام الله عز وجل است و آن را روح و نور نامیده است، می‌باشد. همچنین ارتباطش با کلام رسول الله صلی الله علیه و آله است، که هدایت و حکمت می‌باشد. و این همان فایده و برداشت سوم و ویژگی نخست برای حرکت در مسیر راه سلفی، راه رسول الله صلی الله علیه و آله است که امتش را با کمترین مسئولیت و تکلیف با حداقل

۱- شاید بهتر آن باشد که بگوییم: طلابی تلاش‌گر را می‌بایم که علمی سودمند به همراه دارند و مزین به عمل صالح هستند.

تلاش کاملاً تعلیم داده است. صحابه‌ی ایشان ﷺ هم همین‌گونه بوده‌اند. چنان‌که ابن مسعود ﷺ می‌گوید: صحابه نیک‌دل‌ترین، عالم‌ترین و بی‌تکلف‌ترین افراد بودند. ما نیز می‌خواهیم نسل جدید سلفیت همانند نسل اول نیکودل‌ترین، عالم‌ترین و کم‌تکلف‌ترین مردم باشند.

روش و عقیده‌اش سلفی است و در تعامل هم سلفی است (معاصر اصول‌گرا)

داعی سلفی با وسایل و روش‌های جدید با مشکلات و گردنه‌های راه دعوت مقابله کرده و آن‌ها را حل می‌کند. این کار با اصالتِ دعوت منافاتی ندارد. چرا که اصالت و معاصر بودن، از کلماتی است که در موردش زیاد سخن گفته می‌شود. و در عصر حاضر به سوی این دو واژه فراخوانده هم می‌شود. هیچ چیز برای دعوت خطرناک‌تر از این نیست که پوشیدگی یا اضطراب، ویژگی‌های اساسی آن را بیوشاند. منظور از اصالت، محافظت بر عنصر و اصلِ دعوت می‌باشد. آن هم با استنادِ دعوت به اصول و ادله‌ی شرعی و پای‌بندی به اصول اساسی آن. معاصر بودن: یعنی تعادل و هم‌خوانی دعوت، با عصر موجود؛ آن سان که واقعیت آن زمانه را درمان و خواسته‌ایش را برآورده کند. با این تعریف روشن می‌شود که دعوت به اصالت، توصیفی شایسته برای هر زمان و مکان است.^۱ هم‌چنین توصیفِ دعوت به معاصر بودن نیز، برای هر زمان و مکانی

۱- اصول‌گرایی در مفهوم غربی اروپایی بر کسانی اطلاق می‌گردد که به مقدس بودن انجیل اعتقاد دارند و به متنش تمسک جسته و سعی می‌کنند زندگی را بر اساس تعالیم آن بر پا دارند. لیکن غرب این اصول‌گرایان را به چشم خواری و بی‌ارزشی می‌نگرند. آنان را به عقب‌گرایی و واپس‌گرایی توصیف می‌کنند. چرا که بعد از کشمکش و نبرد بین علم و نصرانیت تحریف شده در قرون وسطی اندیشه‌ی رایج در غرب، لائیک‌ی و سکولاری است. اندیشه‌ای که منجر به ختم تسلط کلیسا از مجتمع می‌شد و آن را در چار دیواری کلیسا محصور می‌کرد. و در پی آن خواهان جدایی دین از دنیا بود.

اطلاق این وصف با مفهوم غربی، بر بیداری اسلامی در جهان اسلام، خطایی بسیار زشت است. چرا که میان اسلام و علم دشمنی و عداوتی وجود ندارد. اسلام با قانون‌گذاری خویش، برای اصلاح دنیا به واسطه‌ی دین، خود علم و ایمان و دین و دولت است. دعوت به سوی اسلام به این روش برای اصلاح است نه فساد. الله ﷻ کتاب خود، قرآن را نازل نمود و از نابودی و تحریفش محفوظ داشت تا شمع و چراغی برای هدایت بشریت باشد. و با نظم و تعالیم خود تمدن نمونه و

متناسب و شایسته است. و چنانچه گاهاً تصور می‌شود، تنها یک ویژگی یا توصیفی خاص برای عصر جدید نیست. زیرا دعوت دادن مردم به زبان و لهجه‌ی خودشان، معاصر و به‌روز بودن است. انتخاب روش مناسب برای دعوت هم، معاصر بودن است. به کارگیری وسایل موجود برای نشر دعوت، در هر عصر از عصرها هم، معاصر و جدید است. سیرت رسول الله ﷺ هم در دعوتش، علاوه بر اصالت، از معاصر بودن کناره نمی‌گیرد. هرگز در این مورد جای چانه زنی هم نیست. در عین حال واقع و حقیقت عصر خویش را هم درمان می‌کرد. سودمندترین روشها را برای دعوت خویش برمی‌گزید. از تمام وسایل مجاز و مشروع موجود در عصر خویش، استفاده می‌کرد و از هیچ یک از وسایل و ابزار مفید، چشم‌پوشی نمی‌کرد. اگر کسی از سنت رسول الله ﷺ اطلاعی داشته باشد، وجود تمام موارد ذکر شده در امر دعوت ایشان برایش پوشیده نخواهد ماند. صحابه و خلفای راشدین هم بر روش و سنت رسول الله ﷺ عمل نموده اند.^۱

ضوابط اصالت و به‌روز بودن^۲

اصالت به معنای تحجّر عقلی نیست. و تجدد و به‌روز بودن به معنای بی‌ثباتی در موقعیت و تصمیم‌ها و محو شدن شخصیت مسلمان نیست. و هدف از آن برآورده کردن خواسته‌ها و میل و رغبت‌ها نیست. تمام این مورد با راه راست و دعوت مردم به سوی هدایت مخالف است.

در شریعت هم نسبت به محوشدن و نابودی شخصیت مسلمان و پیروی از روش غیر مسلمانان و تبعیت از آن‌چه با آموزه‌های اسلام در تضاد است، هشدار داده شده است.

عالی اسلامی و دولتی بسیار پهناور از شرق تا غرب بر پا نمود، که پیشوایی و رهبری زمین را بیشتر از هزار سال است که در اختیار دارد. و جز بعد از دوری مسلمانان از اسلام و رهنمودش، هرگز جایگاه خود را از دست نداد و ضعیف نشد.

۱- مثال این جریان را در خلافت ابوبکر رضی الله عنه شاهدیم: مشورت برای جمع آوری قرآن و توافق بر آن، هم‌اندیشی برای تجهیز و اعزام سپاه اسامه رضی الله عنه؛ زیرا از خطر منافقین بر مدینه بیم داشتند.

۲- تحصیل الزاد: ص ۱۳۴.

۳- همان: ۱۳۵ - ۱۴۱.

از مهمترین این ضوابط^۱:

۱- محافظت و پای‌بندی کامل بر اصول شرعی، سنت نبوی و روش خلفای راشدین علیهم‌السلام و مصرّانه به آن‌ها عمل کردن. در حدیث آمده است: «فعلیکم بسنتی و سنتة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ، و اياکم و المحدثات الأمور، فإن کل بدعة ضلالة»: (بر شماست سنت من و خلفای راشدین هدایت یافته. محکم به آن پای‌بند باشید. مبادا که در دین نوآوری کنید؛ چرا که هر بدعتی گمراهی است)^۲.

این پیروی کردن و اتباع، شامل گفتار، کردار، برنامه‌ها و روش‌ها می‌شود.
۲- اجتناب و پرهیز کامل از بدعت‌ها:

در حدیث مرفوع آمده است: «و شر الأمور محدثاتها، و کل بدعة ضلالة»: (بدترین کارها امور ناپیدا در دین است؛ و هر بدعتی گمراهی است).

و نیز: «من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو ردٌّ»: (هر کس در این امر (دین) ما چیزی پدید آورد که از دین نباشد، آن بدعت مردود است)^۳.

۳- تشخیص امور ثابت و متغیّر

روش و برنامه‌ی (اصول) دعوت ثابت است و در آن تغییر و تحوّل رخ نمی‌دهد. اما نوع اجرا نمودن و به‌کارگیری وسایل بشری رو به رشد و متغیّر است.

در برنامه‌های الهی اصل بر استمرار و عدم تحوّل است.

و اصل در روش کاری و استفاده از وسایل و برنامه‌های بشری تغییر و دگرگونی است تا با هر برهه از زمان هم‌سویی و هم‌خوانی داشته باشد.

۴- مراعات توافق و برابری شریعت با برنامه‌ها و وسایل و نوع دعوت دادن. و دوری و پرهیز از قاعده‌ی: «هدف وسیله را توجیه می‌کند».

بر مسلمان واجب است از حرام دوری جوید؛ حتی اگر گمان کند انجام این گناه باعث خیر می‌گردد. چنان‌که ادای واجبات بر او لازم و ضروری است؛ هر چند پندارد ترک آن، شر و بدی را دور می‌راند. چرا که هرگز خیر، باعث شر نمی‌شود.

۱- همان.

۲- حَسَنٌ صَحِيحٌ، ابوداود، ترمذی.

۳- متفق علیه.

۵- دوری از تشدد، غلو و زیاده روی و پرهیز از کم کاری و تساهل. و پای بند بودن به دین و میانه روی.

در حدیث آمده است: «هَلَكَ الْمُتَيْتَعُونَ». متنوعون، آنان اند که در جایی که نباید سخت گیری کرد، سختگیری می کنند.

هم چنین در حدیث می خوانیم: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، فَسَدِّدُوا و قَارِبُوا و أَبْشِرُوا، و اسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ و الرُّوحَةَ و شَيْءٌ مِنَ الدَّلْجَةِ»: (دین واقعاً آسان است. پس استوار و محکم باشید و غلو زیاده روی نکنید و یکدیگر را (به اجر و پاداش) مژده دهید. (برای عبادت) از صبح و غروب و پاسی از آخر شب کمک بگیرید)^۱.

منظور ما، ممانعت از ادای عبادات به صورت کمال نیست. بلکه از زیاده روی و غلو که منجر به خستگی و ملالت یا ترک عبادت به بهترین روش شود، ممانعت شده است. رسول الله ﷺ می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ يَاكُمْ و الْغُلُو فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُو فِي الدِّينِ»: (ای مردم از غلو و زیاده روی در دین برحذر باشید، زیرا آنان که قبل از شما بودند، افراط دینیشان هلاکشان کرد)^۲.

۶- در مسایل جدید و رخدادهای معاصر باید به متخصصین و اهل علم مراجعه نمود. تا بتوان بین اصالت دینی و مراعات روز، توازن برقرار کرد.

پیامبر ﷺ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعاً مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ عَالَمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُوساً جِهَالاً، فَأُفْتُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا و أَضَلُّوا»: (الله جل جلاله علم را از میان مردم بر نمی دارد و نمی برد. بلکه علم را با بردن علما نابود می کند. تا این که عالمی باقی نمی ماند و مردم رؤسای نادانی را بر خود می گمارند؛ آنان بدون آگاهی فتوا می دهند. در نتیجه خود گمراه شده و دیگران را هم گمراه می کنند)^۳.

از آنجا که اصل در عبادات، توقیف و عدم اختیار است، در معاملات عموماً اصل بر اباحت و جواز است؛ البته ما دامی که این آزادی در معاملات، با نصوص شرع در تضاد نباشد و با ضوابط و قوانین کلی موافق باشد.

۱- بخاری.

۲- ابن ماجه.

۳- متفق علیه.

آن‌چه با این ضوابط در تضاد است^۱:

- مخالفت با هر چیز قدیمی و تعریف از هر چیز جدید و نوپیدا. خیر و نیکی در پیروی و اتباع نهفته است، نه در نوآوری و بدعت. ذاتاً برای حکم دادن به حق و باطل و یا خوب و بد در امور، قدیم و جدید بودن اعتباری ندارد؛ بلکه اعتبار در آن، بسته به موافقت با حق است. از جهتی تمسک به اصول، و از جهتی دیگر مراعات شرایط، مکان و زمانه در پرتو این اصول هم، باید در نظر گرفته شود.
- ارزش دادن برخی از دعوت‌گران به اقوال و روش افراد دعوت، یا بنیان‌گذار جماعت یا رؤسای حرکتشان، ارزشی هم‌پای اصول ثابت و دلایل قاطع. با وجود این‌که به خطای آن‌شخص، و مخالفتش با شرع آگاهی داشتند. یا می‌دانستند که گفتار و رفتار آنان صلاحیت این اوضاع و احوال را ندارد.
- تمایل به خلاف‌کاران و نرمش با آنان.
- ترک هم‌زیستی و همراهی با مردم و عدم کناره‌گیری و ترک مراوده با آنان. ترک مراوده با مردم برای جلب مصلحت و دفع مفسده مشروع شده است. این هم یکی از راه‌های علاج و درمان است. و اگر منجر به نابود کردن طرف و قطع ارتباط دائمی شود، از این روش استفاده نمی‌شود. ترک ارتباط موقتی برای جوامعی سودمند است که اهل صلاح و نیکی باشند.
- رها کردن وسایلی که به وفور یافت می‌شوند و می‌توان با آن به اهداف مورد نظر رسید و خواسته‌ها را محقق نمود. لذا هر گاه داعی دید که فلان وسیله با شرع در تضاد نیست و سودمندتر و کارگرت‌تر است، یا آسان‌تر و راحت‌تر است، بر او است که از آن استفاده نموده و برای رسیدن به هدفش آن را به کار گیرد.
- در پایان می‌گوییم: این فراخوانی عمومی است تا متوجه اشتباهاتی که به اسم اصالت و به‌روز بودن رخ می‌دهد، باشند. امروزه شاهد آنیم که رفتار و سیر و سلوک بسیاری از دعوت‌گران جوان با رفتار و گُنش‌های عوام‌الناس فرق ندارد. در مسیر دعوت به گمان این‌که با این کار نوعی به‌روز بودن را محقق می‌کنند، مرتکب مخالفت‌ها و کارهای حرام می‌شوند. مثل: مصافحه‌ی با خانم‌ها، تراشیدن ریش، یا سهل‌انگاری در حجاب همسر یا دخترش، یا اُنس گرفتن با موسیقی‌های حرام. در عین حال

بسیاری از دعوتگران هم به سخت‌گیری و تحجّر مبتلا هستند؛ که به گمان محقق نمودن اصالت دینی، در امور دینی بر مردم سخت گرفته و آنان را متنفر می‌کند. او گرفتار افراط و زیاده‌روی شده است. از جمله: جلوگیری از زنان در خارج شدن و شرکت در مجالس و دید و بازدیدهای مشروع و زندانی کردن آن‌ها در خانه، با وجودی که خانم تربیت شده به آداب شرعی است و به این خروج و بازدیدها نیازمند است. یا از پوشیدن برخی لباس‌ها ممانعت می‌کند و از برخی دیگر خیر. حال آن‌که آن لباس منطبق با ویژگی‌هایی است که اسلام بیان داشته است و شعار و نشانه‌ی غیر مسلمانان هم نیست. خصوصاً زمانی که یک ضرورت علمی یا مصلحت زمانی استعمال چنین پوششی را ایجاب می‌کند.^۱

۱۶/رمضان/۱۴۳۶هـ، ساعت: ۲۴:۱۷.

- اگر صلاح دانستید روی جلد پشت کتاب نوشته شود
اصول و قواعد استدلال در روش سلفی
- ۱- استدلال به قرآن و سنت.
 - ۲- مقدم نمودن نقل (قرآن و حدیث) بر عقل.
 - ۳- روی برتافتن از تأویلات کلامی.
 - ۴- پای بندی به فهم و برداشت صحابه رضی الله عنهم.